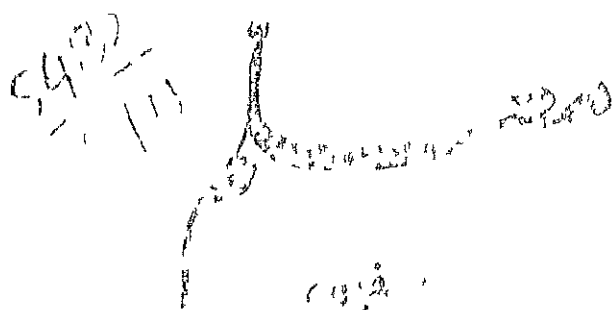


در مذواکله حق من سفید و دودوا کلیه تا وصل من نیت
شان افزه ماه محرم ۱۲۹۵ هجری مطابق دسمبر انگلیسی ۱۳۱۳
جلد اول رساله یاد یزدی لکیم تا جبره و کوا



در نظر بگویم و در فواید بسیار دیده شده است که در هر یک
از اینها - طبعیات - الهیات - ریاضیات - اخلاقیات -
و ... - کتب - و ... - که در این کتاب آمده است

فہرست مضامین

نمبر	مضمون	نام مصنفین کا نام و محلہ
۱	خواندہ مدہ	مولوی جمال الدین صاحبہ ہسٹری
۲	مادری اور رقاصہ	مولوی وحید الدین صاحبہ
۳	ترقی زمان اردو	۔
۴	خواجہ اہل و عیال	محمد حسین
۵	سکارت، برائی، بڑے بھائی	۔
۶	۔	مولوی محمد حسین صاحبہ
۷	۔	۔
۸	۔	۔

مقدمہ
۱۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۱۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۲۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۳۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۴۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۵۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۶۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۷۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۸۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۹۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۱۰۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۱۱۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۱۲۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۱۳۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۱۴۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۱۵۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۱۶۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

۱۷۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں
۱۸۔ اہل ہندو کی تعلیم کے بارے میں

حق را بدگر وید -

پس هر امتی را باید علی‌الدوام ارشای صیانت اطلاق و حفاظت نکات و راهها
سود سعادت بسبب ارغفلت و صائن از بسو و سائق سود مائل و قائم می‌گردد که گشت
و مانعی از رد ابل و زاجی از نقائص و آمرس و معروف و باطنی از مکر بوده باشد -

و چون بسیار نصیرت سیر می‌نماید و بیرون عقل نسیم هیچ چیز را درین زمان
می‌بینیم که مصف کج این اوصاف و دارای همگی این مرانا بوده باشد که اگر احدی صاحبانها
یومیه - زیرا که هر صفت و حزن را موصوفیت حاصل و یا حاصل می‌گردد سود و تصرف ما را
مسرله حاصل گردیده است و صاحب آن را و مستغرق شده چشم از مشارکین خویش در عالم
دریغ پوشیده و از سود و ویران و تقدم و تاخر آنها عفات و رزیده است بلکه صورت
معیت او را در غالب اوقات از اذهان صفت خویش ماردسته است -

اما احار از سکانه صامت است که موضوع آن عموم احوال و اخلاق
امم و عایشان اصلاح است و امت خویش و جلب سعادت و رفاهیت و امنیت از
برای آن بلکه ارشای جمیع امم می‌باشد - (۱) از آنست که خبرده (اسباب عامه)
مسالفت می‌باید و در نشر فضیلت ارباب فضائل اولاً از برای محمدت حق که خدای صاحب
فضیلت است و ثانیاً از برای جنت دیگران بیکنسب فضائل - (۲) و مبادرت
میکنند بر ذکر فضائل اسکه صرهای آنها متعدی است بجهت کج صاحب رفد و خبر
سائر ناس از ارتکاب مثل آن - (۳) منافع اخلاق جمیله ابا و اول و اوصیه و نیکی
تلافیه بهیچیکه عوام از آن فائده گیرند و خواص بمرسته بهره مانند هر روز و در اعدای خود
او را می‌پایند و مساوی صفات حمیده و نغیبه را در مصرات آنها را و در اوله و سانی می‌پایند -

ملکه اگر کسی شقی و تمیز نماید و این مسئله که سعادت اینک با ستم واحد
 نامیده و ستم واحد شفاعت میشود بلکه راهبیت هر فردی که از افراد حاصل میگردد مگر
 بعاون و ثواب زیرا که مالک راهبیت شخص واحد ملکه تدریجاً قلیله اینک با لعه از احادیث
 بوده باشد هرگز قیام بر معینیت ضروریه خود نتواند کرد تا آنجا که استحصال سعادت تامه
 و رفاهیت کامله از برای خویش نماید - و تعاون و ثواب را تنها صفت مشترکه و محله الطبیعه
 صورت و وقوع خواهد بود مگر شکاف در اشتغال و تناسب در افعال و تعادل در اعمال
 همان گونه که آن افراد متعدده را صورت وحدانی حاصل گردد - و شکاف و تعادل در
 عمل در عالم خارج پیرایه وجود و هستی نخواهد یافت جز با تعادل اخلاق باطنیه و قوی نفسانی
 و نراست آنها - و استقامت اخلاق و اعتدال سجا یا هرگز وجود نه مدبر و الایه بصیرت
 و بنیادی و تعدیل قوی عقلیه و تقویم و تهذیب ملکات آن - الله آن مدبر بصیرتاً و لایا حکم
 خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هر استی ارام عقل و بصیرت و نراست
 و اعتدال اخلاق آن است و باعث شقا و موجب پریشانی مالی آن زوال آن است
 چون این ظاهر شد پس باید دانست که اخلاق نفسانی و قوی و ملکات عقلیه
 را محاسب و تدبیر و تقصی و بسطی و ارتقای و انحطاطی و از یاد می و نقصانی و
 عروجی و هبوطی میباشد حتی اگر استی از افعال و در برده زمانه قلیلی از مراقبت و محنت
 اخلاق نفسانی و قوی عقلیه جویشیم یوسند و در تعدیل و تقویم و ادامه و تثبیت آنها
 بر مرکز لایقه تساهل کند آن اخلاق و قوی اگر چه مد رجحانیه رسیده باشد رفته رفته روی
 با ضحلال آورده تا آنکه بالمره معدوم و نابود خواهد گردید و آن اتم نه تنها از سعادت و
 رفاهیت محروم خواهد شد که در اندک زمانی از دایره انسانیت بیرون شده بحیوانات و

تا آمد با جان سیاست به دست خویش از این بر حذرند و عدا و عدوان شراب خط و بهر
 خود را گیرند و از باب علمم خوانند علمته را اکساب کنند و احاد ائمت را احوال آنها نظر
 نموده اگر از اهل سعادت انداخته و نموده اسباب انرا همیده پس از این جهت خود را
 بر انگیزند و حرق حمیت و غیبت خویش را حرکت داده و در صدد رساندن بهار شاه آنها
 بر آید و اگر از اهل شقاوت باشند از این حرکت گرفته از نوع آن احتیاط نمایند
 (۱۱) و حکم را بر عدالت دعوت و خوانند آنرا بهان و دو کالت محرم رعیت را نموده
 شکوایای اهل محاکمه و میرسانند در قلم نامورین و در صدد رساندن بهار شاه را میکنند
 حوادث آئینه را تقریر نموده از باب خلق و عقد را آگاه می سازند تا قتل از بعد
 آن در دفع و علاج آن بکوشند و عکس است و رعیت از صهر آن خود طمانند
 (۱۲) و اگر شخصی از می امر ملائمی تقدم آن سست برده باشد که در این دنیا
 که سرده تراست در سر و دامایان ارشد پیرایه حاج ارتقم و در اجب رسید
 (۱۳) و دایع افکار هر عاقلی را از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 (۱۴) حکایات لطیفه و کتبات را به زبان را از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 گاه گاهی تقارین خود می کشد - (۱۵) از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 و از صفا و تقوی آنرا جمع نمود و بحیات تازه زندگانی را بسازد
 (۱۶) و دانش کار خود را نشسته میسر و یاد را از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 (۱۷) و از راز و عالمات را بگوید که گاهی از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 (۱۸) و از راز و عالمات را بگوید که گاهی از راز و عالمات را بگوید که گاهی
 (۱۹) و از راز و عالمات را بگوید که گاهی از راز و عالمات را بگوید که گاهی

پس بعیث را بهیامی بنچوله بپایه دارا می پست و بلند را میبوده قطع نه نماید

ولاکن بشرط آنکه صاحب جریده بنده حق نبوده باشد و بنار و درهم برنگ
اگر بنده و بنار و درهم بوده باشد حق را باطل و باطل را حق و غائب را امین و امین را غائب
و صادق را کاذب و کاذب را صادق و عدو را صدیق و صدیق را عدو و قریب را بعید
و بعید را قریب و ضعیف را قوی و قوی را ضعیف و مسقیم را مضرب و مضرب را مسقیم
و حسن را قبیح و قبیح را حسن و موجود حقیقی را موجود و موجود حقیقی را موجود و امی نماید
البته عدم اینگونه جریده از وجود آن برات بر می آید و بهتر است —

چون فائده اخبار را به ما و مرتبت آنها معلوم گردید اکنون مراد می رسد که سب
غرضش را اظهار کرده بگویم هندوستانی که از قدیم زمان معادن علوم و معارف و صنایع
صنائع و بدایع و صنایع حکم و فلسفه و کان قوانین و نظامات و مرتبت بوده است چرا باید
حرا بدار و آلوده که باید و شاید مقدار و مسرت باشد چرا که مسطح و روان عبارت
از معدودی چند باشد که شرت حد و ستان آن که در معدودین (بسیار کیده) بالعموم می شود
و چرا ابالی ان ملکات را رعیت نام و در آن جرائد باشد با عظم فائده و کثرت منافع
و اما ان عذر یک بعضی از ارباب و عاقلان هند و رباب بخواندن جریده تفکر
کرده میگویند که جرائد مطبوعه درین ممالک مطالب با فقه و مقالات معصیه را حاوی است
لهذا طبع لغز است آن رغبت نمی نماید به الله ان قدر مقبول خواهد افتاد و نیزه که معلوم است
تو هر صاحب بصیرتی که اتفاق صناعت و احکام حرف و تألیف در اعمال و تحصیل اعمال
بر حسب رعیت و میل عموم است بیانش پس نقص را با به در افکار عمومی دانست
در اخبار ناها —

از برای احتراز کردن اخبار کرده و مساه راههای سعادت ارشاد میکنند و از برای جلب منفعت و دفع مضرت حقائق استیما را چنانچه در واقع است جلوه داده اشکارا مینمایند و در هر جا و در هر چیزیکه مصعقی از برای امتت خود دیده حالا اعلان میکند —

و بالجمله جریده انساں عوالم ان سعادت را و در سببست جهان نماید —
 و ذره بدست تحقیق پیرا — و راه برایت یک فرجام — و صدیقیت سعادت اجماع
 و طیب است شفیق — و نامحبت صدیق — و تعلیمت متواضع — و مادب است
 خاضع — و دیده بایست بیدار — و حارسیت پوشیار — و تربیت کامل از برای علوم
 و تریاق شافیت بکمت جمع هموم — و بهترین مشغلی است غافلین را — و بیکو ترین غنیمت
 نادان را — و روح نخت است و بهای مرده را — و بر انگیزنده است افکار افسرده را —
 و در مدت مجلس است — و در وحشت انیس — عالمان راست سرایه — و عارفان راست
 پیرایه — تاجران را بر سر — و حاکمان را مشیور معدلت گستر — زار فان با قانون خلاص است
 و صانعان را اوستاد و صاعقت — و جوانان را دولتان — و عوام را است اولستان —
 ا - یاب بصیرت است نوز دیده — و خداوند سیاست راه ستودنیست این دیده — و نیت
 حصنیت حصین و سعادت انسانی را صلی است منین —

و شرف و سرلخت و درعت جریده و کثرت آن چه سبب ترقی اعم است
 و در علوم و معارف و عروج آنهاست مدارج مدیثت زیرا که عالم عارف حاجات و ضروریات
 خویش را از عاقل غافل بیشتر میداند و در تحصیل آنها زیاده سعی مبذول میدارد —
 پس هر آنکس که عوالم سعادت و عوالم رفاهیت برده باشد باید بداند که
 بعیر از این اخبار و امهائی پریمی مقصود اصلی و مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید —

اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابہ سے بیان کیا اور سوقت سب لوگوں کو لکھا
 مال کہنا غرض قاعدہ اسلام جس پر ظاہر شرع میں ہی وہ بھی ہو کہ ہم ہر ایک کام کو لکھنا
 اور بد کام کو بد مابین اسبہ ہمارا یہ خیال ہر ایک کام کو نسبت کہ یہ ناموری کر لے کر لکھا گیا
 و حقیقت ایک شیطانی خیال ہی جس کا بری سے برا اثر یہ پڑتا ہے کہ اس ایک کام میں ملنا
 اور جو شخص اس کا کرنے والا ہوتا وہ لوگوں کو سب اللہ تعالیٰ سے منحور ہو کر اس کام سے ہر شے ہٹاتا
 میں جو لوگ کہ ظاہر میں حلیہ صدق اور صفائی آراستہ غنیمت میں اور بڑی انصاف اور ہر شے
 کا دم پیرتے ہیں لیکن اس کے ساتھ ہر نیک کام کو برا اور ہر نیک کو ناموری کا جو پتہ
 دیکر اس کو مٹانا چاہتی ہیں وہ حقیقت شیطان کو بڑی دیکر اوٹلیس میں گرفتار ہیں اگر
 ان کو مساعی الخیر کہیں تو زیبا ہو اور جو ان کو ابلیس کا نائب کہیں تو رواہی ملکہ ہماری ہر ایک
 اس ناموری اور رقابت کی خیال کو اس زمانہ کیے مصالح کے لحاظ سے در اوست
 دینا چاہی اس لئے کہ ہماری زمانے میں عموماً ہمیں فائدہ جیالار میں ملتا ہے بلکہ ایچ
 ہو گئی ہیں اگر ہم تنہا اور سستی کو ناموری اور رقابت ہی کو فریو سے دور رکھیں اور
 تو کیا قباحت ہی اگلی بزرگوں نے بھی اس حال کو مسلم کہنا ہوا کہ کداحی اور مامری میں
 کہنے میں ترعیب دی ہو سعدی علیہ الرحمہ کہتی ہیں کہ مشرواں مرد کہہ ۱۰۰ گ
 اور بسا نام سیکوئی نچا ہ سال ۱۰۰ کہ یک نام رشتہ کدیا میال ۱۰۰ گ
 نوب ۱۰۰ رائیت فواہد ۱۰۰ بلکہ ہم کہتے ہیں کہ ناموری کا حال ۱۰۰ فواہد ۱۰۰
 ہی جس کو شریعت اسلام میں بڑا دور دیکر دیا ہوا ہے ماکل وہ ہاں ۱۰۰
 اور اگر بالکل وجہ معلوم ہو تو اس کے واسطے کہ وہ نہ ہو کیا ہو گا حال ۱۰۰
 اور ہاں ہر شے کو بالکل ۱۰۰ ہر شے کو بالکل ۱۰۰ ہر شے کو بالکل ۱۰۰

اگر ہم امانی، ارغبتی کامل و پہلی صادق اسرای ہو اندر (۱) اہل
 بی شہود صاحبان ہر اند صرف افکار مودہ اخیر در جہایای عقول و ہستہ باشند را می
 افراد امت مہضہ شہود جلوه خواهند داد ملکہ فکر نویس را نا افکار دیگران شریک کردہ ہر دور
 مقالہای شیرین از برای تربیت و تہذیب عموم انشاء خواہند نمود۔ اینست محل آبیہ میجوہتم
 در فضیلت جہانگیریان کم والسلام فقط

ناموری اور رقابت

یہ دونوں صفات ایسے ہیں جسکو اکثر ظاہر میں مہر حقارت و ہیکتہ بین اور جس ہیک
 کام میں کسی ہیک آدمی کے طرف سے کو سن کی حاسے اور سکے عایت اور عرض یہ دونوں
 اس قرار دیکر اسکو سے وقف کر دیتے ہیں اگر یہ ہیکو اس میں کلام ہیں ہے کہ ہیک
 کلام میں صرف ناموری کا قصد کرنا اصول اہل کلام کے روسوا جہاں ہیک ہیکو ہیں
 ہیکو مشعبہ نہیں کہ ناموری کا خیال ایک محض اور ہیکو اسکی اطلاع بجز عالم الیہوس کے کسی کو
 نہیں ہو سکتی جہاں تک ہمارا خیال بلند رہاں کر سکتا ہے وہ ہی ہے کہ ہم ہر ایک
 سک کام کو ہیک اور کام کو بدستہ ہیں جو کوئی سک کام کرے اور سکے لایق امداد اور
 اعانت اور مستحق ثناء اور ثواب جانین اور جو کوئی برے کام کرے اور سکے ہر اور
 ملامت اور نفرت اور موروہ نہ ہوتا اور عقاب ایند و ہیکتہ مہضہ کر دے اور ہیک
 ہیا اور جس نے صف مجاہدین میں سے ہیکلکڑی جرات۔ ہیکلکڑی ہیکلکڑی اور
 مارا گیا اسے علم و یقین کے مہضہ ہیکلکڑی ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور
 کہتے کہ اس نے یہ کام اور ہیکلکڑی ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور
 کہ اس نے یہ کام اور ہیکلکڑی ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور ہیکلکڑی اور

اور جهان تک پہنچ سکے اس قسم کی کتابیں صرف اور نحو اور لغت اور اشتقاق اور ادب کی ایسی زبان
میں تالیف کر سکتے ہیں تیسری یہ کہ ہم عمدہ عمدہ علوم اور فنون کی کتابیں حواہ دہ دیں ہوں یا
دیادہی اردو زبان میں تالیف اور ترجمہ کرین نتائج اور نخرے اور زمانہ کے مقتضی سے یہ امر
اظہارِ الشمس ہے کہ جس زبان میں علوم اور فنون بہت ہوتی ہیں اس زبان کا لقا اور قیام یک
حد مدید تک رہتا ہے اور جو علماء تالیف و تصنیف کا اور علوم جدیدہ کے ترجمہ کر کے اس زبان
میں جاری و سوسے تو علاوہ لقا اور قیام سکے رزرا فنون ترقی ہوتی جاتی ہیں اب عربی زبان
دیکھو کہ ہمہ دستاں میں اس کا قیام اسی وجہ سے ہے کہ ہمارے دیہی انراض اور مقاصد
اس زبان سے متعلق ہیں اگر ہمارے دیہی مقاصد عربی زبان سے متعلق نہ ہوتے تو
ہندوستان میں آج ایک شجر میں بیڑی جانتی والانہ نکلتا خیال کیجئے کہ فارسی زبان
کی شیریں اور فصیح زبان ہو مگر چونکہ رواج اس کا ہندوستان میں محض معیشت
سکے دور سے تھا اس لئے اس کی مافیہ کنٹرا نٹرل اور انحطاط فارسی کا
کا ہو گیا ہے بخلاف اس کے اگر تیری زبان کا ستیج اور مروج رور روز ٹرتا جاتا ہے
اگرچہ ہم اس امر کو تسلیم کرتے ہیں کہ حکومت کے زور سے ہی زبان کی ترقی اور چوتہ
ہو سکتی ہے اور زبان انگریزی کی ترویج کی جو وہ ہیں ہیں اور ایک یہ ہے وہ جو کہ
حکومت اور سلطنت سرکار انگلیش کی ہے اور جو اس اصول ملاستہ ہے زبان کی
پر موقوف ہے اور تمام و فائدہ سرکاری میں ہی رہی زبان مروج اور متقل ہے لیکن اس
ہم یہ بھی کہہ سکتے ہیں کہ علوم اور فنون کی وجہ سے زبان انگریزی کا رباہہ بر شیعہ
ہزاروں ملکہ لاکھوں آدمی ہندوستان میں استہ تولید پہنچے کہ وہ علوم و فنون کے
سوق میں زبان انگریزی کی تحصیل کر رہے ہیں فرض کیجئے کہ آپ ایک کمپنا یا جرنیل عالم است

سہا بہت ہیں لو کہا ہی فقط

تذکرہ فی زبان اردو

ہم یہ جہان تک پہنچ سکیں انہی زمان اور ملک کی ترقی کرین ہم امر ظاہر ہو کہ ہر زبان کی ترقی اسی وقت ہوگی جو جسے اس زمان میں جاری مقاصد اور اغراض متعلق ہوں خواہ یہ مقاصد دین کی ہوں یا دنیا کی یا دونوں کو جہان تک تعلق مقاصد اور اغراض کا کسی زبان میں نہ پتا جاوے گا وہیں تک دوسرے زبان کی ترقی ہوگی حادوی اور جہان تک مقاصد اور اغراض میں انخلا ہوگا وہیں تک اوس زبان کا شہرل ہوگا ہماری ملک کی زبان اردو ہی جو حقیقت ایک مرکب زبان ہے اوس میں سنسکرت اور بہا کا اور عارضی و سرکاری اور انگریزی الفاظ مخلوط ہوئے ہیں جب ہم چاہیں اپنی اردو زبان کو وسعت دیں اور مالک اجنبیہ میں اس زبان کو پہلا دس تو ہوگا کئی امور لازم ہیں ایک یہ کہ ہم زبان اردو کی تحریر اور اظہار کو ہایت سلیس اور آسان کریں کہ زبان سیکھنے والے کو اس کے الفاظ لکھنے میں کسی قسم کی دشواری پیش نہ ہو ہم تدریس اور حسن کا اختیار واجب اور ضروری زبان میں اس طرح قضا و حسن اور نفاذ لازم رہا ہیں ہر ایک لفظ عربی زبان کا حروف و حروف متعلق ہے اور تقریباً کثرت استعمال کی وجہ سے وہ لفظ زمان اردو کا ایک حرف ہو گیا ہے مثلاً میں ان حروف میں سے کوئی حرف موجود ہو تو کتابت میں ایسی آسانی رہے گی کہ لکھنے والے کو فحاشی کلی حاصل ہو مثلاً ظلم کا لفظ خواہ جس سے کہا حادی یا زمی سے یا ظ سے ہم کسی ایک طور کو غلط نہ سمجھیں دوسری یہ کہ ہم اردو زبان کی گریز یعنی حرفہ اور نحو کے قواعد اچھی طرح سے درست کریں

تجارت

قواعد اہل حرفت و تجارت

ف ہر کار و بار کی میاد یا مداری کو جو ہماری تمام کام میں لاسے سے قائم ہوتی ہو اور ایک سچے کار و بار سی آدمی کیسے حال و حال ایسا داسی کی ۱۰ حصہ ۱۰ نظام ماسے ہیں۔

ف تاجر کو اپنے قول و قرار پر مستقل طور سے قائم رہنا چاہیئے، ۱ نام کو سے بردا ہی آوریعت نکرنا چاہیئے۔

ف جو کام کہ وہ خود بامانی کر سکا ہی کسی دوسرے سے نہیں کرانا چاہیئے۔
ف ہر حر کو اس کے موقع اور محل سے رکنا چاہیئے۔

ف کسی کام کو اوہورا اور نامہاں میں چھوڑنا چاہیئے نہ کھانا و مکر مکر دہری اور حکومت اتفاق رمانہ او سکوکرا چاہیئے۔

ف اپنے ارادہ اور کام کو دوسروں کے نظرسے بوجہ رکنہا چاہیئے۔
ف اپنے گاہکوں کے ساتھ خوش مرا می سے نہ آنا چاہیئے اور اس

ایک ہی مات کہنا چاہیئے۔

ف بصاعت سے زیادہ تجارت نہیں کرنا چاہیئے۔

ف توڑے قرص کو بہت قرض ترجیح دینا چاہیئے اور لٹا کو دینا۔
ف خرید و فروخت کے معاملہ میں اور قرص دینے میں توڑے سے نفع کو جان دینا۔
ف کم ہے اس کی ترسعت پر ترجیح دینا چاہیئے۔
ف پیہ مار سے جانیکا انہ لٹہ زیادہ

یاحیوان یا معاون حاصل کرنا چاہیں کہ لکھ کر بغیر انگریزی ہیکلی ہو جو حاصل کر سکتے ہیں اگر یہ علم و فنون ہماری ملکی زبان یعنی اردو زبان میں موجود ہوتی تو ہمارے انگریزی حاصل کرنے کی احتیاج نہ ہوتی اگر ہماری عقل سلیم ہی تو ہم خوبی سمجھ سکتے ہیں کہ کوئی حکومت یا سلطنت حوادث اور انقلاب سے بچ سکتی اور صفحہ تواریخ پر ہمیشہ اوسکی حالت مستمرہ قائم نہیں رہ سکتی پس اپنی زبان کی ترقی ایسی لے تھا اور موہوم اور موقت شے نہ سمجھ کر دنیا و حقیقت ایک بہت بڑی غلط فہمی ہے ہم ایسے موہوم اور موقت شے پر کیوں سہمے رہیں اور مضبوط اور موہوم شے کو کیوں نہ اختیار کریں وہ یہی ہے کہ ہم علوم و صنون کو زیادہ ایسی زبان میں رواج دیں اور جہاں تک ہم سے اوسکے عربی اور انگریزی اور جرمنی اور فرانسیسی زبانوں سے علوم و فنون کی کتابیں ترجمہ کر کر اپنی زبان میں شائع کریں جب یہ صورت جلوہ طور میں آوے تو ممکن نہیں ہے کہ ہماری زبان کی روشنی اور ترقی کسی کے مثالی نہ مل سکے خواہ کیسی ہی سلطنتوں کا انقلاب ہو خواہ کیسی ہی حوادث کا زور ہو مگر ہر وقت اور ہر

ماتے میں ہماری زبان کے طرف لوگوں کی

احتیاج قائم رہیگی اور جہاں تک احتیاج باقی

رہیگی وہ ہماری زبان کی تحصیل

میں اور اوسکے ترویج میں

کوشش کرتے رہیں گے

تسلیم تقرری اور منہ و غیر ذلک دوسرے نقدی معاملات کہ درج کرنا چاہیے۔

فصل اس بات سے کوئی آگاہ ہو یا یہ ہے کہ اس طرح آدمی دوسرے شخص کا مال ہو جائے اور اس بات اور دوسری ہمدردی کے کاموں میں بھی رہنا چاہیے۔

فصل ہر شخص کو چاہیے کہ ان قواعد پر بھی طرح عمل کرے اور یہ بات یاد رکھے کہ حکم خدا ہیں یا ہوتا ہے وہ اپنی محنت سے کچھ فائدہ ہیں اور ہوتا ہے۔ لیکن اس بات کا ان سب باتوں کو خیال رکھنے سے وہ بے اپنے کاروبار میں کامیاب ہو گا۔

دوکان لگانے اور کاروبار کے لئے
جگہ منتخب کرنے کے قواعد۔

اگر م دوکان لگانا چاہیے ہو تو مندرجہ ذیل کے قواعد کو ملحوظ رکھو۔

پہلے سرمایہ والا — اول ہم اس شخص کا حال ماں کرے یہاں
جو تجارت کے حالات سے محض ناواقف ہوتا ہے اور قلیل سرمایہ سے شروع کیا گیا
اور بعد وہ سے اسباب خرید کیا جاتا ہے تاکہ تجارت کے ذریعہ سے وہ اسی کے راں
معرت کرے۔ ظاہر ہو کہ اگر ایسا شخص دورانی سے اور جو سچ سمجھنا کام کرنا چاہے
اوسکاروبار کسی کافی نتیجہ کے صرف ہو جائیگا اور کر سیکے اور محصول اور سیر خرچہ مانگے
اور اوسکا مال بڑا رہے یا حرام ہو جائیگا اور اس واسطے اوسکو ضرورت قصداں ہو گا۔ کیونکہ
دراذرا قصداں قلیل بصداعت کو تسلیم ہوئے مالی کے حتم کر دینا اور سمجھنا اور منہ
کی نصیحت کہ ضرور بین ہے جو اس وقت اوسکو پیش آئیگی حکم وہ تہی جو ایک ماحر کہ ہونگا
اصلی ذریعہ ہے اوسکے پاس رہیگی۔

پہلے سرمایہ والا — ٹری سرمایہ والا کا ہی حال قاعدہ مذکورہ بالا سے

- ۱۰۱ تمام جہ و فرد و نسبتیں دھانی اور سبائی رہنا چاہیے۔
- ۱۰۲ برص و جی امر کو لکھ کر مادیات سے دور رہنا چاہیے۔
- ۱۰۳ منہ پھڑا حارہ ہے۔
- ۱۰۴ تمام مرد و عورتیں اور بچے و بچیاں اور بزرگ و جوانانہ کے ہاتھ میں آنا چاہیے۔
- ۱۰۵ اور ہر اکراٹھ اور اٹھو (پیر) کو دیکھ کر دانا چاہیے۔
- ۱۰۶ اور ہر اکراٹھ اور اٹھو (پیر) کو دیکھ کر دانا چاہیے۔
- ۱۰۷ سب کے سب میر کا مدون کو پریشان بڑا ہمن رہنا چاہیے۔
- ۱۰۸ ہمت اسے کا دمار کا نگران رہنا چاہیے اور یہ سمجھنا چاہیے کہ اگر ہم اسکو چھوڑ دیتے تو وہ ہمکو چھوڑ دیتا۔
- ۱۰۹ اس بات کو ایسا اصول گردانا چاہیے کہ جس شخص سے مرض و حلول ہوسکے
- ۱۱۰ سب ہو اور اسکا اعتبار نہیں کرنا چاہیے۔
- ۱۱۱ اچو گا ہون کے حسامات کو خواہ وہ دیس میں ہوں یا دیس میں نہیں اور تاق
- ۱۱۲ پر قیدیہ کرنے رہنا چاہیے اور اوکو تیار کر کے اون کا ہون کو ماس روانہ کرنا چاہیے۔
- ۱۱۳ چان تک ممکن ہو تمام عیش کے سامان اور چیزوں میں رو بہ حرج کرے سے بیز
- ۱۱۴ کرنا چاہیے اور در صورت قلیل نقصان حتی الوسع نالیس کرے سے احتساب کرنا چاہیے۔
- ۱۱۵ تمام اسے احراعات میں کفایت شعار رہ کرنا چاہیے اور ہمیشہ اسی آمد کے
- ۱۱۶ احاطہ سے قدم باہر نہیں رکھنا چاہیے۔
- ۱۱۷ اسی حب میں ایک کتاب یا دو داشت رکھنا چاہیے۔
- ۱۱۸ اسی حب میں ایک ضروری ہر کو
- ۱۱۹ اندر اس "اگر بری من اور خط یا جہی کو کہتی ہیں حوطلب کسی شے کے روانہ کیا جاتی ہے۔

دورف رکھتے ہیں اور وہاں سے جس چیز کی اوکو ضرورت ہوتی ہے خواہ عادیہ یا عمدہ سمجھ کر خرید لاتے ہیں اور اس سوداگر کی آمدنی اور فروخت ایسے لوگوں کی خرید پر سمجھ ہوتی ہے جو بے پرواہی کے وعدے سے اپنی ضرورت کی چیزیں ارزان اور عمدہ دیکھ کر ان فصول سے ہمیں لائق ہیں۔ یا جب موسم بدلتا ہے جسکی وجہ سے اون قصہ ہون تک عامانہایت ناگوار معلوم ہوتا ہے تو اسکی روزی چلتی ہے اور کچھ مال فروخت ہوتا ہے۔

دیوالا — منل ہر حب مک گنا س ٹڑہتی ہے گھوڑا ہو کون مٹا

اسی طرح سے حب تک سنی گلہ آباد ہو یہ سوداگر ایسی مصائب کو روتہ روتہ کہا جاتا ہے اور من وقت برایشاٹ لوٹتا ہے اور دوکان بند کرتا ہے اور خلاف اسکے اسی وقت ایک ٹا ہوستیا راجا اسی سیل و حول کے دریا سے جبکہ اول کے تاجر بے سدا کیا نفع اٹھاتا ہے اور اس مقام کو آمادہ سندہ کی حالت سے فائدہ پاتا ہے۔ اسوسیٹے یہ ایک قلیل بصاعت واسے کے لئے بہتر ہے کہ وہ زیادہ کر ایہ دینا گوارا کرے اور جو آمادہ گلہ دوکان الگامی بہ نسبت اسکے کہ وہ اُن مقامات میں کار و بار کرے جہاں کرای کم اور غیر یقینی ہو۔ کیونکہ جو بڑے سوداگر کی کامیابی اور ہمدی صرف اسی ماتر سے سمجھ رہے کہ اسکا تھوڑا سا اسباب اور محدود سامان جلدی جلدی مکتا جائے اور نیا اسباب آتا جائے۔

دورانہ دستی — لیکن یہ سب ہی اگر کوئی کم مصاحت والا تاجر ہر کے

باہر یا دیہات میں دوکان لگانا چاہے جہاں ہمیشہ دالوں کی نفسانیت اور صفت کا خوف کم ہے اور کراسے پہی قلیل ہیں توجہ باتوں کا لحاظ رکھنا چاہئے۔ اوکو چاہئے کہ خصوصاً اون چیزوں کی دوکان نہ لگائی جو بہت ضروری نہیں ہیں یعنی آرایشہ

مستثنیٰ نہیں ہو کہ کوئی شخص جسکے پاس بہت سرمایہ ہوتا ہو تجارت شروع کرتا ہو تو وہ بہت سارے سود کی خرید میں لگاتا ہو اور بڑے کرایہ کی دکان لیتا ہو اور بڑے بڑے ٹرے ٹرے رکھتا ہو اور اگر تاجر ہو اور دو گارون اور نو گارون کی تنخواہ بھی زیادہ ہوتی ہے۔ اس واسطے اگر مالِ حلد نہ بگا تو وہی قسم کا بیجہ جسکو چاہئے اور یہ بیان کیا ہے حلد یا دیرین بیجہ اہوگا۔

گاہ — — اس واسطے ہر تاجر کو چاہئے وہ اسکے ماس سرمایہ

میل ہو یا کتر کہ دوکان لگائے کے وقت اول وہ اس حلد کو کھوئی عور کرے جہاں وہ دوکان کھولنا چاہتا ہو کہ کس قسم کی وہ گاہ ہے اور آدمیوں کی تعداد اور مال کی پانچ اور عادات کو خیال کرے اور یہ دیکھے کہ کس قدر مال اور دوسرے تاجروں کے گاہ فی الحال لائے ہیں اور کھان تک لوگوں کی احتیاج رفع ہوتی ہے۔

حیدر مقامات — — جو سب مقامات یرد و لگائے کا میلان کم بضاعت

واسے تاجروں میں اس امید سے زیادہ ہوتا ہے کہ وہ حلدی لوگوں سے میل و حول حاصل کریں۔ اور تہوڑے کرایہ کی وجہ سے بھی اوکھوان مقامات یرد و لگائے کی حاجت ہوتی ہے۔ چھکو اپنی ذاتی سحر سے معلوم ہوا ہو کہ ابتدا بہر بلیدہ یا شہر کے دوکان لگانے سے ہمیشہ ناکامیابی ہوتی ہے۔ ان مقامات میں سود اگر بہت حلد جہاں ذرا بھی وہ آباد ہوتے دھل ہوتے ہیں اور قیل اسکے کہ مکان دیان نیار چو چکیں وہ اونکا کرایہ نامہ لکھ دیتے ہیں اور اسباب کو فروخت کے لئے رکھتے ہیں اور اس وقت جب وہ دوکان لگاتے ہیں شارع راہ پر کسکڑ وغیرہ بھی بچے ہیں ہوتے ہیں اور عطر کیں مامور اور زمین غیر سطح مثل شہر وں کی کھجوں کے ہوتی ہیں اور جو خند لوگ ان مقامات کے باشندے ہوتے ہیں وہ گرد و نواح کے قصوں سے

ہو۔ خوش اخلاقی ہر جگہ چاہیے لیکن تجارت میں اوستیکہ لینے از حد تاکند ہو۔ کیونکہ خوش اخلاقی کی وجہ سے کم بھلائی والا و کلام اربہت رُسے تعجب انگیز ترقی کے درجہ پر پہنچ جاتا ہے۔ خوش اخلاقی میں ایک ایسا بڑا حادہ ہو جو بیان نہیں ہو سکتا اور خوش اخلاقی ایسی لڑائی ہو جہاں ہوش سے خوشامد اور جالیوسی اور لالچ اور خود مصلحتی نظا ہر جو ملکہ وہ ایک سیدہ سادہ اور سبندہ طریق خلق کا ہو جس سے آدمی کو خریدنے کی وجہ سے ہوا اور جس سے یہ معلوم ہو کہ ہم سب مائیں خریدار کے ہٹکنے کے لئے مائے گئے ہیں۔

ایمانداری — دو کامدار کو چاہئے کہ وہ تمام اسے کار و بار میں صرف ایمانداری اور خوش اخلاقی پر بھروسہ کرے اور ہر کوتاہی کرے کہ خریدار اوستیکہ دوکان پر آنے سے خوش اور محظوظ ہوا۔ اگر دو کامدار اسے کامیاب رکھتے گاتو اسکا لین دین سب سے سچی ہو جائیگا اور جب ملک وہ اس طریق سے کاروبار کرتا رہیگا اوستیکہ کا ہیک اور خریدار ہر گز جھوٹ نہ لے۔

دو کامدار — کے مراہیں — جو لوگ اوستیکہ دوکان پر آیا ہوا اوستیکہ کار و بار پر مطمئن رہیں، دو کامدار کو چاہئے کہ وہ سب اور اوستیکہ سے راضی اور خوش رہے کہتے اور اسرار و سرحد سے ماہر ہوں اور اس سے آگاہ ہوں اور اپنے کے لئے کسیکو ہوگا اور فریب نہ ہو۔ تمام اسے اجاب ہوں اوستیکہ سے کرنا ہوا ہو۔ اور سوداگری سے نفع اربہا کر دو سرون سے مال بر لالچ اور سوداگر سے اور دو کامدار کو چاہئے کہ لوگوں سے اسے احاطہ کرے۔ یہ آج وہ اسے کار و بار کو چھوڑ کر شیئہ ار رانی نہت کے ہر سر و قات کرے تو اوستیکہ کسی سے بات نہ افسوس ارتنا سفت ہو۔ العرصہ لوگ اسے شیئہ کو باہر لے لے تو اسے فائدہ

کی چیزیں۔ کیونکہ اس مقامات کے باشندے وہ لوگ ہوتے ہیں جو شل اسکے بغیر کفایت نہیں
اس مقامات میں جہاں ہر تری ار ران ہوتی ہے بود و ماست اختیار کرتے ہیں اور اگر یہ
صورت نہو یعنی اگر وہاں کے لوگ متمول اور دولت مند ہوں جو دیہات میں رہنے کو
شہر کی بود و ماست بر ترجیح دیتے ہیں اور جبکی آمدنی تہرا اور دیہات دونوں میں صرف ہوتی
تو اس کے یاس گھوڑے اور گناں ہوتی ہیں حیر سوار ہو کر وہ شہر کو آتے ہیں اور وہاں
عہدہ مارا روں میں ہی جہاں ہر طرح کی قیمتی چیزیں اور طرح طرح کے سامان دیکھا جانے کے لئے
رکھو ہوتے ہیں ایسی آرائش اور رہنمائی کی جنس خرید کر لجاتے ہیں۔

صورت کی چیزیں — اس واسطے اس دوکاندار کو چاہئے جو
دیہات میں دوکان لگائی کہ وہ روزمرہ صورت کی چیزیں ایسی دوکان میں رکھتے۔
یاج کو کس کے فاصلہ سے روٹی لانا ہو کہ لوگ یہ سمجھیں کہ بے ہن اور بہت دور ترکاری
لئے سامانی الواقع ٹری کلیف کی مات ہی۔ مادری۔ قصاب۔ ساری یا عطار۔ حردہ و
اور ترکاری مردوش و غیرہ پہلے اپنی دوکان کو دیہات میں قائم کر سکتے ہیں اور اپنی عصاب
کو بڑا کاسٹے ہیں اور اگر درری اور ٹونی سائے والے اور سرار اور بوجی اور مورے
سائے والے اور دیگر چوستے چوستے پتہ واسے لوگ اپنی دوکان پہلے گانون میں
ر لگائیں گے تو انکو ایسی دوکان میں حلد ترقی ہوئے کی امید ہے۔

خوش اطلاقی — ٹرے مقامات میں جہاں ہم مہیہ لوگ کتر سے
ہوتے ہیں ایک ہونا دوکاندار ایسے بڑے ہم مہیہ واسے سے صرف ایک مد
کی وجہ سے اکثر بڑھتا ہے۔ وہ سبب کامیابی کا ایک عنصر ہے جو ہر مضاحت کو ترقی دیتا
اور اگر اس سبب پہ لحاظ نہ کیا جائے تو اسکو نقصان پہونچتا ہے۔ اس سبب کا نام خوش اطلاقی

زراعت

زراعت یعنی کپتی عمارت و نوکری کی کان ہی سارے عالم کی تقاسی زراعت پر منحصر ہو اور دنیا
 میں انسان کے ملنے زراعت سے زیادہ کوئی امر مہم اور ضروری نہیں جہاں تک ہوسکا
 اسکی تکمیل اور ترقی پر ہی کرنا چاہیے اللہ تعالیٰ جل شانہ سے سب سے پہلے جب حضرت
 انسان کو دنیا میں بھیجا تو اسکو زراعت کی تعلیم کی اسوجہ سے کہ آدمی زندگی قوت پر
 موقوف ہو اور قوت کا حاصل ہو و دنیا میں جو عالم اسکا ہے، ہر دور زراعت کے
 مشکل بلکہ محال ہی اگر بیج بویہ چھٹے نو مراعیں اور کاشتکاروں کا ساری عالم پر اسکا
 ہر اون کے احسان سے کوئی فرد اتنے ہر گر گر سکدوس نہیں ہو سکتا اب اس
 احسان کا شکریہ یہ کہ ہم مراعیں اور کاشتکاروں کی ہر طرح مدد اور اعانت کریں
 اور حوقہ، قی آفات اول پر واقع ہوں اور نہ کہ وہ کر کے جس جہاں تک ہو سکے
 کوشش کریں ہر گورنمنٹ اور ہر سرکار کا پیام، غایا ہے جو اور رعایا کی حیات اور معاشرہ
 اور کاشتکاروں پر موقوف ہے اس مصلحت مملکت اور لالہ مملکت اور مدنی اور
 سرپرست جو کچھ کہیے وہ کاشتکار ہیں اور ہم سب اوں کے مصلحت اور بدلہ خوار ہیں
 بلکہ میں زراعت کی کثرت ہی اور مراعیں جو شحال وہی ملک آباد اور سرسبز ہے
 اور جس سرکار پر زراعت کی فلت ہی اور مراعیں شاہ وہ ملک بھی حرام اور مآثر
 اور رعایا و مال کی ماس اور ریٹان ہوتی ہے حاصل یہ کہ جو کچھ دنیا کی آبادی اور
 رونق ہے وہ زراعت ہی کی وجہ سے ہے اور زراعت ہی وہ چیز ہے جس سے دنیا کی
 عزیز کا تقا اور قیام موقوف ہے کہیادو ہی زراعت کس کہ خوش گشت آگاہ گشت

سے اس کے اس پرچم کر سکا اور تاریم احکام سے لے کر

تجارت کا ایک دھبہ مضمون

مہمیت

ہر مضمون لکھنے کے قبل ضرور سمجھئے کہ اس کا تاریخی بیان اول میں کیا
تھوڑا سا لکھا جائے تاکہ ناظرین کو مضمون نگار کے مقاصد اور اغراض پر کما حقہ واقفیت
حاصل ہو اور مضمون کے اہل پسند و نفی دونوں احوال سے قائل اس کے کہ مضمون
تجارت کو ترویج کرنے میں مناسب سمجھتا ہوں کہ پہلے کچھ تاریخی بیان تجارت کا لکھا جائے
اور راج علیہ السلام کے زمانہ سے لیکر اب تک جو قومیں دنیا میں مشہور اور
معروف ہوئی ہیں ان کی تجارت کے طریقے اور ڈھنگ تحریر کئے جائیں اور
ہر ایک قوم کے اصول تجارت اور اشیاء تجارت اور سامان تجارت کے درآمد اور برآمد پر
عور کر کے اس قوم کی رقی اور نمرل کے اسباب بیان کئے جائیں۔ اس واسطے میں
اس تاریخ تجارت کو سات زمانوں میں تقسیم کیا جا رہا ہو گا۔

۱۔ ابراہیم کا زمانہ

۲۔ مصریوں کا زمانہ

۳۔ ہندوؤں کا زمانہ

۴۔ یونانیوں کا زمانہ

۵۔ میسونیا کا زمانہ

۶۔ عربوں کا زمانہ

۷۔ اٹالیا اور پورپ کا زمانہ

زرع ثلثا شش را سارین تا اسامی ہم را است ۱۰ اس تحرک مطلب بہ ہر کہ زرع میں تین
حریف ہیں زرعوں ہونا ہی اور ہیں یہی زبان عرب میں سوسٹا کو کہتے ہیں گویا زراعت میں بڑا
ہی ہونا ہو اگر نہ تو اسلوی اور عمدہ مدیر سے زراعت کا کام کیا جاوے تو ہی کیا ہے
اللہ تعالیٰ حل تیار سے اپنی کلام ایک میں زراعت کا محاسن ذکر فرمایا ہو ارشاد ہوتا ہے
یا ایہا الذین آمنوا کلاوا من طاعت ما رزقکم یا ابا الہدین آمنوا الصفا من طیبات ما کسبت
وما اخرجناکم یا الایم کزیر اصبح شطاه فارز فاسوی علی و قد یحب الایم
ہم الکفار مثل ۱۱ یفقدون فی سحیل اللہ کتل حصہ امتت سع سنابل فی کل سبلہ
ما تہنہ واللہ یبھا عسلن بشار واللہ وسیع علیم۔ بنوی سے اپنی تفسیر میں باسناد
حضرت الش سے روایت کیا ہو کہ حضرت علی اللہ علیہ وسلم نے ارشاد فرمایا۔ ما تمکون
یخرج من عرا او زرع و عاقبات منہ انسان او طیر او بہیمہ الا کاست بہ صدقۃ یعنی جو کوئی
مسلمان کوئی درخت لگا دے یا کہتی کرے ہر اوسیں سے کوئی آدمی یا پردہ یا باران
کو باو سے فوہر ایک کے کہا ہے سے او سک و حد سے دیکھا جواب حاصل ہو گا۔

کاں زید بن مکرہ یفرس فی ارضہ فقال لہ عمر حببت اسمعین عن الناس لیکن اذول
لربک واکرم لک علیہم کما قال صا حکم احی اللہ الکریم علیہ الاخوان ذال مال۔ ریدن ملہ
اسی قرین میں درخت لگا رہے ہو نہ ت ہر سے دیکھا فرمایا تہ سے بہت اچھا کام کیا
سے برداہ ہو حالو گون سے ای میں تیرا دین چھکا اور تیری عمر بہ ہوگی جیسے احمیہ تار
عرب سے کہا ہو کہ سب بہا تلوں میں عزت مند وہی، دیا ہو والد ار ہو سیمرون میں
سے حضرت آدم اور حضرت سبت زراعت کیا کر سکتے ہے اور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
کے ٹرسے بڑے صحابہ علیہ السلام جیسے ابو ہریرہ اور محمد اللہ بن ہر اور محمد اللہ بن عبد

ہو باوریں بہر حق دیکھو اور میں مصالحہ مذکور کو تھوڑا تھوڑا چھٹہ چھٹہ سے ڈال کر بالکل بعد ڈال دینا بہن
صاف سے ملاحظہ ہو سکے آگ تیر کر دین تاکہ یاو گہٹہ میں تابہ مع مصالحہ کے ساتھ ایک
جگہ ہو جاوے پھر میں مین نامی سا کر ڈال دین تو سر ہو سکے کے ساتھ ہو جاوے گا
تابہ پارہ کے موافق سفید ہو جائیگا۔

تابہ پیچے کو طلانی بنانے کی ترکیب

صاف رنگارود چٹا مکا۔۔ صاف طوطیا ایک چٹا مکا۔۔
آدھی چٹا مکا۔۔ سہاگہ سوا تولہ۔۔ ان سب کو خشک بیجا تیل سے تیار کر دو دھن
اور کٹھالی میں رکھ کر گلا لیں بہتر تیل سے کو دراکم کر کے اور۔۔
لوہے پر تابہ پیچے کا رنگ چڑھانے کی ترکیب۔

ایک ادس میں آدھی چٹا مکا ماسے کے ساتھ راج کر آگ
صاف کر کے ڈثرہ چٹا مکا، اکو اریجا، میں مل کریں۔۔ ساتھ اہو جاوے۔۔
پرسکے در پتہ سے لوہے کی چیر برنگائیں۔۔ مس ترکیب و آدھی شے سے اہو چلا
ہو جائیگی جب کثرت استعمال سے بہر صوری رنگ ہلکا پڑ جاوے تو پھر تیار کر کے اور
عمل میں لائیں۔

لکھنے کے لئے آب زربناسے کی ترکیب

دوق طلانی کو آب صمغ عربی میں مل کریں بعدہ قدر و نامی کلور انڈیا
مرکبوری، اس میں شامل کریں اور تین گھنٹے میں رکھ کر چھوڑیں وقت ضرورت کو کام میں لائیں
* اسکو نایٹرو کلیر و پاؤک ایب ڈھی کہتے ہیں۔

* باہی کلور انڈیا مرکبوری۔ دھندلے کلور میں اور پارہ کلور پیگا کوئی سندھستانی نام نہیں ہے۔

ناراضی ہوئی ایٹک اسٹر (شورہ اور فلک کا تیرا ملا ہوا) مین ڈالین جب وہ
 اٹھ رہا ہو جاوے تب اس مین ایک سفید کپڑا تر کر کے اور دھوپ میں خشک کر کے
 اگ مین ہلا میں۔ جس فقری چیر رسونے کا طبع کرنا ہوا دسیر پہلے چربی مین بعد
 اس کیڑے کی راکہ کو تھوک مین ملا کر دسیر چڑھا دین پھر سفید کپڑے سے صاف
 کر ڈالین اس ترکیب سے جاک اڑھا نیکی اور خالص سوا کل آئیگا۔

سونے سے طبع کرینے کی دوسری ترکیب

گدگ اور نوسا دوسا دی الورن اس قدر کھل کرین کہ دو نوک
 دانت ہو جائیں پھر دسقال ورق طلائی کو جینی کے پیالہ میں رکھ کر اجرا، مذکرہ
 مین سے ایک دانگ لیکر اس مین ڈالیں اور پھر تیشے کے کھل میں ہوتا ہیں
 جب ورق طلائی ہو جائے تب جینی کے پیالہ کو دراگ یر گرم کرین تاکہ نوسا
 اور گندک دور ہو کر زر محلول ہو جاوے اب اس مین گند کا یا فی ملا کر نقاسی کے کام
 مین لاین یا تاسے بالو ہے یا حاندی کی چیر کو خوب صاف کیے کے اس طبع کرین۔

تانیے کو فقری کر نیکی ترکیب

آدہ سیر تاسے کے واسطے دو چٹا ٹک شورہ اور دو چٹا ٹک کھنیا
 کو میسر کھالیں ڈالکر اور آگ یر رکھ کر گلاس بعد گل جانے کے آگ سے اوار کر
 سیس اس صوف کے ساتھ صاف سہالہ اور واسٹ مارٹار (شراب کا مچھٹھ
 سفید رنگ کا ہو) ڈیڑھ ڈیڑھ اوس (یہ ایک انگریزی ورن کا نام ہے جو
 آدھی جھٹاک کے برابر ہے) ملا کر اور کھالی میں ڈالکر گلا دین بعد اس کو لوہی کر میں
 ڈالکر ریزہ ریزہ کرین اور تانیے کے میٹروں کو چٹہ سا ہتھ مرتبہ آگ میں تیا کر یا فی میں

مخفط صحت ازواج

سبحان اللہ جملہ تعریف اور ہی حائق کے حادہ اور صالح کے را
 اور منور کامل کو سزاوار ہے جس نے ایک قطرہ عکس کو انسان کی پیدائش کا سبب بنایا
 اور ادھی قطرہ سے لولہ شاہوار اور دُڑ سے ہا بانی جھکے آب و تاب سے زمیں و
 آسمان روشن ہوا اور چکی سرگی اور عظمت سے زمین کا دماغ عکس پر ہوا۔
 اسہی قطرہ نبس سے کسے کیسے حسین معشوق گل اندام بری چہرہ چکی حسن و جمال کی
 تحریر میں قلم کو سکتہ ہی بنایا ہوتا ہیں اور اسہی قطرہ سے کیسے کیسے حکیم اور مصلوف
 اور عالم و فاضل اور عارف اور راہ پروردہ عیب سے عالم وجود میں آئے ہیں یہی
 قطرہ تو ہی جس سے رسم اور سہراب اور اسعد یار کو عالم ہستی دیلایا اور یہی وہی
 قطرہ تو ہے جس سے سلاطین عظام کو اس دار فانی میں موجود کیا۔ العرص لسل آدم
 کی دعا طلب کے لئے یہ ضرور ہی کہ عورتوں اور مردوں کی حفظ صحت رہے ماکا اول
 قوی اور صاحب ہونم اور فراسد پیدا ہو۔

جیسا کہ اس میں قاعدہ توالد اور تسلسل جاری ہو اور
 اوسکے واسطے عورت اور مرد کی محبت ضرور ہی اسہی طرح اور دیگر حیوانات
 مثل گھوڑا یا بھی وعدہ اور سات میں ہی یہ قاعدہ جاری ہے جس میں حیوانات اور
 نبات پر خیال کرے اور انکی حالت دیکھے اور اون کے پہل اور ہول کو غور
 کرے سے وہی مات راہ ہوگی جو اس میں کے حالت پر خیال کرے سے ہوگی
 دیکھو جب ایک درخت تر و تازہ ہوتا ہی اور اوسکے پتے اور ڈالیں ہری ہری
 ہوتی ہیں تو او میں ہول اور پہل ہی رہے اور سردار شاداب اور خوشنما

کیا

۳

لیکن یہ پانچس رنگار کرنے کے لئے آب نقہ بنانی کی ترکیب

درق نقہ کو کندہ کے پانی خواہ سفیدہ سرع کی سفیدی میں

دل کر کہ بہت حال کریں۔

سبز روشنائی بنانی کی ترکیب

طولیا دو حصہ۔۔ رنگار دو حصہ۔۔ کریم آف ٹارٹر (شراب کو

وروم ایک حصہ۔۔ بانی آئینہ حصہ۔۔ طولیا اور رنگار پانی میں ملا کر پہراؤ بہن

کریم آف ٹارٹر ڈاکا سبکو اس قدر حوس دیں کہ بانی نقہ صرہا سے پہراؤ سکو دیا

بوٹلیز کر کہ بہترین۔

لوسہ کی چیزوں پر حرف کہو و نیکی ترکیب

اول موسم کو گرم کریں یہ حرف کہو لکھا ہوا آسٹن سے لوسہ کی چیز پر

لکھیں اب یہ نوسا در۔۔ طولیا سبز۔۔ ہلکری۔۔ قیون میرین ہوزن لیکر بانی میں

ملا کر اور صرہا کرکین اس ترکیب سے حرف مودار ہو جائیگے۔

چاندی کی چیز پر حرف کہو و نیکی ترکیب

اول موسم سے لکھیں یہ نوسا در۔۔ نیلا تہا۔۔ گندک۔

مسامی لونڈن لیکر لیموس کے عرق میں بدیکر اور صرہا کرکین اور دھوپ میں سکھا کر

دھوڈا لیں حرف مودار ہو جائیگے۔

بہتر پر حرف کہو و نیکی ترکیب

موسم کو روشن کچھ کے ساتھ بدریغ حرارت کے حل کریں

پہراؤ میں سے بہتر لکھیں بعد میں روز کے تیز تر کہ سے دھوڈا لیں اس ترکیب سے

(۱۸۰) اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

(۱۸۱) ۱۱ سالہ

و اچھے ہو کر دھڑا آ رہا ہے۔ یہ دیکھ کر میں نے تو کچھ کہہ دیا اور وہ سرور سے اپنے آپ کو
اس سال کی خریدی جن صاحبوں کو نہ ملو یہ دیکھ کر میں نے بھی اس طرح
تو وہ راجہ کی خدمت میں گیا تب ہم نے قریباً ایک سو تالیسیں لکھ کر ان کے پاس بھیج دیں کہ یہ تمام
بہرہ رسالہ پیش کرنا ہے۔ ان کی روئے رسالہ کو نام نہادوں نے بھیج دیا۔ میں نے حضرت کو
نہایت ہی افسوس کیا کہ میرا یہ فریاد نہ مل سکا۔ میرا یہ فریاد نہ مل سکا۔ اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا
فکر کیا کہ اگر میں اس کو بھیج دوں تو اس کی کیا جائیداد ہوگی۔ اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا
انکار کیا۔ اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

نہایت ہی افسوس کیا کہ میرا یہ فریاد نہ مل سکا۔ میرا یہ فریاد نہ مل سکا۔ اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا
اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا
اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

اور جو صاحب بلکہ میرزا شریف خاں نے اپنے ادرک سے ایک حصہ وصول کیا

کلمۃ الحکیمۃ فی التوحید و التمسک بجماعہ المؤمنین

خندوا کلمۃ حق من سنیہ و دعوا کلمۃ باطل من فنیہ
 نشان ۲ غرہ ماہ صفر ۱۲۹۶ ہجری مطابق ضویۃ انگلستان ۱۸۸۱ء
 جلد اول رسالہ سبب نفیر کبیر اٹا شہر و

کاسہ



شقیق

مستعمل بر علوم و فنون مستدریجہ و ہدیہ یعنی تلامذہ و شاگردان
 ریاضیات - طبعیات - انبیات - تجارت - اتلاقی -
 طب - تاریخ - حسرتیہ - ادب - کیمیاء - نہایت - و سوا ذلک

دکتر علی محمد علی و فی جلد اول

۱	نواب جواد علی صدر الاسلام خاں بہادر مستند در الہیام شہر قاسم
۲	مولوی محمد حیران صاحب قائم مقام مستند حساب دار الہیام سرکار علی علاقہ خاں
۳	نواب رسول یار خاں بہادر مستند در
۴	اکبر خان تہذیبیادی صاحب صدر ہستم، سرکار نظام
۵	مستثنی بہا گوشت پرستار صاحب نائب ناظم عدالت دیوانہ
۶	مولوی محمد وحید الرحمن صاحب سرستند دار دفتر مستند حساب دار الہیام سرکار علی علاقہ خاں
۷	مولوی محمد اعظم صاحب نائب سرستند دار
۸	بدست گٹو لیا صاحب بنج علاقہ حساب نواب وقار الامیر و کیر بہادر دام الہیام
۹	سید غلام محمد خان صاحب مستند در علاقہ
۱۰	مولوی مشتاق علی صاحب کیا تندر دفتر کن پیشتر ضلع اورنگ آباد
۱۱	مولوی محمد واصل صاحب مدرس
۱۲	مولوی محمد عبدالقادر صاحب ہستم صفائی و تعمیرات بیرون بلدہ
۱۳	مولوی محمد دگر صاحب مدو کا شہر گھم مریہ سرکار نظام
۱۴	شیخ محمد کیم الدین صاحب
۱۵	مولوی محمد عبدالحکیم صاحب مدو کا شہر گھم مریہ
۱۶	مفتی محمد سعید احمد صاحب سبب دفتر مستند حساب دار الہیام سرکار علی علاقہ خاں
۱۷	مولوی محمد علیم الرحمن صاحب صدیقہ صبیحہ دار
۱۸	مفتی کسب راوڈ صاحب
۱۹	محمد علی القادر صاحب عرف قادر نادتاہ صاحب مدو کا شہر گھم مریہ
۲۰	مستثنی بہا دان علیہ صاحب سرستند دار دفتر ہستم سد و ثبت
۲۱	دکتر بہار شاہ صاحب ادبیکہ
۲۲	شیخ غلام علی صاحب مدو کا شہر دار
۲۳	سرکار علی علی صاحب ہستم صفائی بیرون بلدہ
۲۴	نواب سید حیران صاحب مستند در دار

واجب الاحقر

یہ پرچہ علی الصوم خدمت میں بھیجا می نوائے العیشان اور بہار جٹان بندہ صفا و اہم الزامہ
والکشاف ولایب ہندوستان کو، مہاراجہ مسدود وانی اور قبولیہ روانہ کیا اور مایہ پر کلی ہو کر
ہما ہو کہ کو روٹنا اور والدیا، الہی شہر نظام کی خریداری مندرجہ ذیل کے رہنما مال و اثاثہ
ہو کہ مہاراجہ شہر کمال مندرجہ ذیل کے مال و اثاثہ کو فروخت کر کے پانچ لاکھ روپے دیے۔

فہرست نامہ نمایین

سہ	نام مصنف	نام مضمون نگار یا مؤلف
۱	اسلم و تربیت	مولوی جمال الدین صاحب حسینی
۲	ادب اللہ کی سلا	محمد حسین
۳	انتم اور ایسا دراصل ایسی کیے جواب سوال	محمد حسین
۴	بہار ادب ساقی	مولوی عاویہ حاجی محمد وحید الزمان صاحب
		مترجم سہی دفاہ و مولف ساستیہ میرزا ۱۱ و غیرہ
۵	ہمراہ سہ نام اصول	محمد حسین
۶	نقیہ مضمون زراعت	مولوی عاویہ حاجی محمد وحید الزمان صاحب
۷	نقصہ مضمون سہط سہط ازواج	محمد حسین

یہ رسالہ ہر قسم کی پیشینگی کی پہلی تاریخ طبع ہو کر خریداروں کے پاس روانہ ہوا کرتا ہے۔
علوم و فنون قدیمہ اور جدیدہ یعنی۔ ریاضیات۔ طبعیات۔ الہیات۔
تجارت۔ اخلاق۔ طب۔ تاریخ۔ جغرافیہ۔ اوسب۔ کیمیا۔ نباتات
معاون۔ وغیرہ۔ سب پر بحث کیا جاتی ہے۔۔

مفسدین کے تیار کرنے کے مجرب نسخہ اور ولایتی اشیاء کے
کلی صحت پر کیا بدترین تاثیر ہے۔

زراعت اور ویسی پیداوار کی ترقیوں کی تدبیریں مستخرج ہیں اور زراعت

ہر ہر مضمون کے مصنفین کے ہندو سے الگ الگ رکھو گوارا سمجھیں یہ فائدہ مند ہے۔
کہ جس مضمون کو پاپا پھوٹا خیرہ کہہ گئے اور اسکی ایک مستقل کتاب بنالین۔

میں نے قلمبجیا ہے کہ جو ذیل سے ہے

- | | | | | |
|-----|----------------------------------|------------------|--------|--------------------|
| (۱) | چو صفا حسیله بدیده بین شریفین | اوسته پوری اولان | سالانه | چو صفا حسیله بدیده |
| (۲) | " | " | " | شش ماهی |
| (۳) | " | " | " | سه ماهی |
| (۴) | " | " | " | دو ماه |
| (۵) | او چو صفا حسیله بدیده بین شریفین | فراترین | اول | سالانه |
| (۶) | " | " | " | شش ماهی |
| (۷) | " | " | " | سه ماهی |

و ماوه است بدون تلاش و اثره پیر و ما در غویش و اقارب آنچه در غوه از نذر اهل حق
 و سخا یا و عادت و آداب و افکار و آن مولود و اهروراران و در بعضی سگ و در بعضی سگ
 آنها را قبول افتد و او را معذور ساخته و آنچه ایسا را یسجد آید و رفعتی میباید و آنرا
 به این رنگی ملون خود رنگ کرده و در جمیع او در مائل خویشتن مسارسه و اگر در و ما در
 و خویشا و نذر او متخلی با خلق فاضله و متصف با داب یسجدیده و دارای افکار عالم
 بوده باشند البته آن مولود و بدید را بواسطه اکتساب این امور که بواسطه حقیقت نیست
 سعادتی مسئله است خواهد داد و الا در جهات شفا و مکتبی و حصرهای العباب و در پنجه
 و او دیهاسی بلایا و مصائب و افتاده بهت رذائل و او اسفاستوده و افکار جدید
 از آنها استحوال نموده است از سعادت بالکلیه محروم میگردد و چون باحوال در
 و ما در آن نظر اندازیم ظاهر می شود که آنها غافلانه از خود سرسره انداخته اند و ملک
 در ایشان بوده است از نیکی و بدی و کس قناعت و اعوجاج همه بی ارشاد و دیرینه بوده
 و حقایق این سلسله در آخر علماء و دانشمندان و پیشوایان آنها بهی حوا بدگر و بد
 لهذا اگر ما در معین بصیرت و مینائی را بر دوده عقل نهاده از بیایا و عقول را برشته
 از اهرام و از رویای نفس هر قوس از اقوام و از مکالمات عادات هر عیبه و از
 عسایر تفتیش نمایم بغیر از افکار علماء و اهلان و استمدان و سیرت بدیوایان آنها هیچ
 و دیگر چه خور و بوده مانند بزرگ در ایشان نخواهیم دید پس فی الحقیقه سالتی و قنای
 و روح حیانه و محرک و دلاب سرانستی اهرام علماء و پیشوایان آن است میباشند علماء
 آن قوم را اگر افکار عالمه و نفوس جهمیده و عادات مسخره بود و بهت مجرب و ایسا
 آنها فاما مو و از دیاد و محبت و نصارسه ناره و سب خواهد داد و هر گلی احاد آن بدست

تجرب و نیز تحقیق این استنباط و دلالت میکند زیرا که مشاهده میکنیم که کثرت علوم و معارف و فنون
و فضائل و بسیاری سوکفات و مصنفات در هالک با اندازه شرف منزلت و علم مقدار اعلی و کم
در نزد اعالی آن ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجهست رسیدند
که هیچ شرف و عزت بدران پاینده نتواند رسید و جمیع مراتب پیش آن مرتبه جللیله اینها و بعضی
گرویده است علم را همان صعود و عروجی حاصل شده است که پس مانند کائنات عالم امتناعی بنظر آید
رصد به حال بهم دست پاچه او را و بدین نتوانند و تأییدات و تصدیقات آنقدر بسیار گردند
که نادانان حساب و شماره آنها را هم ندانند و چون ظاهر شد که اعتراف انبیا و است شرف
منزلت عالم موجب حصول علوم حقه است و حصول علوم حقه علت وجود سعادت و مصلحت است
اکثرون باهر از ناسف و اندوه میتوان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت و ذل و بختی
ایالی مشرق زمین از آن است که آنها هیچ وجه مقدار علم و عالم را از اندیشه شرف و منزلت
و انتمیال را میثنا سازد و او ندان معارف را توفیق و علم که در این احوال می
که علم صمیمیت فضول و زائد و بیش نیست بی مایه و ذوق و حلاوت و کمال را
بهذا عدد و علم در آنها آنقدر کم شده است که بنگرد و سار و اراک کرده و آری را
که جمیع سعادت و آباء و اجداد اینان بلکه جمیع سعادت که در عالم مافوق شده است
علم و معرفت بوده است و این را او را که نکرده اند که آنها سر از این عالم و عالم را در
اول از برای اینکه بعضی را بطبیعی با احتیاج بدین امر است از جمیع المیرامه الی ان بانه و اینها یکی شکر است
مهر و مکتب و در این بیاید بطبیعی بجز عالم عارف کی نه اهدی و تشر و فانیان چون اینها
در االی مشرق می بینیم که جل آنها را اولاد علما و حکما و عرفا و فضلا و اندا که اسم
بهاسند و اینها احتقد شنید و مکرم و در این احوال میباشند و در کمال که اینها

آپ: آخر یہ دیکھ کہ ہر وقت ہنس سہہ ہانپہ کالا و شافی منلق حلقہ شفا ابا بیت اور آنا فرماؤ
آپ: سنا ہوا کہ ابد الہق صاحب کا نام ریت ہو گیا ہے۔ اب زاہر لکوی
نامش فی الحقیقت اور فی الواقعے نذر رہین آتی۔ خدا اینا فضل کرے۔
ہر مال میں بھر اور شک کہ چاہئے۔
راقم زندہ زلیل ابد الخلیل

فہرہ

نہار چھپ چھپ سے گول ہزار بار کیا۔ دیکھ تو نے کھی ہی نہ اٹھا کیا
خدا میں رن کا ڈر تھانہ کچھ ہم سناؤ۔ سنا داتی ہے۔ تو سے سنا چھ بہار کیا

فہرہ

سر بالیدہ سے کشتہ کی قزاقی بھی۔ کر گئی نیچ اور اہل بیت مد نام سے چھ
ہوں وہ ہر دم کہ جب دور ہو اسے آھر پڑے اسی وہیدائی ہو تھاپا دوسو و جات ہے

راقم محبت میں

راقم اور ایک اجنبی شخص کے جواب و سوال

ابکہ رور تھا ڈا ایک صاحب جس سے کھی حال یہاں کہتا ہے اور
را آمد ہو سے اور سلام و علیکہ کہنگر کم فرما ہو سے۔ بعد سلام و علیکہ کے چھوٹنے کو
ہر صاحب نے لکھے کہ ایک سالہ مشعل جاری، جاہل کیا آپ ہی اور کے ایڈیٹر ہیں۔ میں سے عرض کیا
کہ حضرت ایڈیٹر کی لیاقت تو سیدہ میں ہیں ہے مگر دستوں اور احساں کے کہتے سے
میں اس خاکسار سے اس کے اہتمام کو اپنے ذمہ لیا ہے۔ کہنے لگے کہ حضرت اس سال میں
مارہ علم میں وہ کون صاحب اسے اس زمانہ میں پہا ہو سے لیا ہیں حواس معلوم ست واقعہ ہیں

بالا اقل فارسی پن کچھ تھوڑی بہت شہد بود نہ پیدا کوئے تب تک اوسکو اردو کہنا جائز نہ
 کہانہ شے کی بات ہو کہ اردو زبان لکھنے کے لئے حکم وہ ایک سہل اور سلاسن زمان ہو
 اور ایک شخص کو اتنی بھی سمجھ گھاؤ سکے لکھنے پن وہ فارسی یا عربی پڑھنے کا محتاج
 ہو اور اس ایک چھوٹی شے بات کو ایک بھت بڑی بات پر موقوف رکھنا ہی اور پہنچنا
 دانشمندی سے بہت بعید ہے۔ پس ضرور ہو کہ جو لوگ اپنے لڑکے اور لڑکیوں کو
 اعلیٰ درجہ کی تعلیم فارسی، عربی کی دینی نہیں جاسکتے اور اتنی خواہش رکھتے ہیں
 کہ وہ لوگ اردو لکھنے پڑھنے کی توفیق ضرور دے کہ اوسھی طریقہ کو اختیار کریں کہ
 وہ بات عربی اور فارسی پڑھ کر ہر دون میں آئی ہے وہ بات اس طریقہ سے ہفتون
 بلکہ ہفتون میں آسکتی ہے۔ لے صاحب ایسا اعتراض کوئے کہ اگر اسکو دے
 خارج کی تیز اوٹھا دے تو پڑھنے میں بہت دھوکا ہوگا اور سچہ میں ہین آگیا
 آگے دے کی مشکا کیا تھی اوسکے جواب میں ہم کہنے کہ یہی غدار وہی ہے جس
 سے لے اور دے میں جو سکنا ہی کہونکہ بولنے والا بولنے میں تو کچھ (مثلاً) میں،
 میں، اور فلاں، فلاں، فلاں، کی تیز رکھنا ہی نہیں ہے تو ہم اپنی طرح سے ایسا
 مجھ لیتے ہیں پس اسے ہی پڑھنے میں ہی ہوگا۔ اب ہم مثال کے طور پر ایک
 قصہ اور چند اشعار آج سیکھیں اور دوسرے طریقہ پر سے کہ باب میں لکھتے ہیں۔

رہنمائی

محبوبہ بوندہ سلامت

آج کا رات آج سہ سارا ہووا الزما بڑا فانی از ہر دور و ہر اوسمیں جو
 دیکھو اسے ہی تمہارا ذکر کہ فرمایا ہمارا دور مہم وقت تین پاروں سے بنی اللیل

چار اقسام

۱۔ اراچیہ مانی

جعر چہ سے کہ ہمیشہ سے چودہ ٹمبڑے رساد لے انگریزی اور ہندی
 زمان میں شائع ہیں اور کچھ تعلیم جو اس کی سہ کار می اے کم لون اور رسد میں گوی
 ہوتی ہیں کہ ہم جس جعر چہ سے بخت آیا چاہے بتائیں وہ ایک نئی ڈھنگ کا ہی ہم پر جا پڑی
 کہ اس جعر چہ کو لکھان جو تاجرون اور سودا گروں کو بڑی درد دیوسے طاہر ہے کہ
 جب تک ہمکو ہر مال کا دیکھو معلوم ہر ہم اس مال میں مقتدہ اور غیر مصنف ہیں کیا سکری
 اور یون سیسے دو سیسے تو ایک ہی شہر میں ایک بازار سے دوسرے بازار میں
 اس جاعر میں جب ہمکو یہ منظور ہو کہ ہم دو ٹمبڑے چو گنا نفع حاصل کریں تو ہمکو ضروری
 کہ ہم چہ کو جسکی سودا گری کریں اور اسکے کان سے اٹھو اور میں جب تک ہمکو ہر مال کی
 کان اور دس اور کام میں معلوم ہو جس کی توقع رکھنا چاہے جسے مندا ہم چاہیں کہ زعفران
 کی تجارت کریں اور اسٹل چو پڑا نہ ڈھڑ سے پرمی سے زعفران منگا لیں تو
 بڑی مشکل سے ایک آنہ روپیہ ہمکو مل جاوے اور یہ بھی احتمال ہے کہ گرامی اور
 ار رانی نرخ سے بڑی وقت میں نقصان ہو گد یہ ممکن نہیں ہے کہ ہم زعفران کی
 کان سے زعفران اٹھو اور میں او ہمکو خسارہ ہو گد ہم کو بیون کے مال بیج ڈالیں
 تب بھی کم سے کم کم دو ٹمبڑے نفع کا اور جو ہم اچھی طرح سے لے لے گمانہ رکھ
 فرامیہ سے دس اور بیون سے دس آنہ لے لیں تو ٹمبڑے نفع بھی حاصل ہونا لگتا ہے
 اشیای تجارتی دو ہم سے ہیں اکہ قلمی دوسری مصنوعی پہ نظر کی کہ قلمی
 نیاتی اور چھوٹی اور حدی اور ہندی کے سرار دن قسہیں ہیں ہم اس کے مصدق ہیں

علم طب کے پیکر سے حکیم کو اس بات کی استعداد ہوتی ہے کہ وہ امراض سدیدہ کی
تکالیف کو روک سکے اور مرعس کو عمر طبعی کے بیشتر مرسے سے باز رکھ سکے۔
علم تشریح اور علم جراحی کی پڑھتے سے یہ فائدہ ہوتا ہے کہ جراح اور ہڈیوں کو جو بہت ٹوٹ جاتی ہیں
جوڑ سکتا ہے اور جو دم خون کا ہر تے ہیں ان کو آرام کر سکتا ہے بلکہ جو پوڑ سے اوپینجیان جسم کے
اندرونی اعضا میں ہو جائے ہیں اور غیر علاج کے مہلک ہوتی ہیں ان کو دھ کر سکتا ہے۔
علم جوتھیل کے پیکر سے یہ بات پیدا ہوتی ہے کہ انسان ایسی قوت کو آلات اور کلیں سے
توفی دی سکتا ہے۔ جہاں دو خانی جو سمندر کو بخالت ہوا و طوفان بارگاہی ریل کا آکس جو ایک ہفتہ
ساتھ میل راستہ طے کرتا ہے اور دو خانی ہا توڑا جو لہریں کی جاوڑوں کو ایک دم میں گھٹا کر رکھ دیتا ہے
یہ سب کے سب ان کے ٹوٹنے کے بغیر نہیں جو انسان کو علم حثیق کے پڑھتے سے حاصل ہوتی ہے۔
علم البرق کے پڑھنے سے انسان کو اس بات کی استعداد پیدا ہوتی ہے کہ وہ خاک باد اور آب
آتش کی لڑائی میں اپنے آپ کو بچاتا ہے۔ بجلی ٹپا پک شہد برق کا ہے اور بدن جیرون برگرتی ہے جو اس کو
بچھتے ہیں۔ بجلی میں وہ بڑی قوت ہوتی ہے جس سے کہ ایک دم میں بڑی بڑی مالشان سکھاتا اور گرجا
مدر مسارا اور کسرت ہو جاتا ہے۔ مگر جب انسان کو علم البرق کے پیکر سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ خاک
دھاتوں سے بجلی پارتی ہے اور اسے کچھ آتی ہے تو وہ بلند سکانوں پر اون دھاتوں کی لینی لسی کا
کپڑی کرنا ہی جو زمین اندر کہو دی ہوتی ہے۔ جب بجلی گرتی ہے تو وہ ٹوڑا اور شور کے ساتھ اون
سکانوں کی طرف دوڑتی ہے اور وہ سکھ وہ دھاتوں کی سلاخیں کھینچتے ہیں اور بغیر کسی نقصان کے زمین
میں بجلی گہس جاتی ہے۔ اس طرح سے انسان کو کہہ سکتے ہیں کہ وہ بجلی کو اپنے ہاتھ میں لے کر لڑاؤ
اور کھینچنا کہ اور نیٹ ڈالو کر کے والی قوت کو خاک میں ملا رہی ہے۔ اس طرح بتیاشا انہیں علم کی توفیق ہے۔

راستہ حسین

پیدا ہوتا ہے تمام سال پر۔ پندرہ اور اراکاس اور پیگو میں رونے پڑتی جاتی ہے مگر گجرات
اور تانچور اور راز و اثر میں اسکی کثرت ہے شمالیہ اور کنکاس کے درمیان نیل پوچا جاتا ہے
چار اور سال سے ۵۰ ۶۸ من سیل اور ولاٹوں کو جانا ہی دیکھیں کہین کہین
نیل کی کاشت ہوتی ہے نہ زعفران اطراف اور جوانب میں کشتیر کے پیدا ہوتی ہے
اگر کوئی بیا آدمی، عھران سکے کہیتون پر جاوے تو اس کے سر میں درد ہونی لگتا ہے۔
اگر وہاں کے لوگوں کو بالکل تکلیف نہیں ہوتی سب درخت پھولوں کے اول تاج
و برگ لائے ہیں پھر پھول پر خلافت زعفران کے کہ جب زمین سے چار انگشت اوسکا
درخت، سکلاتو پھول سو سنی رنگ چار بیکٹری کا اوسس میں مودار ہوتا ہے اور اوسین
تاریخی رہنمی گرم کی طرح ہوتی ہیں اور زعفران ہی ہے کہین ایک کوسس کہین آدمی
کوسس تک زعفران کا تختہ ہوتا ہے وور سے بہت خوشامعاش ہوتا ہے۔ اچیتوں کی
بہت کاشت آسام اور گلاس کے جنوب کی طرف نکال اور ہار نارکس اور مالوٹی میں
ہوتی ہے۔ اچیتوں کا ٹپیکہ سرکار انگریزی نے خود لے رکھا ہے اور اوسکا مائع سرکار
باج کر ورو یہ سے لیکر ماب کر ورو سپے تک حاصل ہوتا ہے لیکن اسنا بعض
ریاستوں میں ہوری بہت اچیتوں کی کاشت ہوا کرتی تھی اور وہ وہاں کے رہائے
صرف ہوتی تھی یہ سرکار انگریزی سے چند مصالح کے لحاظ سے سب بھتوں میں
فیتوں کی کاشت پانچ فلم موقوف کرادی ہی مال سے بین یہ حال ہے کہ فی رو بہ درلو
اسعد ہاچیتوں ملتی ہے اور پیس نو لے سے نو کم ترین ملتی لیکن سرکار سے اور
س رو بہ فی آٹا بھول مقرر کر رکھا ہے اسوجہ سے جو وہ پندرہ رو بہ سے
فیتوں میں نہ فی پیس اسی وجہ سے مالک سفر فی اور شمالی اور اضلاع جتا دستار

مختصر جغرافیہ ساتی تمام ملکوں کا لکھتے ہیں یہ جغرافیہ دیوالی ہے۔ جغرافیہ معدنی پر مختصر اور مفصلاً
 کاہنرا کے پہلے کے بعد ہر مشق کی پوری پوری تفصیل، متافوتی درج کر کے رہیں گے
 نہیں ہے کہ اس قسم کہ جغرافیہ کو ہمارے ملک کے دروازہ اور باہر سودا اگر بہت
 پسند کریں گے اور اس کے بارے میں گمان ہے کہ اس کے میں اور کالیاں، کہیں گے سب سے
 بہت اہم ہندوستان کے ساتھ، کو لکھتے ہیں۔

ہندوستان

جو پیداوار ہندوستان کے بڑے بڑے ہیں وہ یہ ہیں۔ جاول۔
 گہنوں اور آٹا، روٹی، تیل، آبنون، لک، گاجہ، سن، اور ریشہ وار چیزیں۔
 چائے، گنا، لک، عفران، الہچی، سببہ، شکر، گڑ۔
 اس ملک کے تمام اصلاخ ریزہ بہار اور بنگال اور ساحل مدد کے گرد۔ جاول
 پیداوار، بنگال میں بدوان کے قریب اور اراکاں میں ہر سال اس کی دو فصلیں
 ہوتی ہیں ممالک مغربی اور اصلاخ پنجاب میں گہن بہت پیدا ہوتا ہے اور دہلی
 اگر لاکھوں گویا گہن کے معدن ہیں ان تہروں کے برابر ساری ہندوستان
 میں کہیں گہن اراکان نہیں ملتا۔ جو۔ جو۔ بآجرا اور چھوٹی اباچ ملنے کے
 پہاڑوں میں بہت پیدا ہوتے ہیں دکن کے برابر جو در باجرہ کہیں کا نہیں ہوتا
 لیکن ماحرہ ممالک مغربی اور شمالی میں دکن سے زیادہ اراکان ملتا ہے اس طرح چھوٹی
 ممالک مغربی اور شمالی میں بہت اراکان ہوتا ہے۔ آلہ۔ درادری۔ ممالک پنجاب اور
 ممالک مغربی اور شمالی میں بہت کثرت سے ہو لیکن درادری میں بڑے کے نواح میں بہت
 کلاں اور مزید اور چھوٹی بہت ممالک دکن میں پونا کے اطراف۔ آلہ بہت کثرت سے

ملی الحصوص صورہ اودہ مین آم کی پیداوار بیت ہونے سے کہٹائی ہی نہایت
 سستی رہتی ہے کہٹائی املی کی نواح وکن مین نہایت ارزان ہے —
 سرخ مرچ ممالک مغربی اور شمالی اور تمام ہندوستان کے قطعات مین پیدا
 ہوتی ہے سیاہ مرچ اور الائچی ساحل بلبار کے کنارے برسا ہوتی ہے
 بے یور سے مین کوس کے فاصلے پر الائچی کی بڑی پیداوار ہے اور گجرات مین بھی
 الائچی ہوتی ہے ساگوارن کی لکڑی بہت عمدہ ہوتی ہے اور بھارتون اور سنگا
 کے تھپڑ میں آتم ہے وہ بلبار کے پہاڑون اور دراکس پر سیڈنی اور
 داومی شہ اور حجاب اور تناسرم اور بنگو اور راہون کثرت سے پیدا ہوتی ہے
 بیبول ہندوستان کے تمام قطعات مین کم و بیش پیدا ہوتا ہے اور سکے
 جمال سے چمڑا خوب صاف ہوتا ہے سال یہ لکڑی بہاری اور مضبوط اور
 دیر پا ہوتی ہے یہ مال اور ہونٹان کے جنوبی سرحدون اور اڈر سیک کے کہٹائی
 انہ لای مین ہوتی ہے بانس حکو اہل وکن بننے بھی کہتے مین مسفرقی ہندوستان
 مین بہت بڑا ہوتا ہے اور نیمیر کے کامون مین صرف ہوتا ہے سو ان کے طرح
 طرح کے مینو جات جیسے آم جیوڑہ تر بور کنولا مگتوہ کیلہ اور وادی سیدھا
 ناسپاتی انور انار کامون فالسہ کہرنی چکو ترا اساس شہوت آکوچہ تہا
 سپا چھل یعنی شریفہ پیدا ہونے مین مگر کامون بنگاؤ کے عمدہ ہونے مین اور
 خربورہ لکھنؤ اور ٹونک اور جاوڑہ مین اچھا ہوتا ہے اور امرودہ آباد کا اور آم
 دراکس اور بئی کا اور شریفہ حیدر آباد کا اور سپیاری ممالک بنگال اور
 وکن مین کثرت سے پیدا ہوتی ہے فقط وحید اللہ خان

سولہ روپیہ ہر ایریا بیکار می ہی لیکن ممالک مدکن میں تین سو لے اور دو نو لے فی رتہ
 بنوئے بنگار۔ گاؤں پٹ سسج حسن شلج اور بیاسر کے کناروں پر اور سدو
 اور بٹال من برید پیدا ہوئی ہیں ہزاروں اور لاکھوں میں حسن اور رونی ہمدوستان
 الاپٹ کو جانی ہو اور وہاں سے عمدہ عمدہ کپڑے بن کر آئے ہیں جنکو تمام ہمدوستان
 کے لوگ خریدتے ہیں۔ پیراؤن کپڑوں کے بنائے کے لئے اسنے ملک میں
 کچھ سی نہیں کر سکا۔ دپامی تھوڑے دلوں سے ہمدوستان میں پیدا ہوئے لگی ہو
 آسام کی پراسٹ اور دارجیلنگ کے قریب پہاڑوں پر کپا پون بن داوسی کا گڑھ بن
 پیدا ہوئی ہے اور ممالک مغربی اور شمالی میں، مصوری پر اور ممالک جنوبی میں نیلگی
 پر بھی جاسے پیدا ہوئی ہے لیکن یہ جاسے مدگی میں چدن کے جاسے کے برابر نہیں
 جاسی کا قاعدہ ہے کہ وہ ہمیشہ اکوئس زمین پر پیدا ہوئی ہے جس طرح سندھو دریا ہزار
 میٹھ سے لیکر پانچ ہزار میٹھ تک ملد ہو قہہ لٹکا اور نیلگری میں پیدا ہوتا ہے
 اور اولن کے تال، مغرب میں، میدان بھی نگر یہ فودہ مدگی میں عرب کے ہرے
 کے برابر نہیں ہوتا اگر ممالک دکن میں خصوصاً حیدرآباد کے نواح میں کوئٹس کچا
 ٹھہرے کی پیداوار کوئی ہوسکتی ہے اسوجہ سے کہ یہ ملک اکثر امیر ہیں قریب
 قریب ملک عرب کے ہے گنا سار سے ہمدوستان میں پیدا ہوتا ہے مگر ممالک مغربی
 اور شمالی میں بہت کثرت سے ہوتا ہے، اہمان پورا، دہلی اور دہلی اور میرٹھ میں
 رآب اور گڑ اور شکا ہا پتا، ارزان ہی میں حصے دیکھا ہے کہ اس دونوں میں پانچ
 روپیہ کی ایک سو، دن تک ہو جاتی ہے اور گڑ روپیہ کا سوا سیر تک لکھا
 کتا می آم کی ممالک مغربی اور شمالی میں بہت کثرت سے اور نہایت ارزان ملتی ہے

جغرافیہ کے عام اصول

- (۱) زمین کے بہان کو جغرافیہ کہتے ہیں۔
 - (۲) زمینہ گول شکل کو ہمہ اور اس واسطے اسکو اکثر کہتے ہیں۔
 - (۳) قطر زمین اسکی پیمائش ۷۹۱۲ میل ہے اور وایرہ یا گہیرہ من تقریباً ۲۴۰۰۰۔
 - (۴) اون پتہ دسٹیا ریزین تبت و عیناٹ حاصلہ پر سورج کے گرد بہرے ملتے ہیں ایک ریزین صی ہے۔
 - (۵) ہر چوبیس گھنٹہ میں ایک بارین اس سورج کو م حافی ہے حدی کوئی
 - (۶) شہر برکوہ متی ہی اور ایک سال کے عرصہ میں وہ اسی گردش کو آفتاب کے گرد پورا کرتی ہے۔
 - (۷) سطح زمین کا راجہ پانی سے ڈھپا ہوا ہے۔
 - (۸) سمندر میں زمین خشک مختلف انداز اور شکل اور ۶۰۰۰۰۰۰۰۰
 - (۹) ٹائیم ہو تو ہے۔ اسکی سطح ہمایہ نام ہوا ہے کیونکہ بعض جگہ پر پتھر اور
 - (۱۰) ایک اں اور بعض جگہ اوٹھی ہوئی ہے اور بعض جگہ اونچی پہاڑیوں اور پھاسی
 - (۱۱) قطاروں میں بلند ہوتی ہے۔
- راقم محب حسین

درست کرنا۔ قیس بن عاصم نے اپنی بیٹیوں سے کہا تم اپنی مال کی درستی کرو
یعنی کہیت اور باع کی کیونکہ وہ ہرستیار کرتا ہی تھی کو اور سے پرواہ ہوتا ہی اور سکی
وجہ سے آدمی بخیل اور کم ظرف سے عتبہ بن ابی سفیان نے حب اسے غلام کو
مال سپرد کیا تو کہا دیکھو میری مال کی حفاظت کرنا ایسا نہ ہو کہ ٹرا مال چوٹا ہو جاوے
بلکہ ایسا ہو کہ چوٹا مال بڑا ہوتا جاوے ایک بزرگ کی وصیت یہ ہے کہ جو شخص
کہیت یا باع کا مالک ہو اسکو چاہئے کہ وہ خود اسے نہ کہتے اور باع کو دیکھتا ہی
چھوڑ کر غایب نہ ہو جاوے خاص کر جب جو سننے دوسے کا وقت ہو تاکہ محنت کرے
اور کام چوردونون قسم کے لوگوں کو بیان کیوسے بہر جو محنت ہوں اور کو صا اور
انعام دیوسے اور جو کام چور یا بیکار ہوں اون کی بدل کیوسے دے میں انکا
مثل مشہور ہے قول الصبیح لصاحبہا ارفی فلک احمد یعنی کہیت یا باع اپنی
مالک سے کہتا ہے تو اپنا سایہ مجھے دکھاتا رہ میں آماد رہوں گا۔ مقول ہے
کہ سب سے پہلے جس نے خٹا کیا وہ آدم علیہ السلام ہے اور اوں کو اللہ تعالیٰ
نے زراعت کی تدبیر بتلائی تھی ہمارا ون کے بعد حضرت بن آدم سے زراعت کی
پہر اور ایں علیہ السلام سے بہر جب طوفان ہوا تو کسی کو زراعت کی تدبیر نہ آئی
اور سوقت حضرت نوح علیہ السلام سے کہتی کی تدبیر سکھائی

علم زراعت کی تعریف

علم فلاحت اور زراعت وہ علم ہے جس میں زمین درست کرنے کی تدبیر
اور درخت لگانے کے طریقے اور غلہ اور دانوں کے بونے کی تدبیر
اور انکو عمدہ اور بہتر کرنے کے طریقے اور جو آفات سماوی کہیت یا باع یا

حیض کی وجہ سے جا جاتا ہے۔ کیونکہ اگر حیض ہر طرح سے ٹھیکہ پاسا اور ایسی طرح سے جاری ہو تو یہ قاعدہ کے لئے ضرور مہینہ بھانگا کر دینا پڑے گا۔ حالانکہ ہوا اور پودے دونوں بعد صبح ملاست بہتہ سے۔ اور یہاں۔۔۔ یہ نہ سناؤ گا کہ حیض کا صحیح ہونا بہت ضرور ہی اور بھی وہ مضمون ہے جسکو ہم بیان کیا جا رہا ہے اور یہی وہ مضمون ہے جسکی بہت ضرورت ہے اور جس کے طرف ہر عورت کی رجحان ہونا چاہئے کہ وہ اگر حیض کا حار ہی ہونا صحیح اور درست ہے تو ہم بھی ندرستہ ہو اور قاعدہ کے متعلق ہر عورت بھی ندرستہ ہے اور جاننا ہوئے اور جس کے قابل توجہ رہا ہے۔

۴ عورت کی زندگی میں ایک بہت بڑا قابل لحاظ رہا ہوا سوچو جن
 دیگر رانڈن میں تقسیم ہو سکتا ہے۔ (۱) ابتدا، حبص یا زمانہ بلوغ، (۲) حیض کا
 اوقات، عین پر جبار می رہتا۔ با اولاد کا زمانہ (۳) حیض، کچھ زمانہ کا انعام
 با اولاد کے، چھوٹا زمانہ یا چشم میں ایک، ان کے بارے میں سوچنے کا زمانہ۔

۴ آواز میس میفن کا اچنی طرح آواز ہوتا ہے اسے سرور یا چوڑ
کہا جاتا ہے۔ اس میں غلغلہ آسکا ہے مین کمال ہوتا ہے اور اس کے بعد ایک آواز آتا ہے کہ
یہ آواز = ۵ کہہ کر دہرائے کہ کا بعد ۶ کہہ کر دہرائے کہ کا بعد ۷ کہہ کر دہرائے کہ کا

س کا ایک ٹکڑا اٹھا کر، راجا پر اور جو فی جا رہی رہنما بہت خوش ہو کر کہہ :
 وہ ایک ٹکڑا ہے، وہ کسی عمل پر پہنچا (۱۰) جو فریج کے بند کھولنے کا زمانہ (۱۱) رہا ہو گا،
 یا ہو گا (۱۲) چاہے وہ اور کاشمیر کا نظام ہو نا چاہے جسے تاکا اور اس طرح پر پہنچا
 رہا ہے، یہ ایک ٹکڑا اتنا مال اس وقت پر پہنچتا ہے اور اس وقت تک کہ یہ ایک ٹکڑا ہو گا۔

۵۔ واسطہ میں پیغمبر کے بزرگان کی احتیاط اور ہوشیاری، اچھی طرح کرنا چاہیے۔

حیض کے بلوغ میں اور ایک زبلی کی نسبت اور ایک دودھ پلائے کے باب میں لکھیں تاکہ لوگوں کو واقفیت حاصل ہو اور وہ صحت از دواج کو ایک ضروری امر سمجھیں۔

حفظ صحت از دواج

{ ترجمہ از کتاب ایڈوبس ڈاوائف }
{ مؤلفہ ڈاکٹر بای سیری کواسی جی }

مضمون اول

حیض

حیض بلوغ کی علامت ہے اور اس کا اعتدال سے چار یا رہناعت کی تندرستی اور حمل کے لئے ضروری ہے۔ ایام حمل میں ہمیشہ اور دودھ پلائے کے دنوں میں ہموما آواز بجا رہی ہیں اکثر حیض بند ہو جاتا ہے۔ حیض ہارنا کہ سیر، اینچ اور اکثر سیر آواز میں عورتا جاری ہو کر تالی۔ اوٹیس سال تک حیض ہوتا ہے ہر وہ بالکل بند ہو جاتا ہے اور وہ سکے موقوف ہوئے کے دے اور جسم میں ہر قسم کے عورتین بہت کثرت سے بانج ہوتی ہیں اور اوسط تعداد ادا کی

حیض ۲۰ یعنی سو عورتوں میں سے تیس عورتیں۔ یہ اولاد ہی ہوتی ہے۔

کیا کوئی اس سبب نہیں ہے جس کی وجہ سے یہ ہر ملا اور فساد ہر مال آواز ہوتا ہے۔ شک کوئی سبب ضرور ہے لیکن اس میں بھی کوئی شک نہیں ہے۔ یہ سبب اکثر عورتوں میں رک سکنا ہے۔

۲ جس طرح سے کہ ایک درخت ایسا ہے جس کی وجہ سے وہ

جاتا ہے وہی طرح ایک تندرست جسم ہی جو حالہ ہوئے کی تابانی کر سکتا ہے وہ

[illegible][illegible]

۱۔ انہوں نے کہا کہ اگرچہ وہ لڑکیاں اور لڑکے ہوں، مگر ان کا ہونا اور ان کا رہنا ایک ہی جگہ ہے۔

۲۔ انہوں نے کہا کہ اگرچہ وہ لڑکیاں اور لڑکے ہوں، مگر ان کا ہونا اور ان کا رہنا ایک ہی جگہ ہے۔

۳۔ اگرچہ اس وقت عورت کا زمانہ بلوغ شروع ہو چکا ہے، مگر وہ ابھی تک بچہ نہیں دے سکتی۔
 ۴۔ پس کہ وہ پوری جوان ہو اور اسکے جسم کی تکمیل پوری ہو جائے۔ لیکن آٹھ یا دس سال کا عرصہ لگتا ہے یعنی بیس یا بائیس برس تک یہ سب تکمیل ہو جاتی ہے۔ اور اگر وہ لڑکا کر نہکا اورادہ کرے اور اتفاق ہو تو یہ عرصہ چھ برس اور سیکڑے وار چھ بہت مناسب ہے۔
 ۵۔ جب چھوٹی عمر کی عورت شادی کرتی ہے تو اس کا جسم کمزور ہو جاتا ہے اور پورا منوا اسکے جسم کا نہیں ہونے پاتا ہے۔ علاوہ سببوں کی وجہ سے بہت تندرست نہ ہو سکتی ہے اور اس کی بچہ کی تکمیل میں ایک سخت کلیہ ہوتی ہے۔
 ۶۔ جب ایک عورت بارہ یا تیرہ برس کی عمر میں شادی کرتی ہے تو اسکے کوئی بچہ نہیں ہوتا۔ اس وقت کافی طور سے منہ نہیں بادلے ہیں اور یہ جسے اسکے لئے مناسب شکل کی نہیں ہوتی ہیں اور بچہ کا سر آسانی سے نکالنے کے لئے کافی فاصلہ نہیں دیتی ہیں جیسا کہ بیس یا بائیس سال کی عورت میں ہوتا ہے۔ اس وقت اس وقت تک بچہ نہ ہو سکتا اور سخت وقت طلب ہوتی ہے۔ ابھی کہ سر عورت کی بچہ

۱۰۔ اسو استیہ ایس پہنچنے کی تم قانامہ۔ یہی ہے۔ اسو استیہ ایس پہنچنے کی تم قانامہ۔ یہی ہے۔ اسو استیہ ایس پہنچنے کی تم قانامہ۔ یہی ہے۔

۱۲ اسلوب چیکہ میں سنا، اسی کو سنت گنسا کہ راہ ہون لڑکوں کی
مان سے یہ وجہ است کہتا ہوں کہ اگر اوں کی لڑکھان ہایت کم رہوں تو وہ اونکی
شادیوں کا رہے۔

۱۳۱ حب تک عورت تندرست اور تندرست خاندان کی بہو ہر شخص کو
جانتے کہ اس کے ساتھ شادی کر لیا ارادہ ہو کر کرے۔
اگر اس سے معاملہ کیا جائے تو گھر آرام کا یقین ہوگا اور گھر کیلکولیشن کم
ہو جائے۔ حقیقتاً ایک پیار عورت کے ساتھ شادی کرنے سے جو نیچے جاتے ہیں
سود و ریت اور اولاد سے کہیں سے جو مالک ہو سکتے ہیں۔

[illegible]

میں نے وہیں میں اس کے دوست سے پوچھا کہ وہاں کے لوگ کیا کرتے ہیں؟ وہ نے کہا کہ وہاں کے لوگ یہ کرتے ہیں۔

شکریہ

ماکسار صا جانہ فصلہ فیل کا نہایت مشکور بہتیم جنہوں نے
 ازراہ قدروانی اور فن رسانی رسالہ معلم کی خریداری فرمائی اور علوم کے شایع
 ہونے میں ایسے بیک نیتی سے اور نظر جبرجہ ای قوم انہ او کی خصوصاً جناب مولانا
 مولوی محمد نعیم علی خان صاحب مدد کا رشتہ جناب مدار الہام سرکار عالی علاقہ مال
 کا شکریہ بہایت ۱۰۱۰ سے ادا کیا جاتا ہے جنہوں نے اسی بیک نفیسی اور
 بی بی محمد ۱۰۱۰ رقم کی وجہ سے اس رسالہ کے پانچ بیسے جمعہ خرید فخر ماسے
 اور رسالہ کے سیمینڈیرا ہو کر اور یہ صاحب سے الواقع ایک نہایت
 اہم اور ضرورت مند مالدار اور علم دوست اور چکیا نہ نش ہیں۔
 وہ امر سہارن پور اور راولپنڈی کے متعدد لائق رشتہ ہیں اور رانی
 رانہ اور اچھرامی اور نوانی وغیرہ میں ہی ماہر ہیں۔

ان نامی و نامہ گرامی خریداران معلم

۱۔ مولانا علی محمد بہادر، نواب عظیم جاہ، سردار نواب پور، اول ارکات
 اکابر اور حاکم الامم خاں بہادر محمد عبداللہ، سرکار
 ۲۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۳۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۴۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۵۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۶۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۷۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۸۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۹۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰
 ۱۰۔ مولانا محمد علی، دارالامور، لاہور، ۱۰۱۰

۱۷ اس وقت تک کہ لوگ مریض اور کمزور ہیں اور کمزور سادی کرنا
 استقامت حاصل نہیں ہے۔ اور اگر وہ سادی کرے گی تو ایک روز یقیناً سرور آجگا
 اور کمزور سنے سے وقوفی اور ناہمی کی سرانجامی فی الحقیقت تہادی ایک ٹری عابداری
 کی سنے ہی اور عورتوں کو بچہ کے سادی کرنا چاہئے۔ سادی کے مسالہات میں دل
 اور سیم کی تندرستی کو دولت اور عورت پر اور تمام دیوی چیزوں پر ترجیح دینا چاہئے۔
 ۱۸ عیسٰی ہونا ہر ماہ میں ایک مرتبہ جاری ہوتا ہے یعنی ۲۰ دن میں
 اور عورتا اوہی دن اور اکثر اوہی ساعت جاری ہو کر تا سب سے عیسٰی مریض
 ہر ماہ کے ہر تین ہفتہ میں چالیس ہوتی ہیں ہر چھ مہینے دن سے پنج دن تک رہنا
 اوہی عورتیں ایک ہفتہ تک چالیس رہتی ہیں اور دوسری عورتیں اس سے زیادہ
 عرصہ تک۔ اندازاً ہر ایام میں چار دن سنے پانچ دن اس تک مادہ نکلتا ہے۔
 ۱۹ جب تک عورت برابر چھ مہینے میں ہوتی ہے وہ بہت کم حل ہے
 ہوتی ہے۔ اگرچہ بہت سے عورتیں ایسے مہینے میں وہ عورتیں حاملہ ہوتی ہیں
 اور کبھی عام سے نہیں ہوتی ہیں۔ لیکن ایسی عورتیں ہر ماہ وادریں۔
 ۲۰ اس ملک میں عیسٰی ہونا تیرہ مہینوں کی مدت سے سالہ میں کی عمر کے
 آثار ہوتا ہے اور بعض اوقات اس سے ہی پہلے۔ اور گاہ گاہ۔ جیسے گیارہویں یا بارہویں
 سال میں ہی عیسٰی کا آغاز ہوتا ہے اور کبھی دیر میں جسے لڑکی کی عمر سترہ یا اٹھارہ سال کی
 ہوتی ہے۔ لوگ خیال کرتے ہیں کہ بچے کے قصوں میں نہ سمجھنا کہ عیسٰی کی
 ہوتا ہے۔ جو اذکیان میں اور آرام میں رہتے ہیں اور ہر صحت اور سنے کو سادہ
 کرنا کہ عیسٰی کرنے ہر چھ مہینے میں ہوتا ہے۔

13/12

اور جو صاحب بلده میں تشریف فرما تھے ان میں سے ایک شخص نے

واضح ہو کہ جو صاحب اس ریاست میں ہیں اور اس رقم سکہ عالی اور دوسرے سکہ کینہی پر کار
اس رسالہ کی خریدی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کہ یہ مضامین پہنچا دے نظر ہوں تو وہ مجھے مستثنیٰ
مستحبہم دفتر معتد الذماری سرکار نظام و مفتظم جلسہ خیر خواہ ہندوستان آباد و کنٹے نامہ رٹو انڈیا
یہہ مدالہ بشیر و زخراست کے بھی رو سا اور عاید کے نامہ روانہ ہوتا ہے مگر جن حضرات کو
تسہ جی نظر نہ ہو تو براہ ہر رافنی بتدلیہ خط انکاری مطلع فرمائیں۔ اور جو صاحب تحریر اسکا کیا
مستطیع نفراتے کے انکا نام و رخ کتاب خریداران مستقل کیا جا بیگا اور جو صاحب بدوینہ
دو یا زبادہ رسالوں کے اسکار کر سب کے تو اذیکو بجلی قیمت ادا کر لی ہوگی۔

در قسمت بذریعہ ہسٹوسی یا بوٹ یا کسٹ ہا سی نیم آ کے بذریعہ جیٹری ارسال کرتا
اور اگر ٹکٹ نیم آ ارسال فرمائیں تو فی روپیہ آدہ آنہ کا ٹکٹ زیادہ ارسال کریں مگر سب
سہل اور کفایت طریق جو حال میں جاری ہے ڈاک خانوں کے معرفت روپیہ بچھنے کا ہے۔

اجرت انطباع اشتہارات

اس رسالہ میں استہدات مفید خاص اور عام اس پر مشتمل ہے جو پچھلے

منہما جیون کوہ رورت ہوا رسال فرما ین اورخ حسب ذیل ہے۔

اول مرتبہ فی ملوہ آنہ فی حقہ تین پیر اور چوبیس مکر رسہ کر چھپوا سنگے آدھن لکھنا چہ تہا بجا
واجب العرض پہ پہر علی العہوم حدت میں تمامی نو ابان عالی شان اور بہار ارجا کا بلند مکان
واقع اطراف الکفاف السنہ بعد و ستار اہامہا ہا باید قدر و اعی اور قبولیت روانہ کیا جاوے گا یقیناً
کہ ہائی ملک کو روسا اور والیاں ملاں خوشی تمام سہلی حیداری منظور فرما کر زہد پیشگی کیسہ
اعانتہ طبع کی شہر اور تکریم بحال : خداوندگار مائے گرامی وقتاً فوقتاً مرجع کیسے رہیں گے

- ۲۷ مولوی مسید اسد اللہ صاحب عرف میر نواب اول تعلقہ دار صلح گاہ برکہ
- ۲۸ سرتانک شاہ بابو جی صاحب دوم تعلقہ دار صلح ایگندل
- ۲۹ مولوی محمد عبدالقیوم صاحب ناظم دفتر کریٹریسٹ حکام عالی نظام
- ۳۰ حکیم محمد وریر علی صاحب طبیب خاص حضرت سند کار تاجا - حالی حضرت پر نور
وام اقبالہم -
- ۳۱ ماسٹر بر شوتم واس صاحب جو فی شترحم اول دفتر مذہبہا الہام علیہ
- ۳۲ مسید نور مرزا صاحب وکیل داد و
- ۳۳ حافظ عبد الرحمن صاحب وکیل داد و
- ۳۴ منشی مسید احمد صاحب دارف اندیا و
- ۳۵ مولوی محمد عبدالقادر صاحب می - بدور -
- ۳۶ مولوی محمد میران صاحب می - بدور -
- ۳۷ نواب - بدور -
- ۳۸ مولوی صاحب علی صاحب بدور - بدور -
- ۳۹ منشی محمد ظہیر علی صاحب بدور - بدور -
- ۴۰ رکارڈ - بدور -
- ۴۱ دولتی - بدور -

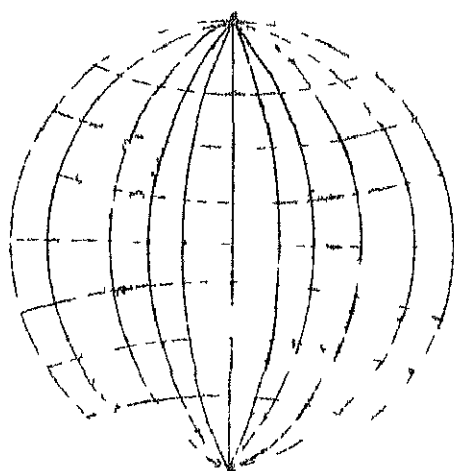
کتابخانه عمومی و علم و ادب

مکتبہ اعلیٰ حق میں مستند و عظیم کتب و رسائل
 ان کے ذریعہ مروجہ مسئلہ مطالعہ و تحقیق کے لیے
 چاہا کہ اس سال کے لیے کتب و رسائل



مشتمل پرچہ نمونہ قلمیہ و خطیہ و منی علوم و فنون
 ریاضیات - طبیعیات - انجینئرنگ - تجارت - اخلاق -
 طب - سماج - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معدن -

مکتبہ اعلیٰ حق



زمانہ کی بے انتہائی اور ناقدر وافی

ہر زمانہ میں لوگوں کی ایک خاص شے کی طرف رغبت اور ایک خاص کام کی جانب میلان ہوا کرتا ہے جس سے اشخاص کا اہل وجود کو خوشی حاصل ہوتی ہے اور محنتی لوگوں کی طبیعت اور سطر فاعلی ہوتی ہے۔ خوش نصیب وہی شخص ہے جس میں حداد ادا و اس کام کی لیاقت ہو جسکی اس کے زمانہ میں قدر منزلت ہو اور ہاگوں وہی آدمی ہے جس میں قدرتی و قابلیت ہو جو اس کے زمانہ کے مناسب ہو۔ سکتے ہیں اس شخص ہم اس زمانہ میں دیکھتے ہیں جو عالم اور فنون میں گوی سہقت لیا۔ اگر ان کے مانتین اور تقدیرین اعلیٰ کاموں کو نکر جائے اور کئے ایسے بہت سے لوگ ہیں جن میں بڑے بڑے کام کر کے کی لیاقت اور بڑی بڑی باتوں کے دریافت کرنے کی استعداد موجود لیکن کچھ ہی سوا ہے چھوٹی چھوٹی باتوں اور نا کارہ چیزوں کے مافی نہ جھکو وہ دریافت کرے۔ برخلاف اسکے وہ لوگ ہیں اور سطر ورجہ کی لیاقت ہے بہت مشہور اور معروف ہو جائے ہیں کیونکہ اس کے زمانہ میں جس بات کی قدر و منزلت ہوتی ہے اسی میں وہ لیاقت رکھتے ہیں اور اسی کام کو کرتے ہیں وہ اہل ہوسہ ہیں۔

مثلاً جب نورپ میں لکھنے پڑھنے کا چرچا ہوا تو اس وقت لوگوں کی رغبت ان کتابوں تصنیف کرنے کی طرف نہ تھی بلکہ سرے سے کتابوں پر ماسخہ اور کچھ لکھنے کا شوق نہ تھا۔ اسی اور زمانہ میں کیا امید تھی کہ کتابیں لکھ جائیں جبکہ صدر برای کتابیں ایسے تھیں جکویا نو کوئی

صحیفہ شہداء

صفحہ	نقطہ	متر	صفحہ
۳۷	باطلہ	۱۰	۳۷
۳۸	الکروں	۱۶	۳۸
۳۹	صدائی	۱۸	۳۹
۴۰	"	۱	۴۰
۴۱	صود	۳	۴۱
۴۲	سکان کے ک	۲	۴۲
۴۳	نگرو	۱۷	۴۳
۴۴	باتور کا	۱۹	۴۴
۴۵	مندر	۱	۴۵
۴۶	اوسہی ندر	۳	۴۶
۴۷	سپیل	۴	۴۷
۴۸	سیر اور سنگا	۷	۴۸

جانتا ہی نہیں تھا یا جنکو کوئی سمجھ ہی نہیں سکتا تھا۔ یہ بات اس وقت، خلافِ عقل تھی کہ۔ نئے فتوحات کی کوشش کیجاتی اور بڑے بڑے شہرا، قطععات زیرِ جد و جہد اور بے زراعت پڑے۔ یہی جہل آباد چھوڑ دے جاسکتا۔ اسکا مقابلہ اور زمانہ میں کتابوں کی ترقی اور تفسیریں لکھنے کا ایک خاص نفع اور کام تھا۔ لیکن اس زمانہ میں صرف تصنیف کی ذاتی لباقت رکھتا ہوا وہ ضرور مایوسی کی حالت اور گم نامی کی پلا میں گرفتار ہوا ہوگا۔

جب پرانی کتابوں پر حاشیہ اور شرحیں لکھی جاتی تھیں لکچرہ گوشتی اہل علم اور فضل نے اونکی نقد و شرح کی اور اس سے بہت نتیجہ پیدا ہوا کہ باوجود کلیتہً بے ہوش اور اسکا کھنڈہ تھمے وقت میں ایک کثر تعداد اہل زبان کے شاعروں اور فیوض اور مورخوں کی ہونے پرانی کتابوں کی نقاد کا جوش و خروش ہوتا تھا۔ سال تک، ان لوگوں میں رہا اور سر سے معلوم ارشاد کی جانب اور ہوا اور ان کی طرف لوگوں کی توجہ بالکل ہوتی اور وہ محفود ہو گئی بعد ازاں پھر یہ بات دریا کی کہ جو کتابیں طبع ہوتی تھیں ان سے بغیر نقد کے لکھے جاتے تھے اور پراسنے کتابوں کے لیے یہاں شاید ہوتی ہیں، پسند آتے اور کتابوں کے جو خیر و نقد کے ذریعہ سے لکھے جاتے ہیں۔ اس وقت سے ہی زبانوں کو سرنو شروع ہوئی اور ادیبین نہیں اور شاعر پیدا ہوئے اور انہوں نے خوب ان زبانوں میں فصاحت اور بلاغت کو زور دیا۔

یہی حال بعبہ ہندوستان کا ہوا ہے اور اب تک کچھ بچہ بچا جاتا ہے کہ مدت تک لوگوں نے برائی عمومی اور فارسی کی کتابوں پر حاشیہ اور شرحیں لکھیں

قدر و فضائل اور ملکی ہوتی اور کیا نہ کچھ جزاا و سکھ اپنے فن کی بلندی۔

بہشت۔ یہ رمانوں میں لایق اور غایب اور حال کو ادا
موقع نہ ملا جس سے انکا علم و فضل کا ہونا اور اسکا وسیع وہ بغیر کسی جزا اور قدر و منزلت کے
تاسف اور حسرت زدہ اس جہان فانی سے سدا رہا۔ لیکن اکثر بات کہ لہرین و زاری
کہ جو لوگ عالی ہمت اور لاپتی اور قابل ہوئے ہیں وہ بغیر قدر و منزلت کے بلکہ اس قدر
حالت میں کہ بہشت اور ملکی سخت مخالفت کیجی اپنی کوششوں سے مابین آئے اور
سعی کا دامن ہمیں چھوڑتے ہیں۔ ہمارا اٹھ معلوم ہوا ہے کہ اسے لوگ مثل اون خوشتر بنا
پہلوں کے درختوں کی جو بھلون اور پابانوں میں ہمارے اوسکتے ہیں اور ہمارے
کہ اونکی خوبصورتی اور خوشنما ہوں کو کوئی دیکھنے میں کہ نہ مر جاتا ہے ہنر اور
یاد دہ اور غیر مہذب ملکوں میں پیدا ہوتے رہتے ہیں اور ہر بغیر اس کے کہ اوسکتے ہیں
اور لیاقت سے ہوا اور اون کے خوبیاں اور فایلیں ظاہر ہوں اس قدر بھلا
گذر رہا ہے۔

لیس معلوم ہوا کہ زمانہ میں طبیعتوں کا مسلمان اور دلوں کا
رحم حاصل خاص باتوں کی طرف ہوا کہ ہر اور اوس کے حاصل کرے کا شوق و
عوق موافق اندازہ رغبت کے ہوتا ہے جس صورت میں آج کل ہمارے طبیعتیں
بہو و بھول اور تاج گارے کی طرف مائل ہیں اور ہمارے دلوں میں عقیدہ ہی کوٹ کوٹ
کے بہری ہوئی اور محنت و اشعار رائگ اور سوانگ کے دیکھنے کی رغبت ہے
تو کیا کوئی کہہ سکتا ہے کہ اس زمانہ وہ شخص جو کسی علمی بات کا چرچا چلا رہا ہے
اور علوم و شایع کرنے کی کوشش کرے اسے کاموں اور علم اور ہنر کا

میر حسن کی مثنوی اور ناسخ اور آتش کے کلام فی الحقیقت ایک عمدہ شاعری کے نمونے اور فصاحت سے بہرے ہوئے ہیں لیکن ان کی ترقی کا زمانہ وہی تھا جب اور دوسرے علوم کی غارتگری کا زمانہ تھا۔

جو حالت کسی وقت روم اعظم کی تھی وہی حالت بعینہ آجکل ہمارے پیادے ہند کی ہے۔ اور امیر ہمارے ملک کے آجکل نپاچ گاتے اور تماشیاور میلہ بیٹیلے اور شاعری اور کبت کے زیادہ تر سابق اور معین وہ دگا ہیں ہنسنت اسکے کہ علوم و ہون کا شوق اور ملک سے رعبت ہوا اور رسائل علمی کی سرپرستی کریں۔ بڑی سے بڑے رئیس اور معمول سے لیکر جسکے بڑی بڑی کوٹھیاں اور عظیم اتنان مکان ہیں ادسے سے اداغریب آدمی تک جسکے رہنے کو ایک ٹوٹی چوڑی یا ایک بیوس کا پیر ہی سب نپاچ اور تماشے اور شاعری کے طرف مائل ہیں اور سب ان کی دل سے تعریف کرنے والے ہیں اور جو بڑے آدمی ہیں ان کی نظرمیں سوا ان باتوں کے اور کسی چیز کی قدر و منزلت بعین اور جو غریب اور عام آدمی ہیں ان کو بجران کے اور کچھ پہلا نہیں معلوم ہوتا ہے۔

نہیں
کیے خوش قسمت وہ لوگ آجکل ہوتے جو ان باتوں
کمال رکھتے ہوتے اور کیسی ان کی قدر و منزلت اس زمانہ میں ہوتی ہے
بیان نہیں۔ اگر آجکل ہمارے شاعر ہوتا جو کسی زمانہ میں باوجود اسکے کہ
شاعری میں اوسے تادمک اگر اوسکو موجود شاعری کہیں تو بجا ہی یونان
کی گلیڈن میں اسے پھر شہرین بڑھکر روٹی بانگتا پھرتا تھا اور کوئی ان عمدہ
شعروں کی قدر نہیں کرتا تھا۔ کاش اگر وہ اس زمانہ میں ہوتا تو کیا نہ

اولی رانی یہ کمال افسوس آنا ہو کہ اس وقت کچھ ہوا سا باپ ان کے رسول عمری کا
اس مومن پر غرور کیا جسے تو کفر میں ہے کہ ہمارے ناظرین کو اچھا اور دلچسپ محنت ہوگا
بہتہ بہتہ جس حکما میں یہاں ذکر کہ لکھنا ہوں روحم کا سنو والا تھا اور

اور کانام کا رو جیو ہوا پتہ جس میں حصہ می کا اسناد تھا اور جسے اور کی بجائی ہوئی
تصویر کو دکھاتا رہا۔ لیکن ہمارے کہ پتہ مصر میں اس وقت میں اول درجہ ناظمی تھا۔ لیکن
باوجود اسکے کہ وہ فن صورتی میں اوسط زمانہ نہ تھا تاہم اس کا زمانہ جس میں وہ پیدا
ہوا اس میں زیادہ تھا اور نامور می اور تہرہ اور حالات زمانہ سب کے سب یاد کیے ہوئے تھے
گوکہ اس کے تصویر کا فن یاد تھا لیکن شرد لوگوں کی وہ یاد رکھ

[illegible]

آخر کار وہ بیٹے چاہیے۔ کامارا۔ طبع رچھاں لکھ اوسکی ورت
بارہ بادمان لکھ لالہ گ۔ بہو کی ست بیاس کا علمہ لکھ میں چھانے پڑے ہو
اوپر سے پکے ہو بھی اس حال سے وہ ایک ٹوٹے پھوٹے ٹرولر میں وارو ہو جو سیراہ تھو اور فرار
جگہ پڑے کہ لکھ لکھ سیرا لکھی۔ اوسن جو اس بچہ آت روہ رمانہ کی گردن سے لکھ لکھ
شکل لکھی ہو رہا ہیا کہ یہ شخص نہایت محتاج اور تنگستہ حال ہو اور لکھ لکھ کہ بغیر شکی لکھ

اور کیا کوئی اس بات کی امید کر سکتا ہے کہ اس فرم میں اس کی تشریف بہرہ لوگا
 اس کی عزت اور فخر و شرف کیلئے۔ نہیں یہاں پر یہ بال نام کی کوئی اصل کے ساتھ
 کچھ امید نہیں بلکہ اس نام کے حق پر یہ بھی ہے کہ اس کی تشریف بہرہ لوگا
 کی ماہر ہی ہے۔ چنانچہ اس نام اور ذرا کی تشریف بہرہ لوگا
 اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔ چنانچہ اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔
 اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔ چنانچہ اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔
 اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔ چنانچہ اس نام کے آرا سے یہ نام ہے۔

اوقت ہمارے، وہاں سے نور بہا لائی تھی وہ رمو کا جو
اسی زمانہ کی ہے، اور بہراں اچھا اور اچھا، ہم قوم کی تہذیب کا یہ کہ عمل کی بھی مافی ہمار
رہا کہ کیونکہ زمانہ سے کسی کا بغیر نہیں ہے۔ جب عالم اس زمانہ میں عالم اور علم کی
ماتر میں ہیں اور علم و مافی ہمارے اور کائنات میں بھی ہے تو کیا یہ کایہ کا موقع ہے
چونکہ کسی قوم میں ایک زمانہ ہے کہ اس سے زیادہ نہیں بدلتی اور ارادہ سے اس کے
عالم کی روشنی سے نہیں بدلتی، یہ ہیں ان کی اس قوم سے کسی علمی مانع کی
نہ واقف کی امید رکھا جس سے عمل ہے۔ اور جب وہ قوم بدلتی ہے اسے اور اس کے
ان کے ہیں ان کا جو ہیں جب اس کے عالم و ہنر کی قدر و منزلت اور فوج و مدوم ہو جاتی ہے۔
حبال ہمارا اکثر وہ ہے کہ صرف ہی کہ خواص کے جاب کہیں کہ ہر کی تقدیر آباد
نہیں ہیں کروہ ہے

اس وقت ایک شخص کو جوانی عمری کا سال چھ نہایت تھا
 اور اس نے سوچا اور اس کے سینے سے دلیر ایک عجیب چوٹ لگتی تھی

[illegible]

مستطاب (کر) : این کلمه را در کتابهای لغت و معانی

پیتھرمکان آج اپنے سہارا سے سہارا لیا کر کے اس کے اندر
 کر کے اپنا سر آدھی کے اندر سے سہارا دیا ہو۔ کیونکہ یاد رکھو کہ اگر اس
 مریض کو - اور جلدی اور اگر اس کا سہارا دیا گیا ہو - یہی یاد رکھنا چاہیے کہ اگر اس
 کو پسند نہ آئے تو رخصت ہو کر اپنے گھر کے قریب سے اس کو دیکھنا
 کی ضرورت ہے اس لئے کہ اگر اس کا سہارا دیا گیا ہو اور اس کے گھر میں سے

جسبتم گرایہ گا ابا ، اندازہ ہے کہ کون اور کر سکتے ہو اس میں داریں
 - تاکہ پانچ پتہ کہ اکا صاحب ، عمدہ مکان پہنچے اسی تیار کر دو اور کرا رہے ہیں
 اور یہ سراسر کس کس اور مکان کو لو اور نہ رہے فریل کو بنایا ہے خبر داری سے ملو نظر کرو
 اول جس جگہ وہ مکان ہو اور اسکی صفائی کو موائی تر مائے
 ہر شے کی تمام دیکھنا چاہیے اور جس مکان سے کہ نقل مکان ہو اور وہ اسکی قریب
 وہ کاروائی ہوں جس سے یہ بھی نہ ہو مینا لکھتے ہوں جو میں نے پتہ اور ترجمان
 رقع ہوں اور اس سے احساس کہنا چاہیے کہ درمیان اول و ثانیہ اور گیس کے

یہ بیان نہیں دے گا کہ اور نہ کہا سنے کو روتی ہے

اب کیا کرے جب کہ نہ بن آیا تو اس تخت کو جو اس کے دروازہ
 لکھا ہوا تھا اور جسکو سائن اور فیکٹس ہیں جیٹا اٹھا لیا اور اسکو سرسوں سے ماریا
 اسکی اجرت میں مالک نے دو روٹی اور ایک کو راپانی کا دیا جسکو اسنے صبر و سہارے کے تحت کہا پانی
 ۱۔ سطح کارا دیکھو تھوڑی دیر دم لیکر پہر وہاں سے روانہ ہوا اور مالک
 سر کچھ خوش ہوا اور دو روٹی ہی اس تخت کی تیار سی کی عرصہ میں دینا اسکو بارگزارا۔
 تھوڑے عرصہ کے بعد اس سر میں چند شخص کسی دوسرے ملک سے آئے اور انہوں نے
 دروازہ پر اس تخت کو دیکھا جو کارا دیکھو نے تیار کیا تھا۔ جب انہوں نے اس تخت
 کی خوبصورتی اور صنعت کو دیکھا تو بے مثل پایا اور خراج مان سے اسکی تعریف کی اور
 مالک سر کو بلا کر اسکو پانچ اشرفی دیکر خرید کیا۔

جب مالک سر اسنے اس تخت کی یہ قدر دیکھی تو اپنی حالت پر ہر
 افسوس کیا اور کہا کہ اگر کاش میں اس مصور سے چند ایسے تختے تیار کرا لیتا تو
 میں اسوقت مالدار ہو جاتا۔ ایسے ایسے خیال کر کے وہ کارا دیکھو کے تلاش میں
 نکلا اور کوسوں اسکو ڈھونڈتا ہوا دور چلا گیا آخر الامر ہر رامسوس اس راہ سے
 مارچ ہوئے اور ملک کے ستارے کو ایک سڑک کے کنارے پر مڑا ہوا پایا۔ اور
 معلوم کیا کہ یہوک اور پاس مایوسی را اور ہر اس سے اور راہ کے تکان سے مر گیا۔
 کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اس زمانہ میں ہی علوم اور فنون
 کی ایسی ہی ناقدری ہو جو کارا دیکھو کے زمانہ میں فن مصوری کے روم میں
 اور کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اکثر لوگ جو علوم و فنون میں لاپرواہی و غفلت

لے کر میری زچہ پہناتے کی ترکیب

۱۔ میرے سال لایا، کو سی ٹی کی رکابی میں داخل کر کے
رک کر رکائی آگ۔ کھنڈ چوبہ یک۔ چوبہ کم ہو جاوین تبہ او سیر شکر کی
اثر تھا، پھر اس قدر الیر کہ وہ ہنڈ سے بوجاویں اسی طرح میں بارگرم اور
۲۔ اگر یہ ہر پہلے سے یا فی سبب وہو وین رکبہ او سکا مثل رسید کافی۔ کیہ ہوگا
کا۔ ن کم درگا۔

کھنڈ ۱۔ سبب چنڈ وستانی سیاہی کا واقع وور کر نیکی ترکیب
مہاراجا سیای لری سے اس جیکہ چوبہ ٹیل ہا کر دلائی
ابوان ۱۔ ہوذا لین کرے طاجہ کو کہ کپڑا دہی۔ کہ یہاں سے دہا ہو۔
کھنڈ ۲۔ سبب ٹیل کا درخت وور کر نیکی ترکیب
یہاں ہا کر ۱۔ یہاں سے دہا ماننی سیاہی ہوگا
۱۔ سالار سے وہو الدن اس میں بھی شہر طویہ سے کہ کپڑا دہی
ہا۔ دلائی

۱۔ سالار سے وہو الدن اس میں بھی شہر طویہ سے کہ کپڑا دہی
ہا۔ دلائی
۱۔ سالار سے وہو الدن اس میں بھی شہر طویہ سے کہ کپڑا دہی
ہا۔ دلائی
۱۔ سالار سے وہو الدن اس میں بھی شہر طویہ سے کہ کپڑا دہی
ہا۔ دلائی

عققرہ گندک جیج زسرا ان تینوں جیروں کو پانی کے
ساتھ پیسکر دیواروں اور زمین پر چہرہ لے لے لیتا اور دھڑک دھڑکاتے ہیں
پستوں کے فوج کر نہ کی ترکیب
مظاہر کو پانی پر ابھیر کر کھینچ کر دیکھ کر کہیں اور سکی ہوئے۔

وضع ہو جا۔۔۔ تے ہیں۔

چھوڑ دینا۔۔۔ فوج کر نہ کی ترکیب

جو رہا۔۔۔ سرا اسحق کو ملا دیں اور اس کے دھڑک دھڑکاتے ہیں
دور ہو جا۔۔۔ تے ہیں اور برگ سرو کو بسیرا کر کے ہٹے ہوئے دیکھا کہ آہٹا ہوا
نہ چھوڑ دینا۔۔۔ فوج کر نہ کی ترکیب
لگا کر یا کہ نہ کے دھڑک دھڑکاتے ہیں اور دھڑک دھڑکاتے ہیں۔۔۔ تے ہیں۔
رام محمد حسین

دل کی جگہ

مشہور ہے کہ دل بائیں جانب ہی اگرچہ پوچھ تو یہ بات جیج ہوتا ہے
دل کی جگہ حقیقت میں چھائی ہے کیجہ میں پڑی اور اگر دل کو دھڑک دھڑکاتے ہیں تو یہ کم کر کے
چھائی کی ہڈی کے چھ سے ایک خطیہ کہنیا جاسے تو ٹرا حصہ دلاوا دینا جانب ہوتا
اور دل کی نوک بائیں جانب ہوتی ہے اور متصل یا خون ریلی کے واقعہ دیکھ کر
جس سبب ہم دل کی جگہ زیادہ تر بائیں جانب پر بہت اسی طرف کو قیاس کرتے ہیں یہ کہہ کر کہ دل کی جگہ
بائیں جانب زیادہ تر معلوم ہوتی ہے اور بہت اس کی کہ یہ طرف معلوم کر سکیں کہ نوک دل کی جگہ چاروں
ہیں دیکھیں انہی حروف بکا نام لیتا۔۔۔ اور ٹریکل ہی بائیں جانب واقع ہے۔ اس پر جو خون نام بدن میں
جانا ہوا دھڑک دھڑکاتے ہیں اس کے اور نزل کی ہوتی ہے اور اس کو ہم جوئی یا بلور کہہ دیتے معلوم کر کے
اقم محمد حسین

[illegible]

طول عمر کی ترکیب

اطبا ہی متقدمین اور متاخرین اور جب یہ مختصر ہو گیا
اور فی اور پرانی تصنیفات کے دیکھنی سبب جہان کا
حیات کی تدبیر میں معلوم ہوئیں ہیں ان کو ایک مختصر وقت میں لکھنا چاہیے
کیونکہ اگر اس بحث کی تفصیل کیجا جسے نوا اسکے سے ایک دفعہ چاہیے
بالفعل میرا قصہ یہ ہے کہ ہر ایک آدمی جو طول عمر اور حیات کا خواہاں ہو وہ اس سے
سے بے وقت اور تطویل اگر ادون باتوں کو حاصل کرنا چاہے جن سے
ترقی ہوتی ہے تو اس تقریر کو دیکھا حاصل کر لے اور مٹی المقدور کمال اور
ادون پر عمل کرنا ہی خدا چاہے تو اس کے جہات میں ترقی ہوگی اور اس کی عمر زیادہ ہوگی
اولیٰ خلق خدا سے عوامانگی اور احسان کرے خصوصاً اپنی عزیز و اقارب کی
جو محتاج ہوں جہان ملک ممکن ہو خبر گیری کرے اور ادون کو راحت اور آسائش
پہونچا دے۔

وہم نجاست اور گندیدہ لی اور بدبو سے بہت احتساب رکھیں ہمیشہ کثرت
اس لیے مقام میں اختتام کرے جو ماند اور تشنگ ہو اور گرویش اور
گہورہ یا نالہ یا تالاب یا سمون کا ہو اور اطراف میں اس کے بہت وحشت
بھی نہ ہوں اگر تہوڑے درخت ہوں تو مضائقہ نہیں ہے ہوا کی طہارت
اور پاکیزگی حفظ صحت کے لئے نہایت ضروری ہے اور بدون حفظ صحت کے طول عمر
ممکن نہیں ہے اور جو ہو ہی تو بیمار رہ کر زندگی موت سے بدتر معلوم ہوتی ہے
سوم جس مکان میں سکونت اختیار کرے اوس میں کئی باتوں کا مواظبت

واقع نہ ہوا اور گرد و پیش اس کے اوس سے بلند مکانات نہ ہوں کہ نازی ہو اس کے
 - پاس کے اسی طرح پہی ضرور ہے کہ نر و نر اور تنگ گلی میں واقع نہ ہو اگر مکان
 شرائط صحت مذکورہ بالا کے موافق ہے لیکن خام سفالینوس یا چھپرہ جو نو پستہ ہے
 اس سے کہ ایک عالیشان محل ہے مگر ان شرائط کے خلاف ہو۔
 چوتھی یہ کہ اوس مکان کا ماحول چنانچہ ایسے مقام ہیں ہو کہ سوچنے اور چہرے کی نگاہ
 و ہوانہ آوے۔

چہارم بہت گنجان آبادی جیسے شہر کے بیچ جو کہ بازار میں نہ رہے
 پنجم جس ملک میں رہے وہاں کی آب و ہوا اس کے مزاج کے موافق ہر
 جو ہورسی سے ناموافق ہو اور اصلاح سے اوسکا اثر نہ ہو جائے۔
 مگر جس صورت میں اکثر اوس ملک میں بیمار رہے تو فوراً اس کے چھوڑ دے۔
 فوادی کے موافق مناسب مزاج ملک میں سکونت اختیار کرے۔

ششم اگر اوس شخص کو قبض رہتا ہو تو وہ سر سے پانی سترے اور اس کے
 ہرگز نہ رہے اس میں ہرگز کوتاہی کرے بلکہ سناکی چاہے دودھ ڈال کر اس کو
 بکھانا مصلحت سے اور حواس کی کڑوا کرے اور اگر بی پاستہ ہو تو اس کے
 لیکن جاسی نہ پپی کیونکہ وہ خود قابض ہے اور جو قبض کا عارضہ نہ ہو تو نماز اور
 یا چاہے دودھ ڈال کر ہلکا کرے اور اس کے ساتھ نہایت قلیل بکھانا اور کھانا
 ہضم غذا سریلع البضم اور متال کہا یا کو سے جیسے روٹی کھوں اور جو
 بری اور چوک اور دال یا گوشت شرکاپوں کے ساتھ جیسے کہ دال اور نری اور پانک
 و آلو اور سلیم اور چکنار وغیرہ اور جانول شوربا کے ساتھ بہتر غذا ہے لیکن پھر

ایک یہ کہ اوس مکان میں ہوا کے اندورفت کی تنقذ ہون یعنی ایک طرف سے ہوا
آوے، تو دوسرے طرف سے نکل جاوے اور اس مطلب کے لئے یہ ضرور ہے
کہ اوس مکان میں مقابل کے دروازے یا سنبھلے ہون اگر صرف ایک جانب سے
مکان کہلا ہووے اور تین طرف سے بند ہووے جیسے ہندوستانی دالان
یا کوٹھریاں ہوتی ہیں اور اوسکا سقف تختہ ہووے تو ہرگز اوس میں نہ رہی البتہ
اگر سقف پوٹ ہو تو چندان مضر نہیں ہی اس لئے کہ ہوا سنبھلے کی اوپر کیلیوں کے
منافذ سے نکل جا دیگی اور اوپر کی ہوا اوس میں سوراخوں سے پیچھے آجا دیگی مگر
پھر بھی اوس میں رہنا بہتر اور قرین احتیاط نہیں ہے۔

دوسری یہ کہ وہ مکان سوکھا اور خشک ہو یعنی اوسکی دیواروں اور چست
سبیل اور تری نہ ہو اگر اوسکے دیواروں میں تری اور لومی ہو تو ہرگز وہاں
نہ رہے نیز یہ کہ اوس مکان میں پانی بہنے کے لئے نہری ہو کہ باہر سے
آئی اکٹھا نہ رہے اس طرح نجاست کا پانی وہاں جمع ہو کر ہوا کو متعفن نہ کرے۔
تو یہ کہ وہ مکان ہنایت تنگ اور مختصر نہ ہو کم سے کم ایک آدمی کے لئے
اتنا بڑا دالان یا حجرہ یا بال ضرور ہو کہ اوسکا طول پانچ باہتہ کا ہو اور عرض ہی
پانچ باہتہ کا اور بہتر یہ ہو کہ طول اور عرض پانچ پانچ یعنی دس دس باہتہ سے
کم نہ ہو لیکن اگر ہوا کے لئے اوس میں شے کے اور دروازے مقابل کے کثرت
سے ہوں تو اس سے کم ہی چندان نقصان نہیں کرتا اگر ایک مکان میں
کئی آدمی رہا جائیں تو اسی حساب سے جگہ ہو مگر ضرور ہی یعنی فی آدمی دس گز
سرخ کے سو گز ہوتے ہیں جگہ ہونا چاہیئے یا جو پن یہ کہ وہ مکان نشیب میں

نہ ہی رہ گیا تو رشتہ اور فالج اور شقہ اور اکثر امراض مملکہ میں گر دینا رہتا ہے
 جیسے بادشاہ شراخوا کہ رسے ہیں وہ سب حوالی میں سرگئے ہیں اور جو تھی پر
 ہوئے ہیں وہ اکثر طویل العمر ہوئے ہیں دیکھیں شہنشاہ اکبر اور سلیکیر اور
 شاہ جہان کو کہ ان لوگوں نے شراب کا استعمال نہیں کیا تھا پس اسی اسٹی
 اور نوشی نوشی برس کی عمر میں انہوں نے انتقال کیا۔

تہم جب غذا کھا دے تو پیٹ پر کر نہ کھا دے بلکہ آدھا پیٹ کھانا کھا دے
 اگر بیوک جلدی لگی نہ کچھ قیاحت میں پر تھوڑا سا کھا لیں دے تھوڑا تھوڑا کھانا
 کئی بار کر کے جو طبیعت پر گران نہ گذرے بہتر ہے اس سے کہ ڈٹ کر ایک
 اتنا کھا لیں کہ اٹھانہ جاوے غذا اور سخت مناسب ہو جاتی ہو کہ معلوم
 اور علامت اسکی یہ ہو کہ نفس خود ہش کر کے عدالی اور چلنے میں اچھن ہو اور
 طبیعت میں ضعف اور ثقاہت معلوم ہو اور غذا کھا سنے ہی طبیعت بٹا شراب اور
 خوش ہو جاوے۔

تہم جب غذا کھا دے تو خوب چبا کر بڑے بڑے کے کھا دے جلدی جلدی
 کھانا بالکل منع اور نہ صوم ہو ہر ایک نوا کے کو اس چبانا چاہیے کہ وہ پس کر گھر جاوے
 اور خوب باریک ریزہ ریزہ ہو جاوے نہیں تھوڑا سا کھانے کو دانٹن کا ہی کام کرنا
 ہوگا پس چند روز میں معدہ کم و در جو جاوے گا اور پیٹ میں قوت لاوے گا کم سے کم قوت
 لہا نکا آوے گا گنتہ سے اور ایک گنتہ بہتر ہے۔

یا نہ ہم کھانا کھا سنے وقت طبیعت کو خوش اور بٹاش رکھیں اور جہان کھا ہو
 لہا سنے کے وقت خوشی کے سامان چھا کر کے اگر دوست احباب میں مشہ کر اور

مگر روغن کا استعمال بہت نہ کرے اور ہمیشہ سنگین اور ثقیل غذا کھن جسے پلاؤ سپانی
 دروغ کہاب شہر مال سو پان طرح طرح کے نمک نہ کہا دے اگر کبھی کبھی سنگیں باغیل
 غذا کے کھانے کا اتفاق پڑ جاوے تو بہت تھوڑی کہا دے اور اسکا ہذا رک
 بعد غذا کے کر لے دے ہمیشہ ہمارے ملک کے امیر اور متمول انہی عمدہ غذاؤں کی
 وجہ سے بیمار رہتے ہیں اور کم عمر مر جاتے ہیں اور غریب ان عوارض سے بڑی
 ہونے میں روتی ہمیشہ اس آٹے کی کہا دے حسین ہو سہ ہی شربک ہو میدیا
 استعمال کبھی نہ کرے اور ہمیشہ گیہوں کی روٹی نہ کہا یا کبے بلکہ کبھی جوار یا جو یا
 باجے کی روٹی بھی کہا دے اور روز قورمہ یا قلیہ و ونون وقت نہ کہا دے
 بلکہ ایک وقت دال اور بہا جی اور دوسرے وقت گشت کا استعمال کرے
 ایک قسم کی غذا کی کمی عادت نہ کرے اور حتی المقدور بیکار اور غیر ضروری پرہیز سے
 پرہیز رکھے اور چہان تک روغن فائدہ کرے ڈال سکنا ہی لیکن جب گرافی یا نفع
 لاوے اور اشتہا میں کمی کرے فوراً ترک کرنا چاہیئے۔

ہشتم شراب یا گاجہ یا افیون یا مدک یا ہینگ یا اور کسی شے چیز کا استعمال
 کبھی نہ کرے کہ پہلے بھل کوئی شراب کو پیتا ہی تو اسکا بہت بڑا فائدہ تمام قوی میں
 معلوم ہوتا ہی حرارت غریزی کا زور ہو جانا ہی اشتہا بہت ہوتی ہی طبیعت سرد رہتی
 پس وہ دھوکے میں پڑ کر شراب کو اکیسرتھتا ہی اور یہ نہیں جانتا کہ شراب ایک عجیب
 قسم کا زہر ہے جو استعمال کے وقت مفید معلوم ہوتا ہی لیکن رفتہ رفتہ جذر و زمین اپنی
 سمیت کا اثر دیکھتا ہی اور اس سے زیادہ کون سا بڑا اثر ہوگا کہ شراب پینے والی
 عمر طبعی گھٹ جاتی ہی اور اکثر بلکہ تمام شرابخوار جوان مرتے ہیں اور چو شاذ نادر کو می

اجتناب رکھئے کہ ہمارے وقت قیام بھی ہوا بدن میں نہ سکے پاؤں سے۔
پانچویں ہفم بعد حمام کے اچھلے کپڑے سنئے پاؤں ہوسے ہوسے بدلے اور کپڑوں
میں وہ خوشبو لگا دے جس سے ترسے کی تحریک نہ ہو اگر اوستلے کپڑے نہ ہوں
تو اوسے کپڑوں کو دھوا کر پاؤں ہوپ میں ڈالو اگر ہیں لیوسے لیکن آئندہ روز کے
بعد ضرور بدل ڈالے اور کپڑوں کے ساتھ پلنگ کی چادر میں اور پٹنے اور
بجھونے کے بھی بدل کرے اور ٹکیوں کے خلاف بھی بدلے اگر ہر روز پاؤں سے روز
ان چیزوں کا بدلنا ممکن نہ ہو تو دن کو دھوپ میں ڈالو یا کوسے پہر آئندہ روز کے
بعد ضرور بدل ڈالے۔

ششام تر دہم اگر پانی پا ہوا جھوڑی سے ناسازی کرے تو اون کی اصلاح کرے
پانی کی یون اصلاح کرے کہ پہلے اوسکو جوش دیوے اتنا کہ دو ٹلٹ پانی جل جاوے
پھر ایک ٹلٹ پانی کو کویلون اور ریتی میں مقطر کر لیوسے یا فلٹر میں ڈال کر صاف
کرے اور چھوکی یوں اصلاح کرے کہ گرد و پیش کی نجاست اور رطوبت کو دور کرے
اور مقابل کے دروازوں میں چلنیں ڈال دے اور مکان میں یہی جچوادیوے
اور چوے کے بڑے بڑے ڈیسر جارون طرفہ ڈال دیوے اور مکان کی چھت میں
ڈکرا کو یون کا لٹکا دیوے اور کونون میں غوطہ اچونا رکھنا دیوے
اور سونے سے کچھ پہلے لومان یا عود سلکا دیوے اور جو اسیر بھی آب و ہوا ماموں
ہو تو اوس ملک کی سکونت ترک کرے۔

ہفم دہم جس مکان میں رہے وہاں آٹھویں روز گندک کی دھونی کر دیا کرے
اور اگر ہو سکے تو ہر روز لوبان یا جود کا دھواں کیا کرے اور دوسرے قانون میں

ساتھ نہ کھانا کھاوے تو بہتر ہے اور چودہ سو اصباب نہ ہوں تو اپنے خیالات کو اون
امور کے طرف متوجہ کیجے جو خوشی لا دین کوئی رسالہ یا اخبار ایسا دیکھتا جاوے
جس سے رخ پاس نہ پیش کرنے پاوے اور طبیعت اور ہر متوجہ ہو جاوے۔

دو از فرہم پانچانہ میں جاسنے کے لئے وقت مقرر کرے ہر دن رات میں
دو بار پانچا سنے جاوے صبح اور شام اور خواہ اجابت ہو یا نہ ہو لیکن آدھی گھنٹہ
پانچا لے پن بیشیہ اس ترکیب سے اکثر بڑے بڑے قبض والوں کا قبض رفع
ہو گیا ہے اور اکثر قبض کا عارضہ اس ترکیب کے چھوڑ دیئے اور اس پر اتفاق
نہ کرنے سے عارض ہوتا ہی۔

ستیز دہم سردی اور گرمی اور بارش میں ہر فصل کے موافق لباس اور
خدا میں احتیاط کرے جائزے میں گرم خدائیں کھاوے جیسے انڈا گوشت
دیگرہ اور لباس ہی عوب گرم ہے اور اگر نزلے کی تحریک رہتی ہو تو سر پر گرم ٹوپی
اور عمامہ رکھے رہے اور احتیاط رکھے کہ سرد ہو لے موقع لگنے نہ پاوے اور

گرمی میں خدا معتدل یا بل بہ حرارت یا پائل بہ ہوت کھاوے جیسے چانول
آش جو کچھ میوے وغیرہ اور لباس اس قدر گرم ہے کہ گرم ہوا جسم تک نہ پہنچے
اگر اندر پینا رہے تو مناسب ہو اور برسات میں موقع کے موافق لباس پہن
اور خدا معتدل کھاوے لیکن خشک خدائیں کھا ما بہتر ہے جیسے چھوکی روٹی
بھجری کی روٹی بٹہی کا ساگ بشرطیکہ مزاج میں یہوست اور خشکی نہ ہو۔

چھتا روہم اگر ممکن ہو تو ہر روز نہین تو ایک دن بیچ حمام کرے جائے میں
گرم پانی سے نہاوے اور گرمیوں میں سرد پانی سے مگر دونوں فصلوں میں

ہوٹا ہوٹا کافور رکھو دوسے۔

بجید ہم صبح اور شام ریاضت جسمانی یعنی درمجلس کرے اور بس قدر و ماعت
 زیادہ ہوئی چاروسے اسی درجہ میں محنت کو بڑا کرنا چاہیے جس سے ریاضت پہلے
 کی کشتی کرے ڈنڈے سے گھر ملا دوسے ملکی شیعہ کشتی کو پیسے پانی بہرے لکڑیاں دے
 کا نڈ چھاپے پہر یہ ہو کہ دوسرے کو دے اور دوسرے چھپے پانی میں تیرے گھنڈے
 پوچھا اوٹھا دے پھر یہ ہو کہ گھوڑے پوچھتے گھوڑا دوسرے اور پھر اوسے
 پھر اور سکار کو پھر یہ ہو کہ پھر یہ پوچھتے پوچھتے پوچھتے پوچھتے پوچھتے
 پوچھتے پوچھتے ہر ایک شخص کو اپنی اپنی طاقت اور عورت کے موافق اوسکے لائق
 ریاضت اختیار کرنا چاہیے لیکن بب ائیر قسم کی ریاضت کی عادت ہو جاوے تو
 اوس سے اوپر کی ریاضت اختیار کرے اس ترکیب سے صیغ اور کم قوت کی
 طاقت اور قوت میں بہت جلد ترقی ہو سکتی ہے جو جب ریاضت کرے تو جاری ہو
 پھر ہیز سکے اور لباس گرم پہن رہے تاکہ بدن میں سرخی آ جاوے اور
 ریاضت کو رفتہ رفتہ ختم کرے جب بالکل طبیعت بحال ہو جاوے اور خون کی
 تنزی اور حدت جانی رہے اور عورت غذا کا استعمال کرے۔

تو زور ہم آئیں گے گنتے سے زیادہ اور چھ گنتے سے کم نہ سووے اور جس جگہ
 سووے وہاں دھواں نہ ہو اور کس جگہ جاسون طرف کی ہوا ہلکی ہلکی
 آگیا اور خلش رہی اور جہان آگیا آگیا ہو وہ مکان بلند اور صحت مند ہو۔

بہشت ہم ہمیشہ سوچے اور غصے کی عادت کرے اگر مسلمان ہو تو فخر کی
 تانہ اندھیرے میں پڑا کہیے۔ اگر مسلمان نہ ہو تو فخر باغی ہو کہ

حد بھر کر اہون پہان جاو ہاں جاو لہا ہر اسی نیت کد رتا ہی رات کو بڑے سے ہونے
نیں داتی ہو کیونکہ جب تک محنت نہ ہو اور نہ ان میں تہکاوٹ پیدا نہ ہو اور س وقت تک
عدہ مٹی نید نہیں آتی اور چاہی کا استعمال میں بہت رکشا ہون حاصل یہ کہ
ہر ایک انسان کو امیگر ہو یا غریب اپنی حفظِ صحت اور ترقیِ حیات کا ضرور خیال
رکھنا چاہیے کیونکہ جب صحت محفوظ رہیگی اور حیات قائم رہیگی اور اسی وقت
تک ہم نیک کاموں کو بجالا دینگے اور نیک کو دنیا میں پیدا دینگے اسی سے
منجھ صاف سنے ارشاد فرمایا ہے۔ طوسے لمن طلال عمرہ حسن عملہ۔ یعنی بنا
ہو اور اس شخص کو جسکی عمر طویل ہو اور اسکے اعمال نیک ہوں بہ نسبت غریب
امرا اور شاہراہوں اور والیاں ملک کو زیادہ تر ان قواعد کا حیاں مٹا جائے
اور جہاں تک ہو سکے اون کی باندھی کرنا چاہیے اگر ایسا کریں گے تو
زندگی کا شرہ اور لطف اٹھا دینگے آئندہ اختیار و مالعلینا لا البلاء۔ عی الزنا
ارشعی اور سماوی آفات سے بچنے اور حوادثِ زمانہ سے محفوظ رہنے کی تدبیریں
مندرجہ ذیل کے قاعدوں کو آب و زری سے صفحہ یا گوکار پر لکھنا چاہیے

(۱) اکثر شاد و شے ناکہانی پائی کی وجہ سے ہو جاتے ہیں اس واسطے ضرور
کہ جب دریا اور ندی کے کنارہ پر ہوں تو احتیاط کریں۔

(۲) جب بجلی چمکتی ہو تو درخت کے قریب اور لوہے کے دروازہ کے متصل اور
سلاحوں دار کیوڑوں اور حاطوں کے ماس نہ کھڑے ہوں۔

(۳) ہر می ہوی بندوق کر محفوظ جگہ میں رکھنا چاہیے اور دلی و مذاق میں ہر
بندوق کو کسی پر ہرگز نہ اٹھانا چاہیے۔

ہوتے ہیں اولن کے ور کرنے کی تدبیریں بیان کیجاتی ہیں اور اسی علم میں زمین کے
 پہچانے کے طریقے بیان کیجاتی ہیں کہ کون سی زمین عمدہ اور کون سی ہی اور کون سی
 متوسط ہو اور کون سی اوسے اچھے کی ہو۔ زمین لینے زمین کا پہچاننا زراعت کا
 اصل الاصول ہے جسکی ہر شخص کو ہر وقت بہن اچھا ہے اس علم کے حاصل کرنے کے لئے
 یہ ضروری ہے کہ ہر ایک جنس اور ہر ایک قسم کے پھل اور دانے اور ترکاری یعنی ساگ بات کو
 جو چرین درست کرتے ہیں انکو پہچانے اور ہر ایک قسم میں کہہ دے اور عمدہ کو اچھا کرے
 اور ہر ایک چیز کے بوسے اور لگانے کے وقت اور فصل کو پہچانے اور جو ہوا اوسکے موافق
 ہو اوسکو دریافت کرے۔ یہ پھر بوسے اور بوٹے اور درخت لگانے کی تدبیریں اور ترکاریوں
 کیلئے اور جس طرح کے پانی ہر ایک قسم کو مفید ہوتے ہیں انکی شناخت کرے۔ اوسے اور
 طرح طرح کی کہاوا اور اودھکا بنانا۔ کیلئے پھر یہ بھی دے کہ کون کون سی کہاوا کس
 قسم کے درختوں اور دانوں اور ترکاریوں کو مفید ہوتے ہیں اور یہ بھی دریافت
 کرے کہ زراعت کرنے سے پہلے زمین کو کہ طرح آباد کرتے ہیں اور بعد زراعت یا
 لگانے کے اوسکو کیونکر درست کرتے۔ اسے رستہ سے ہیں تاکہ باقی سب مقامات پر پہنچا کر
 پھر ہر ایک زمین کا کیا اندازہ ہو۔ ہر ایک پہل یا مسوا یا بیج لگانے کے لئے یعنی کس قدر
 فاصلے سے ہر ایک زمین میں کیونکر تخم ریزی کرنا چاہئے۔ ہر ایک درخت یا سبزی پر
 جو اوقات اوسے اوسکا علاج کیونکر کرنا چاہئے اور کس تدبیر سے اوسے آفت کو دور کرے
 اوسکی صحت اور تندرستی سے متعلق ہونا چاہئے تاکہ اوسکے فوائد پورے طور پر حاصل ہوں
 اور اوسکی پیداوار بہر پور اور زیادہ ہو۔ پھر غلوں اور میوؤں اور ترکاریوں کو کیونکر
 محفوظ رکھنا چاہئے تاکہ وہ خراب نہ ہوں۔ ہم چاہتے ہیں کہ ان سب مضامین

1000



زمین کے اقسام

اور علمِ زراعت سے محض جانا ہی رہا۔ رازی نے کتابِ سمیع الکلیان میں لکھا ہے کہ ایک مدت میں آفتاب کے اثر سے اور بارش سے بے پتہ مٹی ہو جاتا ہے۔ پہلے کہ آفتاب سے گرم کر دیا ہو اور اس کے اجزاء میں جدائی ڈالتا ہو جیسے آگ کا اثر ہے پھر اس کے بعد پانی بہتا ہے تو زمین سے جو لطیف ہو وہ گل جاتا ہے اور پڑہا یہ ہو جاتا ہے پھر ایک زمانہ گزرنے کے بعد متعفن ہو کر مٹی ہو جاتا ہے ابنِ نجیح نے کہا رازی کے اس قول سے صاف معلوم ہوا کہ آفتاب ہی زمین کو گرم کرتا ہے اور اس کے اجزاء کو جدا جدا کرتا ہے اسی واسطے اوپر کی زمین بوجہ آفتاب کے حرارت ہو پھٹنے کے اندر کی زمین سے عمدہ اور لطیف ہوتی ہے اور یہ بات مشاہدہ ہوئی ہے کہ جو مٹی کنوین کے تہ سے یا عمارت کے نیچے سے نکلتی ہے وہ پہلے سال اس لایق نہیں ہوتی کہ اوس میں کچھ اگے لیکن جب اس کو آفتاب چکا دیتا ہے اور اس کے اجزاء کو لطیف کر دیتا ہے اور وہ گرم ہو جاتا ہے تو اوگانی گنتی ہے اور اس کی وجہ یہ ہے کہ مٹی کا مزاج سرد اور خشک ہے پس اگر حرارت آفتاب کی اور بارش کی تر ہو اس کو نہ ہو نیچے تو کوئی گہانہ اس کو سیر نہ اگے اس موقع پر یہ بات بھی یاد رکھنا چاہیے کہ اگر زمین اپنی طبیعت سے سرد اور خشک ہے مگر اگر کسی ایک زمین دوسرے زمین کے نسبت زیادہ تر ہو تو ہی اس واسطے ایک زمین دوسری زمین کی نسبت زیادہ سرد ہوئی ہے۔

وہ زمین ہی جو سفید ہو پھر زرد اور جس زمین میں جب قدر سفید ہی ہو اور سی قدیم
اور میں سمجھنا چاہتے ایسا ہی زردی کا حال ہی اور سب رنگوں کا۔

یعنی تیرہ ہجرتیں کا لاکھ صا سہ سو زیادہ ہوا ہے وہ زیادہ گرم ہے اور چھٹی کا لاکھ کم ہوگی اور نویں ہی گرمی کم ہوگی اور آٹھ

اور اس کے بعد کہ اچھی طرح سمجھ لیں کہ ایک ایک باب میں بیان کریں اور بعد ان مطالبہ
کے بیان کر کے دیکھیں کہ ہم جو اناج کی فلاح کے لیے بھی بیان کریں یعنی اناج کی فلاح کے لیے
زراعت میں بہت بڑی احتیاج ہو کر ہے جیسے گامی بیل بہیں اناج اور ان کی نسل
بڑھانے کے طریقے اور ان کے بیماریاں دور کرنے کے نسخے اور علاج اور برہان
اس بحث سے تعلق رکھتے ہیں۔

پہلا باب

زمین کی شناخت زمین اور بیان اس بات کا کہ زمین زمین سے کون سی زمین اعلیٰ
کی ہے اور کون سی متوسط ہے اور کون سی ادنیٰ ہے اور اس کے شناخت کے واسطے
کیا کیا علامات اور ولای ہیں اور اسی باب میں بیان ہو اس زمین کا جو اس
(مہملہ) ہے اور ذکر ہے اس بات کا کہ ہر ایک قسم کی زمین کن کن درختوں اور کس کس
چیز کی کاشت کے لئے زیادہ مناسب ہے۔

زمین کے اقسام

جانتا ہے کہ علم فلاح اور زراعت میں سب سے پہلے اس بات کے جاننے کی ضرورت
ہے کہ زمین میں عمدہ اور برتر کون سی زمین ہے اور اس کے لیے پہچاننے کی تدبیر کیا ہے اور اس
زمین میں بجا فلاح اور غبنی۔ کہہ سکتے ہیں بہت ہی کونسی زمین اول نمبر کی ہے
اور کون سی دوم نمبر کی اور کون سی سوم نمبر کی جو شخص ان باتوں سے واقف نہ ہو
علم زراعت کے اصول سے ہرگز واقف نہ ہو گا بلکہ اگر زمین کی شناخت نہ ہو اور
سامان علم فلاح نہ چانتا ہو تو کہہ سکتے ہیں کہ اس نے اپنی اوقات کو ضائع اور برباد کیا
نہ صرف زمین پر نہ بلکہ اس کے واسطے ہر اناج سے وہ نہیں جو زمین کے واسطے ہی ہر ملک میں ہیں

شکریت

خاکسار صاحبان معصلمہ دیل کا نہایت شکر ہے۔ یہ سب
 ذراہ قوافی اور فیض رسائی رسالہ علم کی خریداری سے اور علم کے شایع ہونے پر
 اپنی نیک بینی سے اور بے خطر خواہی قوم امداد کی خصوصاً جناب مولانا مسعودی جمال الدین
 صاحب عینی کا شکر یہ ہایت نہ دل سے ادا کیا جاتا ہے۔ یہ سب اپنی نیک
 اور سچی ہمدردی اور اپنی ذاتی خوش اخلاقی کی وجہ سے اس رسالہ کی ر
 فرمائی۔ یہ وہ صاحب ہیں جن سے اپنی صفائی قابل اور علمی خیال
 کی تائید کی جو میرے دل میں رسالہ معلم کے اجرا کی نسبت آئی تھی اور پھر آ
 رسالہ کی امداد ہر طرح سے فرمائی اور قوم کی بہلائی کے واسطے اسے اپنے
 تکلف ادا کیا مضافاً میں علمی تحریر فرمائی اور آئندہ کے واسطے وعدہ فرمایا
 یہ صاحب بڑے لائق اور فاضل شخص ہیں جو علم و قیاد
 بدیدہ میں بکلامی و نگار ہیں اور ہندوین با سب سے رفیق و خیر ہیں
 ہمدردی بال فرانسس اور عربی میں کامل ہیں اور فارسی تو ان کی مادہ زبان اور
 والواقعہ اسے صاحبوں کا ہمارے ملک میں قشرب لانا نہایت مفید ہے
 ہمارے نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر کا بھی شکر یہ ادا کرنا چاہیے جو
 پاب شریعتی قوم کے ہمدرد اور سچے ہیں اور ہر ایک نیک کام میں اپنی نیک بینی کی وجہ سے
 دل ہوسے ہیں اور حتی الامکان اپنی کوشش اور سعی سے اور کام میں مدد دیتے ہیں
 یہ صاحب علم و خیر خواہ ہمدرد کے ہیں مجلس میں اور بیتہ السلام کے بانی مسافری
 اور کتب خانہ کے سرپرست ہیں اور فی الحال سرکار نظام میں مصروف ہیں صاحب ہمدرد

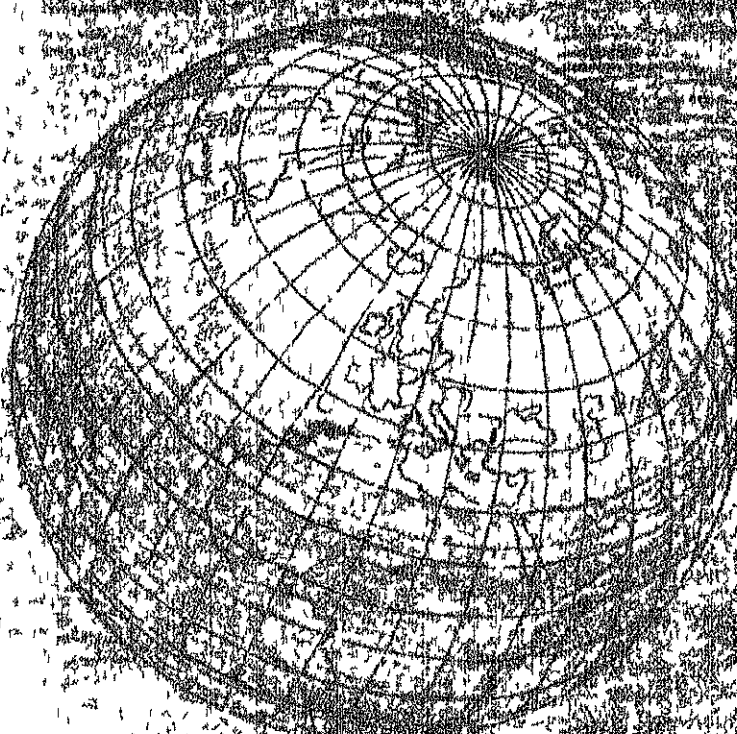
لیکن وہ زمین ترجو اعلیٰ درجے کی ہو وہ وہ زمین ہی جسکی شکل پرانی گوہر کی طرح ہوا
 پیو لی ہو لی ہو اور زمین نہ نرمی ہو نہ سختی اور اسکا ڈھیلہ سخت ہو جا ہوا بہتر کی طرح
 لیکن نہ بالکل جمی ہو نہ بالکل خشک ہو بلکہ تھوڑی تھوڑی نرمی ہو اور اجزا
 اس کے الگ الگ ہوں جس سے پتھر کی ریتی اس سبب سے کہ اس میں نرمی کم ہو
 اگر حقیقت دیکھو تو وہ بہت چوٹی چوٹی لنگیان ہیں یہ تو سب قسموں میں نرمی
 کے اعلیٰ درجے کی ہو اور اکثر ایسی زمین کم دیکھی گئی ہے لیکن کہیں کہیں دیکھی گئی ہے
 اس زمین کے بعد وہ زمین ہی جسکا بیان ابو حنیفہ دینوری صاحب نبات نے
 اپنی کتاب میں کیا ہو اور اسکی بہت تعریف کی ہو وہ لکھتا ہو جو ملک نرم اور گرم
 اور ملاجم ہوتا ہو اسکی مٹی ریت کی طرح ہوتی ہو لیکن ریت نہیں ہوتی اس قسم کی
 مٹی سبزی کو بہت پالتی ہو خصوصاً جب اس کے گرد و کہو دو یا جاوے تو وہ
 درخت کی پرورش کرتی ہو اور اسکی حفاظت کرتی ہو اسوجہ سے کہ وہ پانی
 پی لیتی ہے خواہ آسمان کا ہو یا زمین کا بوجہ اپنی نرمی کے اور پانی اس کے ہر
 اور ریشے میں سما جاتا ہو یہ اس میں سے درخت کی رگوں میں جاتا ہو اور جب قدرت
 کی جز کا زور ہوتا جاتا ہو وہ کشادہ ہوتی جاتی ہو اسوجہ سے درخت خوب اور بہتر ہو اور
 اسکی عمر زیادہ ہوتی ہے۔

جب کوئی ملک سخت اور دشوار ہوتا ہو تو پانی وہاں سے بہ جاتا ہو اور زمین میں
 جذب نہیں ہوتا اور چونکہ جذب نہیں ہوتا اس میں نمی بھی نہیں آتی اور چونکہ نمی
 نہیں آتی وہاں کچھ نہیں اگتا اور بوجہ اس امر کے کہ وہ زمین سخت اور خشک ہوتی
 اس میں پانی نہیں پھیرتا نہ درخت کی رگیں اس میں پہنچتی ہیں۔

[illegible]

قال ابنی علیہ السلام ان الله و ملائکته یصلون

على مسلم وکنا من المسلمین



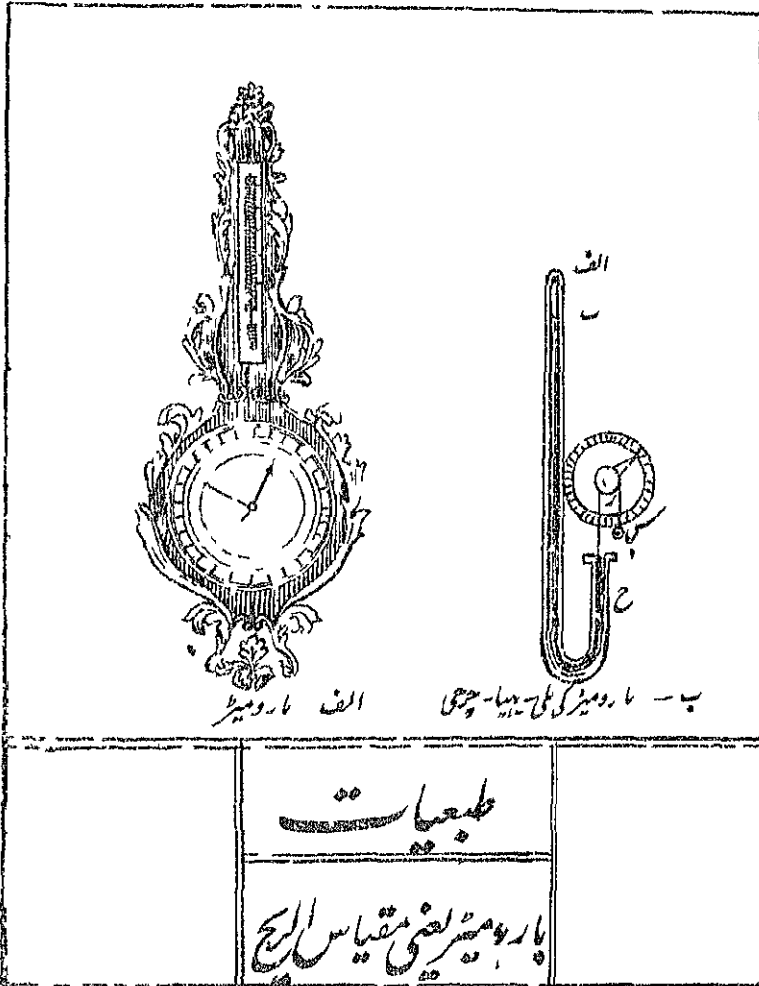
من سألک عن خیر یجن صاویر که منظره رویا کیم به مطالعین به چشمانه نظر بدارن شود
عجب حسین مترجم و فخر مستند الگزار می منتظر علیه خیر خواه بنشد واقع علیه را باد و کون کجا
ایم روانه فرما کین

فہرست مضامین

۸۱	مضمون	نام مصنفین اور مکتوبات
	طبیعیات --	
۸۱	بار میٹرینمی و شمس الریح . . . محمد حسین	
	کیمیاء --	
۹۲	صنعت	مولوی دیرا یا لکھنؤ
۹۶	ادب -- بیان نثر نام	مولوی یکریت علی صاحب جوہر
	زراعت --	محمد علی احمد دہلوی
۱۰۲	انجمن سید دانش	انجمن سید دانش
	طبع --	
۱۱۱	طبع کرنا کا فن	درا محمد علی صاحب
	تاریخ --	
۱۱۵	عادی محمد اویس	انجمن سید دانش
	صحفیات --	
۱۱۷	میںاری	انجمن سید دانش

فہرست تصانیف

	تصانیف ویرالات --	بار میٹرینمی
		بار میٹرینمی



شاگرد کا سوال - ہوا کا وزن کیون بارومیٹر سے دریافت ہوتا ہے -
 معلم کا جواب - اسکا سبب یہ ہے کہ بارومیٹر میں ایک ستونہ کی ملی ہوئی
 اور پہنے کی ایک طرف بند اور دوسرے طرف کھولی ہوئی ہوتی ہے اس طرح سے کہ ہوا
 کا دباؤ جو ملی کی کھولی ہوئی جانب پڑتا ہے پارہ کے وزن کو تو لٹا ہے اور جب
 ہوا کا دباؤ مارے کی سطح سے زیادہ اور کہ ہوتا ہو تو اس قدر یا اس سے زیادہ اور اترتا ہے۔

بیکریہ پختہ تانبہ خانہ عالی حضور پر نور مہاراجہ مرزا فرخ یار ہم کابھیشی راج اثیا سلطان پیا
 نایب کتبہ اف سٹار ف انڈیا والی ریاست و زیا نگرم و ام اقبالہم
 جب سے پید رسالہ معلم تحقیق جاری ہوا تھا اور وقت سے ہم
 نظر تھو کہ ہمارے بڑے بڑے ہمارا جون اور نوابوں و والیان
 ہست عظیم الشان اور عاتم دوران میں سے کو صاحب و می ممت اور
 عالی قدر ہماری اس رسالہ کی خریداری اور سرپرستی سب سے پہلے منظور فرما
 اور کون صاحب اپنی بلند ہستی اور قد دانی سے علوم و فنون کے ستاروں اور
 اسکے سرپرست ہونگے۔ اسہی انتظار میں ہم تھے کہ ہمارے حاتم دوران
 اسطوفطرت افلاطون زمان قدردان علوم و فنون عظیم الشان رفیع المہار
 حضرت بندگان عالی حصہ پر نور مہاراجہ راسر و مارم کا جی راج مانیا
 سلطان بہادر کے سی ایس ای والی ریاست و زیا نگرم و ام اقبالہم سے
 اسے عالی ہستی اور سچ قد دانی سے اس رسالہ کی خریداری منظور فرما
 اور اسیت نام نامی ام اسسم کرامی سے اس رسالہ کو معرزا محمد اعلیٰ
 ہم بکال اور اور نہایت تہ دل سے مہاراجہ سے و ام اقبالہم
 لی اس قدر دانی کا تکریم دستہ بکال سے ہیں اور خداوند تعالیٰ سے
 دست دعا ہیں کہ مہاراجہ صاحب و ام اقبالہم کی عمر و دولت و دار
 شوکت میں نہمی روز افزون ہو۔
 ستہ کریم جناب صاحبہ عالیہ شان کے کل سہارے۔ حمی۔ میڈ۔
 تالیس۔ اسی۔ تالیس۔ ہی۔ ریڈنٹ بہادر و ام اقبالہم بہادر

نہ پارہ کو پھٹا ہوا اور اوتار سے روکتی ہے۔

س۔ بارومیٹر کے اوتار سے کہوں مارش کی علامت ظاہر ہوتی ہے لیکن جب پارا اوٹر تاہی تو کیوں معلوم ہوتا ہے کہ مافی قریب رسکا۔
ج۔ اس واسطے کہ جب ہوا پارہ کو نہیں سنبھال سکتی تو معلوم ہوتا ہے کہ ضرور بوجہ بخارات قیث ہوتی ہے۔

س۔ جب بارومیٹر کا پارا اوٹر چڑھتا ہے تو کیوں اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ موسم گرم آسنے والا ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ میرونی ہوا جب گف ہو جاتی ہے اور کثافت سے ناک ہوتی ہے تو وہ پارے کو حسین وہ بوجہ تیرتا ہے بڑے زور کے ساتھ و باقی ہے۔ اس واسطے کہ پارا اوٹر مین چڑھتا ہے تو وہ بوجہ چھوٹی ملی میں ہوتا ہے اور سوئی کو پھیر دیتا ہے۔

س۔ بارومیٹرک بہت چڑھا ہوا رہتا ہے۔
ج۔ جب موسم گرم گزرتا ہے یا جب شمالی شرقی یا دوسری پوری ہوا آتی ہے۔
س۔ کیوں بارومیٹر کا پارا اوٹر مین چڑھا ہوا رہتا ہے۔
ج۔ اس واسطے کہ ان وقتوں میں ہوا نہایت خشک اور گف ہوتی ہے اور اس واسطے کہ وہ پارے کو اچھی طرح اوٹھائی رہتی ہے۔

س۔ کب بارومیٹر بہت اوتار ہوا رہتا ہے۔
ج۔ جب بعد کھڑا کرے کے روف پڑتا ہے یا جب جنوبی مغربی ہوا چلتی ہے۔
س۔ کہوں بارومیٹر ان وقتوں میں اوتار جاتا ہے۔

س۔ بارومیٹر کو "ڈمر کلاس" یعنی آئندہ موسم کیوں کہتے ہیں۔
 رنج۔ اس واسطے کہ جب موسم میں تبدیلی ہوتی ہے تو اسکے پہلے ہوا کے
 دما وین تعیرات واقع ہوتے ہیں۔ لیکن یہ موسم کی تبدیلیاں ہمکے معلوم نہیں
 کیونکہ وہ بہت آہستہ آہستہ واقع ہوتی ہیں۔ اس وجہ سے بارہ میں تغیر پیدا ہوتا ہے
 تو ہمارے اس سے پہلے یہ بات معلوم ہو سکتی ہے کہ ہوا میں تغیر ہو رہا ہے اور تجربہ سے
 ہم ہند قاعدے سے معین کر سکتے ہیں شک کے درجہ سے موسم کی حالت کی نسبت
 یقین کے ساتھ پیش گوئی کر سکتے ہیں۔
 س۔ جب بار اچڑھتا اور اترتا ہے تو کیوں دیکر ڈاؤل یا آلہ دسم نما
 سوئی اپنی جگہ بدلتی ہے۔

رنج۔ اس واسطے کہ بارہ کی سطح پر عواک و زل تیرتا رہتا ہے وہ ایک تار
 بند ہوا ہوتا ہے اور اس تار کی دوسری جانب ایک ہم وزن بوجہ ہوتا ہے۔
 یہ تار ایک گھومتے ہوئے مہور پر رکھا جاتا ہے عین کہ سوئی لگی ہوتی ہے۔
 اور جب بار اچڑھتا اور اترتا ہے تو تار کی رگڑ سے یہ سوئی ہرتی ہے۔
 س۔ جب ہم بارومیٹر کے موہہ کو تپتے ہیں تو کیوں بعض وقت
 سوئی ہرتی ہے۔

رنج۔ اس واسطے کہ جو وزن بارہ کی سطح پر تیرتا رہتا ہے وہ اکثر نمی کی کمی یا
 لگ رہتا ہے اور ایسی طرح نہیں ہرتا ہے۔ اور بارہ بھی نمی کے چاروں طرف
 یکساں کشش کی وجہ سے لگ جاتا ہے۔ اس واسطے جب بارومیٹر کے موہہ پر
 تپتے ہیں تو وہ بوج ملحدہ ہو جاتا ہے اور وہ کشش بھی مغلوب ہو جاتی ہے

۱۔ ان وقتوں میں ہوا میں ہر شے تیزی سے ہوتی ہے جسکی وجہ سے
 دم اور کام دیر ہو جاتا ہے۔
 راقم محبت حسین

گھسیٹ

جو تون اور بوتون پر فرانسیدھی اور نشس کر نیکی ترکیب
 تین پاؤں سے سرکہ ڈیرہ پاؤں یا فی ملاوین اور آدہ پاؤں سرشس کے ٹکڑے اور یا دھیر
 لاکھ کے ٹکڑے اور ۹ ماشہ عمدہ پسا ہوا نیل اور ۹ ماشہ عمدہ نرم صابون اور
 ۹ ماشہ ایس گلاس اور سین ملا کر ملاوین پہر ان سب اجزا کو آگ پر رکھیں اور
 دس بازیا وہ منت تک اسکو جوش دیوین پہر اسکو چھانکر ایک شیشے میں
 بند کر لیں اور ڈاٹ لگا دیں جب ٹھنڈا ہو تو اسکو استعمال میں لاوین ^{اس طرح}
 کہ ایک صاف اسپنج لیکر اس سے چڑے پر لیں۔

جو تون کی سیاہی بنانیکی ترکیب

جو تون کی سیاہی اکثر آئوٹھی بلینک اور ٹریکل اور السی کا تیل یا مٹھا تیل اور

۱۔ وہ آگ ہو جو مارو میٹر سے شش پر لگا ہوا ہو۔ ۲۔ والسا لکھ کی ملی ہے۔
 "ا" اور "ب" سے کہ درمیاں میں غامی جگہ ہے۔ "ب" یا "د" کی عدد ہی کہ ظاہر کرتا ہے۔
 "د" کہتا ہو کہ ملی کا ہے۔ "ج" وہ درن ہی جو بارہ کی سطح پر تیرتا ہے۔ "ر" مہر ہے
 چستار پر تار۔ "س" دوسرا درن ہی جو مہر پر تیرتا ہے۔

۳۔ ایس گلاس ایک کہ جگہ در سیاہ چیز ہے جو جامور درن کے ہیکہ در سے نہ مارو ہی ایک
 جگہ در چیز ہے ۱۲ سے آئوری بلینک ایسی تھی کا کو یا بارہک بسا ہوا ہے ٹریکل گڑ کا ہے۔

سادھی روشنائی

کا جل ایک تولہ اور گوند بیول کا پانچ تولہ اور نیل ویسی ۶ ماشہ چبے گوند کو پانی میں
یکادسے پیران دو دن چیر وں کو ملا کر گھونٹے اور جل کر سے جس قدر زیادہ گھونٹے گا
اور تباہی روشنائی عمدہ ہوگی۔

طرح طرح کی رنگین روشنائی بنانے کی ترکیب

جس طرح کا چاہے انگریزی رنگ لادے اور پانچ گنی گوند میں ملا کر گھونٹ لیوے

شجر بنانے کی ترکیب

شجر کی ڈالی لیکر رٹے کٹنی میں رکھے اور اسکو بیول (علقی راکھ) میں چڑھا کر
تین بار ایسا ہی کرے پیر اسکو خوب پیکر پانی میں گھونٹے اور چھپنی کے پیالے
میں ڈالکر بہت سا پانی بہر دیوے اور ایک لیٹون کاٹ کر اس میں پھوڑو دیوے
جب شجر تہ نشین ہو جاوے تو بتی لگا کر اوپر کا پانی سب بہا دیوے جس قدر
سینچے رہ جاوے اور سین فی تولہ چار توڑے گوند صاف کیا ہوا ملا کر خوب حل کر
اور سر کی یا قلمون یا اسکو لیس کر دھوپ میں رکھ دے وہ سب چٹخ کر ملندہ
ہو جاوے گی اسکو استعمال کرے۔

کانپنی کا کاغذ بنانے کی ترکیب

حصارہ ریوند چینی دو توڑے کیترا آدہ پاؤ پانی میں ہلکا کر نشل پٹی لٹی کے پکاؤ
اور کاغذ پر پکا ہلکا ہار کر پین جب خشک ہو جاوے تو کاغذ کو بیچ میں دباؤ دیکر

چکن کرعین۔

راستم

وحید الزمان

شین تین کیلین۔ آئل آف وٹر بل چودہ میران سب احزا کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دین اور بقدر مناسب پانی شریک کرین۔

ہندوستان کو بوٹونکی وارنش

اسی کا تیل پادہر کھربا آدہ پاؤ کھربا کو اسی کے تیل میں پکا دے جب وہ پک گاڑا ہو جاوے اور سوقت دو تو سسے چڑا لاکھ اوسین ڈالے اگر آبی بنا نا منظور ہو تو دلایتی نیل (صاف کیا ہوا نیل) اوس میں شریک کرے اگر کالی بنا نا منظور ہو تو کاجل شریک کرے جب چڑے پر خواہ لکڑی پر لگانا منظور ہو تو اوسین مار پین شریک کر کے لگا دین۔

چھاپے کے لکڑی روشنائی بنا فی کی ترکیب

اسی کا تیل لیکر خوب پکا دین یہاں تک کہ گاڑا ہو جاوے اس پکڑا دے اور سوقت ٹھنڈا کر کے کاجل ملا کر خوب پسین یہاں تک کہ چمکے لگے پھر استعمال میں لا دین۔

کاپنی کھنے کی روشنائی

وارنش کھربائی ۳۰ تولہ چربی دلایتی صاف کی ہوئی ۲ تولہ موم زرد صاف کیا جو انین تولے رال سفید تولہ پھر صابون دلایتی چار تولے کاجل تولہ پھر چڑا لاکھ تولہ پھر پہلے چربی اور موم اور صابون کو پگھلا دین پھر اوسین وارنش اور رال اور چڑا لاکھ ڈالین جب گل کر مل جاوے تو کاجل ملا دین اور پکا دین یہاں تک کہ خوب ملکر یکذات ہو جاوے پھر اوتار کر ٹھنڈا کر لین وہ جم جاوے گی جب استعمال کرنا چاہیں اتر کر مہ یانی میں گھول کر لکھ دین۔

مارم ہستہ کہ دھاکرے واسطے جناب سب مقام سہ چارلس فریڈرک صاحب بہادر کے
 یہ مشوق طلبہ معلوم ہیں پہلا مقدمہ مشاہدہ لڑکوں میں کہ اوراک کے آلات
 یوں واسطے جو ان کو ملایا کہ کم آہستہ آہستہ معلوم کو حاصل کرتے ہیں اور چنانچہ اصل
 حالت سے دور ہوتے ہیں اور تباہی علم اور صنعتوں سے تڑپ کر رہتے ہیں
 لیکن اس کسب کے واسطے معلم یعنی سکھانے والا ضروری ہے پہلے سکھانا
 زبان کا ہی دیکھ لڑکوں کے ساتھ کتنا بکنا پڑتا ہے جب وہ بات کرنی سے تیار ہیں
 اور بڑی محنتوں سے حرفوں کو ہونے کے خاص مخرجوں سے اور خاص وصفوں کے
 ساتھ نکالتے ہیں یہ بات اور امتحانوں سے بھی معلوم ہوتی ہے چنانچہ اب شاہ
 شہدائی نے ایک مکان بنوایا اور وہیں دُور دور سے عورت اور مرد سب گونگو
 اور ہرے لاکے رکھے اور لڑکے نو زاد کو پرورش سکے واسطے اونکو پوٹا
 لیکن وہ لڑکے بعد رشد کے قادر کلام نہ ہوتے تھے۔ اس تہید سے یہ غرض
 نہیں کہ اونکو قوت مائیت نہیں بلکہ اس قوت مائیت سے کچھ آنا اور ان
 اور مانند اسکے جیسے اور گونگو کہتے ہیں وہ بھی کہہ سکتے تھے جیسے با۔ با۔
 آ۔ اور قریب اور حرفوں کے کچھ نکل سیکینگے۔ لیکن بہت عرصہ کے بعد اور
 آپ سے اون حرفوں کو مانہ سیکینگے اور انکو واسطے کچھ معنی مقرر نہ کر سیکینگے مگر
 جیسے اشارے اگر ہم اپنے نفع کے افراد کو متفرع ایک شخص سے جانیں تو ضرور
 پہلا معلم ہمارا ایک ہی تھا۔ مگر بعض یونان کے فیلسفوں کا قول ہے کہ انواع
 و اجناس سب قدیم ہیں۔ چنانچہ یونان کے فیلسفوں کی تواریخ میں فیلسفہ اور سلاطین
 سے منقول ہے کہ عالم ماقی ہی بلار وال اور سہج کو جسطرح سے ہم دیکھتے ہیں۔

ادب

بیان ماخذ علوم

تصنیف فاضل کامل عالم سے بدل سرمد و انشوران ہندوستان جناب مولوی
سید کریم علی حسینی الجوسوری اللہم اغفرہ وادخلہ فی جنات النعیم متولی امام ہارثہ ہونگے
مہشعر جواب سوال خیر خواہ ہندوستان عظیم الاقصاب معلی القاب انٹرل سرکار
ٹریو یامین صاحب بہادر یعنی کہ عربوں سے پونا نیوسے اور مرگستا نیوں سے
عربوں سے کتنا فائدہ علمی حاصل کیا اور اب مسلمانان ہندوستان اہل انگلستان
سے اختلاط سے کتنا فائدہ علمی حاصل کر سکیں گے۔ مرسلہ مولوی سید اسد اللہ صاحب عرف
میر نواب اول تعلقہ از صلیح کلبر کہ مراد فائدہ ناظرین مائکین رسالہ معقیم
مورخہ ۱۲ صفر المظفر ۱۲۹۵ھ ہجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و شکر حکیم مطلق و آلاء حق کا کہ پیغمبروں کو بنی آدم کی تعلیم اور ہدایت کیوں پہنچا
اور بہت بہت درود و سلام پیغمبروں پر کہ حکمای الہی ہیں خصوصاً خاتم پیغمبر الہیہ
آخر الزمان براہ و اوکی برگزیدہ اور پاک اولاد پر اور ان کے اصحاب اولوالالبابہ
اما بعد کہنا ہی کر آست علی بن رحمت علی حسینی جو پوری کہ یہ چھوٹا رسالہ ہی بیان میں
ماخذ علوم کے یعنی آدمیوں نے کہاں سے علم پایا اور بیان میں اس کے کہ کتنا فائدہ
علمی حاصل کیا عربوں سے اور اب مسلمان کتنا فائدہ حاصل کر سکیں گے اختلاط سے
اہل فرنگستان کے۔ اس رسالہ سے اگر ممکن ہو کہ کوئی شخص فائدہ حاصل کرے

کلام و نافرستہ اس طرح سے اوس بڑے خیال و فکر کا قول ہی اس لئے ظاہر ہونے پہنچا
 اگر سنیہ قدیم دلا زوال ہون تو احساس و انواع معانی اس قدیم و لانہ والی اور سنیہ
 اگر اپنے ظاہر میں رہو لازم آوے گا کہ اس کی سمجھ بہت ہی بہت ہو اس لئے کہ اس کی
 پر کوئی دلیل نہیں مگر خیالی ہے کچھ مدتوں کے وسیع ہے۔ یہ ایک باطلیم ہے۔ یہ کی
 ازلیت و اہمیت کسٹو سے ثابت ہو گئی اوس قول سے نکلتا ہو کہ ہر فرد و ہر
 حادث اور فانی ہو اور حدوث و فنا خدا نزلی و اہمی ہے قطع نظر اس کے کہ اس
 باطل ہے۔ ہم اگر ایک گہلی ہو دیں اور اوس سے دس پہل ہوں اور ہر پہل
 پہل سے دس دس پہل تو کیسی کنگے کہ ابتداء ان سب پہل کی ایک گہلی تھی اب
 اس سے حساب آدمی کی طاقت سے باہر ہوں بہر ہی لوگ کوتاہ کر سکتے ہیں کہ
 اس کیپٹ میں کے من قدر اور کتنے شخص سے اتنا ہوا تو آدہ و ثانیہ
 بڑی دلیل ہے کہ ابتداء میں ایک ہی شخص تھا گو ہم حساب نہ دے سکیں، ان کو
 سب ملت و ام کے قائل ہوں کہ اصل آدمی کی ایک ہو تو ہر ضرورت ہے کہ ابتداء
 اوس اصل اول نے الہام سے سب سیکھ کے اپنے لئے کون کو سکھایا۔ اور
 جتنی قومیں ہم میں ہیں متفرع اسی اصل سے ہیں اگر ہم اپنے قوتوں کو نہ سیر
 کام کیو اس لئے اصالت و بالذات خلق ہوئی ہے صرف کہ میں تو ہم سے بڑی شہر
 کام و اور ہو سکیں گے و و سیر مقدمہ یہود و عیسائی و مسلمان سب لایا
 کہ سب پہل اصل سے سوا ہی ایک شخص کے جنکو حضرت نوح علیہ السلام اور آدم لایا
 اور دو سیر ابو البشر ہی کہتے ہیں اور انکی تین بیٹیوں اور انکی چھ و دو کے
 سوا کوئی نہ حساب ماننے طوفان سے تمام ہو گئے سوا عود بن عود کے کہ

کہوتا ہوا سطرچ سے قدیمی ہوا اور زاو ولد کا اول نہیں ہے اور ممکن نہیں کہ کوئی
 بے مان باپ کے پیدا ہو سکے اور اس سطرچ سے چڑیا بن ہین نہ کوئی انڈا اولی
 ہو۔ نہ کوئی چڑیا اولی ہے۔ چڑیا انڈے سے ہی۔ انڈا چڑیا سے۔ اسی طرح
 سب اجناس و انواع قدیم ہیں۔ مانند اس قول کے ایک حدیث میں ہے کہ ایک
 شخص نے ہمارے پہلے امام سے پوچھا کہ آدم کے پہلے کون تھا فرمایا آدم۔
 جب سائل نے اسے سوال کو کئی دفعہ مکر کیا تو حضرت نے فرمایا اگر تو قیامت
 تک جھجھکے پوچھتا رہے گا تو میں بھی کہوں گا۔ اس سے تو ہم ہوتا ہی کہ آدمی قدیم
 لیکن اوسن امام ہمام کے اقوال سے کتابین پھری ہوئی ہیں اور سب کے
 کان پر ہیں کہ آدم مخلوق ہی اوس سے سب آدمی پیدا ہوئے اور قرآن مجید
 فصیح عبارت سے ہمارا ہوا اور ضروری دین مسلمانوں کا ہی کہ عالم حادث ہی
 آدم تھا ایک جز سب عالم کا اوس جواب سے مستنبط ہوتا ہی کہ اصلی غرض سائل کی
 یہ تھی کہ آدم کی خلقت کے زمانہ کو جائزے اور جائزہ مانیکا طاقت سے باہر ہے
 جیسا کہ نیکو بے ہنگام سے دوسرے کے اپنی زمان ولادت اور عمر سے آگاہی
 نہیں ہو سکتی تو اوسکی اولاد کو کس طرح آگاہی ہوگی حقیقت یہ ہے کہ ایسی چیز دنیا
 علم مہر و معاد سے نزدیک نہیں کرتا بلکہ دور کرتا ہی اور نہ معاش کے کام آتا ہی
 لیکن بات فروشوں کے رونمائی کا بڑا سبب ہوا ہی اس حدیث کے معنی یہ ہیں
 ہیں کہ علت غائی اگرچہ وجود میں موجود ہے لیکن تصور میں علت مادی و علت
 عارضی و علت لامعنی سے مقدم ہیں جنہ عالم کے ایجاد کی علت غائی آدم تھا
 جنہ غرض حقیقت سے اوسکو علم مادی خالی بین مقدم جاننا چاہیئے نہ اوسکی علم

قرآن آیت اور ان کے ذاتی بہائی بہن اور سب محال است کہ مائل بہتیرا
 ذرا ہر کوئی کہ ایک ہمیں کہ تم نام ہوا اور نہیں شریعت کی و سب - ایک بہائی
 سب سے قطع نظر اسکے اگر ہم اسے ہی انہماں کو درستی سمجھیں تو وہ کہیں سیدہ معلوم
 بہ سارے جہان کے آدمی میں مذہبیت آپس میں تنازعہ اور باوجود تباہی شعل
 و شامیل کے بہت با اوں ستناحت کے جو ہر کوئی عطا ہوتی ہے وہ دیکھتے ہیں
 بہہ و سب سے کہ یہ سب ہی نوع انسان اور ہماری ذات بہائی میں تو جہود اور
 لہا ہر کہ انسان سب ایک ہی کی اولاد نہیں محض جہالی سہمے سب و اہل ہر
 نسب اور اسکے ایک دوسرے ہیں مغربیہ والوں نے بہت سا اختلاف کیا ہے
 اور اختلاف بلا وہی کہ یہ کہہ فوٹو سہ سے تفسیر امتداد ہے جغرافیہ و تاریخ کی کتابوں
 سے معلوم ہے کہ حضرت سام کی اولاد نے اپنے لیے چھ ملک استیلا کے اور یونان
 اور روم دیکھ کر گھر لیا سوائے مصر کے اور حکمران افریقیہ میں بھی گھر لیا
 حضرت عام کی اولاد جنگلوں پہاڑوں میں اور بعض جزائر میں رہا کرتے تھے
 و صرف مافیش کی اولاد شرقی و شمالی ایشیا و فرنگستان میں جا بیٹھا اور
 نہ چار دوا سارا مسلمانوں کے کتابوں میں مذکور ہیں وہ سب ضرور سام کی
 اولاد ہیں مسلمانوں کی حدیث کی کتابوں میں شمار میں بھی ہے اور اسکے ہا
 بہت سارے اختلاف معلوم ہوتا ہے مسیحیوں کے ایک حدیث میں ہے کہ وہ
 سرف بنی اسرائیل کے چار ہزار پیغمبر تھے ایک روایت میں ہے کہ سب
 میں لاکھ ہیں ہزار سب تھے تفسیر میں روایت میں ہے کہ ایک لاکھ چالیس ہزار
 و ساری قرائتیں وصی تھے مسیحی یہ ہے کہ ایک لاکھ چوبیس ہزار تھے

انسان لبا تھا کہ پانی اور سکی جانی اور کم رنگ نہ ہو چکا اور سے حضرت موسیٰ علیہ السلام
 مارا جسے آدمی اور کے بعد ہوئے اور ہین تینوں کی اولاد ہین نام نامی اور کے
 یہ ہین حضرت سام حضرت یاوش حضرت حام بت یرستون نے خلقت ملا کے
 رانیکو بیت لبا اور وراز لکھا ہی کہ آدمی کے ہم سے باہر ہے محس خیالی زمانے
 کوئی دلیل اور سپر نہیں صرف تقلید ہی بہ کہ برابر سے۔ سے آتے ہین وہ جھوٹی
 کہانی ہی لوگ سنتے آتے ہین وہ جھوٹی کہانی کیا سچ ہو سکتی ہے۔ اگلے لوگو ہین
 بڑا چرچا تھا علم نجوم کا اور اب ہی بعض دین ہین مصریوں کا علم نجوم اور کلدانیوں کا
 اور ہندوؤں کا علم نجوم مشہور ہے ان تینوں سے ملکی چرچا تھا علم نجوم نکلا اور سے
 فارسیوں کا علم نجوم کہتے ہین ادن کے مجھوں نے عالم کی خلقت کا اور آدم کی خلقت
 کا اور طوفان کا زچہ بنایا خطا و ایقور کے حکما کے نزدیک آفرینش عالم ہو چکا
 حال تخمیناً آٹھ کروڑ چالیس لاکھ تیس ہزار چار سے بیس برس گزرے ہین رقم
 اور سکی یہ ہے ۳۲ ۳۰ ۸۸۶ طوفان کا قول ہاتھ اسکے اقوال کے بعد
 بلکہ اور سپر دلیل ہین گول ہونا زمین کا اور اونچی جگہ ہین پانی وغیرہ کی صدر سے
 سفینے یہ کے آوے اور نیچے زمین کو کم کم یہاں تو ضرور پانی ساری زمین کو گہرا
 دوسری کائنات حضرت یہ کا ہونا تیسرے زمین کو کہو دسے ہے اور بعض پہاڑ
 بقیہ معلوم ہوتے ہین اگرچہ یہ سب علوم اب تک کمال کو نہیں ہو سکے اور
 ہی اور نکلا آدمی کی طاقت سے باہر ہے مگر طبیعت ہین اتنا ہی کافی ہے جیسے
 دمی و درخت کی عمر کو دیکھ کے علامتوں اور نشانوں کو پہچان کے تخمیناً نکلا
 لونا نہ تحقیقی معلوم نہ ہو سب سے بڑی دلیل ہین فرما نا کہ مکی آہی ہین کلا

مجھے کہا کہ جو آدمی سچ کہے وہ پیغمبر ہے چون کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام بڑی سچے تھے تو وہ پیغمبر تھے لیکن اوستے پیغمبر ہی کے وصفوں سے جو بہت ہیں ایک ہی وصف کو کہ سچائی ہے لیا اور سب وصفوں کو چھوڑ دیا ظاہر یہ ہے کہ ہر پیغمبر سچا ہوتا ہی لیکن ضرور ہمیں کہ ہر سچا پیغمبر ہو۔ چوتھا مقدمہ آئندہ تحریر کیا جائے گا

زراعت

(بقیہ مضمون زراعت)

سنجی ابو زکریا نے کتاب الزراعت میں لکھا ہے کہ سرکھی زمین دو طرح کی ہوتی ایک تو ریتی وہ نہایت خشک ہوتی ہے کیونکہ وہ چوسٹے چوسٹے پتھر ہیں اور پتھر کی سطحی تو معلوم ہے جیسی کچھ ہوتی ہے۔ دوسری طفلیہ وہ بھی خشک ہوتی ہے لیکن ریت کے نسبت بہت تر ہوتی ہے لیکن اس کو خشک اس وجہ سے کہ پتھر ہیں کہ اس کا ڈھیلہ سخت اور خشک ہوتا ہے جیسے پتھر نہ ہوتا ہو نہ نرم ہوتا ہو لیکن جب اس قسم کی زمین نرم مٹی جو باریک ریتی چسکے طرح ہوتی ہے مل جاتی ہے تو وہ اس کی اصلاح کر دیتی ہے اور اس قابل کر دیتی ہے کہ درخت کی اگائی میں بہترین اور وہ پانی جو سے اور اکثر ایسی زمین جزیروں میں ہوتی ہے لیکن جزیروں میں یہ زمین اور عمدہ ہو جاتی ہو جب اس بات سے کہ وہاں کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور یہی اس لئے کہ دریا کا پانی وہاں کوڑھ کر کٹ نجاست بھیج کر لاتا ہے تو وہ اور نرم اور گیلی ہو جاتی ہے اور کبھی اومیں باریک ریتی دہانگی مل جاتی ہے اس وجہ سے زیادہ نرم اور پولی ہو جاتی ہے۔

یہیم ثولون سے ایسا ہی بیان کیا ہے وہ لکھتا ہے کہ عمدہ زمین وہ ہے جس میں گچھا در نرمی چھوڑا ہے اور کالہ دلیل ہو گرمی کی اس طرح سرخی بھی گرمی کی

استقامت ان کے دھی تھے لیکن ایک لاکھ چالیس ہزار کی روایت ساتویں بار
 رسالہ مشاہدات یوحنا سے ملتی ہے کہ ہر فرقہ بنی اسرائیل سے بارہ بارہ ہزار
 تہہ اور غیر فرقوں سے بہت مگر ادھین پیغمبر کے لفظ سے مذکور نہیں مگر حاصل
 ایک ہی ہے لیکن ان سب پیغمبروں میں کتنے کس قوم سے معلوم نہیں ادھین
 شک نہیں کہ حضرت یافث کی اولاد میں پیغمبر ہوسے ہیں کہ ادھین و انشد کو
 پیدا ہوسے ہیں لیکن حضرت عام کی اولاد میں چھ تروہ سے کہ کچھ یوآست
 کی ادھین ہیں باقی جاتی شاید ادھین بھی ہوسے ہوں ان سب پیغمبروں میں
 بہت تہہ ہوں گے کہ سب جن و انش پر مبعوث ہوسے ہوں بعض
 ادھین سے ایک قوم یا ایک شہر یا گائون یا ایک خاندان یا اسپسے ہی لہر کے
 لوگوں پر مبعوث ہوسے ہیں بعض ادھین سے اسپسے ہی پر مبعوث تھے حضرت
 ذوالقرنین و حضرت لقمان جسے یونانی یا فریج زبان میں ایزوب کہتے ہیں
 ان کی پیغمبر میں اختلاف ہے حدیث میں مفضل بن عمر جی کے جو توحید میں ہے
 ہمارے چھٹے امام نے روایت میں ادھین لوگوں کے جو منکر صانع تعالیٰ و آلہ حق
 ہیں اور خلقت کو ناقص جانتے ہیں اسلئے علیس حکیم کے قول کو سند لائے
 ادھین نے رو کیا اور کہا کہ جو چیز بسبب عارضوں کے کہ رحم میں حادث
 ہوتا پیدا ہوتی ہے منافی عقل کے نہیں ہے چون کہ اکثر امور حکمت کے
 نمائند ہوتا ہے البتہ ایک مدبر حکیم چاہیے فقط اس حدیث سے اس
 حکیم کی بزرگی پائی جاتی ہے خواہ پیغمبر ہو خواہ نہ پیغمبر کے معنی مسلمانوں کی
 کتابوں میں دیکھ لو مشرڈ الی پاور ہی امریکائی نے جو قائل خدایگانہ

زیادہ ضرور ہے کہ پیداوار اس سے مستفید ہو اور زمین پہلے اور زمین اسکی مزاحمت نہ کرے البتہ اگر قدرتی حرارت اور رطوبت کسی زمین میں زیادہ ہو تو وہ بہت ہی گہری اور عمدہ زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا کہ سید افوس کا بیان بالکل سچ ہے جس میں کچھ شبہ نہیں ہے پھر ابن حجاج نے لکھا کہ زمین کی اقسام میں حکیموں کے جیسے یونیوس اور کستنس اور دیمقراطیس اور قیسطوس کے مختلف اقوال اور آراء ہیں۔

حکیم یونیوس کہتا ہے کہ سب زمینوں میں عمدہ زمین وہ ہے جو کالی ہو جسکی تعریف اگلے لوگ کرتے چلے آئے ہیں اور انہوں نے مبالغہ کیا ہے اسکی تعریف میں اسوجہ سے کہ وہ بارش کے کثرت کی متحمل ہوتی ہو اور زرخیز ہے اس زمین کے وہ زمین جسکا رنگ بھشتی کے طرح ہو (ابن حجاج نے

کہا بھشتی کے رنگ سے یہ مراد ہے کہ وہ زمین لالی ہو یا لہو یا سیاہی اور ہم اس زمین کو ہندی کہتے ہیں وہ نہایت عمدہ زمین ہے جیسے پھولی ہوئی ہو اور زمین درخت خوبہ اور گنا ہے) پھر یونیوس نے کہا قریب ہوا سکے وہ زمین جسکو ہر کے پانی نے ڈبا دیا ہو اسکو حامیہ کہتے ہیں۔

حکیم دیمقراطیس کہتا ہے جو زمین پانی کو جو جس لے اور بعد پانی برس جاتی اور زمین ٹرخ نہ ہو نہ پہلے اپنی وہ عمدہ زمین ہے اسکی طرح جو زمین شدت کی گرمی میں نہ ٹرخے وہ بہتر زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا اس کلام کا مطلب یہ ہے کہ وہ زمین طفلیہ (یعنی بالکل نرم اور چکنی حکیم دار) نہ ہو نہ پتھر کی طرح سخت اور صاف ہو اور بعض لوگوں نے

گرمی سپاہی کی گرمی سے کم تو ہر سرخی سے کم گرمی ہے اور وہ اچھریلہ زمین ہے۔
 حرارت کا اور قریب ہے سردی کے اور سفید زمین تو بالکل سرد ہے۔
 اور نرمی اور خشکی کی پہچان تو نہایت سہل ہے وہ یہ ہے کہ جو زمین ہوائی کو ہلکی
 جو سرگیا ہو اور اوپر سے گزرتے ہوئے مشابہ ہو اور ہوائی چھلکی روٹی
 دھنکی چوٹی وہ تو اعلیٰ درجے کی تر ہے ہر وہ زمین حسین کالی مٹی اور باریک پٹی
 ملی ہو اور وہ جزیرہ کی زمین ہے اور یہاں سے زیادہ خشک وہ زمین ہے
 جو تری ہر ہری ہو جتنی نہ ہو نہ اوسین چپک ہو وہ ریتی کی زمین ہے حسین
 بالکل مٹی نہیں ملی جس کی وجہ سے اوسین چپکائی باتری آخر اسطرح وہ زمین
 جو کھر کھری اور ہر ہری ہو اور سفید مٹی میں چھوٹے سے بڑے لکڑی لکڑی
 زمین تو وہ ہی خشک ہوتی ہے مگر ریت اسے زیادہ تر ہوتی ہے اس لئے کہ
 اس کا ڈھیلہ سخت ہوتا ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے اور اس کے خشکی کی
 یہ دلیل ہے کہ وہ صاف ہوتی ہے اور اس کا ڈھیلہ سخت ہوتا ہے۔
 اجزاء کے اجتماع اور التیام میں پھر سے مشابہت رکھتے ہیں ان کے اجزاء
 کی مٹی میں کچھ ہر ہری مٹی مثل ریتی کی مل جاتی ہو تو وہ اوسکو نرم اور ٹھنڈا
 آدنی ہو اور درخت کی جڑیں پہیلنے کے لائق کر دیتی ہے۔
 حکیم سید غفور نے لکھا ہے کہ جب ہم زمین کو اچھی طرح اور مٹی اور مٹی
 تو یہ بات معلوم ہو گی کہ جس قدر ہر ہری زمین کی تر ہے اور لٹا ہوا اور اس
 پہو لے ہوئے کی احتیاج ہو اور مقدار اس کی گرمی کی احتیاج حسین ہو اس
 کہ آفتاب اور ہوا سے گرمی حاصل ہو جاتی ہے یہی حکیم سید غفور اور زمین آسٹ

یا اگر کچھ رہتی ہے تو ضعیف اور ناتوان ہوتی ہے اور سفید زمین باغون کے لائق نہیں ہوتی مگر بڑی دشواری اور محنت سے جب اوسین مٹی کے برابر گور ملایا جاوے لیکن وہ زمین جو گرمی میں تلخ جاوے وہ باغ کے لائق نہیں ہوتی اور نہ وہ زمین جو سخت ہو کیونکہ وہ درخت کی اچھی طرح پرورش نہیں کرتی اور اس قابل نہیں ہوتی کہ پانی کو چوسے اور روکے اور بعضے زمینیں کم سخت ہوتی ہیں جنہیں ریتی ملی ہوتی ہے وہ ترکاریوں کے جوئے کے واسطے اچھی ہیں وہ وہ زمینیں ہیں جنہیں کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور وہی ترکاریوں کے جڑوں کی غذا ہے اس بیان سے اوس زمین کا پتہ پنا جو ترکاریوں کی زراعت کے لئے بہتر ہے سہل ہو گیا اور وہ اس طرح کہ اوس مٹی کو پانی سے ہلکودین اور دھو دین اگر اوسین کالی مٹی زیادہ ہو تو وہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب ہے اور اگر اوسین ریتی زیادہ ہو تو وہ ترکاریوں کے لئے موافق نہیں ہے اگر ہاتھ سے اوس مٹی کو مسدین اور اوسین مٹی کے لپیٹ جیکہ ہر نوہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں ہے جیسک کہ سندس کا قول ہے کہ ترکاریوں کی زراعت کے لئے وہ زمین چاہیئے جو چکی ہو تیار نہ سخت ہو نہ سفید اور نہ چپک دار اور نہ گرمی میں تلخ نہ دلی اتن جلاج نے کہا ان لوگوں نے چپک دار اور سخت زمین کو ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں سمجھا اوسکی وجہ یہ ہے کہ ترکاری اپنی ذات سے تر اور آبی رطوبہ سے بہت اوس درخت کے جنہیں لکڑی ہو اس نہیں مناسب ہے کیونکہ وہ زمین پر کھائی اور تر ہو لی ہوئی ہوتا کہ اوسکی جڑ عمدہ اور لطیف

مجھ سے اعتراض کیا کہ ذیقراطیس نے ٹرچے والی زمین کی برائی کیوں کی ہے حالانکہ ہم نے قرونہ شہر میں دیکھا ہے وہاں کی زمین بہت ترخنی ہے لیکن گیہوں کے درخت اوس میں بہت بلند اور عمدہ ہوتے ہیں کہ ایسے دوسرے شہروں میں نہیں ہوتے میں نے جواب دیا کہ ذیقراطیس نے اوسکی ہڈی سلطانا نہیں کی بلکہ بہ نسبت اوس زمین کے کی ہے جو اوس سے عمدہ اور بہتر ہو دوسری یہ کہ اوس میں صرف گیہوں کے عمدہ پیدا ہونے سے فضیلت ملی لازم نہیں آتی اسلئے کہ اور بہت سے علی اور درخت اوس میں اچھو نہیں ہوتے یہ کیونکہ دوسرے قسم کی زمین اوس سے افضل نہ ہوگی حالانکہ کالی زمین میں جو پہولی ہوتی ہو اور مشابہ ہو برائے گوہر کے اوس میں عموماً ہر ایک غلہ اور درخت عمدہ ہوتا ہے پس اس قسم کی زمین نہایت اعلیٰ درجے کی ہے یہ کیونکہ اس کے نسبت وہ زمین بری نہ ہوگی جس میں ہر ایک پیداوار اچھی نہیں ہوتی سو بعض چیزوں کے۔

حکیم قسطلوس نے کہا کہ عمدہ زمین وہ ہے جو بارش کا بانی بہت پیسے اور زمین طرح طرح کی گھاسیں اور گین اور وہ خوب سرسبز اور شاداب اور کھلی ہوں اور زمین ہر ایک باریک گھاسیں اور گین۔

حکیم یونیوسس نے کہا کہ کاربون کے کوسنے کے واسطے (سیسے باغات کی زراعت کے لئے وہ زمین عمدہ ہے جو سفید اور سخت نہ ہو اور گرمی میں نہ ترخانے اسلئے کہ سفید زمین حار سے تینا باد ہی جم جاتی ہے اور گرمی میں باد ہی خشک ہو جاتی ہے جو پیداوار اوس میں ہو سب تلف ہو جاتی ہے

جو چکنی ہو۔

ابن حجاج کی کتاب میں بلند اور بہت زمین کے بیان میں ہے کہ پہاڑ کی اوپر کی زمین بہ نسبت نیچے زمین کے سرد اور خشک ہوتی ہے اور اسکی خشکی کی وجہ تو ظاہر ہے کہ وہ پتھر ہے یا اگر مٹی ہی تو بہر کی طرح سخت ہے اور اسکی سردی کی وجہ یہ ہے کہ وہاں ہوا خوب آتی جاتی ہے اور برف زیادہ گرتی ہے یہ ثابت بن قرہ کا قول ہے اور لیکن چٹانیں پہاڑ کی تو اسکی نی کم عمدہ ہوتی ہے اسواسطے کہ جسقدر اوسیر سے بوجہ حرارت آفتاب کے گرم اور لطیف ہوتی ہے اسکو پانی بہا دیتا ہے وہ نیچے چلی آتی ہے اسوجہ سے وہاں کی مٹی خراب رہ جاتی ہے اور نشیب زمین کا حال اسکے برعکس ہے لیکن وہ زمین جو صاف میدان اور چراگاہ کی ہو حسین پانی بہت نہ پھرے وہ نہایت عمدہ ہوتی ہے اسوجہ سے کہ اسکی مٹی سیاہ ہو جاتی ہے بسبب اسکے کہ پانی اسکو سٹرا دیتا ہے اور جو چیز میٹر چاویگی وہ گرم ہوگی لیکن جب پانی بہت وہاں رہے گا تو وہ اسکو سٹرا کر دیگا اور اس حرارت کا جو تعین سے پیدا ہوئی ہے مقابل ہو جاوے گا چکیم پتھروں نے کہا چراگاہ کی زمین اتر سرد ہوتی ہے لیکن بہت سرد نہیں ہوتی اور علت اسکی یہ ہے کہ پانی وہاں جذب ہوتا ہے اور گہری گہری آباریں اور مٹی کی طہیت پر سردی غالب ہے تو اب دو طرف سے سردی ہوگی (ایک ذاتی اور ایک ماری) مگر اوسین حرارت کا ایک جز ہے جو سٹرا بند کو دیتا ہے پیدا ہوا ہے اسی وجہ سے وہ پہاڑ کے نسبت کر کے زیادہ ترادر گرم ہے لیکن وہ زمین جسکی گرمی و پیش بلند بان ہوں اور وہ نشیب میں چھپی ہوئی ہو اور اسکو چٹان ہی ہو۔ اور یہ حکم ہے کہ پہاڑ کی مٹی جسقدر بلند ہی زیادہ ہوتی جائے گا

نہا کو جذب کر لے اور جو زمین بہت چمک دار ہو اور زمین سے جڑوں کو تھوڑی
خفہ ایلگی ہو اور اسکی رگیں اچھی طرح اوسمین نہ گھسین گے اور سخت زمین درخت کم
نریا وہ مناسب ہی بہ نسبت ترکاری کے

بعض کاشتکاروں کا مقولہ ہے کہ ریتیلی زمین گرمی مین بہت گرم ہو جاتی ہے
اور جاڑے مین بہت سرد ہو جاتی ہے اس طرح بہتر کا حال ہے کہ گرمی اور سردی
کو جلد ہی قبول کر لیتا ہے پس اوس سے اندازہ ہوتی ہے اون جڑوں کو
جواد سکے اندر ہونی پین گرمی اور جاڑے مین اسلئے کہ بہتر گرم ہو جاتا ہی
آفتاب کی حرارت سے اور ٹھنڈی ہوا سے سرد ہو جاتا ہی یہ قول ہی دینیوں کا۔
حکیم جالینوس نے ادویہ مفردہ کی کتاب مین لکھا ہے کہ یونانی اوس زمین کو
جسکی مٹی چمکنی اور نرم ہوتی ہے اندر اور باہر سے اسکو ختمہ کہتے مین
اور جو زمین اسکے ضد مین ہے اور چمکی نہیں ہے اسکو صلدہ کہتے مین
اور وہ برتن بنانے کے لائق ہوتی ہے اور فرق کرنے مین اون مقامات
مین جو سرم اور تراور عمدہ مین اور جو خشک اور سخت اور ریتیل مین۔

یہر کہا کاشتکار گمان کرنے مین کہ سیرہ زمین ہے جو بہتر کے مزاج سے
دور ہو اور ہر کہتے مین خشک ریتیلی زمین کو کیونکہ وہ کسی کام کی نہیں ہے
یہر کہا کہ جس زمین مین لوگ کہتی کرتے مین اسکی کئی قسمین مین ایک چمکنی
سیاہ رنگ کی دوسری کہر ہی سفید رنگ کی اور یہ دونوں قسمین ایک
دوسرے کی ضد مین اور باقی قسمین ان دونوں کے بیچ مین مین یا اول قسم
قریب مین یا دوسرے قسم کے قریب مین یہر کہا کہ عمدہ زمین کہتی کرتے وہی ہے

غالب آجاتی ہے اور اوسے حرارت کو کچھ ماہی سے اس قدر زیادہ ہوتی ہے کہ وہ
 لائق بہین ہوتی مگر اون بہینوں کے یہ بونٹے اور (تھیں) اور لائق بہین
 جیسے لگڑی اور کدو اور جوار کے سیلے اور ہوان کے ہٹا پڑتے ہیں اور جیسے جگہ
 زمین میں بہین ہوتا بلکہ سڑتا ہے مگر نشہ اور بقی وغیرہ اور جو مشابہ بہین ان کے
 ابن جراح نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ زمین کا امتحان لوگوں سے مختلف طریقوں سے
 رکھا ہے بعضوں نے اس کا امتحان ہوا اور زمین سے یر رکھا ہوا اور بعضوں نے اس کے
 اور چھو سے یر رکھا ہوا اور بعضوں نے اس کی پیداوار پر رکھا ہے لیکن ان سب
 طریقوں میں سے ایک اور چھو نے کا امتحان بہتر ہے اس لئے کہ کہی زمین میں
 کوئی پیداوار بہین ہوتی ہے اور اس کا امتحان کیونکر کر سیکے آپ جن لوگوں نے
 امتحان دیکھتے پر رکھا ہوا زمین سے حکیم کو چھو سے ہوا کہتا ہے عمدہ زمین
 کی پہچان دیکھتے سے ہوتی ہے اور وہ یہی کہ جب ہوا میں خشکی ہو اور بارش
 نہ ہو تو اس زمین میں بہت خشک ہوتا ہے اور جب بارش شدید ہو تو وہ کھڑ
 ہوا دھوے اور جب قدر پانی نہ ہو اس کو چھو سے اور چھو سے دھوے دھوے
 اس کا بالائی سطح بالکل سوکھا اور خشک ہوتا ہے۔

حکیم یونیس نے کہا کہ اس کے لوگوں نے ایک اور طرح کا امتحان دیکھنے سے
 رکھا ہے وہ یہ کہ اوس میں جو صحرائی نباتات اور اشجار ہوں اگر وہ بڑے سے بڑے
 اور خوب گتے ہوں تو وہ زمین سرد ہے اور اگر وہ سرد ہوں نباتی اور گتے ہوں
 تو زمین بھی سرد ہے اور اگر اوس میں باریک شانوں کی دھکی ہوئی درخت ہوں

زیادہ - زیادتی سبب اسوجہ سے کہ آفتاب کا اثر اوپر زمین پر پڑتا وہاں کی پیداوار کو نقصان پہنچاتی ہے وہ زمین تو اپنی طبیعت سے نہایت سرسبز ہے اور بہت ترسبت پس اندل اور عمدہ زمین وہ ہرچ بہاڑے کے بہ نسبت نشیب میں ہو لیکن مضاف اور ہزار ہوں ہرچراگاہ کی زمین پھر بہاڑ کی زمین اور بہاڑ میں اس کے بلند کی زمین بہتر ہے اس کے کناروں کی زمین سے کیونکہ کنارے پر - - - - - نہ ہوتی کو پانی بجا بجاتا ہے اور سب سے بدتر وہ زمین ہے جو نشیب میں جی ہری ہو جہاں آفتاب کا اثر نہ ہو پڑتا ہو وہ کسی کام کی نہیں۔

حکیم شہ نائے نے کہا سبب شہ سے سوال ہوا کہ ایک زمین اس سے جس کا ایک حصہ نشیب میں ہے اور ایک حصہ بلند ہے تو کون سا حصہ بہتر ہے تو کہہ کہ نشیب کا حصہ بہتر ہے کیونکہ پانی عمدہ ہوتی کو بہاڑ نشیب والی زمین میں لاتا ہے تو وہ ہمیشہ تر اور لطیف رہتی ہے اور بلند حصہ خشک اور سخت ہو گا جیسے بہاڑ ہوتی ہے یہ حکم تو عمومی اور اکثری ہے مگر کبھی بلند حصہ زمین کا نشیب سے بہتر ہوتا ہے باعتبار خلقت اور فطرت کے اس کی دلیل یہ ہے کہ بعض میدان ہم دیکھتے ہیں جہاں ریت کثرت سے ہے اور ان میں کچھ زمین بلند ہوتی ہے اور وہ تر ہوتی ہیں اگر شہ و حکمیت جو اوپر بیان ہوا یعنی نشیبی حصہ بلند حصے سے بہتر ہوتا ہے نشیبی حصے کی افضل اور عمدہ ہونے کی ایک دلیل یہ بھی ہے کہ جس زمین کا پائیدار رہے - - - - - ہو اس کے بلند حصہ سیاہ ہوتا ہے اور جس زمین کا بلند حصہ سفید ہوتا ہے اس کا نشیبی حصہ سرخ یا سیاہ ہوتا ہے یہ بات اکثری ہے۔

خود زمین میں ہمیشہ پانی گرتا رہو وہ نکم اور خراب ہو اس واسطے کہ رطوبت - - - - -

طب کی تاریخ کا مختصر بیان

طبابت پت قدیم زمانے سے ہے اگرچہ بطور علم کے نہیں تھی مگر اس کا کچھ نمونہ پایا جاتا تھا کیونکہ ہر ایک جاسے کے آدمی خواہ جاہل یا با علم ہوں انکو دین موت کا ڈر اور درد کی ایذا سے نجات پانیکے لئے کچھ تدبیریں کیا کرتے تھے اس سے طبابت ہوتا تھی کہ قدیم زمانہ سے طبابت کا کچھ نمونہ تھا اگرچہ بطور علم کے نہیں تھی مگر عقلا کی اسکے طرف توجہ ہونے سے یہ علم رفتہ رفتہ ترقی پاتا گیا چنانچہ بنیاد علم طب کی اول مہر مین ہوی اور اسنے رواج پایا مگر وہ لوگ اپنی منفعت کے لئے اس امر کے ساعی تھے کہ اس علم کو دوسرے لوگوں کو معلوم ہونے مذیورین اسواسطے اسکے طبابت مین نثر و تعویذ وغیرہ ہی تھے جیسا کہ یہہ تعویذ وغیرہ اب تک بھی جاہل وجبے سمجھ لوگوں مین جاری ہیں بعد اس علم کے ترقی یونان مین ہوئی اور یونانیوں نے مصر و سینٹ پاک کے ملک کے لوگوں کے حاصل کیا یونانی حکما مین سب سے اول حکیم اسقلیدس تھا بعد اسکے مشیک اہل یونان نے اسکو حد امقرر کر کے اسکے نام کے ہزار ہا بت خانے بنائے بنائے اور پھر جاری لوگ جو اسکے شاگرد تھے علاج کیا کرتے تھے اور جب بیمار صحت پاتا تھا تو اسپنے بیماری کی کیفیت و علاج وغیرہ سوچنے چاندی کے ورق پر لکھنے کے بطور نذر کے بت خانہ مین لکھاتا تھا بقراط ان ورقوں کو بہت کام میں لایا یہاں وہ جس پہلے حضرت پیغمبر خدا کے اہل یونان علم فاسفی کے مقرر متوجہ ہوئی طبابت مین سب سے مشہور فیثاغورس تھا حیوانات کی تشیخ کی

اور جو سٹے چوسٹے گھاس ہو تو وہ زمین کھڑو ہے۔
 جن لوگوں نے امتحان زمین کا فرسے پر رکھا ہے وہ فقط اسکی شوریت اور
 شیرینی کا امتحان کر گئے ہیں۔
 حکیم پونیوس نے کھا زمین کا امتحان فرسے سے اسطرح کرین کہ گڈا کھود کر
 اندر کی مٹی نکالیں پھر ایک شیشے کے برتن میں مٹی کو ڈالکر اوپر سے ہوا
 شیریں یا فی ڈالیں پھر اسکو چکھیں اگر وہ کھاری ہے تو وہ زمین نکلی ہو اگلے کو
 ایسے زمین سے پہا گتے تھے وہ کسی میداوار سے لائق نہیں ہے مگر کچھ کے
 لئے کیونکہ کچھ روخت ایسی زمین میں نہایت عمدہ ہوتا ہے اور خوب پھلتا ہے
 ابن حجاج نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ بہت سے کاشتکاروں نے بیان کیا ہے
 کہ ایسی زمین میں کرنب خوب ہوتا ہے اور بعضوں نے کہا کہ لکڑی ہی اچھی
 ہوتی ہے اور اسکا ذائقہ خوب ہوتا ہے۔

جن لوگوں نے امتحان سوئگنے پر رکھا ہے وہ اسکی پودھ کھتے ہیں کہ بری ہو
 یا بری نہیں ہے کاشتکاروں کا اتفاق یہی ہے کہ بدبودار زمین اچھی نہیں ہے
 اور جن لوگوں نے اسکا ذکر کیا ہے ان میں سے حکیم و میٹر اٹیس ہے وہ کہتا ہے
 عمدہ زمین جو روخت گاڑنے کے لئے بہتر ہے اسکی پہچان یہ ہے کہ ایک گڈا
 دو ہاتھ کا گہرا زمین کھودیں پھر مٹی وہاں کی لیکر ایک شیشے کے برتن میں ڈالیں
 اور اس پر بارش کا پانی یا نہر کا میٹھا پانی جو بدبودار نہ ہو بلکہ لطیف اور خوشگوار
 ہو ڈالیں اور مٹی کو اس میں گھولیں پھر چھوڑ دیں یہاں تک کہ پانی اوپر آجاو
 پس جو زمین چکھنے میں کھاری ہو وہ بری ہے اور جو شیریں ہو وہ نہایت عمدہ ہے اور جو ہلکی

علم تشریح کو شرقی و می گئی اسی زمانہ میں علم طب سے علم جراحی و دوا سازی ملحقہ
 ہوئی۔ روم و اطالیہ کا پانی تخت ہے وہاں حکیم جالیوس تہا نہایت نامور حکیم
 حاذق و عزت دار تھا اس نے دو سو کتابیں تصنیف کیں اور اسکے شاگرد
 بن عرب لوگوں سے علم دین طب کا شروع کیا مشہور کتابوں کا ترجمہ کیا نہایت
 جالیوس و بقراط کے کتابوں کا ترجمہ کیا علم طب کو افزایش نہیں دی ملکہ
 یعنی علم کمیا نیلا ایجاد کیا اس علم کمیا سے طبابت میں بہت بڑا فائدہ ہوا
 عربی حکیموں میں سے سب سے اول فارون نام تھا جسے چوک کا بیان ہے
 اول کہا۔ ششم سہری بن عراق اجمہ بن رازی نام پیدا ہوا اس شخص نے چوک
 دگو بری کا بیان طوائفی کہا جراحی کو شرقی و می نئی دوائیں ایجاد کیں
 میں بوعلی سینا بخارہ میں پیدا ہوا یہ عربی طبابت میں بہت مشہور تہا بہت کتابیں
 تصنیف کیں اور مشہور کتاب تھانوں سے ان عربی اطباء میں آخر شخص جو مشہور ہوا
 ایو کاسس تہا یہ شخص حرامی میں بہت مشہور ہوا بعد اسکے اسپن کے ملک
 بن دو حکیم ہوئے جنہوں نے عربی زبان میں کتابیں لکھیں مافی ایندہ۔

تاریخ

حاجب محمد ابو المنصور

حاجب محمد ابو المنصور سال میں چید مار بطور سپرد تصریح ایک مقام کو
 جالری تھے جس کا نام کاروا تھا اور ایک مکان مالیشان تیار کیا تہا جس میں مالوم
 راہ شاعر سمیع ہوئے تھے۔ اور جن شاعروں کے کلام فصاحت اور
 حسن ہوئے ہوئے تھے او کو درجہ و تہا لڑتا تھا۔

الحکم بن ابی العاص

معدنیات

میتلجی

۱ یہ لفظ دو یونانی الفاظ سے مرکب ہے میتلن بمعنی فلزات معدنی اور ارگن بمعنی کام کے یعنی فلزات اور معدنیات کا کام اور یہ میتلجی کے لفظی معنی ہے اور اصطلاح میں (بقول استاد می ڈاکٹر پرسی صاحب کے جو اس فن فردلانانی ہیں) بمعنی استخراج فلزات کا اونسکے معدنیات سے اور بکار آمد کرنا اونسکے واسطے اقسام اسور کے جہین وہ صرف ہوتے ہیں۔

۲ چونکہ ہم کوئی ایک طریقہ پکانیکا دے نہیں سکتے ہیں جس سے سب فلزات کا استخراج کیا جاوے لہذا ہر ایک کے استخراج اور پکانیکے طریقہ ہم علیحدہ علیحدہ بیان کرینگے۔ اور جن فلزات کا بیان اس رسالہ میں لکھا جائیگا

اونکی فہرست ذیل میں مندرج ہے۔
 سوڈا چاندی تانبا لوہا شیشا جست راتگ پارا انٹیونی
 آرسنیک بزمٹ کوہلت بیکل اولیئم پلائیم میتلجی

۳ یہ سب لبایط فلزی ہیں۔ سبایط چکی ایتک تحقیق پہنچے شمار میں شتر ہیں ایمین سے قریب ستاون کے فلزات ہیں۔ مگر ایمین سے اکثر ہمت ہی کمیاب اور نادر ہیں اور مصارف روزمرہ میں انکا استعمال بہت کم ہے اگرچہ علم کیمیا میں اونسکے خواص و استعمال سب معلوم ہیں۔ اس رسالہ میں اون فلزات کے استخراج کے طریقہ بیان ہونگو جو انسان کو آج روزانہ میں درکار ہوتے ہیں۔ یہ وہ فلز ہیں جنہیں خواص ستیم

محمد ابو المنصور نے علی ہذا القیاس ایک مدرسہ مختلف لڑکوں کی تعلیم کے لئے قائم کیا تھا اور بڑے بڑے مامی گرامی علماء اور صاحب تصانیف اور تالیف کو جو اس زمانہ میں مشہور و معروف تھے وہاں بلوایا تھا اور انکو کرسی معلیٰ پر سرفراز کیا تھا حاجب محمد ابو المنصور خود جامع مسجد بن اور عدالتوں اور ان مکتبوں اور درسوں کو حشری اور سرگرمی سے چایا کرتا تھا جو جوان کی تعلیم کے لئے بنائے گئے اور خود طالب علموں اور تلمیذوں کے درمیان جا کر بیٹھتا تھا اور اپنی جاسے اور آسے سے تعلیم اور تدریس میں خلل ہونا گوارا نہیں کرتا تھا اور جو طالب علم محنت سے اپنی علم کی ترقی کر لے تھے اور دیگر طالب علموں سے ممتاز ہوتے تھے انکو انعامات عطا فرماتا تھا۔ اور انعامات صرف طالب علموں ہی کو عنایت نہیں ہوتے تھے بلکہ استادوں کو بھی جاتے تھے۔ پس اس وسیلہ سے وہ لائق لوگوں کو اپنی نظر میں رہتا تھا اور جب کبھی عدالتوں اور جامع مسجد بن میں قاضی اور خطیب کی ضرورت ہوتی تو وہ انہیں لائق شخصوں کو ان جہدوں پر مامور کرتا تھا۔

جب حاجب فرکارڈوا میں نرول اجلال فرمایا تب پہلا کام اوسکا یہ تھا کہ دسے ایک شخص کو جسکے علم و فضل کا ذکر اوسنے سن رکھا تھا مسجد سلطان اکبر میر عثمانیہ امام اعلیٰ کے منصب پر مامور کیا۔ یہ شخص سعد بن ادریس بن یحییٰ مدنی تھے شاعر و باور ہاکی مسجد کا خطیب تھا اور حج بیت اللہ سے بھی مشرف ہوا تھا لوگ حبیباً اور علم و فضل کی تعریف کرتے تھے وہو بسیار ہی اوسکی چلبلی کی مدح کرتے تھے اور اللہ عز و جل و شامانی اور بلند آواز ہی بھی سنتی تھی۔ اس نے سنہ ۸۶۰ کے آخر میں باعزت و راعتبار و عطر طبی پر پہنچنے کے بعد انتقال کیا فقط راقم خیر خواہ امام حافظہ مدد الاسلام

۵ فقط یا راست سے سیلاب اور زریق کہتے ہیں مہولی گرم ہوا میں
سپتال رہتا ہو اور باقی فلزات حالت انجماد میں رہتے ہیں اور آگ یا کسی اور
مادہ سے حرارت سے گلائے جاتے ہیں۔ اکثر اوشن سے غیر فلزات ہیں اگر پگھلا
درجہ حرارت سے وہ بھی گلیٹیکہ بعد بخار ہو کر اڑ سکتے ہیں اور بعض شے
اور قدیم کے ٹیز میٹل حرارت سے بخار ہو کر اڑ سکتے ہیں اور بعض شے
کے (جو جزو فلزی سنگیا گاہی) کڈ میٹل حرارت سے بغیر گلیٹیکہ حالت آجاتے
حالت بخاری میں چلے جاتے ہیں۔

سامات و طبقات فلزی

۶ چند فلز ایسے ہیں کہ وہ حالت فلزی میں پیدا ہوتے ہیں مثل
سودا اور پلاٹیم کے۔ یہ دونوں فلز طبیعت میں ہرگز مرکب حاصل نہیں ہوتے
۔ چاندی اور تانبا حالت فلزی میں بھی پیدا ہوتے ہیں اور حالت ترکیبی میں
بھی نکلتے ہیں۔ لیکن دوسرے فلزات اکثر مرکب نکلتے ہیں جنکو معدنی اور
کافی کہتے ہیں۔

۷ اکثر فلزات کا استخراج اوشن کے معدنی اجزاء یا پتھر میں
ہوا کرتا ہے اور یہ اجزاء معدنی مرکب ہیں ان فلزات اور آکسین یا کربائیڈ
(تیزاب ذغالی) یا گندہک یا کلورین یا آکسینک یا فٹراب فوسفورس سے
اکثر معدنیات ایسے ہوتے ہیں کہ جن میں ایک سے زیادہ فلز مرکب ہیں
مثل چاندی اور تیشے کے یا لوہے اور تانیشے کے یا کو بلٹ اور پتھر کے
جو اکثر ملکر پیدا ہوتے ہیں۔

۸ حرارت کے اقسام کا نتیجہ آہر کے ساتھ ۱۰ حر

وقت و کثرت پیری و امشہ او دگر آئندگی و پایداری کے پاس
جاسکتے ہیں۔ ہم ان الفاظ کی تشریح آگے چکر بیان کرینگے۔

فلذات وہ اجسام ہیں جنہیں خواص سببہ بالاسکے سوا
قوت کھربائی اور حرارت کے حل کرینگے اعلیٰ درجہ کی قدرت ہم۔ علاوہ ان
خواص کے فلذات اکثر ثقیل الوزن اور چکدار ہوا کہتے ہیں۔

سختی اور خاصیت کا نام جو نرمی اور ملاہیت کے برخلاف ہو مثلاً لوہا
قوت اور خاصیت کو کہتے ہیں جو وزن اور بوجھ کا تحمل کرے سکے۔

لکٹ خاصیت بازگشت کو کہتے ہیں یعنی اگر ایک شے کچھ دباؤ یا وزن کا
وجہ سے خمیدہ ہو گئی ہو جبوقت اس وزن کو ناپل کر دین تو وہ شے اپنی
اصلی حالت پر پڑے مثلاً فولاد کی نلوار جو دبائیے خم ہو جاتی ہے مگر جو

دور کر دے اس دباؤ کے وہ پھر سیدھی ہو جاتی ہے۔ اسکو لکٹ کہتے ہیں
کوتت فیدی۔ ہم سلا اس لفظ کو اس خاصیت کے لئے وضع کیا۔ یہ کہ
ہرکے کسی جسم میں پائی جائے وہ جسم ہوسکے میں قابلیت پہیلنے کی رکھے

اور چور ہو جائے۔ اسکو قابلیت انبساط اور پھلاوہی کہہ سکتے ہیں۔
امشہ او۔ ملاہیت اور خاصیت کو کہتے ہیں جسکے کسی شے میں موجود ہے

اوصی شے کا تار کچھ سکے اور اسکو ہندی میں چمڑا ہٹ کہتے ہیں۔
گدا زندگی۔ گلنے کی خاصیت کو کہتے ہیں۔ یعنی جب ایک شے حرارت سے

گھلائے تو کہینگے کہ او میں خاصیت گداخت یا گدا زندگی کی ہے۔

پا پداوی۔ یعنی استحکام کیے ہو یعنی ایک شے کا قیام دوام استعمال میں
حل کر رہی ہو یا نہ ہو کہ ایک بار گرم ہے دو بار سرد ہے اور تیسرا بار گرم ہے اور

ہم صاحب عالیستاد ہمارا ام اقبال کا اس بھی بہت ہے۔
 ادا کرتے ہیں جنہوں سے بوجہ ایسی مہم دہلی اور مظفر قادیان اور سرحد
 علوم و فنون اس رسالہ معلم شفیق کی قدر دانی فرمائی۔ اس پر دیا ہی ہے
 اس رسالہ کے سر فراز فرمایا۔ صاحب ممدوح علم و لیاقت اور سرحد ہی ہوا۔
 ایک نفسی اور ہمدردی اور دیگر کمالات ہیں۔ تو یہ اچھا ہے۔ یہ ملن جو
 ہمدستان میں نشر لفظ ہے۔

شکر یہ جناب نواب شکر سنگ بہادر۔ داء اقبال

ہم جناب نواب شکر سنگ بہادر داء اقبال کا مقصد ہے۔
 تہ دل سے ادا کرنا ضرور ہے جہوں سے بوجہ اور علم و لیاقت
 مظفر قادیان خلق اللہ کمال شوق و دوق ہے۔ اس سے لیاقت اور علم
 یہ صاحب علوم و فنون سے فی الحقیقت کمال ہے۔ یہ ہے اور علم
 کا۔ ان کے طرف اشارہ ہے۔ مائل ہیں۔

یہ ہے پڑا، دوزخات یا خیر یا شر

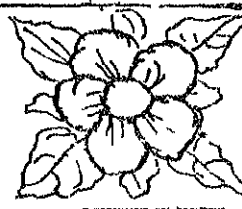
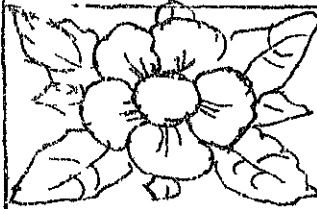
- ۱۱۔ حضرت سداں صوبہ بہار، راسخا
- ۱۲۔ نواب استیلا بہادر داء اقبال
- ۱۳۔ نواب حافظ صوبہ لکھنؤ، لکھنؤ
- ۱۴۔ صدر الہام تہ رقت

۸ بہت سے فلز کے معدنیات سامات مین (یعنی لٹون یا گرگوبن) سکتے ہین۔ مگر چند قسم کے لوہے کے معدن اور بعض اوقات تانبے کے پتھر طبقات بائون مین ہی سکتے ہین۔ سام مثل لٹون کے ہین یعنی زمین مین شگاف یا وڑاڑ یا خالی جاسے ہین جو معدنیات فلزی اور غیر فلزی سے بہرے بہتے ہین۔

۹ فلزی سامات جو طولاً بین مشرق اور مغرب کے واقع ہین انکو سامات مستقیمہ کہینگے اور جنکی سمت طولاً سامات مستقیمہ سے زاویہ قائمہ بنائی سہے یعنی وہ سامات بین شمال و جنوب کے واقع ہین انکو ہم سامات منحرفہ سے نامزد کرینگے۔ انکے سوا اور بہی سامات پیدا ہوئے ہین مگر برا سطرہ انکے نامنظم ہونیکے ہم انکو سامات غیر منتظمہ کہینگے۔ ان سامات کا عرض ایک اچے سے لیکر چالیس اور پچاس فٹ تک اور بعض جاسے اس سے بھی زیادہ ہوتا ہے۔ اور طول مین یہہ سامات دو میل سے دس میل تک ہوا کر لے ہین غلط باقی آسندہ

راشم

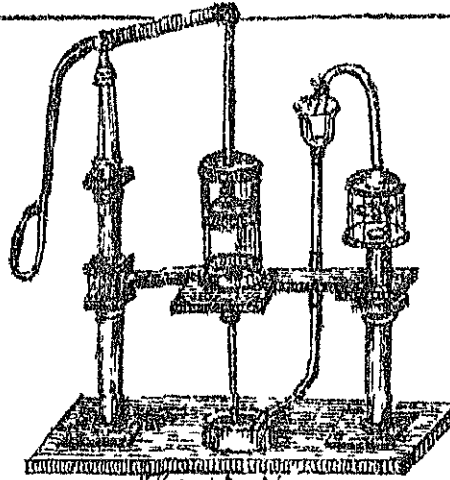
میرزا اہدی خان



فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون	نام مضمون نگار یا مکتبہ
	جبر ثقیل	
۱۲۱	پانی پھرنے کے طریقے .	محب حسین
۱۲۸	صنعت	دلایمی گلاسٹھ شیشے تیار کرنے کی ترکیبیں ... ایضاً
	ادب	
۱۳۳	بقیہ مضمون اسباب حقیقیہ سعادت و مقامی الشفا .	مولوی جمال الدین حسینی
۱۴۲	زراعت	بقیہ مضمون زراعت .
		مولوی حاجی محمد وحید الزماں صاحب
		سررشتہ دار منصفہ انگریزی سرکھٹا
	حیوانات	
۱۴۵	شکاری پرندوں کا بیان .	محب حسین
۱۴۶	سائنس	آئربل جاں آدم ..
		مولوی محمد اکرام الدین خاں صاحب
		سید تقی الدین ضلع شورا پور -
۱۴۸	طب	بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج
		محب حسین
	فہرست تصاویر	
۱۲۱	تصاویر آلات جبر ثقیل	منشی سید محمد غوث صاحب
۱۲۳	پانی چڑھانے کا نل	"
"	گڑھی کے ذریعہ سے پانی پھرنے کی تصویر .	"
"	گڑھی سے پانی پھرنے کی تصویر .	"
۱۲۴	چمنج سے پانی پھرنے کی تصویر .	"
۱۲۵	دوسری طرح کا گڑھی سے پانی پھرنے کی تصویر	"
۱۲۶	جانور کے ذریعہ سے پانی پھرنے کی تصویر	"
۱۲۸	کچھ گلاسٹھ کی پیشی کی تصویر	"
۱۴۵	حیوانات	دار و عقاب صاحب کی تصویر

- ۱۱- مولوی محمد مسیح الزمان خان صاحب استاد {
حضرت شہد گان عالی حضور پروردگار اقبالہم
- ۱۷- راجہ نارائن وار پڑی صاحب دیکھو
- ۱۸- ڈاکٹر اکھوڑ ناٹھ جٹو یا دی صاحب کیمسٹ {
ڈپٹمنٹ پریسیپل مدرس سرکار لکھنؤ
- ۱۹- آغا میرزا نصر اللہ صاحب فدا می آنا بق {
حضرت شہد گان عالی حضور پروردگار اقبالہم
- ۲۰- مسیح محمد اکرم الدین صاحب دیکھو
- ۲۱- مولوی محمد سلیم الزمان صاحب
- ۲۲- حافظ عبد الرحمان صاحب دیکھو
- ۲۳- مولوی محمد عبد القادر صاحب
- ۲۴- مولوی حفص علیہ صاحب
- ۲۵- چامی صاحب القادر صاحب سوداگر
- ۲۶- راجہ دارا و دیا صاحب تھیلدار ستوار
- ۲۷- مسٹر احمد علیہ صاحب مسٹر ضم

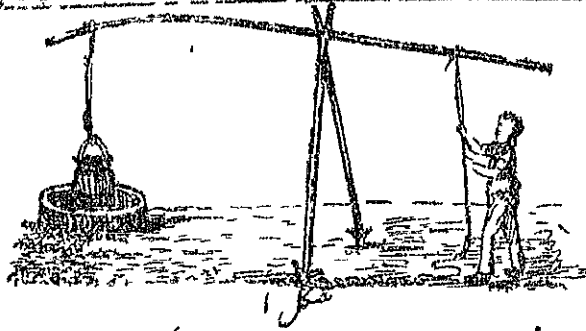


جہر نقیل

پانی بہرنے کے طریقے

۱۔ پانی بہرنے کا بہت پرانے زمانہ میں کیا دستو تھا۔ ہر ایک ملک میں سیب سے پہلے اچھا و میں علم جبرقیل اور طببیات کے متعلق جو ہدایتیں اونیں سے مل پانی بہرنے کے تھوینہ میں جن سے پانی ایک کافی مقدار اور صفائی بن حاصل ہو کیونکہ پانی اون عام ضروری چیزوں میں سے ہے جس پر انسان کی زندگی کا دار و مدار ہے اور اگرچہ پانی خداوند تعالیٰ سے بکثرت پیدا کیا ہے مین ہمیشہ اور ہر جگہ وہ نہیں پایا جاتا ہی بعض مقامات ایسے ہوتے ہیں جہاں انسان کو حوادث زمانہ سے محفوظ رہنا ضروری ہے اور پانی اس کے لیے بے حد ضروری ہے۔ قدرتی پانی کے چشمے و پھنٹے سے یہ بات ظاہر ہو پانی کے سونے یا جہرے زمین کے نیچے کی تہ میں ہیں اس واسطے پانی کے

شکر یہ جناب نواب مکرم الدولہ بہادر
صدر الامام مالگوزاری سرکار عالی نظام الام اقبالہم
باعیان حقیقی نے اس گلستان جہان میں ہر شے کے وجود اور اس کے ترقی کے واسطے خود
وہ شے چھوٹی ہو یا بڑی ایک قانون قدرت ہمارا کہا ہے جس کو اسکی ترقی اور منزل مخصوص ہے۔ مثلاً
نباتات کو ماحول فرمائیں تو معلوم ہو گا کہ اگر کسان یا باغبان تراست پادریختوں کو لاکھ بونہی
اور احاطہ سے لگاؤ اور اسکو ہزار پانی دے اور دن رات انکی آراستگی میں مشغول رہے
اور ہر درخت اور ہر لود کو اپنے اپنے موقع پر لگائے اور اسکی ترقی میں ہر لحظہ اور ہر سانس
سرگرم رہے اور وہ درخت انہو ہی پاسے جائیں اور کس بقدر اور کتنی سرسبز ہی آتی جائے مگر
آفتاب جو تمام درختوں کے پہلوں کو چماتا ہے اور انکی بنوا اور ترقی میں ایک بڑی مدد پہنچاتا ہے
وہ ان پر اپنے گرموں کو نہ چمکائے اور اون اشیا کو اپنے نور سے فیضیاں نہ کرے تو آخر کار
وہ درخت سب سے سب ہٹ کر رہ جائیں گے اور بتر کا نوک یا در اون کے پتے ڈالیں مگر چاک
اوس لگائے واسلے کے دل کو ہر مردہ کر دیں گے اور اسکی کوشش اور سعی سب بیاں چاک
بھی حال لعینہ ایک قدم کا بھی چسکی مثال شیک باغ سے دی جا سکتی ہے وہ ایک
رؤسا اور نوابان عظیم لشکان اور امیر و امرا کسی قوم کے جو آفتاب جہان تاب کی طرح
جستہ فیض ہیں اوس قوم کی حالت کے طرف توجہ نہیں کرتے ہیں اور بڑے بڑے
قومی کاموں میں شریک نہیں ہوتے ہیں اور احار و اون اور انجمنوں اور مدرسوں
کی سرپرستی اور اعانت نہیں فرماتے ہیں تب تک قومی قانون و طریقت کے موافق ہر شخص شہرگی
رہ سکتا ہے کہ وہ کام خواہ کیا کیے اور کیا کرنے والا محنت اور سعی کیوں نہ کرے اور سین کامیاب
نہیں ہو سکتا ہے اور اسکی ترقی تو بہت دور چند روزہ کام چکر مثل ہٹنے کے درخت کو اپنی
ہر مچھا کر رہ جاتا ہے اور بر خلاف اسکے جب اوس کام کے طرف اوس ملک کے امرا کی
توجہ ہوتی ہے اور اون کے جانب سے میلان اور رحمان یا ما جاتا ہے تو صاف معلوم ہوتا ہے

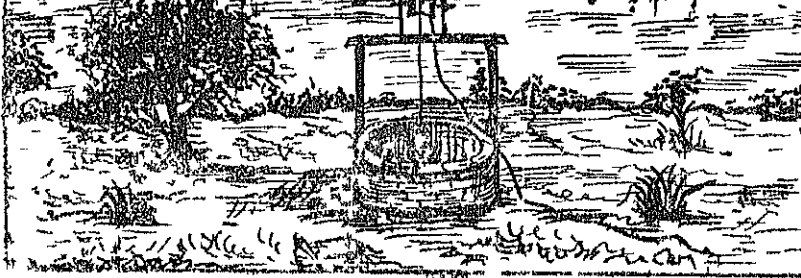


شکل ۱

یہ طریقہ پانی بہرے کا تمام اوروں سے پانی بہرے کے طریقہ سے شاید نہایت سادہ اور سہل ہو اور وہ عام طریقہ پانی بہرے کا مذکورہ گرتی کے جو آجکل تمام ہندوستان میں اکثر مستعمل ہیں ایک درجہ اس سے بہتر ہے۔

۱۱۳ - - - - - اس طریقہ پانی بہرے کا یہ ہے کہ کنوے کو اوپر دھکے قائم کر کے اوپر دھکے مضبوط لکڑی کی چڑھی سے لکڑی کے ہیں اور اس چڑھی کے نیچے دو دو لکڑی پان سپہی لکڑی کے ہیں جسکو ہمارے اصطلاح میں چڑیان کہتے ہیں اور پھر ان دو لکڑیوں یعنی چڑیوں میں ایک ایک سوراخ ہوتا ہے اور ان سوراخوں میں ایک ڈنڈا تر چار ہوتا ہے جس میں گولی لگا ہے تو یہ پان پر ایک لکڑی رسی میں ڈول مانڈا ہر اس گرتی کے ذریعہ سے اوپر کھینچا جاتا ہے اور جب ڈول کنوے میں جاتا ہے اور وہ پانی میں ڈوب جاتا ہے تو

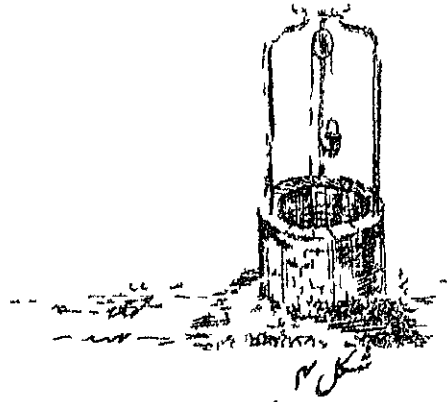
اوپر دھکے لکڑی کے ہیں جس سے وہ ہوتا ہے



شکل ۲

جرح فصل ۱۲۲ پانی پر سے گرنے سے پہلے
 گھر میں کہو دے اور ہر ماگرسے کا خیال پیدا ہوا۔ لیکن یہ پانی جو اسطرح سے
 زمین کی آہ میں پایا جاتا ہے شاید زیادہ در خود کہو زمین کی سطح تک بلند ہوتا ہو
 بعض بہت گہرے کنوئیں اور عمیق چشموں میں یہ بات ہوتی ہے کہ پانی جو بہت
 اوپر آتا ہے۔ لیکن تمام معمولی صورتوں میں جب کوئی کہو داسے ہیں اور جب
 اس قدر گہرے کہو دے جاسے ہیں کہ پانی نکلے تو پانی کو کنوئیں کی سطح میں جمع
 ہوتا ہے اور وہ ایک محدود اونچائی سے زیادہ اوپر نہیں چڑھتا ہے اس واسطے
 وہ عجیب و غریب ضروری ہیں جو ایسے صورتوں میں پانی کو کوئیں کے موم تک
 چڑھا دین۔

۴۔ ڈول سے پانی ہرنا۔ سب سے پہلے تجویر پانی ہرنے کی جو نہایت
 سیدی سادی اور محض پہلی ہی وہ ڈول سے پانی ہرے کی ہے یعنی ڈول
 میں رسی باندھ کر کوئے سے پانی نکالنا اور ایک ڈول کے بعد دوسرے
 ڈول کو کوئے میں بند رسی کے ٹکڑا کر پانی ہرنا۔ بعض اوقات جب
 کنواں کم گہرا یا اونچا ہوگا ہے تو اس رسی کو جو ڈول میں بندھی ہوئی ہو
 ایک لٹے لٹے ٹکڑے کے ایک جانب باندھتے ہیں اور اس کو دو لکڑیوں کے
 گھوڑے بنا کر قائم کر لیتے ہیں اور ایک جانب ہاتھ سے پکڑ کر پیچھے اور حرکت
 دیتے ہیں اور جب اس کو اوپر اٹھاتے ہیں تو ڈول کو کوئے میں جاتا ہے
 اور جب کچھتے ہیں تو ڈول اوپر آتا ہے لیکن حرکت دینے کے طرف کی لکڑی
 چھوٹی ہوتی ہے (مندر جہ ڈول کی شکل کو دیکھو۔)



شکل ۴

۴۔ ہمیشہ چاقبلی قوتوں کو استعمال کرنے سے اول یہ مقصود ہوتا ہے کہ جہاں تک ممکن ہو تمام ان اسباب کو دور کریں جبکہ وجہ سے قوت حرکت بے فائدہ صرف ہوتی ہے۔ صورت مذکورہ بالا میں قوت حرکت کا عمدہ اور مفید استعمال وہی ہے جو پانی پیرنے میں کارآمد ہو۔ اس پانی پیرنے کے طریقہ میں ہمارے قوت کئی طرح سے مفول صرف ہوتی ہے۔ اولیٰ کہ ہماری قوت ڈول کے وزن کو اٹھانے میں صرف ہوتی ہے۔ دوسرے رسی کے بوجھ کو سنبھالنے میں خرچ ہوتی ہے۔ تیسرے رسی کو گڑھی کے اوپر چڑھانے اور اسکو گڑھی کی نالی پر قائم رکھنے میں صرف ہوتی ہے۔ چوتھے گڑھی اسے ڈنڈے پر گھومنے میں جو رگڑ کھاتی ہے اور زمین صاف ہوتی ہے۔ پانچویں حصہ ڈول پانی کا پھر کے اوپر کھوسے کے آتا اور اسکو ایک جانب کر لے اور اس کے پانی کو دوسرے برتن یا حوض میں ڈالنے میں صرف ہوتی ہے۔ چھٹے حصہ ڈول خالی ہوتا ہے اور اسکو پھر کھوسے میں لٹکا

۴۔ اس پانی بہرنے کے طریقہ میں بہت بڑی جھٹ پڑتی ہے ایک ٹھکانی اور ڈول کا وزن اوپر کھینچنے میں زور پڑتا ہے وہ سسے رسی کھینچنی پڑتی ہے اور آگیا کٹا بہت گہرا ہے تو رسی زیادہ کھینچنے میں بہت طاقت صرف ہوتی ہے علاوہ اسکے یہ خیال رکھتے پڑتا ہے کہ رسی گرتی کے اوپر رہے اور گرتی ہوئی ڈول سے پا محو رہے۔

۵۔ اس سے ایک درجہ بہتر پانی بہرنے کا طریق یہ ہے کہ چرخ کو کٹوسے کے موٹہ پر قائم کریں اور یہ طریقہ تمام مذکورہ بالا کے طریقہ سے صرف ایک درجہ بہتر اور اچھا ہے۔ اسے دور سے میں ڈول چرخ کے ڈول سے کے ہاتھ کو گھوما سکتے ہیں اور پڑا ہے اور رسی ٹوڑی ہوئی چرخ کے ڈول سے لپٹی جاتی ہے۔ اس پانی بہرنے کے طریقہ میں بھی رسی کے وزن کو اٹھانے اور اس کے چرخ کے ڈول سے پر پائے اور ڈول سے کو گھوما سکتے ہیں طاقت صرف ہوتی ہے۔۔۔ وہ ہوتا



شکل ۳

اس طریقہ کو فرانسس کے باغبان آپاٹی کے لئے عموماً بڑے بڑے قبضوں کے اطراف وجوانب کے باغوں اور باڑیوں میں استعمال کرتے ہیں۔ اس طریقہ میں کنوے کے موندہ پر دو گزیان قائم کئے جاتے ہیں اور یہہ دو نو گزیان برابر ایک دوسرے کے ایسے فاصلہ پر لگائے جاتے ہیں کہ دو ڈول جو اوپر پھاہے جاتے ہیں جب وہ سیکے یا دیگرے اوپر پہنچے آتے ہیں تو ایک دوسرے سے ٹکرائیں اور نہ لگاتے ہیں۔ کنوے سے تھوڑے فاصلہ پر ایک موٹی لکڑی یا دھن میں ایک بہت بڑی ڈھول کی شکل کی گڑھی چپان کی جاتی ہے اور اس رسی کا ایک بل اس میں دیا جاتا ہے جس کے دو نون چورون میں ڈول بندھتا ہے۔ جب ایک ڈول کی رسی ایک گڑھی پر سے گزر کر اوپر آتی ہے تو وہ دو یا تین بار اس بڑے گڑھی پر بل کہاتی ہے اور دوسرے ڈول کی رسی معہ ڈول کنوے میں اترتی ہے۔

ہالی یا قوس کی شکل کے دستے چھینا رسی باندھی جاتی ہے ڈولوں میں لگائے جاتے ہیں اور یہہ ہالی دستہ ڈول کے موندہ کے کناروں پر بندھا لکایا جاتا ہے بلکہ اس کے دو نون جانب سے کچھ اوپر لکایا جاتا ہے اس طرح سے کہ جب ڈول پھرا ہوا ہوتا ہے تو یہہ دستہ یہہ کھڑا رہتا ہے اور جب خالی ڈول پانے کی سطح پر پڑتا ہے تو وہ ابا طرف ہو جاتا ہے اور ڈول میں باسانی یا فی ہر جاتا ہے۔

اس بڑے کچھے میں جس میں وہ ڈھول بنا گڑھی لگی ہوتی ہے ایک لمبی لکڑی آڑی ایک جانب لگی ہوئی ہوتی ہے۔ اس لمبی لکڑی میں

میں صرف ہوتی ہے۔

۷۔ وہ قوت جو ان پانی بہرے کے طریقوں کے وصول حاصل جاتی ہے
 اوہین سے کہی قدر اس سیدھی اور آسان ہے۔ یہ محدود رہتی ہے۔ وہ بڑی
 یہ ہے کہ ایک رسی کے دونوں چوروں میں وہ ڈول باندھ دیتے جاتے ہیں
 اور اس رسی کو اکا۔ اگر ہی برچھا نہیں جو کھنڈے کے موہنے پر قابو ہو جائے
 (ویکھو شکل نشان کو) اس تدبیر سے جب پانی کا بہا ڈول اور بچھے
 تو خالی ڈول پیچھے جاتا ہے۔ اور اس خالی ڈول کا وزن جو پیچھے جاتا ہے اور
 اور اس رسی کا بوجھ جو اس خالی ڈول کے ساتھ کھنڈے میں اوڑھتی ہے
 اس بہرے ہوئے ڈول کے وزن سے جو اوپر آتا ہے اور اس کی رسی
 کی بوجھ سے تو لٹا ہے اور برابر ہوتا ہے اور اس طرح قوت حرکت پانی
 ہی کے وزن کو اوٹھانے میں صرف ہوتی ہے اور گرتی کی رگڑ اور رسی
 کے لپٹنے کی ضرورت نہیں پڑتی ہے۔

۸۔ اس پانی بہرے کے طریقہ میں جاوڑے کا پیسکتے ہیں اور اس کے ساتھ
 کو بہنے شکل سدرجہ ذیل نشان میں دیکھ لیا ہے۔



ہیٹنی ایک محراب پر تیا کی جاتی ہو اور اس کے نیچے جو خلا ہوتا
یعنی وہ جگہ جو محراب سے گہری ہوئی ہوئی ہے اس کو غار کہتے ہیں جب ایک
حرف "الف" سے ظاہر ہوتا ہے۔ اس درجہ میں دو دروازے "ج" و "ح"
آئج کے انتظام کرنے کے واسطے لگے ہوئے ہوتے ہیں کہ کیونکہ
ہوا آگ جلنے کے واسطے ضروری ہے اس کو صوران دروازوں کی راہ
اندرواغل ہوگا چاہیے اس غار کے اوپر ایک چنجرے دار انگیشی "د" آگ
جلانے کے لئے بنائی جاتی ہے۔ جب آگ جلتی ہے تو را کہہ ان چنجرے
پانی کے عوض "ب" میں گرتی ہے اس چنجرے دار انگیشی کے
کہنے بنائے جاسکتے ہیں اور یہ کہنے "ف" و "ف" فلیوس یعنی ہونیک کا ہونا
ان کہنوں کے اوپر ایک لوہی کا گنبد "س" بنایا جاتا ہے اور اس کہنہ
اور ایک چنجرے "ص" یعنی دودھ کش ہوتا ہے۔ ان کہنوں "ف" و "ف"
کے درمیان میں دو طرف "ج" و "ح" رکھے جاتے ہیں جن پر بوجہ اس کے
ہیٹنی ایک خاص طرح کی تیار کی جاتی ہے چاروں طرف سے آئج برابر ہونچتی ہے
کیونکہ جب آگ کی لوا اوپر بلند ہوتی ہے تو وہ کہنہ میں جا کر لگتی ہے اور ہوا
سے لوہے چاروں طرف سے طرف پر گرتی ہے۔ جس طرف سے لوہے نکلتا
ہیٹنی راہ کو بہنے تیرون کی شکل میں یہاں دیکھلایا ہے۔ یہ طرف
"سائیلیڈر" یعنی اسطوانی شکل کے بنائے جاتے ہیں اور اوپر
کرم کی طرح گول ہوتے ہیں اور ایک طرف اس کے ایک رے ہوتا
اسات باجنین جن سے کایج ۱۶۱۰ ہے واسطے ۱۶۱۰

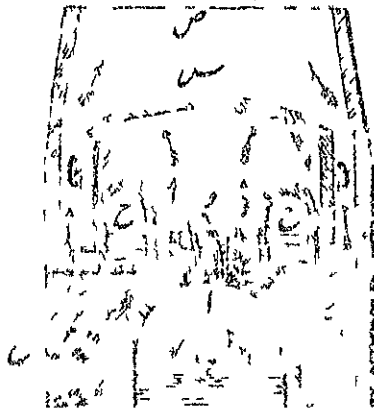
ایک گھوڑا یا میل جوتا جاتا ہے۔ پہلے گھوڑا یا میل اس لکڑی کو پہرانا ہے۔ اور اس کے ذریعہ سے وہ کہنبا سے بڑی گرتی۔ کہ گھومتا ہے اور جب میل یا گھوڑا ایک پیر کیوم چکتا ہے تو ایک ڈول کنوے کے اوپر آ جاتا ہے جس کا پانی کسی حوض میں خالی کیا جاتا ہے اور دوسرا ڈول کنوے میں اور ترکر پانی میں ڈوب جاتا ہے پھر میل یا گھوڑے کو اس جانب سے دوسرے جانب پھیرتے ہیں جسکی وجہ سے پھر ہوا ڈول اوپر آتا ہے اور یہ خالی ڈول پیچے جاتا ہے نقطہ باقی آئینہ

راقم محب حسین

صنعت

ولایتی گلاس اور شیشے آلات تیار کرنے کی کیمین
کایج گلاسز کی بیٹی

جس بیٹی میں گلاس اور شیشہ کا سامان تیار کیا جاتا ہے وہ ایک ٹری
کر دی شکل کو عمارت یا مکان ہوتا ہے حسین چہ کہراؤ کے طرزہ یا برتن کہنے
کی جگہ ہونی ہے اور ان طرف میں کایج یا شیشہ گلایا جاتا ہے۔ شکل ہر روز
ایک عام طرح کی بیٹی ہے۔



پاشیشہ نیا رہو جاتا ہو تو اس کی راہ سے نکالتے ہیں۔ جب ان ظروف کو پانی
میں رکھتے ہیں تو ان کو اس طرح ترتیب دیکر رکھتے ہیں کہ اون دو پہلوؤں کے
موبند آگ کے باہر رہیں۔ ان ظروف میں سوا سے دو پچھ کے اور کورسٹ
سوراج نہیں ہوتا ہے جس کے راہ کر باد ہوا ان ظروف کے اندر جا کر کانچ کے
مصالح کو خراب کرے۔ مختلف کانچ بنانے کے مصالحے ان ظروف میں
رکھ سکے جاتے ہیں اور جو گیس گیسٹون تک ان ظروف پر ہٹی کی آئینہ پر جاتی
جاتی ہے۔ ان جو گیس گیسٹون کی نصف گیسٹون۔ یہ ۱۲ کوبہ ڈرن تک
ہٹی کی آئینہ میں روتہ۔ اتہ ترقی دی جاتی ہے اور دوسرے نصف وقت میں
پہر وہی آئینہ روتہ فست کم کی جاتی ہے یہ پہان کہ وہ وہ مالہ جو کار بگر
کہتا ہو تیار ہو کر کام کے قابل رہ جاتا ہے۔ بسب تک یہ کیتھ اون ظروف
میں رہتی ہے وہ ہٹی میں رکھتا ہوا کار بگر یا شدہ کار و قضاودا
ایک لوسہ کی سیلاب کے ذریعہ اور کورسٹ اور کورسٹ اور کورسٹ
وہ ہٹی ہوا میں سے لے جاتا ہے رکھایا اور کورسٹ اور کورسٹ
میں اور وہ درہ رکھائی ہے یا ہونہ۔ کہ وہ ہٹی کی کار بگر یا شدہ
بہت خراب اور مہلاہ ان ظروف میں ہوا کہ ان کے اور کورسٹ
ہو جاتا ہو اور اس میں کورسٹ یا ہونہ۔

فہرست کلاس بنیاد

فائنٹ اور کلاسیک یا شیشیہ کو کہتے ہیں۔ ہر قسم کے پانی میں شیشیہ ہوتا ہے۔
گلاس اور کنٹینر اور دوسرے چیزیں اور خوردنیوں کے شیشیہ ہیں۔ ہر چیز کے پانی میں

چاک پاکه شئی ۳۵ حصه
سوڈا ابشس یا سوڈا الی را که
اور بیت سو مقدار ثلثی بهر لے کلاسون اور کاشی کے ٹکڑوں کی ۔

۱۰ و سبب

باقی مقالہ گذشتہ اسباب حقیقیة سعادت و شقا انسان کے

بیان اپن پنج اوجہ اینست کہ مبدع کون چندیز اگم نہ قوہ یا قوہ
انسان بناده است و اگر نور شود ظاہر خواہد شد کہ آن قوہ یا جبار مشیت
از نیلہ یا قوہ ایشہا می موجب جلب و جذب و تنقیر یا و کراستہا می باعث
دطر و تحذیر یا می مستوجب صیانت و حفاظت و تأثر یا و انفعالات نفسانیہ
مستلزم تعاون و تواثر ۔ و آن نیلہ و تنقیر یا و تحذیر یا و تأثر یا و انفعالات
و جراثیم حیایمی افراد این نوع است ۔ و ہر یکی از انہا در حیات شخصیہ
و صیانت و وجود نفسی و استحصال ضروریات معیشت و اکتساب زندگی
سبح اکل انزلہ معصومی و جبارہ لے پیاستد ۔ و چنانچہ فقدان بعضی از جوارح
و اعضا موجب نقص در زندہ گانی و اقدام بر خنہ سبب یا م قدرت بر
استحصال ضروریات و لوازم حیات و فقدان پارہ لے سبب یا م کاشش
و زوال صنفی باعث انحلال نوع خواہد گردید چنانچہ است حال آن کہ
احلاق و جراثیم سجا یا و کلس بشرطیکہ علی الدوام تحت مراقبہ عقل بودہ از حد
طبیعیہ و مقتضیات طریقت تجاوز نکند و الا فوائد آنہا بفساد تبدیل شدہ
ہوایک تہر یا تہابی نیست اجتماعتہ و یا صحت و حیثیت در زندہ گانی خواہد شد

مقدار سے بنائی جاتی ہے۔

۱۰۰ حصہ

ریت

۳۰

عام سوڈا پیرکسٹ

۴۰

وڈایشینر (لکڑی کی راکھ)

۱۰۰

چکنی مٹی جس سے مٹی کے برتن تیار ہوتے ہیں۔

۱۰۰

ٹوٹے پھوٹے گلاس یا کلاچ کے ٹکڑے

پلیٹ گلاس کے تیار کرنے کی ترکیب

پلیٹ گلاس وہ سب سے عمدہ قسم کا گلاس یا شیشہ ہے جس سے موٹہ دیکھنے آسکتا ہے اور عمدہ عمدہ نظریہ دینے والا ہے۔ اسے تیار ہونے پر اس گلاس کے بنانے میں اونچے پیردن کی بڑی ہوشیاری کرنا چاہئے جس سے یہ گلاس بے باا ہاوی اور اس گلاس کی ترکیب اور پیکار سے دیگر سب سے بہت ہوشیاری کرنا چاہئے اس قسم کی کلاچ تیار کرنے کے لئے مقدار مندرجہ ذیل عمل میں لاوین۔

۲۰ حصہ

عمدہ سے عمدہ سپید ریت

۵۰

عمدہ سے عمدہ سوڈا

۸۰

لایم یا چونا

۲۵

ناٹریا شور

۲۵

ٹوٹے پھوٹے پلیٹ گلاس کے ٹکڑے

کھڑکیوں اور دروازوں میں لگانے کے عام شیشے یا آئینے تیار کرنے کی ترکیب

۱۰۰ حصہ

ریت

بوتل و کدنته و عود و شمع و الاکر و ...
 ایسری پر کردن و ...
 زرد کاهی از قلم و ...
 قشینه و ...
 دقت در طاعت و ...
 خرد و ارشاد و ...
 بدست آوردن و ...
 بدین صفت بسیار ...
 حواله گردید -

میل سرحد و ...
 و بدین این میل هرگز ...
 و فو لن غریبه لباس ...
 ایکه در اینر و ...
 میل نیا شد ...
 نخواهد ...
 اگر و ...
 و اگر ...

میانچه دو که نه به پیوستن میل و خواهش تا کل در شمار بود و باطل با دست چلیپا
 بنابر موجب انزال و تناسل است و بدو این توفیق شریفه این نعم را پاداری
 ممکن نباشد و لکن چون بسبب سوء تصرف بهر حد فکرها و شکر پرده و سطلانم صفا
 و رایج و حصول امراض و غالب اوقات باعث بلاکت حوائج گردد و ملائمت
 اصحاب شره و غلبه بهیچ حقوق دیگری تعدیها خواهند نمود و آنرا برای فصاحتی
 خود با انواع مکرها و عیله ها و خندها بکار خواهند برد و اگر از اصحاب اذیتا بوده باشند
 جبارا از روی قهر و غلبه حقوق ضعیفا و زیر دستان را ملقمه شاد خواهند کرد و لایق
 چنانچه این صفت شره و غلبه عموماً شود موجب فساد و بیعت اجتماعی خواهد شد
 این آیات و حجت زنده گانی متضمن بنابر قصود و عمارات و دایره برانستادن
 و قصبات و گرمی که زیب و زینور عالم انسانیت میباشد و جمیع ممالک و جمیع
 اشیاء بریف نافعه بواسطه همین میل بطور رسیده است -- و این میل و حجت
 حیات است که انسانها را برین دایره است که از خواص معادل و نباتات و دایره
 پست کند و آثار ارمان و فضولی را در یافت نمایند و ممالک اراضی و اشیاء
 را بهر یک و حرکات کواکب و قرب و بعد آنها را استتباط کنند و برین
 این بل بکار نوع انسانی متعدد خواهد بود و کی چون حسب حیایا سکون را
 رسد و بعضی اوقات مستوجب ملاکت خواهد گردید و میباید که این را در
 بهر یک از صاحب زنده گانی را در میان سر و کینه ای با هم باشد و این
 و بعد هر یک و اقدام و تمنا شده از این در میان و این بود و این
 میرسانند و در بعضی اوقات مستلزم این می شود که هر یک از این را

افراد بشر را برینکه صرف فکر نموده از برای فائده خلق علوم نافعه و معنایات مجلیه را
 اختراع کنند چونکه نمیک نامی بغیر از خودست عدم و سعادت یا بختخواهد شد و این
 خواهش نام آور نیست که از برای بیان و طریق جان فشانی را برابر با نفوس
 کبیره و سهل و آسان میکنند و این صفت صیبت است که نفوس را از شرفها
 و تقدیرها منع میکنند و نه این گشتبانه و توفیق مفیده و اختراعات
 غریبه و اشعار را القه و آداب فاضله را تا بهین میباشند نام آور نیست - اما باین
 این میل را بسبب سوء استعمال بجای رسانید که نفس انسانیت را ضعیف شود و بیک
 از راه های حیل و مکر و دروغ و دیاکاری سعی استحصالی صیبت و اکتساب
 نمیک نامی نماید فی آنکه یقینا فعلی که قابل نام آور نیست از سر زده باشد مثل اینکه
 از برای نام ادبی مؤلفات و استعاره و مجاز و صنایع و اختراعات دیگران را بخود
 نسبت بداند یا آنکه اولاد این گونه نام آور را بهیچ وجه لذت و مسترتی در کشورها
 نخواهد بود بلکه محرمات و القباضات نفسانیته اثر و بگویند نخواهد بخشید
 و تا باین اگر استحصالی این نوع صیبت و نام آوری و راقصی عمومی شود البته
 از حرکت عمومی معالی و اکتساب فضائل باز خواهد ایستاد و اما نفوس آنانکه
 بدین گونه اکتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان را داعی و مقتضی
 باقی نخواهد ماند و اما نفوس آن اشخاصیکه هنوز مشهور بنام نیکی نسته اند بواسطه
 آنکه چون ایشان را معلوم شود که حسن صیبت از طریق حیل و مکر و دیاکاری
 نیز حاصل می شود بلا شک نفوس ایشان از تحلل رنج و تعب مسالک نام آوری
 حقیقی سرانگشته و طریق آسپهل یعنی راه حیل و مکر و دیاکاری را خواهند پیمود -

فی نه دو وقت رکعت اوله است با جمیع احوالی نه را آنکه این شخص را معلوم شود
که در باب اخلاقیات بشریه را با باطنی نیست، و کمالات و ترقیات انسانی را حدی
نه پنج وقت اورا بسبب فضائل و کمالات و غنی و ثروت و قوه و ثقلیه خود بکبر عامل
شود و شدت بسبب کبر انسان را در وقت حاصل می شود که گمان کمال و تمام می شود
بنای و این عین عارف و مکرر است و دوم تباهی یکی از دلفیور میرسد
قطع روابط عالم انسانی و مردم ارکان قوام انسانیت است بحین آنکه روابط
انسانها با یکدیگر و قوام انسانیت ایشان عبارتست از اخلاقی و استفاده و تقاضا
و اثر و تمایلات با یکدیگر و چون صفت بکبر در کسی ممکن شود از جمیع این امور
دور می گزید و از معاشرت و معاشرت دیگران کناره خواهد گرفت و درین صورت
و بعد او در عالم انسانی بیفایده و سلبی شود و کمالات و مخرم خواهد بود و اگر این صفت
عمومی شود و لا محاله روابط انسانی منقطع و ارکان قوام انسانیت مهیوم خواهد
— و اگر این صفت بحد معتدل شود بلا ریب هر گونه شر و مساو را منتهی شده باعث
تباهی نیست اجتماعیه خواهد شد و فارق فضائل و مساکن و ایستادن و روی
طالبان مسدود خواهد نمود زیرا آنکه حدود چوں در خود قوه مبارات و یا را
مهارت با خود از بدان لغت و ارباب کمالات نمی بیند و از ازاله لغت این
و اینها را نه نفس آرد و انسا و اعمال دیگران میگوید و گونه گونه مفاسد از مسا
و آنرا ان البسته و البسته اجتماعیه بجهت میرسد —

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افراط کرده خود را ذام قرار دهد و متعرض بتنگ اعراض عباد الله شده افعال ضعیفه
ایک نفر آنها متعدی نیست ازین و از آن نقل نماید و بلا ملاحظه منافع عامه قبیح
در زید و طهرین در عمره کند چون این گونه روش باعث اثم و فتن و تاسیس اسباب
عادات خواهد گردید و اگر این صفت در امتی فاش شود سلسله انتظام آن
امت گسخته خواهد شد.

میل استیلاست احوال اتم و حسب اطلاع بر تواریخ عالم موجب آشنائی که انسانها
حدوث ماضیه قائل و شعوب را پخته کرده آئینه قرار داده و راهها شعور احوال آیند
خود را را ملاحظه کند. و اگر بواسطه این میل اطلاع بر احوال اجتهال است بلکه
نا مل نمی شد انسان را چگونه ممکن بود که این طریق منظم حیات و این سهیل چرخ
و حقیقت رفته گانی و این مسلک تنگ سببناک دنیا را با این عجز و ناتوانی قطع
نماید و چه سان میدانست که مسالک خیر را از ممالک شر تیز و بد. و اگر بسبب
این میل علم به تجربه های پیشینیان دست یاب میگشت صیانت و جود و اتصال
اسباب حیات چگونه ممکن بود. این میل است که عقول و ادراکات جمیع اتم
ماضیه را در عقل شخصی واحد جمع میکند. و این میل است که انسان را بجای
میرساند که لذت و کس نفا بهره و باطنه گذشته کلان فائده میگیرد و چشمهای متش
نظر میکند و بگوشتهای ایمان می شنود. و اگر این میل در شخصی نباشد و در
اطلاع بر احوال و حوادث اتم مد استند باشد آن بیچاره درین عالم چون کوری
خواهد بود بوی و سست و پاکه در بیابان بلی آب و گیاه و حید و تنها و بوی زرد
و نوشه مانده باشد. و سهو و استحال این میل انیست که انسان توان هیچ اتم

پس سستایش را با سبب کمال و صمد عموم افراد انسان و جبر و ایمان عالم و خواستش
 و ذم و نکویش استر و فاعل اند از این پستی اجتماعیه متوق بیناید انسان مجبور
 بر طلب صلاح را بسوی کمال است و تحریک می کند بشر مفسد و بر عیب سستایش را
 بر مکارم اخلاق و نورانی نماید مردم را از بیبوط و تبع می کنند از انحطاط و استکباب
 افعال و ذیل - و چون امر او به برادران است که میل به این اخبار و خواستش نکند
 استر و مرکز است در نفوس انسانیت پس این میل و این خواستش بر رترین
 باقی خواهد بود و اندر براس این که مردم منافع عمومی را بر منفعات شخصی ترجیح دهند
 و از شرارت و بدخواهی بوج بشر دوری گزینند - و بلاشک اگر مدح و ذم نمی
 در حرکت انسان بسوی فضائل و بکار حاصل می شد و در بهشت آن فتور و
 میداد و عملش خالی از قصور و بیگشت پس مدح و ذم چرخهای گردون ترقیات
 انسانست و بدون این و دامن کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد
 و لکن نباید سستایش کننده افراط کرده سستایش خود را بدرجه تنگی برساند
 و مدح را مغرور و ایراکتناه احوال خویش کور سازد - و اگر تعلق در قوس
 شیعی یا بد بلاست به فساد اخلاق که بنیاد کین و نیت است آن قوم را
 را خواهد گرفت زیرا که چون متفحصین فضیلت حقیقه ایرا چون کوسه و نظر
 صاحب آن فضیلت طلوع دهند و معایب آن را با سبب فضائل بپوشانند
 البته آن شخص در نفس خود شتاب کرده دیگر در اصلاح آن نخواهد کوشید
 و این سبب آن می شود که رفته رفته فساد اخلاق بر او غلبه کند و چون با هر
 این طریق را پیایند فساد عمومی خواهد شد - و همچنین نباید نکویش کنند

میل جمادات از وطن و جنس و خدایش مدافعه از دین و هم کیش یعنی تعصب وطنی و
 و تعصب جنسی و تعصب دینی بر میانگیزاند انسانها را بر مسابقت و رسیدن فضائل
 و کمالات و باعث این می شود که اصحاب ادیان و ارباب اوطان و قبائل دشمن
 در اعلامی کلمه بخود با یکو شند و موجب این میگردد که هر یک از آنها در اسباب
 عزت و شوکت و وسائل قوت و سطوت سعی و اجتهاد خود را به کار برند - و این
 میل است که قبائل و ارباب ادیان را برین مبادرو که بر مدارج شرف عروج کنند
 و بگوشتش تمام مزایای عالم انسانی را استحصال نمایند - و این میل است که بشر
 غیرت را در نفوس مشتعل میگردد - و این میل است که نیگذارد انسانها را
 که بفر و مایه گی راضی شوند - و این میل است که از برای تشبید نصر محمد و شرف
 جماعات کبره را متفق میگردد و تعقیبات حقوق عمومیه دعوت می کند و جهات
 وطن و مدافعه از شرف دین بر میانگیزاند - ولی نباید این میل مقدس را
 بسبب سوء استعمال بحدی رسانید که با عدالت و حقارت تضاده منوره شود
 ابطال حقوق و باعث جور و تعدی بر دیگران گردد و یا آنکه سبب حقد عای
 بیجا و عداوتهای بیفائده شود چونکه دل از برای این خلق بسته است که عداوت
 کرده و سیت الضغینه بوده باشند - چون کلام بد بیجا رسید میجو اهرم با هر اثر
 بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصب دینی را بسیار به
 به کار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب سوء استعمال بحدی رسانیدند
 که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدایع گردیده است
 و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بنجالین دعا مستحکمه بوده باشد باید

چون افسانه‌ها شنیده و بجز داستان آنهاست غور و بی ملاحظه مسرور گرد و چنانچه
 بظن و حدس امر را مشرق احسنت که در وقت غنودن بر روی سر پر افسانه گوئی را
 برین عقیده دارند که قبضه و حکایت گذشته را ذکر کنند و افسانه را درین
 بخیالند لذت افسانه شنیدن طایفه دیگری ملاحظه نمی کنند —

میل مشرف علی و اسباب حوادث و محبت دانستن خواص و آثار بسیار است
 خلق ابواب منافع است برومی النساءها — و این میل ره نمائی میکند افراد بشر را
 بسوی منافع مجبیه و احتراعات غریبه — و علم طبیعت و علم کیمیا که عالم را از سر
 بعدوسته دیگر در آورده است بلکه میل علم میکه موجب تکمیل عقول و مقتضی تقدیم
 نفوس و باعث اصلاح مشغول فاعلیه و باطنیه انسانها گردیده است همگی از
 آنها بر همین میل و از نتایج همین خواستهاست — و این میل است که قوام نشانی
 انسان است و بدین از سایر حیوانات امتیاز یافته است و اعظم سعادتها
 و نیک بختیها را بواسطه این استحصال نموده است پس هر را که در
 واجب است که این میل مقدس را از سر استعمال مصون و محفوظ دارد
 و در امور بلا فائده آن را کار نرود تا آنکه از منافع و فوائد آن خود را و دیگران
 محروم نسازد — چنانچه متفلسفین مشرق زمین خود را را محروم ساخته اند
 زیرا آنکه ایشان از فزون متدبره رحبت و میل خود را در مسائل بیکار برده
 نه در آنها منافع و بدویه است و نه منافع اخرویه چون مسئله بیئولی و صورت
 مسئله عقول عشره و نفوس تسع و مسئله محو الهیات و عدم جواز حرق و التام
 را فلاک و امثال اینها از خزعبلات و خرافات —

پہلے تو زمین قدم برابر گڈا کہو دین اور جو درخت لگاڑا چاہیں تو چار قدم گڈا کہو
اور جو زمین برسی ہو رکھتی ہو اوس سے ہر حال میں بہا گنا چاہئے کیلئے کہ وہ نکلی ہے
حکیم سید آغوس نے کہا جب دوزمینوں کا امتحان منظور ہو کہ کون سی بہتر اور
عده ہے تو ایک ہی برتن میں سپید ایک مٹی پہر اور رترازو کے ایک پلڑے
میں ڈال دے پہر دوسرے مٹی سے پہر اور دوسرے پلڑے میں ڈال دے
بعد اوس کے تول جو مٹی ہلکی ہو وہی بہتر ہے لیکن شرط یہ ہے کہ دونوں میں
خشک ہوں یا تری میں برابر ہوں۔

ابن حجاج نے کہا بعض دن نے زمین کی مدگی اور شاہی پرستہ لال کیا ہے
بعضی چیز کے اوگنے سے حسین کہی خطا نہیں ہوتی مثلاً مقیمت جسکو قروال
کہتے ہیں یا حرجی جسکو بتلج کہتے ہیں کیونکہ یہ دونوں کہا نہیں نہیں گئی
ہیں مگر عده زمین میں اور یہ بارت اگر مٹی ہے اور جو زمین برسی ہوتی ہے اوس میں
تر عده اوگتا ہے جسکو سفر الحجیر کہتے ہیں اور انر و طیں جسکو مستل کہتے ہیں اور ساک اور
سد کی گہانس گری سوئی اور قح بری جسکو قح الجبل کہتے ہیں کیونکہ یہ گہانہ زمین نہ
ہوتی ہیں مگر برسی زمین پہن خلافت اور گہانہ ان کے کہ وہ عده اور برسی زمین
دونوں میں ہوتی ہیں جیسے بیانہ اور سخت ترکاریان۔

بعضوں نے کہا عده زمین وہ ہے کہ اگر برسوں آباد نہ ہو اوس میں درخت نہ اوسا
اور جو زمین برسی ہوتی ہے اوس میں درخت اوگ آستے ہیں۔

ابن حجاج نے کہا ہم نے زمین کے باب میں جو بیان کیا امید ہے کہ اوس پر قضا
ہو جاوے گی اگر خدا چاہے اور شاید کوئی کہے کہ جس زمیں کی حکما نے مذمت کی ہے

درومی نوعیت وینی آن مکروہ و مبغوض و اشد اگرچہ علوم و فنون ہو وہ باسند
و حال آگاہ اندرومی تعصب دینی برایشان واجب چنان بود کہ ہر جافضیلتی و
کمالی و علمی و مرفعی بہ بیسند خود یا راجح و اولی و اشد و مستحق آن چہ
و کوشش ہا بکار برند و نگذارند کہ مخالفین دیانت حقہ اسلامیت و فضیلتی از فضل
و در کمالی از کمالات برایشان سبقت گیرند۔ افسوس ہزار افسوس ازین ہوا
استعمال تعصب دینی کہ عاقبت آن متابہی و انحلال منجر خواہد شد۔ و ہمیشہ
کہ سود استعمال تعصب دینی مسلمانان ہند بجا بے نرسد کہ یک بارہ گی مسلمانان
ہست از حیات ہمیشہ زندہ گانی را ترک کنند بچیت آگاہ مخالفین دیانت اسلامیت
درین عالم زندہ گانی میکنند لاجول و لا حقہ الا باللہ العلی العظیم باقی آئندہ

راقم جمال الدین حسینی

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

اور ٹی نہ تاثیر ہو جاوے پہر اوس پانیکو سو نگین اور چکین اگر وہ پانی بد بود
نہ ہو بلکہ خوش ذائقہ ہو تو وہ زمین عمدہ ہو اور اگر پانی کھارسی ہو جاوے تو
وہ زمین شور ہے اور اگر بد بود اور ہو جاوے تو وہ زمین خراب ہو چنان
۱۔ کھارہ اور بو خراب ہو۔

پہر حکیم ذیقراطیس نے کہا کہ جو زمین بد بود اور ہو یا شور ہو اوس سے
برہیز کر نا چاہئے مگر مکیں زمین کھجور کے درخت کو سزاوار ہے۔
حکیم یونیوس نے کہا کہ اگر زمین کا امتحان کر نا چاہیں کہتی کے لئے تو ایک
قدم را بہ کہو دین پہر اوسکا مزہ اور بود یافت کرین اگر انکو رکھی بل اگانا



ہم دیکھتے ہیں کہ بعض چیزیں اوسمین خوب پیدا ہوتی ہیں جیسے ریت ہے کہ کہ اوسمین ببول کا درخت عمدہ ہوتا ہے اسطرح خاج اور نملہ (دکنم) سخت زمین میں خوب ہوتا ہے تو اوسکا جواب یہ ہے کہ تم جو کہنے ہو سچ ہے پر بعض زمین ایک خاص قسم کی چیز کے لئے مناسب ہوتی ہے لیکن ممکن ہے کہ اور چیزوں کے لئے نامناسب ہو پس حکیموں نے اوس زمین کو عمدہ کہا ہے جو تر اور گرم ہو یا صرف تر ہو اور جو زمین اسکے برخلاف ہیں اون کی مذمت کی ہو اسکی وجہ یہ ہے کہ حکما اوس زمین کی تعریف کرتے ہیں جو گہرا اور جواور ماقلا وغیرہ کے مناسب ہو کیونکہ لوگوں کو عموماً ان چیزوں کی احتیاج ہو اسطرح تعریف کرتے ہیں اوس زمین کی جو باغ کے میدان کے مناسب ہو جیسے سیب اور امرود اور آلو کے اور ترکاریوں کے جیسے بیگن اور دھند (کشیڑ) اور ساگ وغیرہ۔

سترون نے کہا جو زمین تر ہو اوسمین ہر ایک چیز کی زراعت ہو سکتی ہے اور ہر درخت لک سکتا ہے اسیدواسطے حکیموں نے اوسکی تعریف کی ہے اور فضیلت بیان کی ہے اور ایک چیز کے عمدہ پیدا ہونے سے کسی زمین میں وہ زمین عمدہ نہیں ہو سکتی جیسے ترس (ایک قسم کا چھوٹا باقلا) وہ ریتی کے زمین میں عمدہ ہوتا ہے اب ترس کے عمدہ ہونے سے ریتی کی زمین فضیلت نہیں حاصل کر سکتی کیونکہ یہ امر شاذ اور نادر ہے اور اگر ترس عمدہ زمین میں بویا جاوے تو ہی اچھا ہوتا ہے اسطرح صنوبر کے ریتی میں عمدہ ہونے سے ریتی کی عمدگی نہیں ہوتی کیونکہ اور میرہ رے کے لئے وہ مناسب زمین نہیں جیسے سیب اور جام اور آلو وغیرہ۔ باقی بیڑ

اور بڑے زور و شور کے ساتھ اول جٹانوں میں لہریں مارتا ہے تو ہنسنے اس
 ہانی کے زور و شور میں ایک تیز آواز سنی اور وہ ایسی آواز تھی کہ گویا آسمان سے
 آتی ہے جب ہنسنے اور سرف نگاہ کی جہان سے وہ آواز آتی ہوئی معلوم ہوتی تھی
 تو ہکو ایک چوٹی سے حرکت کرتی ہوئی دور سے معلوم ہوئی۔ پہلے شیشی جو دور سے
 چوٹی معلوم ہوتی تھی ایک مسہر اعقاب تھا جو پہچنے کے میدان سے آ رہا تھا۔
 متصل بڑھنے سے ہکو یہ معلوم ہوا کہ اس کے بازو بہت کم حرکت کر سکتے تھے
 بجائے اوڑنے کے وہ ہوا میں مثل جہاز کے تیرتا معلوم ہوتا تھا اور کبھی کبھی
 اس کے پر کی قدر تھیں تھپکتے تھے۔ چونکہ وہ سیدھا اور کوجلا آتا تھا
 اس واسطے ہنسنے اپنے آپ کو ایک جٹان کے پیچھے چوٹایا اور اس کی حرکت کو
 دور میں سے دیکھا۔ پہلے پہل جب ہنسنے اس کو دیکھا تو وہ ایک
 میل کے فاصلہ پر تھا لیکن ایک منٹ کے عرصہ میں وہ گولی کے ٹیڈے لگ گیا۔
 باقی آئندہ۔ محبتین

تاریخ

آنربل جان آدم

آنربل جان آدم ۳۳ می سنہ ۱۸۶۷ء میں پیدا ہوئے اور یہ رابٹ آئرل
 ولیم آدم کے ریسٹے تھے جو اسکاٹلنڈ کی عدالت جو رسی مقدمات دیو امی
 میں لاٹو چیف کمشنر رہے ہیں انکا سلسلہ نامکی طرف سے الفیش صاحب سے
 ملتا ہے سنہ ۱۸۶۷ء میں رول سرورس بنگالہ میں داخل ہوئے اور فروری ۱۸۶۷ء
 میں اسپیس، مونٹ الفیش (گورنر سابق بمبئی) کے ہمراہ کلکتہ میں آئے
 اور محتاط سرکاری خدمتوں کو انجام دیتے رہے یہاں تک کہ کلکتہ کے

حیوانات

شکاری پرندوں کا بیان

عقاب اور باز

ہم نے عقاب اور باز دونوں کو پرندوں کی ایک قسم میں شامل کیا ہے۔ اسکی وجہ یہ ہے کہ اگرچہ عقاب اور باز کی شکل اور عادات بالکل یکساں نہیں ہیں لیکن تاہم ان دونوں میں ایک بہت بڑی مشابہت ہے یہ پرند اکثر جنگلی اور وحشی جانور ہوتے ہیں اور انکی ہڈیگ تشبیہ شیر اور چیتے اور دوسرے چوپایہ پرندوں سے دی جا سکتی ہے جو دوسرے جانوروں کو شکار کر کے ادھکا گوشت چیرھاڑ کر کھاتے ہیں اور اپنا پیٹ پھرتے ہیں۔

عقاب سب پرندوں میں بڑا جانور ہے اور اگرچہ ایک یا دو قسم کے گدھے اس سے ایک ذرا بڑے ہوتے ہیں لیکن اور کوئی پرند عقاب سے بڑا نہیں ہوتا ہے اور اسکو پرندوں کا بادشاہ کہنا درست ہے۔ جن لوگوں نے عقاب کو کپڑوں اور بڑے بڑے پنجرہ میں دیکھا ہے وہ ٹکودہ اصلی اور طبیعی حالت اور اسکی بنیاد معلوم ہوتی ہے بلکہ وہ پھاڑوں اور چٹانوں میں پڑتا ہے جہاں کہ وہ اچھا گھنٹو سلا بنا تا ہے۔ لارڈ ایڈورڈ اسٹون صاحب لکھتے ہیں کہ ہم اتفاقاً ایک تپہ عقاب کے گھنٹو سے ملے جس میں اس نے اپنے جسم اور اوجھ کے پھانپوں پر چڑھ کر آؤرن شعلہ میں واقع ہیں جہاں والا بکری یا کدو آتش فشان زیادہ ہیں اور اس کے قریب ایک بڑی اونچی جگہ سے پانی کرتا ہے۔

× آؤرن فرائنس کی سرزمین میں داخل ہوتے۔

۲۱ حیض نہیں برسن تک ملکہ بعض وقت ۲۰ سال تک جاری رہتا
اور صحت تک وہ جاری رہتا ہے عورت عالم ہو سکتی ہے نہ ملکہ حیض یا مولیٰ رہا نہ سے رہا
دونوں تک نہ ہی۔ حسب قاعدہ اس واسطے جب حیض بند ہوتا ہے تو اس کا بھی بند ہوتی ہے۔
اس لئے چونکہ حیض عموماً پندرہ لیس برس پر بند ہو جاتا ہے یہ امر بہت نامہ کی کہ بعد اس عمر کے
عورت لڑکا بنتی ہے۔

۲۲ میں نے ایسے عورتوں کے لڑکا ہونے دیکھا ہے جنکی عمر پچاس برس
زائد تھی اگرچہ یہ امر بہت کم ہے کہ عورتیں بعد پندرہ لیس سال یا ۲۰ سال کے عالم ہوتی ہیں
میں نے خود ایک عورت کو جتنا پانچا جسکی عمر ۱۷ برس کی تھی اور اس کی ایک عورت
لڑکا جاتا۔ اسکی ریگلی کم تکلیف اور آسان تھی اور اس کے بہت سے لڑکے تھے اور اس کے
بہوٹے لڑکے کی عمر اس ریگلی کے وقت بارہ سال کی تھی۔ ڈاکٹر کا پتھر سے جو مقام
ڈھرم کے رہنے والے ہیں مجھ سے بیان کیا کہ میں نے چند عورتوں کو جتنا یا جسکی عمر پچاس
سال کی تھی چھکوا ایک صورت اچھی طرح سے یاد ہو میرے باب کے وقت میں برس ۱۹۳۷ء
واقع ہوئی اور وہ پہلی تھی کہ ایک عورت ۴۰ سال کی عمر میں میوہ ہوئی بعد میوہ ہوئے کے
اوس سے جلد ہی دوسرا کھاج کیا اور بارہ چھینے کے عرصہ میں اس کے پہلا لڑکا پیدا ہوا
صورتیں محنت کر کے والے لوگ یا مزدور دن میں واقع ہوئیں لیکن دو اور صورتیں
مجھ کو معلوم ہیں نہیں شریک عورتوں کے پچاس کی عمر میں لڑکا جانا ایک سے پہلا لڑکا جانا
اور دوسرے آٹھواں لڑکا جانا۔ میں یہ بات نہیں کہہ سکتا ہوں کہ کس طرح اونکی حیض
جاری ہوتا تھا۔ لیکن میں ایک کو اسری لڑکی کو جتنا ہوں جسکا حیض برابر آکر کم دگت
ساتھ سال کے اخیر تک جاری رہا۔ ڈاکٹر کا پتھر سے کہ سا گند ششہ میں بیٹھ ایک عورت

عقبت ازواج

کونسل مین ہنرا علی مقرر ہوئے اور اسی حالت میں (جن دنوں ملاکہ ہسٹیک
ایسی خدمت کی مدت تمام کر کے ولایت گئے) مسٹر آدم کو جہدہ گو، ڈیپٹی لی کام
دیکھنا بڑا اور قریب سا تہہ مہینہ کے ۱۲۳۲ء م مین لارڈ امہرست کے تشریف
آو رہی تک اسی خدمت کو نہایت استقلال اور عمدہ انتظاموں کے ساتھ انجام
دیتے رہے آزاد می مطالع کو اپنے زمانہ حکومت مین انہوں نے روک دیا چونکہ
وہ چند سال سے پچیس مین مبتلا تھے اور مختلف جگہ تبدیل آب و ہوا کے لئے
پہرے لگے کبھی ٹائڈہ نظر آئے ناچار لارڈ امہرست کے جائزہ لیتے ہی انھیں
جائے کارادہ کیا اور مارچ ۱۲۳۲ء م مین جہان پر سوار ہوئے لیکن بیاری او
مزاج پر اس قدر غلبہ کر گئی تھی کہ وہ جان برہو سکے اور اٹھتے سفر میں
جہان ہی پر انتقال فرمایا اونکی لاش ۴ جون کو جزیرہ مڈاگا سکار کی اوسط
سمندریں ڈال دے گئے اور اونکے مختصر حالات عمری ایک سختی پر سینٹ
جارج مین آویزاں کیے گئے اور ایک قد آدم تصویر اونکی یادگاری مین
ٹوٹن ہال کلکتہ مین لگائے گئے مسٹر آدم نے ایسٹ انڈیا کمپنی کی ۳۴ برس
مذکر می کی دایہ کزوں نے اونکی منبت لکھا ہے کہ اونکی دیانت اور لیاقت
اور مستقل سرگرمی اس قابل ہے کہ اور لوگ ادکی پیروی اور تقلید کریں۔

راقم اکرام الدین

سوم تعلقہ دارنہ پور

طب

بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج

یہ فرق البتہ اہم کیا ہے یا اس کے بعد جنونی ملکوں میں ہم سنتے ہیں کہ عورتیں بارہ برس کی عمر میں صاحبہ اولاد ہوتی ہیں۔ ڈاکٹر مانگو میری بعض صورتیں جلدی بخون کی جو ولیمپ ہیں بیان کر رہے ہیں۔ وہ ڈاکٹر بروس سے نقل کر رہے ہیں کہ اولاد ہونے تک اسبب پنا میں اکثر گیارہ برس کی عورتیں صاحبہ اولاد دیکھیں ہیں اور ڈیلاہ سننے ہی اہی قسم کی عورتوں کو بنگال میں دیکھا ہے۔ ڈاکٹر گوڈیسن جو کلکتہ میں ڈی وائیٹری (وائیٹری) کے اسبب تادیار و فیتر ہے ایک سوال کے جواب میں عرض کیا کہ بہت چوٹی عمر حسین میں نے ایک ہندو عورت کو لڑکا جننے دیکھا دس برس کی ہی لیکن میں نے سنہا ہی کہ ایک لورس کی عورت نے بھی لڑکا جننا۔

۲۷ سر و ملکوں میں مثل برس کے عورتیں بہت دیر میں حیض ہوتی ہیں یعنی اکثر درمیان ۲۰ اور ۳۰ سال کے۔ اور چونکہ حیض کے جاری رہنا زمانہ او میں تیس یا پینتیس سال کا ہوتا ہے اس واسطے اونکا بہت بڑی عمر میں یعنی ساٹھ برس کی عمر تک لڑکا جننا نہ معمولی بات نہیں ہے۔ وہ اکثر بارہ حیض سے پہلے ہوتی ہیں اور پہلے سات سال میں یا چار دفعہ سے زیادہ ہوتی ہے اور جب یہ صورت واقع ہوتی ہے تو حیض کا مادہ اکثر مقدار میں کم ہوتا ہے۔

۲۸ حیض کا یقینی مادہ حقیقت میں خون نہیں ہے اگرچہ وہ صورت اور خواص میں بہت خون کے مشابہ ہے۔ تاہم وہ تندرستی کی حالت میں اسطرح نہیں جتنا ہی جیسے کہ خون جتنا ہے۔ وہ ایک مادہ ہے جو رحم سے آتا ہے اور جب حیض کا خون ایک تندرست عورت کا ہوتا ہے تو اسکا رنگ بہت سرخ ہوتا ہے اور وہ ادنیٰ کے زیادہ مشابہ ہوتا ہے جو ایک تازہ کٹی ہوئی ادلی سے نکلتا ہے۔

سبا جسکی عمر ۵۲ سال کی تھی اور سٹرکھور ڈھکنے میں کہ بیچ ایک عورت کو جنایا جسنے اپنی عمر کم سے کم پچاس سال کی بلائی۔ سٹرکھارک نے جو مقام مولد کے رہنے والی تھی بیان کیا کہ میں نے جب سٹورٹون کو جنایا جسکی عمر ۴۴ سال سی رائے تھی اور بیان کیا کہ فی الحال بیچ ایک کو حایا جسے پہلا لٹ کا جنایا جسکی عمر ۴۴ سال کی تھی۔ سٹرکھارکس ہم نے جو پورٹ ماوہیہ کے رہنے والی ہیں بیان کیا کہ میں نے ایک عورت کو جنایا جسکی عمر ۵۲ برس کی تھی اور جس نے اپنی شادی ۵۳ برس کی عمر میں کی تھی۔

۴۴ لڑکا ہونے کی صورت میں مندرجہ ذیل جو صحیح ہیں مگر نادہین ابھی وقوع میں آئی ہیں۔ جنرل ڈی ٹولس میں مندرج ہو کہ بیٹھم وٹھم مقام لاہور کی نے جسکی عمر ساٹھ برس کی تھی توڑے دن ہوئے کہ دو لڑکے توام بنے

۴۴ میں سے ایک زیادہ عمر کی عورت کے بچہ پیدا ہونے کی صورت بیان کی اب میں ایک صورت بہت زیادہ کم سن عورت کے بچہ جسے کی جو پورے مشاہدہ میں آئی بیان کرتا ہوں۔ جس میں ایک لڑکی ۲۱ برس کی عمر تک میں لڑکے کے تھے اور انکی شادی ۱۲ سال کی عمر میں ہوئی تھی اور اس کے خاوند کی عمر صرف ۱۵ برس کی تھی۔

۴۵ بہت گرم ملکوں میں جیسے انیسویا اور ہندو ہی لڑکیاں بہت کم میں یعنی دسویں یا گیارہویں سال حیض سے ہوتی ہیں فی الحقیقت بعض اوقات وہ اس سن میں بچے جنمے ہیں لیکن جب حیض جلد ہی شروع ہوتا ہے تو جلد ہی ہند بھی ہوتا ہے۔ وہ تیس برس کی عمر میں بوڑھی ہو جاتی ہیں۔

۴۶ ہم جانتے ہیں کہ انسان کے زائد بلوغ میں قدرتی ایک بہت بڑا فرق ہے اور یہ فرق صرف افراد ہی کے درمیان میں نہیں بلکہ قوموں کے درمیان بھی ہے

کہ خدا نظر بد سے کیسے یہ کام روز افزون ترقی پاتا جائیگا اور یہ قوم ہی اور قوموں میں مشہور اور انگشت نما ہونے والی ہے۔

ہم ہزار ہزار جان و دل سے جناب نواب مکرم الدولہ بہادر ام القیام کا شکر یہ دست بستہ ادا کرتے ہیں جنکو اپنے قوم میں علوم و فنون پہلانے کا شوق و ذوق ایک فطری خیال ہی اور جنگی دریادلی اور فیاضی نیک کاموں خصوصاً قومی کاموں میں اظہار کیا جناب نواب ممدوح علوم اور فنون کے بڑے حامی اور مددگار ہیں جیسا کہ مسلمانوں کسی وقت میں علوم و فنون کی سرپرستی میں غلطی عیاں ہوئی ہو تو وہ کسی اور یونیورسٹی یا ممالک یورپ اور بغداد میں قائم کی تھیں اس طرح اب آجکل کے مسلمانوں کو جناب نواب ممدوح پر ناز نہ ہو جنہوں نے کئی ایک مدد سے قائم کئے ہیں اور جیسا کہ ایک رائے میں آپس میں کو حاجب محمد ابوالمنصور پر ناز تھا ایسا ہی آجکل ہمارے حیدر آباد کو جناب نواب ممدوح کی توجہ اور شوق پر فخر ہے۔

عرض کہ جناب نواب صاحب مستثنیٰ نوابان عظیم الشان میں سے ہیں اور علوم و فنون کے نسبت خیال کر کے سے منتخب ہیں۔

اگر ہمارے ملک کے چند امراء ہی ایسے متوجہ اور علم دوست ہوں جیسا کہ جناب نواب ممدوح ہیں تو امید قوی ہے کہ ہم بہت جلد اس سینے نازک حالت سے بہت ترقی کر سکتے ہیں اور اس ادبار اور افلاس کے ہلاک دریا پار ہو سکتے ہیں۔ خدا کرے ہمارے وطن کے امیرون اور رئیسوں کے دلوں میں ایک دولہ علوم اور فنون کے پہیلا بنے گا پیدا ہو جائے اور جناب نواب مکرم الدولہ بہادر ام القیام کی تندرستی اور دولت اور حشمت و جلال میں روز افزون ترقی ابد الابد ہوتی جائے۔ اللہم آمین ثم آمین۔

۳۹ مادہ حیض جس کا کہ اوپر مذکور ہوا ہے منہ نہیں چاہیے اور اگر ایسی صورت ہو تو عورت اسے ایام میں سخت درد سے تخلیف ادا ہوتی ہے علاوہ برین جب تک کہ یہ منہ نہ نہیں ہوتا ہے وہ کبھی حیض نہیں ہوتا ہے۔ اس واسطے ایسے سو رہتے ہیں ایک حکم کی مدد ضرور لینا چاہئے جو کہ علامات درد آمیز مذکورہ بالا کو دور کرے گا اور اس علاج سے اس کے حاملہ ہونے کی یہی راہ نکالنا کہو ایسا۔

۴۰ حمل میں حیض بالکل بند ہو جاتا ہے اور وہ بلاسنے کے زمانہ یا ایام رضاقت میں بھی بند رہتا ہے اور رحم کی پیاسی اور بے ثمری کی حالت میں بھی وہ بند ہو جاتا ہے۔ اور نہایت کم درجہ کی حالت اور سخت بیماری میں بھی حیض بند رہتی اور سبب میں بند ہو جاتا ہے اور فی الحقیقت سبب کی بیماری میں اس کا بند ہونا بہت سخت علامات میں سے ہے۔

۴۱ اس بات کا اقرار کیا گیا ہے بلکہ ٹرسے تجربہ کا آدمیوں سے اس بات کا اقرار کیا ہے کہ بعض اوقات عورت ایام حمل میں بھی حیض سے ہوتی ہے اس بات سے میں اتفاق نہیں کر سکتا ہوں یہ بالکل غیر ممکن معلوم ہوتا ہے کہ اس حالت میں عورت حیض سے ہوسے کے قابل ہو۔ سو وقت وہ حیض سے ہوتی ہے اور وہی وقت رحم کی گرن "میوکس" جلی کے درجہ سے بند ہوا ہے اور حقیقت میں اس پر ایک تنگ مہر لگاتی ہے۔ فی الواقع بعض اوقات دراز سرخ مادہ جو حیض کے خون کے متساوی ہوتا ہے معمولی ایام کے دنوں میں نکلتا ہے لیکن عموماً وہ مقدار میں بہت تھوڑا ہوتا ہے اور صرف ایک دن یا اس سے زیادہ میں اور بعض وقت ایک یا دو گھنٹوں میں بند ہو جاتا ہے لیکن یہ خون رحم کے اندر سے

کتابۃ المؤمنین و المؤمنات

خبر و اکثرت حق من سفید و دعو اکثرت باطل من
 نشان نوزده ماه ۱۲۹۳ مطابق سنه ۱۳۸۱ هجری قمری
 جلد اول رساله فی نظیر کیمیا تاثیر و غیره



مشتل بر علوم و فنون قدیمه و جدیدہ یعنی علوم مشرق و
 ریاضیات - طبیعیات - آسمانیات - تجارت - اخلاق -
 طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معادن -

مطبع زلفیہ واقع خیابان دکن مطبوعہ

رسید ذرا از حضرات خریداران معلم

۲	نواب مکرم الدولہ بہادر صدر المہام، لکھنؤ سرکار کا دام اقتباہم	۷۷
۲۱	نواب سلیمان یار جنگ بہادر دام اقتباہم	۷۷
۳۰	نواب میر غفر علی خان بہادر عرف چاند بادشاہ دام اقتباہم	۷۷
۳۱	نواب رسول یار خان بہادر صدر الصدور	۷۷
۳۲	مولوی سید حسین صاحب بلگرامی بی۔ اے۔ - معتمد جناب { دار المہام سرکار کے علاقہ مشہد نوات دھانگی	۷۷
۳۳	مولوی محمد صدیق صاحب پیر محسن عالیہ عدالت سرکار کا	۷۷
۳۴	مولوی محمد بیچ علی صاحب مددگار و متد لکھنؤ سرکار کا	۷۷
۳۵	محمد عبد الکریم صاحب محمد رتھوار صاحب سمت غفر علی علاقہ سرکار کا	۷۷
۳۶	حکیم محمد وزیر علی صاحب طبیب شاہ حضرت بند گانہ عالی حضور برورد دام	۷۷
۳۷	حکیم محمد نواز صاحب صدر بہتر میاں بس سرکار کا	۷۷
۳۸	مولوی سید قلام امرا شاہ صاحب اول نقادار	۷۷
۳۹	مولوی محمد عبد القادر صاحب بہتر تعمیرات و صفائی بیرون بلدہ	۷۷
۴۰	میر کاظم علی صاحب بہتر تعمیرات و صفائی اندرون بلدہ	۷۷
۴۱	مولوی محمد انور اللہ صاحب اوسسٹا و حضرت، بدگان کا { حصہ رپر نور دام اقتباہم	۷۷
۴۲	نٹشی گیا پر شاہ صاحب الیم۔ اے۔ - ایچی سرکار کا	۷۷
۴۳	دنکٹ پر شاہ ریڈی صاحب دیسک	۷۷
۴۴	حاجی محمد سعید الدین احمد صاحب تاجر	۷۷

فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون	نام مضمون
۱۵۳	جرقیل - بقیہ مضمون یا فی ثراہ سنہ کے طریقے	نام مضمون
۱۶۶	میر میرسل - عباد اور تو مگر کی ترکیب	محمد حسین
۱۶۱	معدن - بقیہ مضمون، بیتر حجت	راول مولوی وحید الرحمن صاحب
۱۶۸	سوسائٹی یا کلب	میرزا محمد مہدی خاں صاحب کوکر بھٹہ صاحب صدر اقدار -
۱۹۰	حال گوٹا	لوار میر علی محمد علی خان بہاؤ شاہ شاہ
۱۹۱	بقیہ مضمون کی جھڑبھائی کا نیا	محب حسین
۱۹۲	تاریخ - عبداللہ بن علی سلطان ملک بہا نیا	سرزادہ سید علی صاحب انوار ناٹا صاحب
۱۹۵	احسان - علمی حیرت	لوار، مافیات، رالہ اسلام خان صاحب سید محمد الہام شوقی صاحب مجلس تلمیذہ حیرت ۵۵
۱۹۸	عزل -	محب حسین
	مہر مست لکھاور	
۱۹۲	لکھاور آلات	سید محمد غلام موت صاحب

مستندہ

یہ رسالہ ہر قہری سہینے کی پہلی تاریخ طبع ہو کر خریدار، فیکٹریسٹ، انڈسٹریسٹ،
 علوم و فنون قدیمہ اور جدیدہ، سائنس، ریاضیات، - طبیعیات - الکیمیا -
 شہادت - اخلاق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نباتات - معادن -
 وغیرہ سب کے سب کی گنجائش ہے۔

عددہ عمدہ مفید کتابوں کے نرسے جسے جسکی آج کل ہمارے قوم کو
 ضرورت ہے، تحریر کیا گیا ہے۔

مہینہ چھپرون کے تیار کر کے کے عرب نسخے اور ولایتی اشیاء
 کے بنانے کی صحیح صحیح نہ کیوں تبصریح سیکھے جاسکتے ہیں۔

زراعت اور ایسی پیداوار کی تدقیقوں کی تدبیروں مستخرج ہیں
 زراعت کے تجربات مختلف زمانوں کے رسالوں سے زحمہ ہو کر شائع ہوئے ہیں
 شرح قیمت حساب زراعت دیاج ہے۔

- | | | | | | |
|-----|-----------------------|-----------------|----|----|----|
| (۱) | چو صاحب بلورہ بین | تشریف رکھتے ہیں | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۲) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۳) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۴) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۵) | اور جو صاحب بلورہ بین | تشریف رکھتے ہیں | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۶) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۷) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| (۸) | | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |

رسالہ حافظ صحت

(۱) پہر رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ روپے کو نکلتا ہے (۲) اسپین
حفظ صحت کے لئے خوراک، لوشاک، خواب و بیداری اور کثیر الوقوع امراض کے
خاص علامات و طریق تشخیص و علاج و تحریر ہائی انگریزی و ہونانی اور ان تداویر کا ذکر
جو حسب تغیر موسم بطور علاج حفظ و تقدم عمل میں لاسنے سے بیماری ترک ہو سکتی ہے
ویرج ہوتے ہیں۔ (۳) جناب نواب لفٹنٹ گورنر جناب دسٹریکٹ کمشنر دوکڑ
وٹیکل فکٹری و چیف کمشنر میڈر و راجہ صاحب جو دہپور و کیورٹیل و نواب بہاؤ لہور و معاون
ہیں۔ (۴) قیمت سوہ محصول سالہ تمام کے لئے روپے ۱۵ سے عطا ہوا ہے۔

رسالہ دافع آتش رسالہ قیافہ
المستشرقین
دارالعلوم
حکیم غلام جبار ربیعہ الحکیم ہستم رسالہ حافظ صحت لاہور

انتہا

مغرب ۱۱

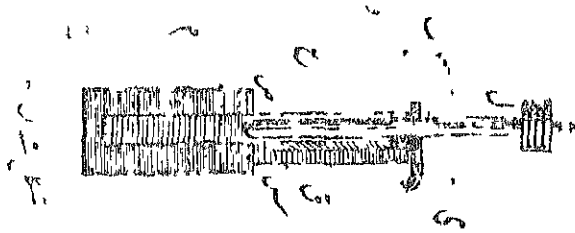
ادویہ مسدود ذیل شرطاً تا حصول صحت مادامی نقد قیمت لاہور موسمی دروازہ میں
دارالعلوم حکیم غلام جبار ربیعہ الحکیم ہستم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہیں۔

۱۔ روضہ دافع سمستی و باریکی و کچی مجلوں کچھ بن کی خرابی سے اگر رگ پٹی کمزور
ہو گئے ہوں تو اسکی چند روز مالس سے حالت اصلی پر آتی ہیں فی تولد ۱۵ روپیہ
۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سا اہامی سال سے ہو جلد دور کر کے فی تولد

۱۵ روپیہ

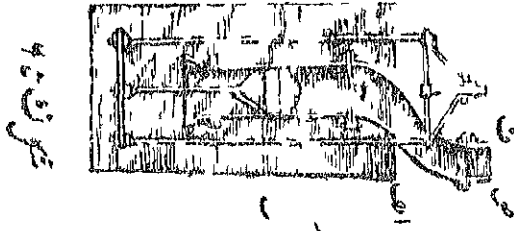
۳۔ شربت دافع نامردی و رقت می و جریاں و احتلام و ضعف اعصابی و شہ
و متعدہ و کمزوری اعصاب و چشم و در و کمر و تار و کچی چشم و خشکی بدن و در و سر و کمر

۱۴ ایک ہیایت ہی عمدہ تھی جسے کمرل کی طرف حوالہ دیتے ہوئے
میں نے مذکورہ آلات کے مختلف حصے دیکر اسوں دونوں کے جیکب ٹیکسٹ اور پانچ
شکل نشان دہی ہوئی ہے۔ اس میں بین بیہ فائدہ ہے کہ اسے
بہت ہی کم ہوا ہے اور وہ ایک جابو کے سر مدیا پر ہے۔ جاکے کچا کر
بیہ طریقہ بہت عمدہ ہے۔ جس میں جابو کی قدرت سے کام لیا جاتا ہے۔

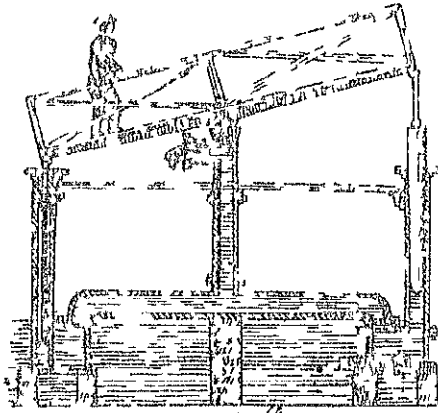


۱۵ "پانی" ابابا نامہ نال کول بد کو رتنا کہو، کہو۔
یا نا لاب۔ کہ پانی پیرا۔ اور اس قدر ڈار کہو۔ تیر کہ اور ملے ہی راوسی
پانی خڑا لیجنا نامہ ملو۔ ہو لیجے سر قدر، اندر کی پیرا، چڑا یا ماھا، اور سہا سہ
وہ نل پانی پیرا غرق راو۔ شلا المردو جس، وہ ملو کی کو۔ کیا
سلیج سے۔ پیر تم پانی خڑا یا ماھا۔ سے ملو "سہا ج" کو راو۔
کے ہو ما ضرورت ہے ل م ایک، ہاری پلنچر یا لیا، پیر ہا کہ، پھر میں، یا ماھا
اور مراست خود بوجہ کے دیا تو سے پانی میں اور تر تا ہے اور سہا یا ماھا
"ہی" میں ہو کر سہا اور پر گزرا ہے۔ وہ نل ملو۔ سے میں ڈالاھا۔
اوسکی تلی کہلی ہوئی ہوئی سہا اور اوس تلی میں ابابا یا کو راو، درو
لکھا یاھا تا ہے۔ اسے دیا، سے پانی نل میں ملو کر، پر گزرا، سہا،

اس کے اوپر چڑھنا۔ اس قسم کے آگہ کو پانی چڑھانے کا آگہ کہتے ہیں جو تصویر
نشان سے ظاہر ہے۔



دو لفظ "گندھ" کا پانی ہے "صبح" متخاص یا نہیں ہوتے اور "پیش" کا
صندوق ہے جو اوپر کھلا ہوا ہے جب پیش کو نیچے حرکت دیتے ہیں تو یہ صندوق
یا ٹوکھا موٹہ کھل جاتا ہے اور اس میں پانی آکر گر جاتا ہے اور جب پیش
کو اوپر حرکت دیتے ہیں تو وہ پانی اوپر چڑھتا ہے اور دیکھا جائے تو پانی کا وہ
پانی کے داؤسے سے باہر جاتا ہے اور پانی کے اوپر ایک دو سر اور پیرا
صندوق میں سمٹھل ٹاور سمٹھل کدانا یا جیسی کہہ کر پانی اوپر گرتا ہے
جبکہ پیش اوپر حرکت کرتا ہے اور یہ دو سر اور پیرا پانی کو سرور پر لے آتے
اور آگے سے کیونکہ یہ دو سر اور پیرا صندوق پانی کے واڈ کی وجہ سے نہ ہوتا ہے
اس پانی کو جس کو پیش اوپر چڑھایا جاتا ہے "پیش" سے کہتے ہیں اور
جیسے کہ اوپر چڑھایا جاتا ہے اس قسم کے آگہ میں اس حرکت پانی کے برابر
ہو جس کو "پیش" اور "چڑھ" اور "سب را" یعنی اس کے سماع کے جو پانی
میں لگی ہوئی ہے اور اس کے مرم ماحو کہتے ہیں جسکی ذریعہ یہ پیش
کام دیتا ہے اور حرکت کرتا ہے اور اس کی پہلے قوت حرکت کار
یا ماحو ہے۔



شکل نشان

ایک سے جلد ہی مل میں جاتا ہے اور اون دونوں کے بیچ میں ٹائم کس جاتا ہے اور اس بیچ کے مل میں پانی دم بدم چڑھتا ہے کیونکہ جب ایک مل کا اسٹین ادریا آتا تو دوسرے مل کا اسٹین پانی کو دبا تا ہے اور اس طرح سے پانی کے چڑھنا ہوتا ہے۔ صفحہ نہیں ہونے پاتا ہے۔ ایک آڑ سے ٹوڑے اور اون دونوں ٹوڑے پانی کے اوپر قائم ہوتا ہے اور جب کا بیچ بیچ کے مل چاہا جائے اور ایک آڑ سے طرف سے دوسرے طرف اٹھتا ہے اور جب اس آڑ سے ٹوڑے ایک سے

کے اوپر ٹاٹا ہے تو وہ اسٹین سے بیچ جاتا ہے اور جب دوسرے طرف جاتا ہے اور دوسرے اسٹین پر دباؤ پڑتا ہے تو وہ اسٹین سے بیچ جاتا ہے اور ہر اسٹین پر ایک چوڑی دھاری اور دروازہ ہر قسم کے عمل میں کارآمد ہے۔ ۱۶

۱۷ اس کے بعد اس کے مختلف فنکاروں کا مختصر بیان کرنا نہایت مفید ہوگا۔ ویلکھو ہوتا ہے وہ تدبیر ہے جس کی وجہ سے پانی باریش تیر کو

۱۸ ایک مل یا سوچا میں ہو کر بہتی ہے ایک طرف کو بلا روک سہنے دیتے ہیں اور دوسرے طرف سے روکتے ہیں۔ اور کئی راجہ ابھی ہوئی ہے کہ جب ایک مل

ماہی زیادہ وہ اوس یابی سے کہ بوجہ سے ہوا جانا ہی جو اوپر حرکت دیتے واپس آتا ہی اور جس کے روئیں کے لئے بہہ دہاڑا تیار کیا جاتا ہے۔

۲۰ ویلو کو اس سفر رکھنا چاہئے بعد اس کے وہ ماعتار لہان چوڑان کے سوراخ کے موہ کو ڈالنا ہے۔ یہ مانت اور مانت مانتا ہوگا۔ اس جیل کا زاویہ چوبیس درجہ حرکت کرتا ہی قریب تین درجہ کے ہو۔۔۔

۲۱ ڈبل کلک ویلو دو نصف کروئی تھون سے مرکب ہوتا ہی اور ویلو چوبیس درجہ کے ہونے کے لئے تیار ہوتا ہے۔



شکل نشان ۱۰

۲۱ اوس سے بہہ ویلوں سے ہوتا ہی جو مانت کی حرکت سے لگتا ہے۔ اس سے سادہ ویلو کو سبب جینا کہ جوڑا ہوتا ہے۔ یہ ویلو کا ہونا چاہئے اور یہ دہاڑا۔

۲۲ اس قسم میں سے محض ویلو دیکھا کہ اس میں سے بہہ ویلو کو چوبیس درجہ کے ہونا چاہئے اور اس کے سوراخ کے موہ کو ڈالنا ہے۔ یہ مانت اور مانت مانتا ہوگا۔ اس جیل کا زاویہ چوبیس درجہ حرکت کرتا ہی قریب تین درجہ کے ہو۔۔۔



شکل نشان ۱۱

۲۲ اس قسم میں سے محض ویلو دیکھا کہ اس میں سے بہہ ویلو کو چوبیس درجہ کے ہونا چاہئے اور اس کے سوراخ کے موہ کو ڈالنا ہے۔ یہ مانت اور مانت مانتا ہوگا۔ اس جیل کا زاویہ چوبیس درجہ حرکت کرتا ہی قریب تین درجہ کے ہو۔۔۔

یانی مابون یا نہاں تو وہ سیسہ یا لوہا ہو جاتا ہے اور جب اس کے دوسرے طرف
وایا رہا ہے تو وہ کل جاٹا ہے۔

۱۸ چونکہ تمام قسم کے نلون سے پانی اوپر چڑھانا مقصد ہوتا ہے
اس لئے تمام ویٹوزور اور پر کے جانب کھینچتے ہیں اور نیچے کے طرف بند ہوتے ہیں

۱۹ ویٹوزور کے چند قسمیں ہیں

۱۔ کلکس وٹوزور کے ڈھکے کی طرح ہوتا ہے (شکل نشان ۹ کو دیکھو) وہ
اوپر کے جانب کھینچتا ہے اور ایک چول بر حرکت کرتا ہے اور جب پانی اس کو
سنبھال لیتا ہے تو وہ سب ہو جاتا ہے۔

اس قسم کے ویٹوزور میں سبھی نہیں

سادہ ایک سہرو کلکس یا وٹوزور ہے اور

اس کا عموماً پنج سارکڑ ہے ہاں کہ

کسی ایک دو یا تین بھی ہوتے ہیں

دو تیرہ کے تیرہ پر چار درجہ

یا ہوتا ہے۔ ڈھکے کے سنبھالنے وہ نانا

شکل نشان ۹

شکل نشان ۹

بانا ہے ایک ایسے کا ٹکڑا دو نلون یا بٹن یا سنڈا جاتا ہے۔ اور جو چڑھاؤ اس

تختہ کے۔ نیچے کے طرف ہوتا ہے اور اس کے نیچے ایک درجہ تھنی یا ٹکڑا ہوتا ہے

جو سورخ سے چھوٹا ہوتا ہے لگایا جاتا ہے۔ یہ چھڑا بڑے بڑے کیسے بڑا

ہوتا ہے اور سبھی جاتا ہے اس واسطے اس کی نوک سے چول بناؤ جاتی ہے

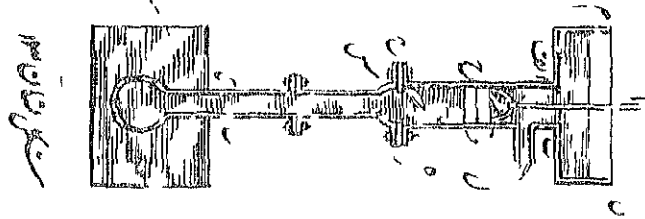
جس پر ویٹوزور کو حرکت کرتا ہے۔ اس قسم کا ویٹوزور اپنے ہی بوجھ سے بند ہوتا

اور پانی کے زور سے کھینچتا ہے اور سبھی بند کرتا ہے۔ یہ اور پر گزرتا ہے اور اس سے

تو اول تل سس می کو کوسے کے پانی کے سطح تک ہوا سے جڑتے ہیں اور
 پھکاری کو حرکت دیتے ہیں۔ یہ پھکاری ہوا کو جو کوسے میں بہری گئی ہے۔
 تل سس می سے اوپر کھینچ لیتا ہے۔ جب بادہ یا غرج تل سس میں بہا ہوا کہ
 قدر سے ہوا کے دباؤ سے نیلی ہے۔ اتنا دوسرے کرہ ہوا کا دباؤ جو
 کوسے کے پانی کی سطح پر ماہر کی جانب سے کوسے کے پانی کو تل سس
 میں ڈھکیٹا دیتا ہے۔ اس طرح سے کہ ہوا پھکاری سے کوسے کے ذریعہ سے اوپر
 جاتی ہے اور سطح پر پانی اوپر چڑھتا جاتا ہے۔ یہاں تک کہ وہ پانی وہ
 وہ " میں بہو کہ اوپر گرتا ہے۔ یہ وہیلو اوپر سے کہ جانب کھلتا ہے۔
 پانی کو لٹٹے نہیں دیتا ہے۔ اس سے اس کے جو پانی اوپر سے کہ
 اس کے دباؤ سے وہ بہہ جاتا ہے۔ جب مانی تل الفج میں بہر جاتا ہے
 پھکاری کو اس طرح حرکت دیتا ہے کہ حاکستہ نہیں رہتی۔ اس سے بلکہ پھکاری
 کے اصول پر جکاس سے اوپر پانی کما سے در لک کر ڈالتا ہے۔ جب اس
 سے کہ جاکاس سے تو در لک دو " بہا ہوا ہے اور وہیلو " کہ لکھا ہوا اور
 پانی لٹٹے میں بہو کہ اوپر گرتا ہے۔ جب اس کے اوپر سے کہ پھکاری پھرتی وہیلو
 بند ہو جاتا ہے اور پانی لٹٹے کے اوپر بہا ہوا ہے۔ اوپر چلا جاتا ہے۔
 اس طرح سے کہ ہوا کے دباؤ سے کہ ہوا کے دباؤ سے کہ پانی
 کی سطح پر پڑتا ہے۔ زیادہ پانی تل میں پھکاری سے کہ ساہمہ اوپر پڑتا ہے۔
 کہ ہوا کے دباؤ میں یہ تابین ہے کہ وہ ہم سے کہ
 پانی کے ستون کو سنبھال رہا ہے اس واسطے کہ اس قسم کا پانی
 چپا ہونے کا آہ اوہی وقت کا آہ ہے جبکہ اس کا لٹٹے کوسے کے پانی

ہستہ اسانی سے اس قسم کا ویلو اپنی جگہ کو دیا تاکہ لٹنا ہو۔ ویلو ٹکس کا ۲۳
 ویلو کی اوپر کے طرف سے دونا ہونا چاہیے اور ویلو کو اس طرح مرکب کرنا چاہیے کہ
 وہ اسی جگہ سے چرتہاں حصہ اسے اور کی سیخ کے قطر سے اوپر بلند ہو جاوے۔
 یہ ویلو ح شکل نشان ۲۳ سے ظاہر ہو کر دی یا نندا کر دیتی ہے
 کے ساتھ ساتھ ہیں اور ایک محرومی جگہ یہ عام ہو گئے ہیں اور اس نہ تین
 وہ خود اپنے ہی لوہے سے بند ہو جائے ہیں اور انی کے زور و کھینچا
 جو اوپر ہو کر اوپر چڑھتا ہے۔

۲۴ یہ جید پانی جڑ ہائے کی بھر پان جو ہم سے اوپر پان کین اوپر پان
 چر ہائے کے تل یا آلہ کے ساتھ گردا و سے حقیقت ہیں جو آجکل عام پراجیکٹ
 اور جو سکشن میب کے نام سے مشہور ہے۔ اس معد آلہ کا ایک حصہ شکل
 نشان ۲۴ سے ظاہر ہے۔



۲۵ اس آلہ میں ایک تل یا پائپ سس و ہوتا ہے جو کہ نو سے بین
 اوتار سے ہیں۔ اس تل کی لمبائی ۳۲ فٹ سے زیادہ ہر گرہ میں ہر ماچا ہو
 ان کے موہ پر جبکہ سکشن تل کہے ہیں ایک بڑی سیرج بیکاری لگائی جاتی ہے
 جو اوپر بن عام اصول پر کام دیتی ہے جیسا کہ عام پکارا ہے۔
 جو اس تل سے پانی چڑھانی کی کارروائی کو ہے۔

رکھی گئی ہے کہ وہ ہر ایک کام کو جلد پورا کرنا چاہتا ہے اور بہت جلد اس کے نتائج اور اثرات کو دیکھنا چاہتا ہے اسی وجہ سے وہ ایک مختصر تقریر کو بھی بات اور مانع اور مفید مطلب ہو بہت پسند کرتا ہے۔

۴۔ مختصر تقریر اور تحریر سے ایک یہ بھی فائدہ ہے کہ عمل کرنے والے ایک بہت آسانی ہوتی ہے اور وہ بڑی تفسنی اور دل جمعی سے اس کے ایک ایک حکمت کو اپنا دستور العمل بنانا چاہتا ہے۔

۵۔ اسی خیال سے پس چاہتا ہوں کہ غنا اور ٹوٹنگری کے سبب کو اختیار اس کے اور پہلے حکموں کا اتفاق ہے ایک مختصر تقریر میں بیان کر دوں۔ جس شخص کا دل یہ چاہے کہ میں دولت مند اور مالدار ہو جاؤں وہ ان ترائیکب پر عمل کرے خدا سے یہ توقع ہے کہ وہ بہت جلد نئی اور نوٹنگری ہو جائیگا۔

۱۔ قناعت کے معنی ہے میں جو غنا چاہی ہوئی ہے اسکو منع کرے۔ قناعت کے یہ معنی نہیں ہیں کہ انسان اپنا بیج اور کاہل الوجود بن کر بیٹھ رہے اور ذرائع دولت کے حاصل کرنے سے ہاتھ پائون بٹار دے یا جس وقت اسکو دولت بقدر کفایت مل جاوے تو وہ اسکی مرضی اور فرہش کے فکر چوڑے دیوے قناعت کے صحیح معنی یہ ہوتا ہے کہ بقدر مالی اٹھ بھل ہلاک اسکو مہار در یوں سے عنایت فرماوے وہ اوپر شاکی رہے خداوند کریم کو دعا گاہ میں لے ادبی اور ناشکری کے خطے زبان پر نہ لارے اور پس بنی نوع کے اموال پر نا واجب ارزا جائیداد لے لے دست درازی نہ کرے اور نہ دست درازی کا خیال دل میں لادے جب قناعت کے یہ معنی ہوتے

کے سطح سے ۳۴ فٹ سے بھی کم اونچا ہو، کیونکہ اگر ایسا ہوگا تو ہوا کا دباؤ باقی رہے گا۔

اس واسطے جس سیکشن پمپ اور لنک پمپ کو مقابلہ کر کے دیکھتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ سیکشن پمپ میں ۳۴ فٹ کی لمبی لوسے کی سطح کی ضرورت نہیں ہوتی ہے اور سوائے اسکے اور کوئی فائدہ اس میں نظر نہیں آتا ہے۔ باقی آئندہ۔ راقم صاحب حلین

تدبیر منزل

غنا اور نوگرہ کی ترکیب

۱۔ اس باب میں حوالہ دیکھیں اور دانشمندان نے لکھا ہے اور جو اون میں دو ٹوٹا اور ٹکڑا اور عقلا کی اور بشی اور اصلاح اور ترمیم کرنے کے پہلے آئے ہیں اگر ان سب امور کو تفصیل سے لکھا جاوے اور ان کے اسباب اور علل کو بیان کیا جاوے پھر ان کے اسباب اور وجوہ کی وجہ سے اور نام و نسبت پر شور کیا جاوے تو ایک بہت بڑی کتاب ہوگی اور نہ چاہئے۔

۲۔ یہ امر ظاہر ہے کہ جہتہ دونوں کا اوجہ اور بلان اور ان کا سرور اور انداز ایک مختصر تشریح کے لئے اور ایک مختصر رسالہ کے دیکھنے سے ہوتا ہے۔ دیکھنا سرور ایک بہت لمبی چیز ہے۔ مگر تقریر کے لئے اور بڑی موٹی کتاب کے دیکھنے میں نہیں ہوتا ہے بلکہ برخلاف اسکے ایک لمبی تقریر کے لئے اور ایک موٹی پوٹ کتاب کے دیکھنے سے طبیعت اور احساس اور مشاعرہ جو ماضی ہے اس کو کہ یہ ہے کہ انسان کی اصل اور فطرت میں یہ بات

تو طبع مکہ معنی ہوں گے کہ خداوند کریم کی ناشکری اور شکایت اور اپنے
بہی نوع کے احوال پر ناجائز طریقوں سے دست و رازی کرنا یا ایسی دست و رازی
کی تفسیر اور تفسیر کرنا۔

اس معنی کے صحیح اور درست ہونے کے دلائل قرآن اور حدیث پر سے بہت
لا سکتے ہیں پر اس مقام پر اوں نے بیان کر کے کا کوئی موقع نہیں ہے
مگر ماثلاً آدمی سمجھ سکتا ہے کہ جب قرآن اور حدیث میں جا بجا کسب حلال اور
تفصیل مال کی ترغیب دی ہے پھر کسب کو چھوڑ دینا اور ذرائع تحصیل کو قطع
کردینا کیونکر ممکن ہوگا ہمارے دلوں کی تشفی کے لئے صرف یہ آیت کافی ہے
فَلَا تَسْأَلْ عَنْ نِعْمَتِكَ مِنَ التَّنْظِيرِ جب قناعت کے صحیح معنی ہوں تو معلوم ہو جائے
پس اگر ہمارے دل لاکھوں روپے ہمارے پاس موجود ہوں اور ہم اور ہمارے
ریادہ کی فکر کریں اور جتنے ذریعے دولت کے ہیں اوں سب پر عمل کر کے
دشمن کریں تو ہمارے قناعت پر ایک ذرا سادہ بیہ بھی لگ سکتا۔

۱۔ ہر بات میں سچائی اور ایمان باری کو لازم کر کے اس میں باقی کا بیان
سب کے کہ کبھی ہوں گے جسے بھی جھوٹ نہ بان سنے، یہ لکھ اور جو وعدہ کرے
وہ میں، یہ خلاف ہے جو جب یہ کریگا تو اس کا اعتبار لوگوں کے نظریں
موگا اور ہر ایک شخص اس کو قرض دینی کی اور اس کے تجارت اور سود اڑی
اور ہر معاملے میں شریک ہونے کی آرزو کریگا۔

۲۔ بعض اوں سیکار، کھسٹوں کے ہنگی، تال، سبیل، پتلی درخت کی سی ہوتے
ورادہ کے ساتھ جیتے پانڈی، ایرسے سے جیسے بے فائدہ اوقات راہ گشت
ہونے کے اور ضرورت کے وقت ندامت اور حسرت لاحق ہونے کے

دا دل میں ہر پہلو سے لگا لے سکے لائق و سادہ، ہر ذرا، کدو، انار، ...
 کام میں شریک کر کے ... کے کام میں۔

اوس، تم سے دو کپڑا کر لی کر ... کا باریک بینی سے دیکھو، اسے ہر
 بدویات کا حوصہ ہو اور وزت پر نفع۔ طے کرتا ہے، اللہ تعالیٰ ہر کچھ
 دو کا دل اور ہر ذرا، کدو، چلی، ابنا، اسی ہر رو، اسے ہر
 دلو، اور دتہ، اور او، ... سے ہر ذرا، کدو، ...

فصل ... ہر ذرا، کدو، ... سے اور فصل ...
 ہر کچھ پیتہ وہ ... ہر ذرا، کدو، ...
 امانت اور دتہ، اور او، ... سے ہر ذرا، کدو، ...

یا ... ہر ذرا، کدو، ... سے ہر ذرا، کدو، ...
 ہر ذرا، کدو، ... سے ہر ذرا، کدو، ...
 نہ ہو تو روئے، ہر ذرا، کدو، ... سے ہر ذرا، کدو، ...
 ہمیشہ ملا کر۔

نیل و تشریح

مثلاً فرض کیجئے کہ ایک بہینے میں بچہ ہوتا ہو، ضروری ہے کہ اوس بچہ
 پاس سے ہر پہلو سے لگا لے سکے، اسے ہر ذرا، کدو، ...
 اوس بچہ دیکھتے سے کوئی تھارت کرے، یا کسی کہیں ہر ذرا، کدو، ...
 نہ اگر کم سے کم منفعت رکھی جاوے، ...
 سے ہر ذرا، کدو، ... سے ہر ذرا، کدو، ...
 مثلاً ... کے ...

۱	روح سبیاہ	۳۷
۲	خاکروب	۴
۳	گاذر	۶
۴	سقا	۸
۵	حربہ مخلوطہ محصولی کباب اوسہ کباب	۹
۶	مشرفات حمامت و غیرہ تفریح طبع	۱۰
۷	محصول اخبارات و رسائل علمی	۱۱
۸	چند، جاسس قومی، حیران و غیرہ	۱۲
۹	بایں تاکو و غیرہ	۱۳
۱۰	تنخواہ ماہ	۱۴
۱۱	تنخواہ ملازم	۱۵
۱۲	کرایہ مکان	۱۶
۱۳	خرید خوراک، عورت، اجاب و غیرہ	۱۷

میزان کل

۱۷۷

حسب ہرست بموجب طریقہ مذکورہ بالا اسکے اچھی طرح کئی ہمدون کے
سرسے سے تیار ہو جاوے اور سوا اون مرات کے جو سدرجہ ہرستین
ورکوسی سئ مد معمولی خیر کی پیدا نہ ہو اوس وقت جبکہ رقم آمدنی پن
ران مصارف ضروری کے ماہانہ بچ رہے ہو اسکا ایک فنڈ علیحدہ قائم کرے
جہ وہ اسس مقدار کو پہنچے کہ وہ اپنی ماہانہ منفعت سے کم سے کم والی مد کو

بک جا دیں اور اون سے روپیہ حاصل ہو یا جب سفر کا اتفاق پڑتا ہے تو بہت نقصان ہوتا ہے۔
 چیزوں کے بنیام اور فروخت کی ضرورت ہوتی ہے تو بہت نقصان ہوتا ہے۔
 اسی وجہ سے جہان تک ہو سکے نقد روپیہ یا سونا چاندی اپنی پاس رکھنا
 ضرور ہے لہذا جس چیز کی بہت ضرورت ہو کہ اس کے بغیر گزارہ و شواہد ہو
 اس کو در بدر کر لے۔

۱۳ جب کوئی ضروری شے خریدے تو اس میں چند باتوں کو دیکھ
 ایک یہ کہ وہ شے مضبوط ہی یا بہین دوسری یہ کہ وہ اچھی قیمت پر ملتی ہے
 یا اس سے گران تیسری یہ کہ وہ ایسی شے تو نہیں ہے کہ چدر و زمین چھن
 لے قیمت ہو جاوے جیسے ملے کی چیز بن اور انگریزی سونا چاندی وغیرہ
 یا چوٹا گوتا پٹنا بازیور وغیرہ۔

۱۴ جس قدر آمدنی ہو اس کے ساتھ سے زیادہ صرف نہ کرے اگر ہاں
 ہی سخت ضرورت لاحق ہو تو دو تہ تک صرف کر سکتا ہے مگر اکہ تہ نہ ہو
 اور ضروریات انسانی اور غیر معمولی کے لئے بچا کر رکھنا ضرور ہے۔

۱۵ اس وقت بیگار نہ کرے دنیا کوئی ایک کام تکمیل میں ہے اور مال کا
 اس میں بھرت کرنا فرض کیجئے کہ اس سے سیر حارس کے تک ہماری نوکری
 ہو گئی تو ہر گز مناسب نہیں ہے کہ ہم اس کو کافی بھجوا دیں محنت اور سہولت
 محفوظ رکھ کر دوسرے اوقات فرصت میں کوئی کام نہ کریں مثلاً صبح سے
 دس بجے تک یا جا رہے ہیں چھ بجے تک یا چھ بجے سے آٹھ یا دس بجے
 اگر ہو سکے تو ہم ایک بار گھر کو نوکری کریں اور اگر ممکن نہ ہو تو اجرت کو اوپر
 کوئی کام کر۔

بہتر ہے کہ تو اس کی مشقت سے رہا ہو اور یہی جو نمبر ۲ کی ضرورت کے لئے ہے
کے لئے کافی ہے اسی طرح سے وقتاً فوقتاً ہر ایک ضرورت معمولی کے لئے
سب اس قدر روپیہ جمع ہو جائے کہ اس کا نفع اس ضرورت کے لئے
کے لئے کافی ہو تو فہرست مدات مین سے اس پر قلم لے کر ہر چیز کے لئے
رقم مقرر کر دے اور اس ضرورت کے لئے بچتی رہا دے اور اس کو بھی رقم بچت مین
شمار کرنا چاہئے اس سے یہ فرض اس سے یہ ہے کہ جب ہی روز مین اس کے سامنے
معمولی اخراجات رقم منافع سے ادا ہونے لگے اور اس آمدنی مقرر ہی ہوتی جاوے
علامہ اسکے ایک ہفتہ رقم یعنی دو ہزار دو سو اس لئے غریب شخص کے پاس
جس کا مقرر ہی مصارف سے زیادہ نہ ہو جو ہونا کفایتی رہے اور عیش
سرور اور خوشی کا ہو گا۔

۹ کہی روپیہ کو سیکار نہ رکھا خواہ قلیل ہو مگر کیا تیسہ اس سے کام یا
جائے اور مین لگا دینا جس سے مشقت حاصل ہوتی رہے اور اصل مین لگنا
کا اندیشہ نہ ہو۔

۱۰ سودی قرض کسی نہ لینا چاہیے اگر چہ کئی ہی ضرورت ہو اس لئے کہ ہر ایک
ضرورت کو پورا کرنا محض ہی واجب ہے کہ اس سے پاس مال ہو ورنہ رائی
مال سے اپنی ضرورت نکال لینا پھر ساری عمر اس کی تکلیف اور ٹھکانا عمل سے
بعید ہے۔

۱۱ غیر سودی قرض بھی نہ لینا چاہئے کہ ضرورت شدید ہلک نہ ہو۔
۱۲ کوئی چیز غیر ضرورت شدید کے نہ لینا اس وجہ سے کہ جب کسی موقع پر
روپیہ کی ضرورت ہوتی ہے تو گھر کے سامان اس لایق مین ہوتے کہ وہ فوراً

اور جو فرصدت قلیل ہو وہ سالانہ موار بہ پرفناحت کرے۔
اس موار بہ سے مقصود یہ ہے کہ ہر ایک، ہر سالانہ خرچ معلوم اور مبین ہو
یہ راہ سے زیادتی یا کمی یا واجبیت اور نا واجبیت پر ہر کر کے کام میں
حاصل ہو اور یہ عرض مختص ہے کہ اگر کوئی ضرورت شدید غیر معمولی پیش
ہو جائے تو وہ پوری نہ ہو سکے اس لئے کہ باقی موار نہ خود یہ شخص جس سے
اس کا اسبٹ لہرے کر تمام اور ان میں محبت مصالح تبدیل اور نفع کا اختیار
کلی حاصل ہے۔

۲۱ ہم اپنے اولاد اور بی بیوں اور لونڈیوں اور غلاموں اور
سکینے والوں کی تعلیم و تربیت میں ایسی کوشش کریں جسکی وجہ سے
اشیاء میں مذکورہ بالا میں سے ہر شخص اپنی روٹی کما سکے۔ لے لے لے لے لے
اور ہمارے تکفل کا محتاج نہ رہے کہ ہم فراغت اور غلطی سے یہ راہ
راہ کے ساتھ رعایت و مراعات کرے۔ (۲۱ رہن)۔

جس گھر میں ایک، کما لے والا ہو اور دوسرا کما لے والا۔ لے وہ گھر پر گزرتا
اور مالدار نہیں رہ سکتا بخلاف اسکے اگر دوسرا کما لے والا لے رہا ہو اور
وہ ایک مذکور کما لے والا۔ یہ تو وہ گھر نہایت بے فکر اور مالدار رہے گا۔
جس باہم دونوں کو کھانا اور پڑھنا اور علاج طرح کے مقرر ہو اور پڑھنا
کا تیار کرنا سکھانا اور لے لے وہ ہر گز محتاج نہیں رہ سکتا فقط راعم و حیر الزما

معدن

بقیہ مضمون پیش کرتے ہیں

۲۲ جو وقت سے کہ انسان کی نظر اس شرف و قدر پر پڑے کہ وہ اور فطرت

۱۷ جب سب اوقات معمور ہو جاویں اور شہر ایسا صحت کے رعایت

کے بعد کہ سچی وقت بیکار نہ رہے تو اس بھی ہیکو ضرورت نہیں کہ تحصیل معاش سے

غافل ہو جاوے بلکہ یہ ضرور ہے کہ اب ہم اوروں سے کام لیویں اور ان کے

صنعت کا اجورادیکر منفعت کے ایک حصے سے ہم مستفیع ہوں مثلاً کسی سے

مضاربیت یا شرکت کریں یا انجنہا سے تجارتی میں شریک ہوں

۱۸ اگر ایک معاملہ میں ہیکو اتفاق سے خوار ہو تو سمجھنا کہ اس معاملہ

کو چھوڑ نہ دیں بلکہ نقصان کی وجہوں پر غور کر کے آٹھ اون سے احتراز کر لیں

اور پھر وہی معاملہ شروع کریں یہاں تک کہ منزل مدد پر پہنچیں۔

بہر کار سے کہ بہت بہتہ گردو؟ اگر خار سے بود کلامہ گردو؟

۱۹ ذرا بے متول یعنی تجارت اور صنعت اور حرفت اور رراحت اور ادرا کر

میں سے جس میں ہم اپنی لیاقت کو زیادہ پاویں اور اس کام کہ کرنا چاہیے

اور اسکو منتظر نہ رہنا چاہیے کہ ایک کام ہم کو نہیں آتا مگر سعی اور سفارش سے

اسکو حاصل کر لیں گے کیونکہ اخیر میں وہ سعی ملجود ہو جائے ہیں یا مدد ملے

پہرندامت اور شرمندگی حاصل ہوتی ہے اس لیے اس کام بھی ایک مدد چھوڑ

جانے کی وجہ سے نہیں ہو سکتا نہ یہ کام چل سکتا ہے۔

۲۰ ہم وہ علم حاصل کریں جو ہمارے زمانہ میں کار آمد ہو اور جسکی بہتار

زمانہ میں قدر و منزلت ہو اگر گزشتہ زمانہ میں اسکی کچھ قدر و منزلت نہ ہو

یا ہمارے برگوں نے اس طرف التفات نہ کیا ہو۔

۲۱ اگر فرصت کثیر ہو اور انحال ضروری مانع ہوں تو ہمیشہ ہر ماہ کا بلحاظ

اخراجات ماہ گذشتہ کے ایک موازنہ ساوے جس سے زیادہ صرف ہوا ہو

۲۲ کا یا ۔ اور اسٹریلیٹ سے آتا ہے۔ اسٹریلیٹ کے ملک میں اور اکثر مقاموں میں
جہاں وہ پیدا ہوتا ہے یہ دکھایا گیا ہے کہ سونا طبقات یا مارینکس سیلو۔ یہ میں واقع
ہوتا ہے۔ اگر کھارنہ کے سونے کے معدن طلبا چوراسیہ میں واقع ہیں
جو سیلو۔ یہ طبقات سے جدید تر ہیں۔

۲۳ یہ ہونا خاص ہے کہ سونا سات میں سخت، پتھر کے اوس کثرت سے
پیدا ہوتا ہے۔ ہونا جدید کہ نیل سیلو جکی مٹی میں پیدا ہوتا ہے۔ لکھیا رنیہ اور
اور سیلو کے اطراف کے سونے کے سونے کا حاصل سالانہ آہر کرور سے دس
کرور روپیہ لگا ہوا ہے۔ اور اسٹریلیٹ کا حاصل ملکا سات کرور اور ملک
کرور روپیہ حاصل ساڑھے تین کرور روپیہ ہے اور کل جنٹو سیلو
ایک ڈال کوئی دو کرور سالانہ ہے۔ یہ سونے کے آگے کل حاصل
تاکم سالانہ دس سال میں سات کرور کا ہوا کرنا ہوا اب کوئی آئینہ
اور سیلو کو قریب ہوتا ہے۔ یہ ۶ کرور روپیہ کا سونا سال میں پیدا ہوتا
ہوگا۔ سونے کے سات کے اطراف و حواص کے پتھر کسی قسم کے نکل ہوا
ہوگا۔ یہ سونے کے سونا ہوتا ہے وہ اکثر اوقات کو اسٹریٹس میں ملور کا پتھر ہوا کرتا ہے
لکھیا رنیہ کے سامنے میں ٹیٹل لکھیا اولن سے پانچ اولن تک سونا نکلتا ہے
اسی جی کہ پتھر میں گیارہ ماہ سے نو تو لے تک سونا پیدا ہوتا ہے۔ مگر
کچھ کہیں اس سے بہت زیادہ بھی نکلتا ہے بعض وقت فی ٹن میں سونا اولن تک
سنا پیدا ہوتا ہے۔ یعنی فی کھنڈی (۵۴۰) ٹونہ سونا ہوتا ہے۔

۲۴ ندی کے مٹی میں جسکو ڈرفٹ کہتے ہیں سونا پیدا ہوتا ہے جو کہ درختوں میں

قدر و قیمت مین اسکے مقابل اب تک پیدا نہیں ہوا۔ ہر خد کہ انسان کے ہر روزہ امور مین لوہے کی نہایت ضرورت ہے یعنی بغیر لوہے کے کوئی کام باسانی ہو نہیں سکتا تاہم سوئے کو لون و رنگ مین کچھ عجب و لغیر ہی ہے کہ سب سے دیکھنے سے طبیعت کو فرحت حاصل ہوتی ہے گو یا قرآن مین بھی صمداء فاقع لو دنیا کتارا لئاظر بن اسی کے شان مین آیا ہے۔

والہ قدیم زمانہ مین سونا بہت کم مقامات مین نکلتا تھا۔ مگر اب تحقیقات حال سے یہ ظاہر ہوا ہے کہ تمام عالم مین پیدا ہوا ہے اگرچہ اسکا نفع کے ساتھ اور کثرت سے پیدا ہونا موقوف تھوڑے مقامات پر ہے۔ انگلستان مین عیسوی سو لہو میں ہر سال کثرت سے نکلتا تھا اور اب بھی بقدر پانچ سو ایتھو سیر فی سال کے شمالی ویلر کے خطہ مین پیدا ہوتا ہے۔ ہونگاریہ مین بھی سالیانہ بقدر تیس لاکھ روپیہ کے سونا استخراج کیا جاتا ہے۔ مگر برصغیر مین اسکے نکالنے مین نہایت حکمت اور خبرداری سے کام کرنا لازم پڑتا ہے۔

والہ کرۂ زمین پر مین خطہ مشہور و معروف ہیں کہ جنہیں سونا بکثرت پیدا ہوتا ہے یعنی اورل کے پہاڑ و سکا سلسلہ ملک روس مین اور کلبفائر امریکہ مین اور جزیرۂ آسٹریلیہ مین۔ گو اورل کے پہاڑوں مین اب سیاہا بہت کم ہے مگر سمیرہ مین (جو شمال مالک استیائے روس مین واقع ہے) البتہ جب سال تک بہت ہی زرخیز معادن پیدا ہوئے۔ حال مین کلبفائر کے معادن مشہور ہیں جو ۱۸۴۰ عیسوی مین بنکے تھے اور آسٹریلیہ کے ہی سوئے کے قیمت پر ۱۸۵۰ عیسوی مین ظاہر ہوئی تھی نہایت ہی نامور معدن ہیں یعنی حال مین جتنا سونا تمام عالم مین پیدا ہوتا ہے اس کا

۱۷۱) فلزات میں فقط سونا زرد رنگ کا ہی اور نہایت گوفتہ یا دبے پتے کی طرح ہوتا ہے۔
قابلیت طرق بہت اعلیٰ درجہ کی ہے۔ اور دلا کہ باسی ہزار رقی ملار ایک پاؤنچ
سودے ہو سکتے ہیں یعنی ہر ورق کی موٹائی $\frac{1}{2800}$ انچ کے ہوتی ہے۔ اور
سونا کا ورق جو کنارے و حیرہ کے چاندی کے تار سے بہتا ہے وہ اس سے بہت ہی
کھپن پتلا ہوتا ہے۔ اس صورت میں چاندی کے سلاح پر سونا ڈھکنا بہت کھپن اور
اس سلاح کو کچھ کے رفتہ رفتہ تار بنا جاتے ہیں۔ اس حالت سے سونے کی خا
ارشد ادھی نظر آتی ہے۔ اگرچہ خالص سرسکا نہایت چمک تار کینچ کہتا ہے۔
۱۷۲) خالص سونا نرمی میں قریباً سیسے کے جیسی ہوتا ہے اور ہوا اور پانی سے آکسید
دوبہلا اور سیلا نہیں ہوتا کوئی خراب مذاکات واحد سوا می سیلکا اسٹیل
اوسکو حل نہیں کرتا مگر نائٹرو (یعنی تیراب نمک اور شورہ) کے محلول (ج)
وزن اضافی سویکا ۱۹۲۵ (۱۹) ہے۔

۱۷۳) سونا جو یورپ میں سکے یا زیور کے لیے مستعمل ہے اوس میں تھوڑے
ثانیا یا روپا محض جگہ کیا جاتا ہے تاکہ اوس میں کچھ بھی پیدا ہو۔ انٹیکہ تار کے
سونے کے سکے میں ہر چوبیس جزو میں بائیس جزو سونا اور دو جزو تانبا ہوتا ہے
اور اسکو استناد زدہ کہ لٹ یعنی ملاتی ہے۔ ہاں کچھ کینچے ہیں۔ اور ہر جزو کہ
سونے کے ایک کرٹا کہتے ہیں اور زر خالص کو چوبیس کرٹا کا سونا کہتے ہیں
اور اس قبیلہ سے الگ نئی سکے کے ویکو بائیس کرٹا خالص یا بائیس جزو
خالص کینچے یعنی چوبیس جزو میں بائیس جزو خالص سونا ہے۔ زیور اور
لہڑکے تاب اور زخیر و خیرہ میں کم سے کم آٹھ جزو خالص سونا ہوتا ہے مگر ہرگز
اٹھارہ جزو خالص سے زیادہ کا سونا مستعمل نہیں ہے اور زرگر اور دوسرے

(اور اوس چاندی رچو سونیکے ساتھ مزوج ہے) یہ ہوتا ہے کہ بالکل سونا حل ہو جاتا ہے۔ بعد اوسکے اس محلول طلا میں تانبے کے ٹکڑے ڈال کر سونا ماسز ہو کرے رنگ کے ورور کے نشین ہو جاتا ہے اور چاندی ہی معدن کے مانند نہ نشین ہوتی ہے اور تانا اوسکے عوض میں حل ہو جاتا ہے۔

۱۷ سونیکو کئی طریقوں سے چاندی سے الگ کر سکتے ہیں مگر بہترین طریقہ بوسیلہ تیزاب کے ہے۔ اس میں بھی دو قسم ہیں اول طریقہ ترجیح ہے یعنی اگر سونا چاندی کے ساتھ شریک ہے تو اوس میں اور بھی چاندی گلائیں شریک کچا جاتی ہے جب تک کہ سونیکو چاندی سے ایک اور تیزاب ہوتی ہے۔ یعنی ایک مزو سونا اور تین جزو چاندی کا مزوج تھا۔ کیا جاتا ہے بعد اس مزوج کو پتلے لوح یا ورق کے شکل میں تیار کر کے شوریکے تیزاب (میٹرل اسٹ) میں جوش دیتے ہیں۔ سور تانہ تیزاب کل چاندی کو حل کرتا ہے اور حالانکہ سونا شیشے میں رہتا ہے اور وہ طریقہ گندہک کے تیزاب (سلفیورک اسٹ) کا ہے اور یہ طریقہ ارزاں ہے اور اس طرح سے طریقہ ترجیح سے۔ اس طریقہ میں دس۔ موریم ہے کہ کچھ سونے اور چاندی کے وزن میں ضرورت نہیں فقط تین یا چار برابر اوسکا مٹا صاف سونیکے چاندی شریک کر دیجاتی ہے (یعنی کلاسنے سے) اور اس مزوج نقرہ و طلا کو گندہک کے تیزاب میں جوش دینے سے چاندی حل ہو جاتی ہے اور سونا باقی رہتا ہے۔ چھان لینے سے سونیکو ناک الگ کر لیکے گلا لیتے ہیں اور اوس محلول میں تانبے یا لوہے کے ٹکڑے

بہت کم امرالعمل۔ سیکے سپد ارین اور حور برادر ہیں وہ سوسائٹی کے فرائد کا
سناج سے بخوبی واقف ہیں عرصے کے سن استود مال نہ و من گنگو سے ہی کم۔
میں ابھی اس بحث کو چھیڑا نہیں جانتا کہ سوسائٹی کی طرح کی ہونا چاہیے نہ کہ وہ
بہت سے سوسائٹیاں صبح و شام نلڑ آتے ہیں۔
میں صرف اس لئے اسے قول کی بنا پر کرتا ہوں اور میرے قول کی تائید پر
ایک بہت بڑی دلیل پیش کرنا ہوں۔

سوسائٹی یا انجمن سے اصل مطلب یہ ہے کہ وہ ایسا جگہ ہو جہاں
لوگوں کو شکر کرنا چاہیے کہ ہمارے شائع کاتھی ہی مقصد و مقاصد سے
ایک خاص جگہ پر جمع ہو سکیں۔ یہاں اور گھر یا اور کام کے لئے کرینی احوال
خاص جگہ پر کر سکیں (میکو حکم دیا ہو) اس قدر عرصہ نہیں کہ وہ یہی کام کو آٹھ و
ایک قدر بہت ہی زیادہ معزز کیا کہ کوئی کامل وجود ہی ان کو گراس دے۔
منصرف ہو۔ اس ہی طرح بہت سے کام اس لئے بنائے ہیں۔ یہاں سے ان کے لئے
ہوگا رہا ان بیان کرنا کچھ میرے مسئلہ سے متعلق نہیں ہے۔

سوسائٹی میں متعدد بار و امصار کے انما آتے ہیں لائن تری ہیں۔
ہیسا کیجائی سے ہر وقت وہاں اس لئے کہ وہاں کوئی رور کہاں کا
بھی معزز کہ باحالیہ یا کس ٹیبل ہی وہاں رہا نہ ہو اور یہاں سے
وہاں پر ہر ایک امر کی کوشش ہو کرتی ہے تاکہ لوگوں کے لئے سداً اور ہر جگہ
کے آرام کے لئے بہت ہی مفید جاب آئی کو کسی ہی فکر ہو مگر وہاں ہی وہاں دار
ہل جاتا ہے یہی پرانی جہیز سے میں آؤں اور دراز کے حالات معلوم ہو سکیں
بجس میں محبت و الفت بڑھتی ہے مگر یہاں ہی اہتمام ہو رہا ہے کہ وہ

کار کیا اسباب۔ مزوج سوسے کو مخصوص طریقوں سے خالص سوسائٹیک رنگت پر لا۔ یہ ہیں ایسی بعض دواؤں اور تیزابوں کے استعمال سے اس کے اوپر کے سطح کا تانبا حل ہو جاتا ہے اور خالص سونا رہ جاتا ہے۔ بعد جلا کرنے سے مثل زر خالص کے اوسین آب و تاب آتی ہے۔

وقت سونا طبع کے کام میں با فرط صرف ہوتا ہے اور یہ طبع یا ورق سے ہو تا ہے یا پوسیدہ قوہ کھربائی کے اور تھیتے یا چلی کو بو یا نوٹ یا تر فر کا رنگ رہا جاتا ہے مزوج طلا اور رنگ سے ہے۔ راقم میرزا مہدی،

ادب

سوسائٹی (انجمن) یا کلب

ہر ملک کے لئے بہت ضرور ہے کہ وہاں عائد اور اعزاز کے چند سوسائٹیاں ہو یا کہ وہ ہندوستان میں یہ امر مروج ہو گیا ہو گو ابھی وہاں بھی اعلیٰ درجہ کے سوسائٹیاں بدستور کم ہیں۔ امہد تو ہے کہ رفتہ رفتہ وہ اپنے فرائض منصبی کو پورا کر لینگے اور بعد اس کے ہر فرد اس میں شریک ہو سکے۔ بے کار ماسخنی کچھ کہا کہ ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ ایں ہندوستان است مگر وہ ملک یا شہر جس کے کان سے کبھی سوسائٹی کا لفظ نہ سنا ہو جگہ اس سے کیا امید ہو سکتی ہے کہ وہ اس کے فوائد اور نتائج کو سمجھے گا۔ دیکھو ہمارے ان شہرین بعض ہندو اور نیک اندیش حضرات نے کچھ کچھ اسکی بہت داسے ہیں مگر جب تک یہاں کے امرا اور عائد کو اس طرف رجحان ہو کچھ امید ہو سکتی ہے کہ اس طرح کے کام اعلیٰ درجہ کی ترقی کر سکیں گے۔

یہ ماحول کہ سوسائٹی کے فوائد اور نتائج کو بالخصوص بیان کروں مگر جب یہاں کے رہنما اور لوگوں کے رجحان کو دیکھتا ہوں تو ہمت ہمت ہو جاتی ہے کیونکہ یہاں

یا ان میں سے کسی ایک کو بلا کر بہت سے شخصوں کو ملکوں میں اس کے دورے
 و سبب ۱۸۶۷ء فروری میں گئے۔ کے مستحق ہیں۔ فقط باقی آئیہ۔

انتم را عرض می نمود که در صورتی که در این باره

٤٦

عبدالمؤمن بن علی سلطان کاکه

ملطاف بہا اسرار علی۔ لہذا جب آفریقہ کے ادوار سے
انتقال کے بعد ہمیں تمام راجا، مالدو، سری لنکا کے سلطان کا ایوان الہام
ہم سے ملو اور اس میں وزیر باہر بھی ملے کہ وہ لائے لیا اور اس
سے محفوں اور کونوں اور ... اور ... اور ... اور ...
اہل اس مہاراجہ کے ہمارے والی کہ ہمیں نوجوان لڑکوں اور ...
علم و ہر ہنگامہ ... اور ... اور ... اور ... اور ...
فرستیں اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...
قاضی، قاضی کی اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...
ملکہ اور سکی قضا، یہی کہ عہدہ سیدہ مالا اور اچھے ... اور ...
... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...
اعلیٰ سر میں خانوادہ ... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...
اُن مکتبہ اور ماسٹر ... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...
اور اونکا سسر اس ... اور ... اور ... اور ... اور ... اور ...

اور اس مہم ہونے پر کہ اس سبب لڑاکوں سے ایک ایک ہی دن کتنی مہم سے کشتور
ہستی میں قدم رکھا ہے یہ کل لڑکے کے حافظ اور بعض وقت طالب علم کے
لقب سے یہ مہم کئے جاتے تھے۔ کیونکہ وہ عقائد و فقہ کی نہایت عمدہ
عمدہ کناس پر مشتمل تھے۔ اور انکو یاد رکھتے تھے۔ اور بہت سے
دوسرے کتاوانان بھی انکا درس دیتے تھے۔ اگر تاتھا۔

سلطان بہ المومس کی یہ عادت تھی کہ ان سبب حافظوں کو سجدہ کے دن
ایسے مار گادتا تھا جس پر فراہم کرتا۔ اور انکو حکم دیتا کہ ہفتہ بہر جو کچھ کہ
اہو رہا ہے۔ نئے شام سے لیکھا تھا اسے حضور میں اعدا کر رہا ہے۔ اس طرح سے
اول لہجوں کا دستور کو واسطے تھے مل علوم و معارف کے ترغیب دہندہ
دیتا تھا۔ تاکہ آگاہ وہ عالم حاصل اور ہمدرد تھے اور اس کے ساتھ

دوسرے کاٹل کاٹل میں جاتے۔ اور دوسرے روز سلطان عبداللہ
رہا سلی سے گا۔ وہ ایسے ایسے گھوڑوں کی داری کا اور چار چالیس
ہر ہلاک تھے۔ یہ ہر ہیکے اور گھوڑوں میں ہر تہ اور ستانی دیکھا دیکھا
اور بعض ایسے ایسے کمالات و معارف میں وسیع سمجھا ہار دلا دلا

سے مسرت کرکے تھی۔ کہ سلاسل تھے اور عیسویہ رز او کی عمل

مارکی شنائی دیا ایک دسہ بنی گا۔ برہمنوں کی یہ کہ مار کا بہر ہونا کا

اشاہ کا میکا۔ اور ہیک کر مار کے دو ہر کے ہتیاروں کو ہر حال میں

لاسکا امتحان لیا جاتا تھا۔ اور ایک دن پہرہ سلطان اول حافظوں سے

سمادری یعنی تیرسکا شعل کر داتا تھا۔ باقی آدھ۔ راقم حوالہ امام محمد السلام

دو بیچوں کے ذریعہ سے چلے گا اور ان بیچوں پر ایک خاص راحت کے آگے سے قوت
 دہی جاویگی اس جہاز کا وزن ماحول اس معتدل لہائی ہوڑائی سے کہ دوسو سیر ہوگا
 اور کہتے ہیں کہ یہ ایک غبارہ وغیرہ سے مختلف ہوگا کیونکہ اگر اس جہاز میں کوئی
 چیز ٹوٹ جاویگی تو وہ ایک بارگی کر نہ پڑے گا بلکہ آہستہ آہستہ زمین پر اترے گا۔
 چند روز گزرے کہ مقام وینسیت میں دفن مہر اف کے
 پاس ایک شہاب ثاقب ٹوٹ کر گرا اور نیچے سڑک میں دوڑ گیا وہیں گیا۔ اس واقعہ
 کو بہت سے لوگوں نے ملاحظہ کیا اور بیان کیا کہ شہاب ثاقب مذکور بڑا چمک دار
 تھا۔ جب اس آسمانی پتھر کو بغور ملاحظہ کیا تو معلوم ہوا کہ اس میں ایک سڈ سولن
 مایع سانٹ (سانٹ زیادہ ہوتا ہے $\frac{39}{1}$ اکھ سے) کا چوڑا موبو دھا جھوٹ
 یہ شہاب ثاقب گرا تھا تو وہاں کے اس پاس کی رہبر جہان وہ بڑا تھا اور سوقت
 حم گئی تھی بعد اسکے ڈاکٹر اسکور کے روبرو جو ویسٹ ناسٹ کے مدرسہ اعلیٰ
 مدرس تھے یہ پتھر زمین سے نکالا گیا یہ آسمانی یہ منڈل تشکیل تھا اور ہر طرف
 سنکر یا جو ہر دار تھا جسکے طرفین ہورے اور زرومی مائل سرخ اور قدرے
 سیاہ رنگ کی تھیں۔ اسکا وزن ۷۵ گرام کا تھا۔ اسکی تسبیح اب کچھ آبی
 ملک سا پڑا یعنی شمالی روس کے ایک ضلع میں جب کائنات کو کوئی
 ہے ایک بہت بڑے گینڈے کا مردہ جسم ملا ہے۔ یہ جسم ایک دریا کے کنارہ
 جو دریا حاناس کے متعلق ہے یعنی اوسین ہیکر جانا ہے ملا ہے اور یا فی کی رگڑ سے
 اہل کیا تھا۔ جس طرح کہ شعاع میں دریا لیناس کے کنارہ ایک بہت بڑے ہاتھی کا
 جسم ملا تھا جسکو میتھ کہتے ہیں (یہ قسم ہاتھی کی اب دنیا میں نیست و نابود ہے)
 اور اس طرح سے اب یہ گینڈ ملا ہے جو مالک تروتاز ہے کہ گواہی ماریت

نرا خورای و اقسام آید۔ بہرہ منہ لڑتے حرام، افلام و حلق سے صاف جگر و کلی ہوا
 دھاتہ یا دھکا ہو گا۔ کسی ایسا بہت ہی قوی لاحق ہونے سے دور ہوئے ہیں
 فی بوتل ہوا۔ رو۔۔۔

۴۔ تریاق مار سپر یہ دوائی جہلی، مائل حوراک بھی، امروہی و
 سرخس اسرال و نسیمیاں و قیو، اللہس کہاسی، ترمہ در و شقہ عرق اللہنا
 دمع حاصل و جلدی کہتہ امرانرا، اور پراس، رتم حارر نامہ در دور ہونے
 دھکو دودہ در و غرض زرد ہضم ہونا ہوا۔ اس سے ایسی طور پر ہضم کر۔ سیکے ہیں
 فی خوراک ۸۔ ۲ حوراک۔

۵۔ جب دمع و ماسطس ان گو لمون کے کہا گئے۔ مار بار آنا یا شہا کا
 رت لگی سند ہو جائی ہے سب سے سلیل البول و ضعف نشانہ و بھتیس و اسہال ویرہ
 و پانی کے لاگ ہونا شرآہ و ہوا اکثر کثرت کا۔ سے نظام عصبی مانا سگار ہوا ہو
 دور ہوتے ہیں۔

۶۔ جب قائم مقام ایدوں اس سے۔ یہ صر و حرج لہ افیرن و تہینہ و
 بہوٹ حاسے ہیں بہوٹ کہلاتی ہے ہند آتی ہے کھستی بدن و نزلہ و زکام و ہر
 جو۔ گلے میں گرتی ہو و کہا انس و تب رہ دور ہوئے ہیں۔ ہر رویدہ

۷۔ ہلا اس اسکے سو گئے سے برآوال دور ہوئے ہیں۔ عفاں۔
 ۸۔ جب دمع آتشک کہی سہت آتشک ہو نہ ہو یا دین بلا تکلیف مونہہ و
 و دست حاتار ہتا ہی رہے رویدہ۔

۹۔ مار اللہم بہرہ ہول مسوحات و طیدر کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامہ
 و قراقر شکم و لقوہ و اسرغا و مایخو لیا مراقی و ححقان و کلی خون کو کہوٹا ہو۔
 فی بوتل عفاں۔

ایک عرق بطور علاج خفہ ماثقدم
مرض جاکاہ تشنگ و سوزاک و یہ سے بچنے کے لئے خریدا گیا فی بوتل ع
ایک بوتل چہرہ سینے کیواسے کافی بہتہ مفصل حال آدہ آنکھ کے ٹکٹ سے کے
نہیں بچنے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰۔

رسید زرار از حضرات خریداران معلوم

- نواب شوکت جنگ بہادر دام اقبالہم ۱۰ سے
نواب اکرام جنگ بہادر دام اقبالہم ۱۰ سے
نواب وزارت علی خان بہادر دام اقبالہم ۱۰ سے
نواب احمد علی خان بہادر دام اقبالہم ۱۰ سے
مولوی حافظ محمد انور اللہ صاحب اوسٹاد ۱۰ سے
حضرت بندگان عالی حضرت پرنور دام اقبالہم ۱۰ سے
حکیم سید علی خان بہادر میر مجلس صفائی ۱۰ سے
مولوی محمد حسن عطار اللہ خان صاحب منصرم ۱۰ سے
مستند صدر الہام عدالت سرکار عالی ۱۰ سے
مولوی محمد اعظم صاحب ابو الجلال نائب سر ۱۰ سے
دفتر مستند مالگزاری سرکار عالی ۱۰ سے
مولوی محمد غضنفر علی صاحب مہتمم دفتر مستند دارالہکام ۱۰ سے
علاقہ تعمیرات عامہ ۱۰ سے
منشی کشن راؤ صاحب میر منشی دفتر مستند مالگزاری سرکار عالی ۱۰ سے
غلام نبی صاحب جاگیر دار پوکن پٹی ۱۰ سے

فہرست مضامین

مضمون نام مضمون نگار یا مولف صفحہ
 حرقہ یا نی چڑھانے کے طریقے مضمون ۱۶

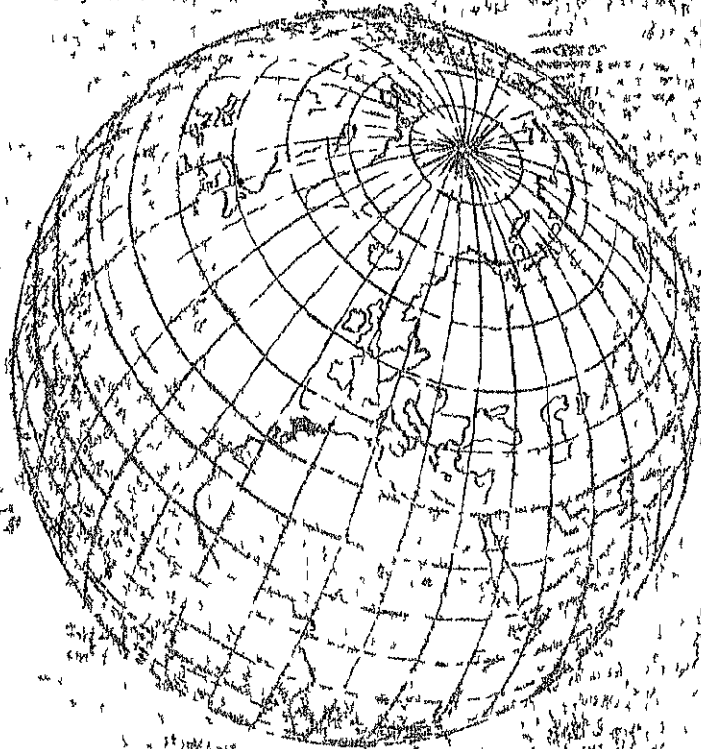
۱۷
 اشیائے مضمون کی سبب بحقیقہ سجاد و شفا السان مولوی، کمال الدین صاحب ۱۹۹
 اشیائے مضمون کا خد العلو م مولوی کریم علی صاحب رحم ۱۰۲

فہرست مضامین ویرالہ

۱۶۱۹۱۲ ۱۶۱۹۱۲

قال البیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ و ملائکتہ یصلون

علی مسلم القاس الخیر



اس سال کی خیر ہی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کچھ مضامین پہنچا دے نظر ہوں تو وہ
موجب چین مشرق و فقر مستند مالگزار می نقطہ جلسہ شیر خواہ ہند واقع حیدر آباد دکن کے
نام بردار فرمائیں

استہوار

ہمارے تمام ناظرین ملحد خیال اور عالی ہمت کو مژدہ ہو کہ آج کل ہمارے کارخانہ میں ایک مصور رشک معنی اور ہندو جو وہین جو تصویر رومی اور آبی نہایت عمدہ مثل نقاشا و ہر دلاستی کے تیار کر کے ہن شریعت، منہ جہ ذیل ہے جن صاحبوں کو اپنی تصویر تیار کرنا منظور ہو وہ اپنا موٹو بھیج کر اپنے رسالہ معلم سے رسل و رسائل زراوین مگر شرط یہ ہے کہ نصف قیمت پیشگی لیا و گی۔

روغنی	آلی
معدار بلندی تصویر	قیمت
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰
۵۱	۵۱
۵۲	۵۲
۵۳	۵۳
۵۴	۵۴
۵۵	۵۵
۵۶	۵۶
۵۷	۵۷
۵۸	۵۸
۵۹	۵۹
۶۰	۶۰
۶۱	۶۱
۶۲	۶۲
۶۳	۶۳
۶۴	۶۴
۶۵	۶۵
۶۶	۶۶
۶۷	۶۷
۶۸	۶۸
۶۹	۶۹
۷۰	۷۰
۷۱	۷۱
۷۲	۷۲
۷۳	۷۳
۷۴	۷۴
۷۵	۷۵
۷۶	۷۶
۷۷	۷۷
۷۸	۷۸
۷۹	۷۹
۸۰	۸۰
۸۱	۸۱
۸۲	۸۲
۸۳	۸۳
۸۴	۸۴
۸۵	۸۵
۸۶	۸۶
۸۷	۸۷
۸۸	۸۸
۸۹	۸۹
۹۰	۹۰
۹۱	۹۱
۹۲	۹۲
۹۳	۹۳
۹۴	۹۴
۹۵	۹۵
۹۶	۹۶
۹۷	۹۷
۹۸	۹۸
۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰

ایک طرح حساب فی انجہ تین روپیہ راہ لیا وینگے ایک فٹ سے کم ملکہ تیار نہوگی۔ اور قد آدم تک تیار ہو سکتی ہے۔

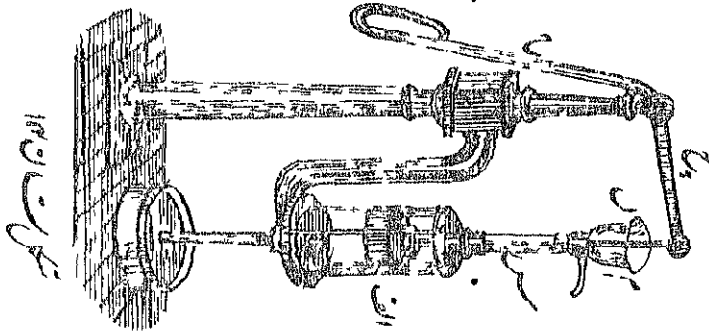
استہوار

مغرب !!!

ادویہ مد رج ذیل شرطاً تا حصول صحت باوامی نقد قیمت لاہور موجی دروازہ ہیں دار الشفا می حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک ہستیم رسالہ حافظہ صحت سے مل سکتی ہیں۔
روغن دانغ سستی و باریکی و کچی مملو قہ بچہ پس کی خرابی سے اگر رگ بٹی کمرور ہونگے ہوں تو اسکی جذر و زمالش سے حال بہتہ اصلی پر آتی ہوں فی تولہ روپیہ۔

جواو کے اور۔ واضح ہے۔ کرہ ہوا کا وہ دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر ہوتا ہے
 پانی کے درپے سے لیٹن کے تیلے تک پہنچتا ہے۔ لیکن یہ اثر کرہ ہوا کی دباؤ کا
 لیٹن کے تیلے تک پہنچنے میں اس پانی کے لیٹن کے وزن کی وجہ سے
 گہٹ عات ہے جو لیٹن کے تیلے اور کنوے کے سطح کے درمیان میں واقع ہے
 کیونکہ کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے سطح پر پڑتا ہے اول اس پانی کے لیٹن
 کے بوجھ کو سنبھالتا ہے جو لیٹن کے تیلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے
 درمیان واقع ہے۔ اور لیٹن کے تیلے پر صرف اس قدر زور ڈالتا ہے اس
 پانی کے لیٹن کو سنبھالنے کے بعد مافی بھتا ہے اس واسطے کہ لیٹن کے
 تیلے پر پڑتا ہے وہ ویسا ہی ہوتا ہے جیسا کہ اگر وہ پانی کا لیٹن جو لیٹن کے
 تیلے اور کنوے کے سطح کے درمیان میں ہے لیٹن کے اوپر ہوتا ہے اور اسکو
 پیچھے دھاتا۔ اور پیچھے سے کرہ ہوا کا دباؤ کہہ کے پانی کی سطح پر
 پڑتا ہے اس لیٹن کو دھاتا۔ پس پانی کو سنبھالنے کے طرف دو قوتیں
 دھاتی ہیں ایک تو کرہ ہوا کا دباؤ جو اس پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو لیٹن کے
 اوپر واقع ہے دوسرے پانی کے لیٹن کا بوجھ جو لیٹن کے اوپر ہوتا ہے
 اور لیٹن کو کرہ ہوا کا دباؤ اوپر ڈھکیلتا ہے جو کنوے کے پانی کے
 سطح پر پڑتا ہے اور بذریعہ اس پانی کے لیٹن کے لیٹن کے تیلے تک
 پہنچتا ہے جو لیٹن کے تیلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان
 ہوا ہوا ہے۔ اور یہ ہوا کا دباؤ جو لیٹن کے تیلے پر پیچھے کے طرف پڑتا ہے
 اور لیٹن کو اوپر اٹھاتا ہے اس کرہ ہوا کے دباؤ کو توڑتا ہے جو اس
 پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو لیٹن کے اوپر ہوا ہے اور لیٹن کو اوپر سے

یہ عمل بہت مروج ہے اور اسکے استعمال میں بہت فائدہ ہے ہیں۔ یہ عمل مکمل کیا
۱۵ اندر سے ذیل سے ظاہر ہوتا ہے۔



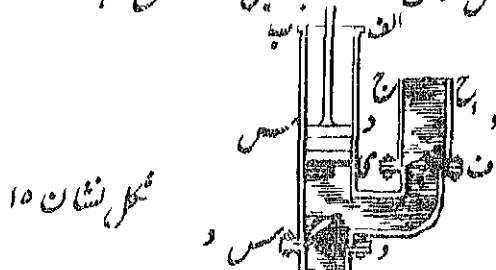
سیکشن پائپ میں پانی کی سطح کا فعل ہے جو سیکشن پائپ میں ہے۔ لیکن اس
پیشن میں اس کا ایک ٹیوسٹ لٹو ہے جس میں دیکھو نہیں ہے۔

۱۵۷ فورسنگ یا سچ اس سے باہر اس کے اوپر ایک دیو
رو دے رکھتا ہے جو اس کے پاس رکھا ہے۔ اس پائپ میں کو اوپر اٹھاتی ہیں
تو دیو رکھتا ہے اور پانی سیکشن پائپ سے پائپ میں جاتا ہے اور اس
سکشن میں دیکھتے ہیں تو دیو بند ہو جاتا ہے اور پانی سکشن سے باہر
دیو دے میں روکے گا کہ فورسنگ پائپ میں اوپر چڑھتا ہے۔ اس طرح سے
سک ٹاک یہ پانی چڑھانے کا آلہ چلا کرتا ہے۔ سک ٹاک کو اوپر حرکت دینے سے
انی سیکشن پائپ میں سے پائپ میں مین جاتا ہے اور اس کو اسے حرکت دینے
سب میں سے فورسنگ پائپ میں جاتا ہے۔

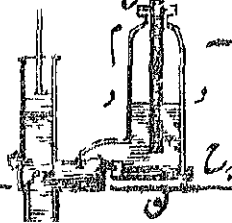
۱۵۸ اس غرض سے کہ فورسنگ پائپ میں سے سوا اثر پانی
میں سے ایک طرف ہوا ہے (یہ وہ طرف ہے جس میں ہوا ہوتی ہے)
فورسنگ پائپ پر لگا دیتے ہیں۔ اس سے فورسنگ پائپ کی دھندلک

واقعہ ہوا کہ اس کیونکہ یہ سب سے پہلے سے بات ہے تو عرض کا یا پانی ٹوٹنے کی راہ سے بہنا
 رہنا ہی اور اس عرصہ میں پانی کو سسے اور پھر پانی آتا ہے اور اس کا نتیجہ یہ
 پانی ہوتا ہے کہ عرض کے پانی کی سطح سے ایک کئی واقع ہوتی ہے۔ اور
 پھر، اور آتا ہے تو پانی ہی اور پھر اس سے اور عرض کے پانی کی مقدار میں
 اس کے کہ وہ ٹوٹتی ہے پھر زیادہ ہو جاتی ہے۔ اور اس کا نتیجہ یہ ہوتا ہے
 کہ عرض کے پانی کی سطح بلند ہو جاتی ہے اور اس طرح عرض کے پانی کی سطح بلند
 رہے گا کہ وہ زیادہ ہو کر رہے۔ لیکن اگر پانی کے ان اڑے کے
 عرض کا طول و عرض اور عرض بڑا ہو تو پھر اختلاف پانی کی سطح میں کم ہو گا کہ
 وہ انداز پانی کی سطح میں پھری ہوئی ہے اور جو اس پانی
 کے برابر ہے۔ اس کیونکہ ایک مرتبہ میں کچھ لانا ہے یہ ہے کہ ہوتا ہے
 کی سطح پر یہ اگر کی۔ اور پانی میں موری کی راہ سے برابر ہو گا کہ

ہم اسی ہی لکھا جاتا ہے شکل نشان ۱۴ مندرجہ ذیل سے واضح ہے۔

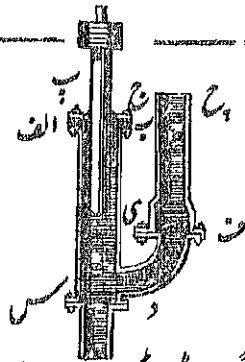
[illegible]

۴۰ دور سے ملک میں پامال اپنے طرف ہوا میں کے نہ کام چڑھو
 کے ۱۰ سے تیار کیا جاتا ہے شکل نشان ۱۰ سے واضح ہے اس میں
 ۱۰ سے تمام اجزا کو اوپنیں حرفوں سے ظاہر کیا ہے جس سے نشان
 نشان ۱۵ اور ۱۶ میں ظاہر کیا ہوتا ہے۔



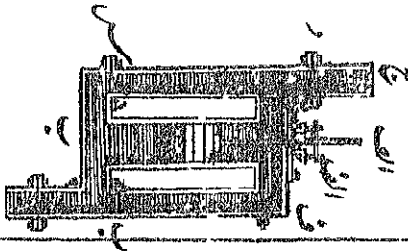
۲۵ حسب لپٹن کو اوپر لیجئے ہیں تو سیکشن ویلوں کے کھلیاں ہیں اور پانی کھینک کر پیرل میں جو لپٹن کے پیچھے ہے پھر جاتا ہے اور جہاں لپٹن کے پیچھے دہستے ہیں تو وہی سیکشن ویلوں بند ہو جاتا ہے اور لپٹن کا ردور پانی پر پڑنے سے جواو سکے پیچھے پھرا ہوا ہے ویلوں کھلیاں تھوڑے اور انم فورس پائپ سرج میں چھڑتا ہے۔ اور جب لپٹن کو پیچھے دھکتے ہیں تو پانی سیکشن ویلوں میں ہی ہو کر گرتا ہے اور اس میں فل "ع" اب جہاں لپٹن کے اوپر واقع ہے۔ اور جب لپٹن کو اوپر کھینچتے ہیں تو پانی اوپر کر جاتا ہے اور سیکشن ویلوں کو چھڑتا ہے اور ویلوں کو کھولنا۔ یہ اور فورس پائپ میں بڑا چھڑتا ہے۔ اس قدر سے متواتر مافی فورس پائپ سے پمپ پیرل سے طائر ہوتا ہے اور کوئی سرج واقع نہیں ہوتا۔ یہ اور اس طرح سے پمپ پیرل میں سراج پانی سیکشن پائپ سے آتا رہتا ہے۔ اگر فورس پائپ تو معلوم ہو گا کہ "می ما" دو "دونوں ویلوں میں سے ایک کھلا رہتا ہے جب لپٹن سینے جاتا ہے تو دیکھ لی جاتا ہے اور وہ "فل" کا ردور دھکتا ہے اور جب وہ لپٹن اوپر جاتا ہے تو ویلوں "سد" ہو جاتا ہے اور ویلوں "فل" کھلیاں تھوڑے سے سوا سے ایک متواتر دوبار ایک نہ ایک ویلوں ہو کر رارمپ پیرل میں جاری رہتی ہے۔ اس طرح سے خواہ لپٹن کو اوپر اٹھائیں یا پیچھے دھکتے "ج" اور ویلوں میں سے ایک مہر کھلیاں جاتا ہے۔

۲۶ اس سادے میوں کے ماحول میں پانی دیا جاتا ہے وہ اس شکل سے ظاہر ہیں جو اس پانی کو اس کے رالہ کے شروع میں مندرجہ ذیل یہ آگے ایکھرا یا دو ہر فورس پمپ ہوتا ہے جس میں سے ایک پانی کا دوارہ کھلتا ہے



شکل نمبر ۱۸

۳۴ اس جگہ پمپ ٹوس ہے اور اس پمپ کو یہ دیکھ نہیں ہے
اس مقام پر اس جگہ کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا ہے کہ پمپ کے اوپر کی
سطح پانی کے اوٹھانے میں کام نہیں دیتی ہے جیسا کہ اس کے نیچے کی سطح کام
دیتی ہے۔ چاہئے یہ تھا کہ جیسے پمپ کے نیچے کی سطح پانی کو سیکشن پمپ
سے کھینچنے سے اس کے اوپر سطح مانی کو فورسس پمپ میں
ڈھکیلتی۔ یا یہ کہ جب پمپ نیچے اترتا تو چاہئے تھا کہ جیسا اس کے
نیچے کی سطح پانی کو فورسس پمپ میں ڈھکیلتی ہے اس طرح سے اس کی
سطح ہی پانی کو سیکشن پمپ میں سے کھینچے۔ اس میں کوئی عمل نہیں لگائے
۔ لے صرف یہ ضرور ہے کہ پمپ کے نیچے کی سطح کو بند رکھیں اور پمپ کی
سلاخ خوب چھپان اب اس سوراخ میں ہو کر حرکت کرے اور پمپ کی چوٹی
یا سر فورسس پمپ اور سیکشن پمپ اور کنوے کے نیچے میں برابر ہو جائے۔
۳۵ تب میرے کورہ بالا کا عمل شکل نمبر ۱۹ سے بخوبی ظاہر ہے۔



شکل نمبر ۱۹

باقی مقالہ گذشتہ اسباب حقیقیہ سجاد و شقایق

میل انتقاد آثار و اعمال از باب صنایع و اصحاب اختراعات و حُب خرد گبری در
تالیفات و تصنیفات و افکار و خطب حکما و علما و خدا و بدان دانش مجید میل
و عرصہ خواہش است کہ متذکر کون در افراد الساسہ ہادہ اس - و فائدہ این میل
و مقررہ این خواہش در سریات رسمی ہر را مرقی تسبیق و از کوشش ہر را
دل سور نیست است - و اگر این میل در افراد این نوع میشد مسائل و مسائل
و اہمال و تہاؤن اسباب را مرا گرفتہ عقول مایہ و قرائح و کیر البہان از خطہ
نقص و حصص نامی - چچ گاہی مارج کمالات و ذرۃ فضائل عروج و صعود
مکاید و آثار عظیمہ و نتائج جلیلہ بود و دانش اینان صورت - حتی میل رفت -
و این صنایع مدبکہ و حرف انبکہ و علوم و قبکہ بجا لم سہو و جلوه کر سہر - و علما
و اسی مفاہیہ الزمانہا کہ محارن اسرار و حکم الہیہ اسناد در ہاں خانہ کون باطل
و باطل مادہ بلا مقرر و سہ فائدہ بیکر دہد - پس اس میل اشتداد و امن خواہش
خرد گبری دعوت میکند اسباب را با تحقیق و تدقیق و البنا ترا برین میدارد کہ
در صنایع و حرف و علوم و معارف تہن و تدبیر نمایند و تامل و ہاؤن نورزا -
و بودن این میل در افراد لشریہ برین دلالت میکند کہ کمالات انانیہ را نہایتی
نیست و قدرت بنی آدم را اندازہ - بے نیابت - و ہر اترے کہ از انسان
سرزند اگرچہ در نہایت خشن و غایت (ثقان و احکام بودہ باشد بار نظر بقوا
فقالہ نیکہ در گذشتہ شدہ است خالی از نقص و عیب و نامتای نخواہد بود -
نور استعمال این میل نیست کہ در اسی آن بواسطہ حس کہ از آثار خشت نفس

اور آب پانی کا کام دیتا ہے۔

۴۷ "ہایر ایجن" یا آگ جھانے کا آلہ ایک دوہرا فورسنگ پیپ

ہوتا ہے جس کا ہر مل اصول مندرجہ بالا پر کام دیتا ہے۔

۴۸ اس آلہ کا عام نمونہ شکل نشان ۲۱ سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے۔

۴۹ اس آلہ میں "الف" "الف" دو ٹوسس پیسٹ ہیں جو یکے بعد دیگر

سے پیچے اوپر حرکت کرتے ہیں اور اس پانی کو زور سے دبا دیتے ہیں جس کا اصول

متذکرہ بالا اس کے دو نوٹن کمون یا پیپون میں پہنچ کر آتا ہے اور پھر یہ پانی زور سے

ایک ہوا سی طرف "سی" میں جاتا ہے۔ پھر اس پانی کو وہ ہوا جو طرف مذکور میں

بہر سی ہوی ہے دماقی ہے اور یہ پانی زور سے ذریعہ فورسس پائپ "و"

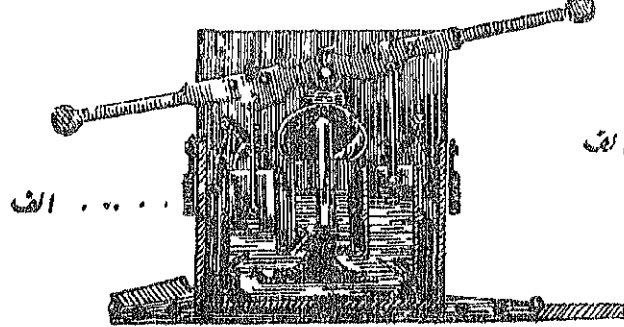
ایک ٹرسے سے چمڑے کے سوڈے سے مل میں جاتا ہے اور اس میں مل کے

سرے پر ایک بڑا خوارہ لگایا جاتا ہے۔ آگ جھانے والے اس جبرٹ کے

مل کو اس مکاں کے پاس لیجا دیتے ہیں جس میں آگ لگی ہوئی ہے اور اس کو

ذریعہ سے پانی کو ٹرسے بندھی تک جڑ ہا لیجا کے جلتی ہوئی آگ پر پانی چھوڑ دیتے

اور اس مذکور سے آگ بجھ جاتی ہے۔ فقط



شکل نشان ۲۱

ساقم محبت حسین

آنقدر حواسش انتقاد را قوت بدید و حجت خروید گیر بر این پایه برساند که از سرعت حرکت در عیب جوئی فرصت نظری می رسد او را درست باب نگردد و بهر عیب نقص چیز دیگری در آثار حسنہ ارباب دانش و بینش بدیده غبار آلود حدش نیاید و اگر بنا بر این میل در قلم می نموی گردد البته فتور هست آن قوم را فرو گرفته افکار قلم و آثار عظیم و کارهای شگرا از ایشان ظهور نخواهد نمود - چونکه غایت مقصودی در طلب اقصای دگر اول هر کس که در ارتکاب اعمال شاقه چه بد نیت بوده باشد وجه نگرانی جلب تحسین و استحصال منجذبات است از دیگران - و اگر طرح و ثناء تحسین مستلزم در اعمال و افعال زایل شده بغیر از تسبیح و تسبیح آنرا و دیگر بر آثار انسانیه مترتب نشود قوای عقلیه اشغال از حرکت باز خواهد ماند و قوای مدنیة را و همین سستی فرا خواهد گرفت -

میل بقا و اسم بعد از وفات و خوابش یا بیداری نام سپس مردن انسان را برین برساند که اندک آنچه در گذر شده است از قوت و توانائی و طاقت جسم و بلاها و نون و بدون مسأله در استحصال امر شگرا که حونی طاقت دیگران بوده باشد بکار برود - چونکه تلذذ بحالات حیات و حیات نام آوری در زنده گانی برین می دارد که بقا و نام را پس از مرگ چون نام آوری در حالت زنده گانی بدانند و بچند توهم امتداد مدت آن و باند از سهیل لذت مسامی خود را بدون سستی در کتاب اسباب آن بکار برود و بدون این میل در انسان برین دلالت میکند که این نوع در بقا و کمال سعادت خود محتاج است با موری بسیار و شور و افغالی بسیار شاقی که هرگز بر آنها قادر و توانا نخواهد شد مگر بدین گونه سببی فعال باشی مؤثر که در پیش بقا و نام بوده باشد پس از مرگ - و اگر میل بقا و اسم در بعضی

ملک کے لئے پناہ اور صرف لے جاؤں گا۔ تہذیب اور تمدن کے لئے پناہ ملے گی۔
 میں ہست ہیں اور سرفرواہ کے لئے پناہ ملے گی۔
 تینوں راہیں الہام سے ہے حضرت آقا مہارالہام اور اہل بیت علیہم السلام
 کو عطا ہوئے ہیں ایسی کاتبہ و حریف و لوشہ و بادشاہ و کھوسہ و کھوسہ
 انہما با آدمی کو نصیب و دلالت کرتا ہے اور ان کے سب و فرمایا ہے۔
 حلفت سے آخر کتبہ ہے اور سب سے اجماع و اجماع و اجماع و اجماع
 کے الفاظ ہیں لوگوں کے سامنے ہوئے ہیں اور سب سے اجماع و اجماع
 ایک علاقہ نہیں رہے ابراہیمی کا لقب حضرت ابراہیم علیہ السلام ہے۔ سراج و سراج
 حکم ہوا تھا اگر دمی دوست نہ رہا ہوا۔ لے کہ اور سب سے اجماع و اجماع
 اور یہ کہ دمی کے منور کر کے اور کالہ و سب سے اجماع و اجماع
 بسندہ کثرت سفر اور لوگوں کے اصلاح سے رہا ہوئی ہے جس سے اور ماں سلا
 اب وہ رہا صرف آسمانی کتا ہون بڑے کتبہ کسی قوم کی بول چال میں ہیں یہ
 دن آسمانی کتا ہون کے سجادہ میں ہیں ابھی آپس میں سراج احتلاف اور است
 لیکے ملاسمی کے رسالہ یہ تک کہ اکتیس کتا ہیں ایک و تیری اور سب سے اجماع و اجماع
 پانچواں مقدمہ حضرت سام کی اولاد میں ابھی سب سے اجماع و اجماع
 اور سب سے گزرے ہیں یہاں تک کہ ان کے سلاطین اس سے متعلق
 کہتے اور کہلو اسے تھی لیکن یہ مانت تو میں جنکو کچھ جاہ و منصب ہی اون میں
 بھی پاتا ہوں کہ اس سے واسطے سامان بزرگی و القاب و منصب نام سے برتری کے
 تیار کرنے لگتے ہیں خصوصاً بڑے بڑے حکام کا تو کچھ کہنا ہی ہیں جس کے
 مائری یا دشاہ اس سے متعلق جامد کی اولاد سے ہیں یہ سب سمجھتا ہوں کہ کوئی

بقیہ مضمون ماخذ العلوم

چوتھا مقدمہ مسلمانوں کے تواسیچ سن اور ویدیتوں میں ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام اور اس کے ذریعہ کی زبان طوفان کے بل نکاسرانی تھی، سوں کے حدیث میں ہے کہ حضرت نوح و حضرت صالح و حضرت ہود و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و حضرت موسیٰ و حضرت خاتم النبیین علیہم السلام کی زبان عربی ہی ایک لغتوں میں کہتے ہیں کہ حضرت نوح و حضرت ہود و حضرت لوط علیہم السلام کے نام عجمیہ ہیں، عربی ہیں میرے سمجھ میں ہیں آنا، ان ماموں کے درن اور مقامات میں عربی ہیں نوح کیون ہوسے لگے اور یہ کہ تہر مال کے ناسے زمین فلیح بن عیصر کے وقت میں غل ملتا اور زبان اولیٰ بدل گئی بن یہ سمجھتا ہوں کہ وہ سب جسد و جان سے متفرق ہوئے تھوں سرگون کی اولاد کو جس زبان میں کہ اصل تہین ملی پہلے زبان کہ بنا اسکے حروف مفردہ برہے اور سرکہ ابجد کے ہے اور حوام کے واسطے ہی اور حقی زبان ان واسطے فاعدون کے تحت میں ہیں اسکا نام میں فارسی رکھا ہے دوسری زبان کہ ما و سکی دوحرفی ہے اور حقی زبان ان واسطے قاعدہ کے تحت میں ہیں اسکا نام بن سے ترکی رکھا ہے تیسری زبان کہ غالب بنا و سکی برہایت صنعت قلب تہ حرفی رہی اور حقی زبان ان واسطے قاعدہ کے تحت میں ہیں اسکا نام بن سے ترکی رکھا ہے اور ایک حرف تنہا زبان سے نہ نکل سکا جب تک دوسرے حرف سے نکلا یا جاوے اسکی واسطے خاصہ الف دوا دیا ہے اگرچہ ان تینوں حروفوں کے اور سے بھی ہیں اور دوسرے اور تیسرے سے حاصل کر سکے واسطے اور حروفوں سے بھی نکال سکے ہیں اور فارسی و ترکی میں فقط لفظ کی تفہیم کے واسطے بہت حرف

۲- ۱۰۰ برسوزاک و فرور کو ۱۰ سالہا سال سے ہوا ہو جلد و در کر و فی تولد ۱۰۰
 شربت دافع نامر وی و رند منی و تریاں و آحلام و معدہ و انشای ریشہ
 و متعده و کمر وی اعصاب و چشم و دکر و تار یکی چشم و قشکی بدن و در و سر و کمر
 شراکداری و اقسام فراست مثل کثرت حمار و انغلام و جلیں سے ضعف جگر و کمی
 شتہا و پائہ پاؤں کا ہونا و سستی و تکامل بدن دایمی قبضی لاجن ہون و در و پوین
 فی تولد لحد رویت۔

۳- تریاں یا یوسن پور و دایمی جبکی نصف جانول حراک بھی نامر وی و عشت
 انزال و نسیمال و فینق النفس کہانی تروند و در و شفیعہ عرق النساء و جمع مثال
 و جلدی کہے امراض اور یہاں سے زخم شمار سر نامر و در ہو سکتے ہیں حکم و وہ
 و در و شن ر و نہ ہم ہونا ہے اس سے یہی طور پر ہم کر سکتے ہیں فی خوراک
 ۱۰ خوراک۔

۵- حسب عارض و باہر یس اس کو لبون کے کہانے سے بار بار آنا پیشاب کا
 وقت لگی بند ہو جائی ہے سلسل البول وضعہ، شانہ و تحیر پیش و اسہال و یریب و دانی
 کے لاگ حوتا یر آب و ہوا یا کثرت کا و سے نظام عصبی بدن کاڑ ہوا ہو و در ہو پون
 ۱۰۔

۶- حسب قایم مقام افیون اس سے بے ضرر و جرح نہ افیون و سیت و
 جیوٹ جاسے پین ہو کر کہلتی ہے یلند آئی ہے کستی بدن و سر و کام و یریش
 حوگے بین گرتی ہو و کہانی و تب و یو و در ہو سکتے ہیں حرر رویت۔

۷- الامین اسکے سوچنے سے رد ال و در ہو سکتے ہیں مصلح۔
 ۸- حسب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو نہ ہو یا دین بلا تکلیف موندہ ہو
 و دست جا تا رہتا ہے لحد رویت۔

اور میری اداس کا نام اسی دغدی ہو گا نہ کی میں آئی یا رکوسکتے ہیں اور وہ اسی
راہ دے گی ماہ زادہ پہنچے نام ترکو کا ہوتا ہی جو شاید اس نے اسکو قیقت نہ ادا کیا
اسطرح جسے ماما اور مثل کی بڑی مائیں سے ایک ہی فی الافقہ انام ہی اوسے آؤں
بڑھ کے ظاہر کیا کہ میں عرب سے حاملہ ہوں اور سورج و آٹا کی حتی اوس کی اڑکی کی
فریت ہی تا رید و معلیہ ہیں اور معلیہ کی دینہ سے سلاطین تہہ ریہین ہم رہے
کئی سو بیس ہندوستان کی سلطنت کی اذکو علم ہیں سو سیکے مار سو پہ شرف ناری
لکھا ہوا تھا سے ازان بلبلدود قدر کہ تھا تا ما کہ آفتاب تہہ می ہوا تھا تا ما
عالمگیر اور نگ زیب سے کہ بڑا لکھا ہوا اوس رعیت کو موقوفہ کیا اور شرف
قوم کے نام پہنچے عا و دشود و چہ ہم اولی سے قوم عا و سے عالمگیر ہیں اور سرعہ مصر
قوم عالمگیر سے اور کنعان ان سے بلکہ عرب بایدہ بھی کہتے ہیں یعنی اذکی مصلی عربین
اور آثار یکہ ماقی ہنہین ہیں۔ کنعانی کو لکھا ہی کہ کنعان بن سام کی اولاد سے
ہیں اور کنعانیوں کی زبان مشابہ عربی زبان کے تھی۔ اور کنعان کے
کتاب کو فضائشہ یا فریقہ اور غور بھی کہتے ہیں اور یہ کہ کنعان مشا حبہ عام کا
زمین کی ثقہ یہیم کے مخالف ہو ا۔ یہی کہ عام کی اولاد کو افریقیہ ملا کہ یہ ان
قوموں کی خضر مصلی علم نہیں لیکن مجلی خضر اوسی زمانے کے اتھارین عربی
کے ابنا موجود ہیں اور عرب اسے تاریخوں کو اشعار میں لکھتے تھے اور ان
میں درج کرتے تھے خصوصاً لڑائیوں کے دنوں کو وہ اس میں
اور بھی کئی فنون میں صرب المثل ہیں حافظہ اور نگاہ شہور ہو اور یہی دلیل
اور قوموں کے ہونیکے یہ ہیں کہ انکا احوال اجالی سند آں مجیدین مذکور
اور قرآن مجید میں انہیں قوموں کا احوال مذکور ہے بلکہ عرب یہود و عجم کا

۹۔ مار اللحم بہہ بیہول بیہوجارت، واپور۔ کے گوشت سے طہار کیا ہوا عرق نامرد
و قراقرش کم ولقدۃ و اشترخان، مارہ یا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہے۔
فی بوتل مع ۵۔

ایک عرق بطور علاج حفظ ما تقدم

مرص جائگاہ آسنگ و سوزاک زیدہ سے پیچھے کے لئے تخرید کیا گیا فی بوتل
ایک بوتل چھ سو بیج کیوا۔ سے کافی سو سے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے
پیچھے سے معلوم ہو سکتا ہے مسر ۱۵۔

سید زار از حضرات خریداران

میر عبد السلام خان صاحب
اولیٰ تعالفا را طرافہ ۵

Quart. Vol. 100, No. 1

[illegible]

رسالہ حافظہ صحت

(۱) یہ رسالہ سروسے سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۳۰ کو نکلتا ہے (۲) اس میں حفظہ صحت کے لئے حوراک پوتاک جواب و بیماری اور کثیر الوقوع امراض کے خاص علامات و طریق تشہیر و علی و تقریبہ می انگریزی و یونانی اور ان تدابیر کا ذکر جو حسب تفسیر موسم بطور علاج حفظہ مقام عمل میں لاسنے سے بیماری ٹک سکتی ہے درج ہوئے ہیں۔ (۳) جناب لکھنٹ گورنر پنجاب و سسرٹی کمنشنر و دار کٹر و ڈیکل فکالٹی و جیف کمنشنر بطور دراجہ صاحب حود پیور و کیورنڈ و نواب بہادر لیور صادق ہیں۔ (۴) فست مہینہ حصول سالانہ کے لئے رسالہ سے عین مقرر ہیں۔ رسالہ دافع آفتک رسالہ قباہ

المنشی

حکیم غلام نبی زندہ الحکما ہتم رسالہ حافظہ صحت لاہور سوچی و روانہ

اشہار

بھرب !!!

ادویہ مدجہ و دل شرفا تا حصول صحت بادامی لکھنٹ لاہور سوچی و روانہ دار اشہار حکیم غلام نبی زندہ الحکما مالک ہتم رسالہ حافظہ صحت سے مل سکتی ہیں۔

۱۔ روغن دافع سستی و باریکی و کجی خلل قیچہ بن کی حبابی سے اگر رگ بستے کمزور ہوگی ہوا تو اسکی جلد و رالت سے طالب اصلی بر آتی ہیں فی تولد ہورہوچہ۔

۲۔ ادویہ حوراک و قرعہ کہ جو سالہامی سال سے ہوجلد و در کرسے فی تولد ہورہوچہ۔

۳۔ شربت دافع نامردی و رفت می و جربان و احتلام و صعبہ اعضا می رکیہ و صعبہ

۴۔ کمر و می اعضا و جہتم دور و کر و تار کی جسم و تنگی بدن و دور و سر جو کثرت تراجم واری

۵۔ اصنام فواست اسل کثرت جماع و اغلام و علی سے صعب جگر و کی ہشہا ہاتھ پاؤں

۶۔ ہولنا و سستی و نکاہل بدن و اپنی قسطنی لاحتی ہون دور ہونے ہیں فی تولد ہورہوچہ۔

مارک، دم کی مال ڈالیں، سے ہر سے اور میں بادشاہ کا - یہی ہوا اور
 جہد بن عمرو بن اشد بن عمرو بن مزلقیا ہنا کہ بی سیلج کو مار نکالا آخر اونکا جیل میں آگیا
 سن جیلہ ہنا کہ مسلمان ہوا اصلاحت میں جلیفہ کافی رکھے بن اسکے ہاگ کیا اور
 نصرانی ہوا اور ہونے سے چہ سو یا چار سو سے جس بادشاہوں اسکے بادشاہ کے
 اونکے آثار سے بہت سے برکہ اور دیر جن اور میں سے دیر عالمی و دیر ابو
 و دیر ہند و صبح غدیر و خیر و برکہ اور اس کا اور دیر رخم و دیر رست اور ہر
 رادرج و قسطل و نصر سویدا و شاہ مصر بر صبح کچھ کچھ ابنگا اور جو ہیں اور ہاگ
 و صبح ہوتو نکا صبا بی تھا وہ مدہب با من و ایما سمعنا ہوں کہ اسے نکلیں فارسیہ کا
 نہ سے تار سے اور فرستو نکو سے ہن اور انکی پرستش کا ہیں بھی اور ہن
 عیسا بنو نکا مذہب اور کچھ ہوں و لونکا مذہب صاقل اس اسم سے کہ اور ہن
 بت پرست ہن اور اس ملک کی عربی سرمانی ہیرانی ہی خواہ ہن مسیری ہونانی
 و اکثر لاطینی بھی کچھ کچھ ہتے اسوا - سے طے کہ یونانی و لاطینی زبان اور ہن ہاگ
 جو سورسہ حقان و کسان سے ہگئے بنانی ہوتی سے سماق ان سے ہن
 اصل یونان کا ملک بہت وسیع ہیں اور بڑا رہن کو لرزہ ہوا کہ ہاگ
 سیل بانی کی بہت ہوں لٹاک و بان ہوتی - سے اور بڑے بڑے ہاگ ہیں اور
 گ کا ہاگ سے سے سرکان یا بلکان یا ولکان کہنے لیتا اس ہن کہان
 گ کا ہاگ ہوتی نام ہو گیا ہی انہیں سببوں سے وہ ملک زمین تارہ سے
 بداد ہو گیا ہے تاریخ ابن خلکان میں مار ہملہ کے حرف میں ترجمہ میں ابو زید
 میں کے لکھا ہے کہ یونانی اولاد سے یونان بن یافت بن نوح کے ہیں
 بن کہتا ہوں اولاد اور اولاد سے ہوا غرض ابتدا میں وہ لوگ وحشی ہے

۱۔ سبب تمدن سے کہہ واقعت نہ کہنے سے یہاں تک کہ شادی بیاہ بھی
 بنجائے تھے اڑمانی ہزار برس پہلے قبل ہجرت کے کہہ صافرومان ہمارے
 ہیں وہ بت پرست تھے اونکا رویہ وانتظام ایسا تھا بعد اس کے مصر سے
 اور سوستان سے جبکہ حضرت موسیٰ علیہ السلام نے اون دونوں ملکوں پر
 حملہ کیا ہمارے کے وہاں گتے تھے ایک گروہ یونانی تھے جب یونانیوں پر سختی
 پڑی اور انہوں نے تنگی کی سہ ندر پار ہو چھوٹے ایشیا جسے اناطولی کہتے ہیں
 اور کیا کہار سے کہ جتے برسے میں اس لیے ققروا مصر میں آئے وہاں وہ تشریف
 اونکو سکھایا اور حکمہ اور بوجہ کو قاسم کیا اور بلاد اشکہ میں سہرا تینا دیا یا بلو
 اور سکے نام سے ققروا بیکر مشہور تھا اور دانوس مصر میں سے ملک
 اور کس میں فلاح کو دخل کیا اس طرح سے اور دن و ہر سکھلائے ہستی
 قدوس صورتی نے اونکو انگور پونا اور عمل اعدن سکھلایا حروف پہا سہ تہرہ
 با سولہ سوا سے الف و واد و یاد کے اور اور سہرہ سہرہ سکھلایا اور میں حروف
 سکھلائے اور اور حروف کو یو یا میدوں سے رو میں سکھلایا اور وہ
 حرف سادے فرنگستان کے ہیں کہنے کا دستور ہے طرف سے بائیں طرف
 کو اور بائیں طرف سے دہنے طرف کو دونوں طور سے قدم سے تھا فیاں
 سے بہت دور ہی اس میں کہہ ٹک ہنیں کہ کتابت خط عربی و سریانی و عبرانی
 و فارسی و ترکی و ہندی طرف سے بائیں طرف کو ہی اوراں سب رانوں کی
 قدامت میں کہہ شک نہیں جس طرح بولنے میں پہا حرف مقدم ہے دوسرے پر
 اس طرح سے وہنا مقدم ہے بائیں پر سینے میں دیکھو ہا تہہ کا رخ اور سامنا اڈکا
 کھدست کی طرف ہی اور ہی احوال ہے اونکا جو اوپر سے لکھ کے آتے ہیں

معدن کرکسین آیل با مٹی کے تیل کے کنو

۱ اس معدی کے نیچے مالون میں بہت بڑے تیر روشنی کرنے کے سامان یعنی تیل میں ہوئے ہیں جس سے مکان اور غارت اور سر کرنا یہ روشنی ہونی چاہیے۔ اور ہر ایک پیر میں ایک رقی بہان ہی جو ظہور میں آئی ہوڑا عرصہ گذر کہ تیل جو جود قسم کے ساتھ سے نکلا جاتا تھا سب جگہ روشنی کے واسطے مروج بننا اور اسہی تیل کی روشنی گہر اور رے سے بڑے مکانوں اور مقاموں پر ہوا کرتی تھی۔ بعد اسکے ہوڑی مدت گذری کہ جبکہ یہ کرکسین آیل یعنی مٹی کا تیل استعمال ہوئے انکا آخر اور اب یہاں تک اسکا رواج پہنچا ہے کہ گہر یہ تیل جلا یا جاتا ہے اور اب اس میں باقی تیل کا کوئی نام تک نہیں لیتا ہے۔ اب یہ تیل جلد اس مٹی کے تیل کا رواج بھی اونٹ مادہ بنا اور اسکی جگہ پر بدلتی روشنی کا رواج پہنچا۔

یہ جھڑا ہے
یہ کرکسین آیل ہے
یہ کرکسین آیل ہے
یہ کرکسین آیل ہے

۳ یہ کرکسین آیل یا بیٹرولیم یعنی مٹی کا تیل ایک اونٹنی جو بن نہ بنائی اور نہ جوانی مادہ ہے اور یہ ساتا ہے۔ یہ مٹی کے اور تیل کی نارمل اور لڑ و غیرہ سے نکالیا جاتی ہیں نہیں نکلا جاتا ہے۔ یہ مٹی کے تیل کا نام اصلین بیٹرولیم کہنا گاہا کیونکہ لوگ اس کا بہہ نیالی تھا کہ مٹی کا تیل بہہ کر کے جلاؤں میں سے نکلا ہو۔ مگر بعد تحقیقات اور صیح واقعات کے اسکا نام بھی بیٹرولیم کہ کرکسین آیل استعمال ہوا مٹی کا تیل ایک رقیق سے ہے جو بہہ کر کے کو مکانوں میں سے نکالی جاتی ہے اور جس میں بیٹرولیم ہو ہے۔ یہ مٹی کا تیل دو اجزاء

۴ یہ مٹی میں ایک سے جود سے جود ملتی ہے۔

جہنم کے سیاحت و سیر میں اور ہومیر شاعر کو سبب جہنم کہنے کے جہنم میں تھے۔ خدا
 میں دیکھا اور اسے اپنی نوایخ لٹری میں جو سب احوال اور ملکوں کا لکھا ہی اور اس کے
 نام تراشے ہیں ان کے نقیب ہوتا ہے شاید اسیابی اسرئیل کے رسالوں میں جو ہور
 جنگ میں اسے نام اسی کتاب سے لیں یہ نانی سب اور ان کی وراثت اور اس کے
 حکا کی ذریعہ سب سفر میں ہو گئی کوئی اور نہیں سے باقی نہیں ہے یونانیوں کے بعد
 رومیوں کے نام نکالا۔ روم کا ملک روم بن حصون اسحاق بن ابراہیم
 سے آیا ہوا تھا روم محمد کی اولاد اور اولاد سے ہوا وہ لوگ بھی بنی اسرائیل
 کی جڑ پائی۔ یہ اپنا ملک سورستان جو زردان آس کے بجائے یونانیوں کے بعد اور
 سلطنت کی اور ان کی سلطنت میں کچھ حکما خصوصاً اس کے فن میں کامل ہوئے
 انہیں کے زمانہ میں حضرت عیسیٰ روح اللہ علیہ السلام حد کی قدرت سے بن بابا کے
 حضرت مریم علیہا السلام سے پیدا ہوئے اور حضرت ہوسے لاکھوں جاوید کا جو آئندہ
 ہر کے مہربانی سے دیکھا ہوا اور لیا جتنے اور لاکھ کثیر اور قی دل سے ہوا اچھا ہو گیا
 جسکی آنکھ کا نشان تک بھی نہ بنا ہوا کیا سرودن کو بھی اس کے حکم سے جلایا جسکا
 دھڑلے سے اور طاقت پر میران خیر آخر اللہ تعالیٰ سے کیا میں اسکا وصف کہ انکو
 میری شری زبان و قلم سے کیا ہو سکتا ہی ان رومیوں نے اپنے بنیادی جہاں سے
 کہیں ہاری پاؤں شاہی و چین لہیں اور کو بہت و کہہ دیا اور پے شہادت سے کہ ہوسے
 حضرت حارون اور انکی اصحاب علی القاب کو اور انکی یہ جتنے بیخبر سے ہوسے کہ وہ کیا
 اعلیٰ عیسائی کو اتنا شہید کیا کہ انکی خزان سے نہ یان بہا وین بت پرستی میں سب بت
 پرستوں سے بڑھ کر انکی عیسائی مشرف ہوئی تھیں اور یہی قسم کی بت پرستی نکالی
 پیشہ بان دین کی۔ یہ کہہ چکے ہیں کہ انکی بت پرستی کی احوال بت پرستی (انچھ) مرقم کا مسک

اسکو نہیں جیتے ہیں۔

۴۔ اس تیل کے زبیں میں موجود ہونے کی ساخت اس میں
کی ہوا کے بوسے، اگر قتی ہے اور بعض وقت اس سختی ہوتی ہے کہ گدڑا ہوا
کے جیسے اور کدو سے کہے یا فی کی سطح پر ایک قسم کی ٹکائی ہوتی ہے، جس کا یہ
یہ تیل ہوتا ہے وہ اکثر بچے اور دلدلی جگہ ہوتی ہے اور سطح پر ہاں کہیں یہ
تیل موجود ہوتا ہے وہاں پانی پر ٹیکائی اور گدھی ہوا ماسی دروازہ
ہو جا سکتی ہے۔ جہاں کہیں یہ علامتیں ظاہر ہوتی ہیں تو ہاں ایک آلہ بکو
ڈسکر کہتے ہیں قائم کیا جاتا ہے اور اس سے کام لیا جاتا ہے۔ یہ آلہ ہاں
نکالنے کا جسکو ڈسکر کہتے ہیں ایک پلٹے ستون کی شکل میں ہوتا ہے جسکی ماری چار
فٹ کی ہوتی ہے اور نیچے سے اوپر کو مخروطی شکل کا نوک دار ہوتا ہے۔ اس
آلہ کی چوٹی پر ایک حریفی لکائی جاتی ہے اور اس چرخی پر سے ایک سیڑھی
جاتی ہے اس رسی کے چھوڑ میں ایک سرمہ کا سا آڑ میں بن سوراخ کرنے کی
لئے باندھا جاتا ہے اور ایک دوسرا آلہ اس رسی کے فرسہ چھوڑ میں قائم کیا جاتا ہے
جو اس سرمہ کو زمین مذکور میں گھوسا کرتا ہے اور اس سرمہ کو ماسخ سو یا پھر
رہین میں مینٹے گھوسا کرتے ہیں یہاں تک کہ تیل مذکور نکل آتا ہے اگر نکل
موجود ہوتا ہے تو وہ فوراً خود بخود اس سوراخ میں ہو کر اوپر چھٹے لگتا ہے۔
اس صورت میں صرف ایک سیڑھی بنی ہوئی ہے۔ یا بس صورت
وہ خود اوپر بہ کر نہیں آتا ہے تو اس سوراخ میں اس رسی کے درجہ
جس میں باندھا ہوا تھا ڈال دیا جاتا ہے اور تیل کو اس کے ذریعہ
لا لیتے ہیں۔ لیکن اگر یہ بہت سے علامتیں باقی ملتے ہیں اور اس کے علاوہ

یعنی مائٹروکاربن سے مرکب ہو۔ یہ تیل تمام ہمارے ناظرین کو بخوبی معلوم ہے کہ ایک شے تھارتی ہے جو تمام ہندوین مروج ہے۔ اس واسطے اسکے زیادہ جان کر کے کی ضرورت نہیں ہے۔ صرف اس قدر بیان کرنا کافی ہوگا کہ کہاں سے وہ نکلا جاتا ہے اور کس طرح نکلا جاتا ہے۔

۳۰ مٹی کا تیل اور ٹرسے ٹرسے قطعات زمین میں سے

نکلا جاتا ہے جہاں پتھر کا کوئلہ ہوتا ہے، اور جہاں اس کے جگہوں کے لکڑیاں وغیرہ دسے ہوئے ہوتے ہیں۔ اس قسم کے مقامات جہاں یہ تیل نکل سکتا ہو دنیا کے تمام حصوں میں کم و بیش پائے جاتے ہیں۔ لیکن اب تک یہ مقامات جہاں سے مٹی کا تیل بکثرت نکلا ہو چکا ہو ناٹائی ٹیڈ اسٹیٹ، مین جوامرکینہ میں واقع ہے دریافت ہوئے ہیں۔ اور ٹوٹا، "ٹینس" میں سے بھی مقام "ٹینس" سالوینیا، مٹوہسک، تلہکے واسطے ایک عمدہ معدن ہے۔ مین برس کے عرصہ سے ان مقامات کی دریافت ہو رہی ہے لیکن اگر یہ کہہ کر ڈولن کو اس تیل کا علم آج سے پہلے ہی پتہ چل گیا تھا۔ یہ لوگ اس تیل کو گھٹیا مٹی اور عارضہ بنجاری میں اسے لایا کرتے تھے۔ گھٹیا مٹی یا یہ لوگ اس تیل کو اوپر سے لگاتے تھے اور عارضہ سے محال ہوتا تھا۔ اگر وہ مٹی استعمال کرتے تھے۔ کم سے کم چالیس برس اس کے سے ٹوٹا اسٹیل اسٹیل کے لوگ اس تیل کو گھٹیا مٹی کے عارضہ میں بطور واسطے استعمال کرتے تھے۔ جو مرد اور دیگر اس تیل کے نکالنے کے واسطے مضر ہوئے ہیں، اس تیل کو برابر ایک دوسرے بیجا کہتے ہیں اور یہ اس غرض سے کہتے ہیں کہ کام اور ڈیڈ سے محفوظ رہیں اور ان لوگوں کی حالت تندرستی سے ہی ظاہر ہو جاتا ہے کہ یہ تیل ایک عمدہ واسطہ ہے اگرچہ اوپر دوسرے لوگ

سورج اترتا ہے تو اس کی سب سے تاہم ہنسنے تیل نہیں نکلتا جو۔ اور بعض وقت ایسا ہی ہوتا ہے کہ سر کنووں میں یہ معلوم ہوتا ہے کہ تیل کبھی نالی نہیں ہوگا اور نیک سے ایک بار کہ تیل نکلا۔ ہوتا تھا جو اور وہ بالکل سوکھ جاتا ہے اور بعض وقت یہ ہوتا ہے کہ جو کد سے سوکھ رہے ہیں اور نیک سے پھر ایک بار رگی تیل ہنسنے شروع ہوتا ہے۔ حوالہ یہ ہوتا ہے کہ کس تیل میں تیل نکلتا ہے اس سے اس کے تیل کے نکالنے کا کام بہت مشکل ہے اکثر بہت رویہ صرف کر کے اس کے بعد بھی کچھ ہوتا ہے کہ اس سے اور بھی ایسا ہوتا ہے کہ اس سے کہ لعل راہ سہی اور کوٹس کے تیل تیل آتا ہے اور دولت کا تیل ایک تہہ عاری ہو جاتا ہے۔ جس زمین میں تیل نکلتا ہے اس کے واسطے کہ اس تیل کا جاری رہنا قابل اعتبار نہیں ہے اور اگر قلعہ طہو میں آتے ہیں اس کا کچھ یا لیا میں ہوتا ہے جس کے کچھ وراں گو تہ ہن جہاں تیل نکل آتا ہے وہاں ایک تہہ ہر اس ہر ہر آباد ہوتا ہے کہ گویا وہ شہر جادو کے زور سے بسایا گیا ہے۔ اور بس ایک جہاں نو لہنا تیل کا نکلا ہوتا تھا ہی تو وہ شہر کا تہہ ہوتا ہے۔ ان شہر کی زمین پر ہنسنے کہ غاروں اور ترخی ہوئی زمین کے درمیان میں جاتا ہو رہا ہے۔ ہنسنے ہیں اور ایک جگہ جگہ تیل نکالنے کے آلات کا ہوتا ہے۔ لوگ بیان کرتے ہیں کہ ان مقاموں پر رات کے وقت ایک بڑی وحشت اور ہوکا عالم ہوتا ہے۔ ایک صاحب جہنم نے شہر پر پانی نہری کو پتہ خود دیکھا تھا اپنا شاہزادہ منہ جو فریل میں بیان کرتے ہیں۔

در جب رات ہوتی تو تیل نکالنے کے آلات پر جو لوگ

ہوتے تھے ان کے ہونہ کو سیکھتے تھے اور ہنسنے میں اور

اور خراج کٹا ہے۔ اسید ہے کہ ہند میں اور مٹا موان میں بھی یہ تیل جیسا کہ اگر تیل
نکالنے کی کوشش کیجا دے۔

۹ افسوس کا مقام ہے کہ ہند میں جان و مال کا یہ حال ہے
رہیں مل سکتے ہیں اور امن یہ بہل نکالا جا سکتا ہے اور ایک معتدہ ریشم جیسے لکڑی
روس کے اہر جادے سے نہ صرف ریشم جیسے چیزیں ہمارے ملک کے عرصہ
وغیر پرورس پا سکتے ہیں مگر ہم دیکھتے ہیں کہ ہمارے ملک کے ہر شخص کو
اس باتوں کے طرف بہت کم مبالغہ ہے۔

۱۰ اس موقع پر ایک یاد دہان کرنا چاہیے کہ ہندوستان کا حال ہے
لکھنا خلاف مل نہیں ملے۔ جو در سول سے ہند میں مٹی کا تیل ہے اور ہندوستان
قسم کا آسنے لگا ہے۔ اس سے یہ تر قسم کا تیل روس میں آتا ہے مگر یہ پہلے آکر
فروخت ہوتا ہے بہت کم درجہ کا ہے۔ اس واسطے اس تیل کا استعمال کرنا ایک
بہت بڑے خوف کی بات ہے کیونکہ بہت بڑی گرمی ہو چکے ہیں اور ہندوستان
اور اگر زیادہ ہو تو تمام گھر کو خاکستر کر دے گا اور آدھوں کی جاہز حالتی ہو رہے۔

۱۱ اور ان ملکوں میں جہاں تھرڈ کلاس کے سفینے سفر کرتے ہیں
بہت درجہ تک بلند ہوتا ہے اس تیل کا استعمال قطعاً منع ہے خصوصاً ہندوستان
ہیں اس تیل کا رواج ہرگز نہیں جا سکتے کیونکہ ہند میں تھرڈ کلاس بہت زیادہ ہے
پر ہندوستان اور اس کے استعمال سے ہر روز آتین پیدا ہوتی ہیں اس واسطے
ہیں اس لیے ناظرین کے خدمت میں التماس کرتا ہوں کہ وہ فوراً اسے گھر لیں
اس تیل کے استعمال کی سخت ممانعت فرما دیں۔ فقط

راقم محب حسین

عام خواہش کی وجہ اور باسانی کنوون میں سے سکھ کے سبب سے ایک
ہے۔ شہر اہلاب دولت کا اور لوگوں میں واقع ہوا ہے جو اسکے کارخانے
کرتے ہیں اور صفائی کے تیل کے کنوے محل آری سے بہت لوگ زیادہ
مالدار ہو گئے ہیں۔ مقام ”علیندھنا“ میں ایک کہی اس تیل کے نکالنے
کے لئے قائم ہوئی اور اسے بیس ہزار روپیہ کنوون کے کہو واسطے زمین
صرف کئے اور اس سے ایک عمدہ تیل کا کنوا نکلا جس میں کثرت تیل تھا۔ اس
کہی نے ایک صفیہ کے عرصہ میں بارہ گونہ دفع پر اس کنوے کو فروخت
کر دیا اور اس میں سے نصف تیل لینے کی اپنے واسطے شرط کر لی جسکی آمدنی
اونکو دو ہزار روپیہ روزانہ بیچ فروخت سے شروع ہوئی۔ اور وہ غریب
زمیندار جسکو اس زمین سے نوٹ اسری کے لئے ہی پیدا ہوا تھا اس
تیل سکھ کی مدولن ایک بہت دولت مند اور عظیم الشان مالدار ہو گئے۔
۷ پہلے رسون سے یہ تیل ہندوستان بن بکتر سانی نکالا
۱۸۴۵ء اور ۱۸۶۹ء عیسوی میں ۵۲۶۵۵۵ گالن مٹی کے تیل کے ہندوستان
میں آئے اور پھر چار برس بعد ۳۰۲۰۳۱۰ گالن کی آمدنی ہوئی اور
اس وقت تک روز روز زادہ اس تیل کی درآمد ہوتی جانی ہی اور سال حال
میں تخمیناً چالیس لاکھ گالن کی آمدنی ہوگی اس تیل کے عوض مین ہندوستان
قریب پچاس لاکھ روپیہ کے ولایت کو جاتا ہے۔

۸ مٹی کا تیل ہندوستان میں بھی نکال سکتا ہے اور وہ زمین سمین
یہ تیل پیدا ہوتا ہے ایک برہمن موجود ہے۔ اس ملک کے بعض مقامات
میں مٹی کا تیل نہایت عمدہ قسم کا نکلتا ہے اور دوسرے مقامات میں گاڑا اور

اس سے انکلی کو آنکھ کے آر پار ناک کی طرف ہرین تاکہ بالی تاکہ ناک کی داوڑ سے
 (۶) آنکھوں کی چاری دیکھیں آنکھوں پر ماسیم ہر کر ہنس ماسیم ماسیم ہر کر ہنس
 سیاہ احان و میرہ و دیکھ کر ہنس کی کوشش ہنس ہنس خود آنکھ بن نہ نکل آوس
 (۷) آنکھوں کی تندرستی کے واسطے چہ ضرور ہر کر آوسی ایہ عام تندرستی کو
 ضرور ہر ہوا اور جسمانی ریاضت اور اعتدال ہر کر اور ہر ضرور ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 استعمال کے ذریعوں سے ضرور ہر ہر ہر (۸) آنکھوں کو مختلف کاموں پر ہر ہر ہر ہر
 کے ساتھ لگا سہے ہر ہر ہر لکھن کی کام ہنس ہر آنکھ بن تاکہ جسمانی ہر ہر ہر ہر
 (۹) کزور آنکھوں کو ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر
 زیادہ فائدہ ہوتا ہے (۱) بعد لکھنا تاکہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 حسب مدار اور ہر
 کرنا چاہئے (۱) ہر
 اور ہر
 کی شمعان سے ہر
 ہر ایک ہر
 و ہر
 کو نہ چلائیں۔ اگر کسی کام میں روشنی کی مقدار ایک ایک ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 آنکھ کے زیادہ ٹھین تو چاہئے کہ اس سے آنکھ کی حفاظت ایک ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 مت ہر
 استعمال کریں لیکن شرط یہ ہے کہ ادن و ادن ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر

حفظ صحت

آنکھوں کی بنیائی قایم رکھنے کی ترکیب

اگر آدمی اسے آنکھوں کی حفاظت کرنے میں اور اس کے

آنکھیں مرسے دم تک صبح و شام ربتے ہیں اور بہت سے ایسے لوگ بھی ہیں جو
ایسے آنکھوں کی احتیاط نہیں کرتے ہیں اور ان کے استعمال میں کسی قسم کی ضرورت
کو کام میں نہیں لاتے ہیں۔ ایسے بے احتیاط لوگ آخر الامر اپنے آنکھوں کو روکھتے
اور اس وجہ سے مناسبت سے ہاتھ دھوئے ہیں آنکھوں کو صبح و شام ربتے کے لئے
تکڑا روغن جو اعلیٰ درجے کے ہیں انہیں سے عمدہ اور محض مضر ناظرین کرتا ہوں۔
(۱) ترردی سے پرہیز کرنا چاہئے (۲) ایک بارگی

روشنی میں سے تاریکی میں اور ان کی میں سے روسی میں ملے جانا نہیں چاہئے
اور جب گرم ہو تو دفعتاً سردی اور جب سرد ہو تو دفعتاً گرمی سے پرہیز کرنا چاہئے
(۳) آنکھوں کو صاف رکھنا چاہئے اور ان کو مارہ یا نی سے جو گرم ہو اور
سرد ہو نہ چاہئے۔ (۴) روڑہ دار آدمی کا لعاب دہن آنکھوں کو آنکھوں کی
بیماری میں مفید ہے۔ اگر چاہو تو اپنے آنکھوں کو رمان سے چاند کر آرام کو
کیونکہ لعاب دہن میں خاؤں وغیرہ کی کمی ہے۔ (۵) مال یا نی کے کو آنکھوں میں ہرگز
اسو سے اگر تمہارے آنکھوں میں جلن ہو تو لکھو چاہئے کہ ایسی اسکی دھو کر
ترک کر کے آہستہ آہستہ آنکھوں پر ہیرو۔ لیکن آنکھوں کو ہرگز ملنا یا دانا نہیں
ورنہ ضرور آنکھوں کو نقصان پہنچے گا۔ (۶) مال یا نی کے کو آنکھوں میں ہرگز
ہیں نہ دینا چاہئے اگر آنکھوں میں مال یا نی کا چلا جاوے تو چاہئے کہ تازہ پانی
آنکھوں میں اس طرح سے پرہیز کہ وہ مال یا نی کا ترسنے لگے اور پھر آہستہ آہستہ

ایسے لوگ کہ
انکھوں کی حفاظت
کرتے ہیں
انکھوں کی حفاظت
کرتے ہیں

(۱۳) اسیلے کروں یا مکانوں میں ٹھہر جان کوئی روشنی ہو اور روشنی تمام
 کمرہ میں یکساں ہو۔ اسیلے آنکھوں کو لہجی روشنی اور ہوا کا عادی رکھو۔ جو لوگ
 تنگ اور تاریک کمروں اور کھڑکیوں میں رہا کرے ہیں وہ اسیلے آنکھوں کی رنگ
 (آئینک نروس) کو جسکی ذریعہ سے وہ دیکھتے ہیں ایک بہت بڑا نقصان پہونچاتی
 (۱۴) بہت زوردار منعکس شعاؤں سے برہنہ کرنا چاہئے خصوصاً اون شعاؤں
 سے جو کہ بچیدار احسام مثل سفید دیواروں کبریا مٹی سے کیے پہاڑیوں وغیرہ سے
 منعکس ہوں کہ وہ کہیں رنگہ شعاؤں کو بالکل حد تک نہیں کرتا ہے حالانکہ دوسرے
 رنگہ شعاؤں کو بہت حد تک کر سکتے ہیں۔ (۱۵) اسیلے آنکھوں کو دور اور نزدیک
 کے محتاج چیزوں کے دیکھنے کا عادی رکھو کیونکہ اس تدریج سے تمہاری آنکھیں
 دونوں قسم کی چیزوں کو دیکھنے کی عادی رہیں گے اور اوکی حرکت آزادانہ ہوگی
 اور اگر تم نزدیک ہی کے چیزوں کو دیکھا کر دے گے تو تم کو نہ نظر ہو گا جسکی معنی دور کی
 چیزیں اچھی طرح نہیں دیکھا ہی دینگے اور علیٰ ہذا القیاس اگر صرف دور ہی کی چیزوں
 زیادہ دیکھو گے تو نزدیک کی چیزوں کے دیکھنے میں دقت ہوگی۔ (۱۶) چاہئے
 کہ کروں کے کواڑوں سے آجھٹنے اور دواڑوں سے کام نہ لیتے تھوڑے تھوڑے
 ہون اور مناسب پہن سے کہ مکانوں میں جو آسے لگائے جائیں وہ سر اور آسانی
 رنگہ کے ہوں سچ رنگ کے آسے لگائے جس سے آنکھوں کو نقصان نہ پہونچے۔
 (۱۷) چیزوں کو نہ بھی روشنی میں دیکھو نہ کہ آنکھوں سر روشنی کی سدھی شعاؤں
 نہ بین جن سے آنکھ کو نہ پہونچتی ہیں۔ (۱۸) عینوں کے شیشے زردگوں
 سیلے رنگ کے ہونا بہت مناسب ہیں (۱۹) جب تم کھو یا پڑ ہو تو کاغذ پر
 بہت تیز روشنی نہ پڑے وہ (۱۸) اعتدال مزاج سے آنکھوں کو ٹھنڈا رکھو اور

اس کے واسطے
 ہوا میں روشنی
 کا عین رکھو
 اور شیشے
 کے رنگ سے
 بچو

اس کے واسطے
 ہوا میں روشنی
 کا عین رکھو
 اور شیشے
 کے رنگ سے
 بچو

انسان واحد را اگر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارتست از عناصر
تأثیر هر یک از آنها مضاد تأثیر دیگر نیست و مؤلف است از اعضا و جوارح که اشکال
و هیأت هر واحدی از آنها مبانی و مخالف آخر نیست و روح جبات آن مخلقات
بصورت وحدانی در آورده و تأثیرات گونه گونه آنها را از براسه استحصالی مقتضی
واحد که مقصد کل است بکار برده و هر یک از آن متصادفات را خادم هایت مجموع
قرار داده و حرکات مختلفه آنها را بوحده نتایج متحد و ملقم گردانده و هر عضو را
خدمتی مخصوص و مسخر خارج را بکار برده جدا گانه داشته و از براسه ببدن مرفوع باینکه
باعث یابیداریست و دفع منفور را باینکه موجب تفرق افعال است اعضا و جوارح ظاهر
و باطن را بکار برده است تا آنکه ایس واحد بوحده شغله پیوسته این مجموع مختلفه باینکه
اسم آن انسان واحد است بتواند زمانه و ردائمه تمشی پایداری کند -
و هر قدر که آن روح الحیات و رتوت و برومندی خود بود باشد التمام و استقامت آن
مقتضیات روحی باز و یاد آورده اتحاد آن حرکات مختلفه و استحصالی نتیجه واحد افق
خداوند قدرت بلکه اجزای غیر حقیقه خارجی نیز بسبب جدیده روح حیات با اجزای ذرات
متحد شده و در ادراکات و اعمال آنها مشارکت و معاونت خواهد ورزید -
و چون روح حیات روحی به نقصان آرد و اندک اندک آن التمام و استقامت
پذیرفته آن اتحاد با اختلاف متبدل خواهد شد تا آنکه بعد از مرور زمان قلیلی بالمره
آن اجزاء و عناصر متلاشی گردد و آن انسان واحد یک عبارت از هیئت مجموع است
میت و نابود شود - اینست سبب وحدت شخصیت در عالم انسانی و اینست موجب
زوال آن سپس ازین واحد بوحده تشبیه واحد بوحده بقیت است و روح حیات
این نوعی و قرابت قریبه است و بدین جهت جامعه اشخاص متعدده با اختلاف

منقول شد از برای بیانست، بدین و حفظ افراد آن از تفرق مگر در آن هنگامیکه
 آن لغت عاوسی بود و باشد همه اصطلاحات و تمامی کلمات را که طبقات آن جنس
 در آن بوده و است، مفاده بدانها محتاج جد چونکه جمیع مجاور سائر اجناس بوده است
 معاملات و بادلات و در میان این (آن) استخوان باشد هرگز بشود اندک حسیته خود را
 نگاه داشته و از برای و حقوق آنرا است و حاصل نماید که آنکه جمیع طبقات از کان
 پدید آید نوع انسانی و اساس بدین و حفظ آنست و در آن جنس بوده باشد
 و آن طبقات به باری است از طبقه علما یک علم و مافوق در بدینست را نشو و بند
 و طبقه فضلا و از باب اختراع یک رفعت و مافوق و بدینست اجتماعیه را مفسر
 سازند و طبقه و انانی را چنانست که حفظ حقوقی را نمایند و طبقه قدان
 مشتمل بر آنیکه اجداد افضل و عاوسی که و طبقه اندر زگو یا نیکه و در تهنید
 اخلا و کورست و طبقه او بار و شعرا و یک بکلمات لطیفه و اشعار و رقبه هم فاعله
 پیرا بگیران و عاوسی اتحاد بدین را موقوف سازند و طبقه و مافوق
 ضاعده مافوق و مافوق را بر اساس علم که از و طبقه را عاوسی مفسر
 فرق و مافوق بر راعت است و مافوق و مافوق را عاوسی مفسر
 را بر پایه مافوق و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر
 باشد و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر
 بدینست افراد آن را که در رفته رفته مفسر و مافوق را عاوسی مفسر
 آن با شخصی جنسها می دیگر طبقه مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر
 هستی ندارند و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر
 لغت آن جنس و دارایی جمیع اصطلاحات و مافوق را عاوسی مفسر و مافوق را عاوسی مفسر

و جمیع کثیر را بیکدیگر مربوط سازد و از دو قسم خالی نخواهد بود یکی همین وحدت لغت است که از آن بجهتیت و وحدت جهتیت نیز تعبیر می شود و دیگری دین و پنج یکی و دین است که وحدت لغت یعنی جهتیت و برقرار و ثبات و دین و دنیا از وحدت و دین دوم است زیرا که در زمان قلیلی تغییر و تبدل نمی پذیرد و بخلاف تانی از جهتیت که می بینیم جهتیت واحد که عبارت از ایل لغت واحد بوده باشد و طرف هر سال و دو سه بار دین خود را تغییر و تبدیل می کند و آنکه در جهتیت ایشان که عبارت از وحدت لغت باشد قلیلی حاصل شود بلکه میتوان گفت ارتباط و اشتداد یک از وحدت لغت حاصل می شود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی و غالب امور دنیوی از آنست که یونانی نصرانی را میز پرده که بسبب وحدت جهتیت با فلاطون و سقراط و بقراط است افتخار کند و کان نصرانی هندی الاصل را هرگز شایان نیست که بسبب وحدت دین به نیوتن و گلیلیو نصرانی سبا با ت نماید و این وحدت جهتیت که ما پیش آن وحدت لغت است اجاب را اندکی اندک در خود نمود و اصل کرده تا آنکه عشار جماعتی که بدان وحدت متصفه قوام می برند و منزلت و قدر ایشان در میان سایر اجناس بنی نوع ۱۱ ان معلوم و حسی گردد و حقوق و اجابای علم منزلت و علم مرتبت ایشان را دیگر فائز و مشهور است اذعان نمایند و چون عشار متصفه بدان وحدت بدین پایه برسند بواسطه توانی جمیع آن اموریکه در دین و دنیا سعادت و شرف می شود و لا محاله ایشان را دوست یاب خواهد گردید و این همه نژادها را به جهتیت که عین وحدت است و در آن وقتی مشرب خواهد شد که لغت ان جهتیت و لغت و وحدت است و دوست کافی از براسه حفظ و هدایت آدمی جهتیت بود و با شد و لغت کافی

در میان ایشان را شیخ و ثناست خواهد ماند و با الهام است در از نزل سخنان که وید
و آدکاد و افراد ارجیال مسخره آن جنس میتوانست که اثر کتب و مؤلفات است
حدود نامیده گرفته و دوباره جنس قوم مرده خود را را احیا نماید و نیز مشرب
چندید که خود را از زیب و زینت و به اگر به ارباب علوم و معارف معتمد
سده استند چنانکه آنکه علوم و معارف و منابع ایشان با ما آید و مستعد
موده باشد و بر آنکه در اندک و اندک و ادبی خود و به رائل و مستعد و با
خواهد کرد و دید که در محال یونانیان نگردد و بعد از فرون کثیر و الفراض و کثرت
ایشان از کتب پیشینان خود با استفاده میکنند و ایرانیان را از آن کتب
بیشتر بهر سده و حال آنکه در زمان ایشان بنیان نهاده است و قرآن و این
سینه و مال جمیع معارف و آداب ایشان یونانی بود حتی فرایند باقی
و سینه و در سیم بهر زبان و زمان و بدان حلقه میگردد و دیگر آنکه محال بود
اگر بدان اشارت حدس بوده یا بهر محتوای آباء و اجداد و بهر سده
آن عالم را از زمان پناه از سر خود نمود و این را در قافیه آنها مودع
مال خواهد شد و گفته بهر نکل بر مالک آن عالم و بهر سده و از آن
مدد علماء و فضلدار و ارباب جمیع و بهر سده و از آن و بهر سده و
معاودت سر و سده آنها آن جنس را خواهد گردید - علاوه بر آن
مستعدان مدینه و حکم گردیدین جبهه است و یا بهر سده و بهر سده
واجب جهان است که هر طبع از طبقات و بهر سده و بهر سده و
بجایگاه طبعات عالیه اوده و شایسته آنکه باقی باقی است و بهر سده
است و بهر سده و شایسته آنکه باقی باقی است و بهر سده و بهر سده

صناعات و طوطی‌ها را اگر چه با هم نباشد زیرا آنکه این صناعات و طوطی
 صورت هستی می‌یابد و گاه کلامه و استفاده تا به اندازه استفاده بدون
 تعبیر که حاوی اصطلاحات لازم و کلمات ضروری بوده باشد از جمله محالات است
 پس اول فرموده و نمایان ساخت جنسیت ایشان که در هیچ لغت جنس خود را
 گویا می‌نورزند و کتب و احب بر فوتم ایشان نیست که بر حسب اقتضا صناعات
 طبقات الفاظ را در حافی مستعد به با لفظ مناسب معنی حقیقی استعمال نماید
 و گاهی در لغت و یا نه لفظ با هم می‌کوبد و در محل ضرورتها بکار برند و از آنجا که
 با لغت خود را مناسبه تا شسته و در کلمات را بقتد ماسی حاجت گرفته در محاورات
 خویشین داخل کنند و چون بکار می‌نمایند بقتد از لزوم بلغات اجنبیه صرفه می‌جویند
 حویند و لکن بشرط آنکه الفاظ مأخوذ را به پیرایه لغت خود یا در آورند تا وصف بیگانه‌گی
 از آنها ظاهر نشود و البته اگر عارفان بنزایا به سستی بدین گونه رفتار نمایند
 لا محاله پایه صناعات و طوطی‌ها جنس حکم و صدور خواهد گردید و چون پایه صناعات
 طبقات جنس حکم گردد بلا شک آن جنس با ملی و ربه کمال رسیده افراد آن جمیع
 امرایا و همگی سعادت عالم انسانی را استحقاق خواهند نمود و ازین تقریر و انان
 معنی جنسیت و عارفان بنزایا آن را بنوعی ظاهر و آشکارا کرده بیک تعلیم و تعلم عاوم و
 معارف و اخلاص و استفاده فندان و صناعات طبقات جنس باید بلغات آن جنس
 بوده باشد تا آنکه جنسیت توأم با پیرایه ثابت و یابد اگر دو سعادت و نیکه غنی که
 آثار جنسیت است آگاه آن جنس را دوست یاب شود و به بحث فیصدان غنی خلق
 اینهم این مطلب را به عبارت آخری بیان کرده بگویم چون علوم و معارف فنون
 از معارف طبیعیه انسانی و اقوام و جنس از اجناس بوده باشد البته اساس آنها

کہ وحشت کی رنگین اور سنن حور و گیسین اور حسنا و عورتیں بہ (زبان) کی زبیرہ و خرا
اور برمی ہے مگر جب اور سنن کالی مٹی باس مٹی مل جاوے اور سرور و سحر اسے مٹی میں
بانی بہت نہ دیا جاوے اس واسطے کہ وہ ان کی کہ بھسم نہیں کر مٹی اور حسنا و عورتیں
نہیں ہے وہ گناہ کرتا ہے کہ او بہن موافق اور کہ بھسم نہیں کر مٹی اور حسنا و عورتیں
اور حسنا و عورتیں کہ کرتا ہے اور مانی وہ یہ اور یہ باعث ہوتا ہے کہ حکم نہ
یہ باد ہو جائے تاکہ اس مٹی کے اجر احسان میں اور وہ وحشت میں چھوڑ دیا جائے
انکہ یا ان میں تو یا انی اس کے اجر اس کے اندر اور وہ نہیں کرتا مگر کہ کرتا ہے اور
مصر ہے نعم کو ابن حجاج کے مقنن میں جو مصر میں تھا و شتم ہوا

کتاب افلاک العلویہ میں ہے ایسا ہی جو صریحاً ہے کہ کائنات میں جو اشیاء و عناصر
مختلفہ قسموں کی ہوتی ہیں یہاں کہہ کہ سبزی اور خشکی اور - سی - یہ جو اشیاء
ہیں یہی اشیاء اور فلاح حیات - نئے دلوں کو - کاپیٹل خاصہ اور - یہ کہ
میں ورزش کی توجہ اور یہ ورزشیں ہی اسلئے لازم ہوتی ہیں کہ کپٹل
زیادہ کی بلکہ یہ کہ کپٹل زیادہ ہو گا اور ہر ایک کے لئے یہ ہو گا اور - سکھ و راج - سکھ و راج
یہ وہی جو اشیاء کی توجہ ہو گی -

کبھی نہ ہوتا ہے کہ اس کے اندر سے ہوا نکلے۔ اور جو پیداوار کو تھام کر دیتے
ہیں ان کا راجن وغیرہ اس کی وجہ سے ہے کہ آفتاب کی حرارت زیادہ ہو۔ مگر وہ
جل جاتی ہے اور اس کے اور اسباب بھی ہیں جن میں بہتر اور عمدہ
وہی ہے کہ جو سب قسم کی چیر و ن کو بہتر اور گاہ

سرسر آدم علیہ السلام کے فرمایا بہتر زمین وہ جو جسکا رنگ سیاہی مائل ہو اور
پانی کو خوب چس کے نہ پانی اور زمین سے بہہ جاوے اور وہ پانی اکنیجا رہے اور

ارتباطات میں استحصاء طبقہ غالبہ و اگرہ امور، آن صناعت را بیچہ بعضہ
بعضہ است طبقہ عالیہ بنودہ باستدالبہ صناعت او مرکز بکال نخواہد رسید یا بیجا
حال صناعات طبقہ عالیہ با صناعات طبقہ سافہ و چون نقص طبقہ سافہ
روی و در لامحالہ نقص در کل کہ عبارت از جنس باشد حاصل خواہد شد و بیش
اجتماعیہ را ترغیزی دست خواہد داد۔ و بالحوکہ کمال مذنیہ و پایداری و بیش
موقوف بر آنست کہ ہر طبقہ از طبقہات از باب صنایع و علوم و خداوند این
و فنون را اندک معسرستہ معلوم و فنون طبقہات دیگر بودہ باشند تا آنکہ و بیش
خود را بکال برساند و این مرکز صورت نخواہد پذیرفت مگر آنکہ علوم و معارف
بجامہا ببلدان خود را بآفاقا کہ اتحاد آن جنسند بودہ باشد۔ و چون
مطلب بدینجا رسید اکنون بدینانکہ کہ ہر دوستان را ملاحظہ افکار۔ باقی آیدہ

راقم جال الدین شی

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

زمین است اوس ہی زمین کو جسے حمیس اکثر خیال اور میوہ اور سقہ جنگی لوگوں کو
عادت ہے۔ یا جو لہی پیدا ہون ابن حجاج نے کہا کبھی ریتی میں بعضی پیدا ہوتے
ہوئے سب سے جیتے رد آلو اور انرا کہ سفر میل لیکن یہ چیزیں باعون میں رہتی
پیدا ہوتی ہیں صبا کہ و سب سے بہت مدد دی جاوے اور پانی متواتر پہنچا یا تھوڑا
ایکس اگر ریتی اپنی اصلی طبیعت پر ہی تو پہچینیں اوس میں مدد نہ ہون گی بظن
جبہ اور میں کھا دلتا ہی۔ پانی کی تر ہی بعضی صحت لڑاوسکی اجزاء علی ہونگی۔ و
وہ تر ہی کو روک لیتی ہو و پانی کو نور قبول کر لیتی ہے اور اس میں لاین ہر جانی

اسکے خلاف کہا ہے وہ کتنا ہی درست اور میں بس حوصلہ مند اور عمدہ ہے۔
 لکھتا رہا۔ بہر حال سرج اور بھی ہو تو وہ عمدہ ہے ہر نسبت اور کہ۔ جس کے لئے عا
 کمرے کے اور اس درخت کے جس میں سیرین پھل لگتا ہے، اور کو موافق نہیں ہے
 مافیہ قسم کی عمدہ رہنمائی ہر ایک قسم کے درخت اور پیداوار کو ملتا ہے۔
 لکھتا رہا۔ ریور کو (ابا) کہتے ہیں وہ بھی عمدہ ہے اور ہر ایک قسم کی فضا
 کو اس سبب سے کہ وہ انہوں نے وہ اور ہیں (ہی) پھر ہو، اور ان کے لئے
 میں ہے کہ مہبت میں وہ ہی ہے جس کی اوکھڑی کے بیج پر بارش ہے۔ یہ کہتے ہیں
 (اور ساہان اور گرا) لکھتا وہ زمین کے سطح پر چاروں طرف سے پیدا ہو رہا ہے
 اور یہ علامہ ہے اس کے تور ہوئے لی تو وہ زمین پر اس کے کسی نشانہ کو لایا
 پھر اس کے کھور اور جو اور باقلا اور اس کے لئے اور جو ان کے کے بارہن
 اور میں رہتا ہے۔ دلا ہوا ہو مگر وہ اسی قسم کی رہتا ہے۔ لکھتا ہے کہ اس کے
 عارہ کہا ہے تو قابل ہے انکس اور کہ اور کہ اس کے اور تمام سالہ آج کے
 جو زمین پر رہتا ہے، پھر اور جو پھر ہے پھر ہر طرف اور پھر اور ہر طرف ہے
 اور علوں کے کہ بھی اس سبب ہی لیکن ہوں اس کے مناسب ہے ہیں ہی خوشی سے لکھتا
 یہ قسمیں ہیں عمدہ اور بہتر زمین کی جو اور پھر کہ پھر ہیں اسے جو ان اور اس کے
 خلاف ہے وہ بری ہے اور کا علاج کرنا چاہیے تاکہ نہ راعف اس کے لایوں ہے۔

کتاب الفلاحة النبویہ میں ہے کہ عمدہ اور بہتر نہ سرج دیکھتے ہیں معلوم ہوا انی کوچے سے
 جو زمین گرمی اور جائزے میں اور خشکی کے وقت بہت نہ ٹوٹے وہ عمدہ ہی اور خشکی
 کا وقت وہ ہی جب پانی سے ہو جاوے ہے حریف ان یا حارون کے سرج میں اس طرح
 سبب بہت پانی سے تو اس میں اس دار کی نہ ہو جو ہوں میں چھوٹا حار ہے اور

نمیرا و سکا نہ ٹھوس ہو اور نہ پھول ہو یہ زمین سب زمینوں سے جدا ہے۔
میں شادو نے کہا مدد زمین وہ ہے جس کا رنگ ہفتہ کا سا ہو جو کچھ مٹی ہے۔ کچھ میں
اور اکثر اس رنگ کی زمین وہاں ہوتی ہے جہاں پر ایک مدت تک پانی کھڑا رہا ہے
اور پھر وہاں سے سرک جائے اور سوختہ، یہ رنگ پیدا ہوتا ہے اس مٹی کا مزہ ہلکا
شیریں ہوتا ہے۔

خلاصۃ النقطہ میں ہے کہ جب کسی زمین میں باکسٹن کا پانی پھیرا نہیں ہے تو وہ اویر کی
زمینوں سے چکائی بھا کر لائے۔ اسے جس سے وہ زمین کی رنگ کو سیاہ کر دیتا ہے
ہفتہ کی طرح جب ایسی صحابی زمین پر ظاہر ہو تو سمجھنا چاہیے کہ وہ زمین چمکی ہو
مگر بہت چمکنا بہتر نہیں ہے اس طرح یہ بالکل گہرا کہ این اور پٹا این بھی بہتر
نہیں ہے اور یہ دیکھئے کہ معلوم ہو جاتا ہے۔

میں شادو نے کہا کہ زمین کے قریب وہ زمین ہے جس کا رنگ ہلکا ہے، تھوڑا
اور اویر، غللا بین ہو اور اس کی مٹی کا مزہ سرین ہو کوئی مرہ اور اوسین
اور قریب و اس زمین سے کہ وہ زمین ہے جس کو حضرت آدم علیہ السلام نے گنہم کہا ہے
ایک مدت اور مٹی یہ ہو کہ وہ م اور لایم ہو مٹی ہے اور جب سخت باران اور بار
بڑا ہے مثلاً روف گرنے کے بعد تر اور سکا ظاہر مٹی ہلکا اور جب آدمی
اور اس کے ڈھیلے کو توڑے تو عام مٹی ٹوٹ جاتا ہے اور قریب اس زمین سے کہ
وہ زمین ہے جس کو شدیدہ کہتے ہیں اور اس کا رنگ ہلکا پتھر دایل بہ سفیدی ہوتا ہے
نہ ایسی سفیدی جیسے کپڑے کی ہوتی ہے بلکہ سفیدی اور تیرگی کے بیچ میں اور یہ
صلیہ ہے جب کم ہے اسپین کہتی ہوتی ہے اور ایل آسمانی سے جاتا ہے مگر ایسی زمین
درخت لگانے کے مناسب نہیں ہے البتہ کہینی اور اسپین خوب ہوتی ہے اور خوب ہے

ہاتھوں میں چمک رہے ہیں جب کوئی اوسکو چھو دے بلکہ جھٹکا پانی پڑتا جاوے وہ اوسکو
 پٹیتی جاوے اور جب یا فانی ہنم جاوے تو اوسکے سطح پر سفیدی نمود ہوتی ہے اسلئے لکھا
 کہ بعض قسم کی زمینیں جو عمدہ نہیں ہوتیں اون پر بارش کے واسطے یا تھیرے
 اور ایک قسم کی سفیدی نمود ہو جاتی ہے جیسے کسی سے آٹا چھڑک دیا ہے یہ زمین
 عمدہ نہیں ہوتی اور ایک علامت اس زمین کی یہ بھی ہے کہ سخت جھاڑوں اور بن
 اوس پر ایک چیز نیشل لگی ہوتی ہے جسکے نمود ہونے ہوتی ہے۔ ایک امتیاز عمدہ زمین کا
 غیر عمدہ سے یوں کر دیکھتے ہیں کہ اس میں سے سیر یا ڈیڑھ سیر ٹی اپن اور زانی
 ہانڈی میں اور سدا کہہ کر ہانڈی کا موہ نہ غریب بند کہے اس میں زمین میں ایک گڑھا
 تین یا چار ہاتھ کا گہرو کر ہانڈی کا سون کاڑوین اور چودہ روز تک ایون ہی ہوتی ہے
 بعد چودہ روزہ کہے اور گند ہے کو کولین اور ہانڈی کو دیکھیں اگر اوسکا اوپر کا
 سطح بیچ آیا ہو تو ہانڈی نکالیں اور عمدہ بیچا ہو تو پھر گڑھا بند کروں اور سدا کہہ
 روز تک رہے ہندوین اور خوب بیٹھی اور چودہ چھپا دیں اور سدا کہہ کر کوکون
 اور ہانڈی کو گہرو دیکھیں اگر اس میں کوئی کھڑا پیدا ہو گیا اور سدا کہہ کر کوکون
 اگر سچا ہا یا نکلا سبز ہے تو وہ زمین عمدہ ہیں ہے اور اگر سیر یا زرد یا پیڑ یا ہلکا
 سبز یا سفید ہو تو وہ زمین عمدہ ہے پھر اس میں کوئی ہانڈی کہے اندھنی سوچیں
 اگر اوسکی بودیسی ہی ہو جیسے گاڑنے سے پہلے لکھا یا اوسکے قریب چھپا ہے

باقی آئندہ۔۔۔

راقم وجہ الزمان

نبات

سورج نگہی

اس پھول کو سورج نگہی اسوج سے کہتے ہیں کہ وہ سورج کی طرف

ژڈیان اس سے بھٹے ہیں چہیت ہائیں ہین بجائے دہنہن کے کام میں آتا ہو۔ بائس کے
جہاز و کھڑستول اور ناسبے کے گز اور کشتیان کھینے کی بتواریں اور کشتیوں کے اور ہشتہ کی
جگہیں تیار ہوتی ہیں۔ چوٹی غریوں اور دریا کی شاخوں بریل باندھنے کے کام میں آتا ہے۔
بائس سے باڑی اور عالمی بنائے جاتے ہیں۔ آب پاشی کے لیے باہی دینے کے کام میں آتا ہے
اوس سے چھڑا اور نشان بنگا حاقو ہین۔ بائس سے راعف کے آلات تیار ہوتے ہیں اور
ڈولیان اور جگر سے اور چوٹی جوڑے گاڑ پان اور تابوت اوس سے تیار کیے جاتے ہیں۔ پھر
کھیلوں سے صدر ماطح کے ہائس سے بنا کر جاتے ہیں۔ اور بھگا اور برہمان اور تیر اور کمال
اور لاٹھی اور سوٹے اور پھلیان کھٹیکے چربان بائس سے تیار ہوتے ہیں۔ بائس کے نیلے
یوگلیان اگر تیری سی فلم کے لگا دے کو کام میں آتے ہیں۔ اور سہ مار اور ہشتہ کے آلات
کے دستے اٹھتے تار ہوتے ہیں۔ بائس کی یوگلیون میں لکھو حسد و ق کے چوٹی چوٹی
چیرون رکھ کر دو روزانہ چلیون کو روانہ کرتے ہیں۔ جہتیں کے زمانہ میں ریشم کو کھڑون
کے اندھو بائس کی یوگلیون میں رکھ کر تیر سو فطرتیہ کو آتے ہیں۔ بائس کی یوگلی ایک بار
کام دیتی ہے۔ اور مار رن میں ایک بائس کی یوگلی کا ٹھرا عریات یا رقبہ چوٹی کے
نائبہ کے کام میں آتا ہے۔ اور بائس کی یوگلی کی ہرکان اور عرق کھینچنے کے آلات مثل فرق
دے تیار ہوتے ہیں۔ اور بائس کی ایک بائس ایک طرف چیرے سے چیرے کا کام دیتی ہے اور اوس
پلے ہو کر کھینچے اور اٹھا سکتے ہیں۔ اور بائس کی ایک بائس کیچ ایسی تیر ہوئی ہے کہ اوس سے
پنی بان کے پھل اور تیر چل سکتے ہیں۔ بائس کی شخ اسی سخت ہوتی ہے کہ وہ سلی یا چیر
تیر کر نیلے پھر کام دیتی ہے اور اوسیرکان اچھے ہوتے اور کھوپڑی نیز کر سکتے ہیں۔ بائس کے
بہت جلد پڑتا ہے ڈاکٹر جان ڈیرس صاحب نے ایک بائس کے درخت کو دیکھ کر کہتے ہیں
چودہ انچہ بڑھتے ہیں۔ فقط راقم محب حسین

۴۔ ریاضی یا یوسین پہ دو انچی چکی نصف یا گول حوراک بھی مامروی و عیت ال
 و نسجیاں و قیث النفس کہا تھی قزوہ رشتہ تنفس فی النسا و معیض النسا و ماسی ۔
 امراض اور برائے زخم حاریر ماحور دور ہوتے ہیں بیکر و دودھ و روغن و روغن ہضم
 ہوتا ہے اس سے اجڑی طور پر ہضم کر سکتے ہیں می خوراک ۔ م خوراک ۔
 ۵۔ حسب دایع ذیابطیس ان گولوں کے کہا ہے سے مار بار آنا چاہیہ گا ۔
 بند ہو جاتی ہے سلسل البول و ضعف مثانہ و تحشیش اسہال و یرینہ دیا فی کے لاگہ حوار
 آب ہوا یا کثرت کار سے نظام جنسی میں بگاڑ ہوا ہو و روغن سے میں ۔
 ۶۔ حسب قائم مقام ایون اس سے جے سر و حرج لیتہ ایون و حرج و جہو رتہ
 حاصل ہوتے ہیں کہ کبھی ہے نیا آتی ہے سستی بدن و رزلہ و زکام و سریش جہ کلی
 کرتی ہو و کبھی دنیہ ربعہ دور ہو ۔ یہ ہیں ۔
 ۷۔ ہاں اس کے سو گئے ۔ بڑا وال دور ہو سکے ہاں
 ۸۔ و دایع آتشک کہ دہو آتشک ہر ہوا و دین ہاں تکیہ ہوا ہے تو
 درست ہاں تارہا ہے ۔
 ۹۔ مار اللحم پہ پول یو حمار و یو کہ کو سٹ سے طہار کیا ہاں عرق نامہ
 و قرآن شکم لشہ و کتہ مار و یو لہ اسراف و روان و کو کہو تاہو فی بوتل ہاں
 ایکہ عرق لہا و علاج حنہ و مالک
 درض ہاں کاکہ آتشک و سوزاک ویدہ سے سٹہ کے لئے تجزیہ کیا گیا می لعل
 ایکہ بوتل ہر ہر ہر کے واسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ سے
 پہنچنے سے معلوم ہو سکتا ہے نسر ۱۵۔

بعد ہستانی صنعتوں کی خاموش تہر لگنے میں ہوئی مجلس مائیں کے میر نلس اس پر مل سہ
پر سیب مقرر ہوئے ہیں حملہ آشیا، مصروف پہلے فوٹر کے ماقبل لگاتے ہیں پورچ جاسکے
ماتش گاہ ایک ماہ تک اہلی رہیگی۔

تسنا جاتا ہو کہ باب حضرت فیض ہند سے ارل بکنس فیڈ کی سخت
حالات کی خبر سنکر مزاج پر ہی کے واسطے اون کے مکان پر جانے کا اور اون کو دیکھنے کا
ارادہ کیا لیکن جیسون کی رائے ہوئے سے اس ارادہ سے باز آئیں کیونکہ طبیعت
اسبان کا خوف کیا کہ ادکار اس بیماری کی حالت میں اس بڑے عزت یافتہ سے ایک
جوش ہوگا اور سرور ہوگا جو کوئی لھماں پیدا کرے گا۔

دو ہفتے گزرے کہ حزیرہ کی دین میں 'حدیث الحزب' میں ہو اک ۱۰
زلزلہ واقع ہوا تھا سنتے ہیں کہ لفر بنام قعبہ کیو اور اس کے دیہات کے
صدر سے فارغ ہوئے جو مراسلہ سرکار یونان سے آیا ہو اس سے تعداد اور
اور صدر رسچون کے یمن میں از معلوم ہوئے ہیں اس زلزلہ کا اثر شام اور
میں ہی معلوم ہوا ہے۔ "طبیہ سے حدیث آتا ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے
کہ دوسرے روز بھی حزیرہ کو اس زلزلے واقع ہوئے اور
ہفتہ سے چار پر سوار ہو رہے ہیں۔

سننا ہے کہ صوبہ جات میں چلے۔ عرناطہ۔ قرطہ اور دیگر
صوبہ بات جنوبی ملک ہسپانیہ طوکان اور آندیس سے رما ہو گئے ہیں اور
رجوہ کے قریب دباؤ کے مستفدون کا لھماں ہوا ہے۔

۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔

فہرست مضامین

ام ذہن
معاصرت
نام و محل سکونت
صفحہ

یانی کا بیان
ی چھ مہینے
۲۳۷

چاندی، روپا، سونہ -
پیر شاہ محمد علی خان صاحب، کراچی ۱۳۲۲
چاندی - دوم تعداد دار صاحب، کراچی
چاندی - حکیم فخر الدین صاحب، کراچی ۲۳۲۸
چاندی - محکمہ دارالامان، کراچی

فلسفہ -
پروفیسر الفیاض، کراچی
۲۳۲۹

۱۳۲۲ -
محکمہ کاشتکاری، کراچی
۲۵۵

انجمن کلاسی
دروغ گوئی
۲۴۲

پیر شاہ محمد علی خان
کراچی
۲۶۱۳

پیر شاہ محمد علی خان
کراچی
۲۶۵

رسمید زرا از حضرات خریداران مسلم

نظاره فی الدواہ ہاوردام اقبالہم ۷۷

مولوی صاحب احمد صاحب حبیب اجم - آی - دوہم ۷۷

مولوی محمد زکریا صاحب مددگار ناظم مردم شماری سرکار ۷۷

مولوی حافظ محمد عبداللہ صاحب رکن مجلس عالیہ عدالت ۷۷

مولوی محمد عبدالغادر صاحب ۷۷

مستر ایدہ بی صاحب کفیلہ اراندولہ ضلع نورپور ۷۷

میر کاظم علی صاحب ہشتم صفائی اندرون بلکہ ۷۷

منشی گمارشاد صاحب ایم - ۷۷ - ایٹھی سرکار ۷۷

علمی خبریں

راگدون کے متحمل اور ذمی افتاد باشندوں نے باہم
 مجتمع ہو کر ایک مجلس قیام کی ہے۔ جسکی غرض یہ ہے کہ وہاں ایک پرنسپل ڈاکٹر کتب خانہ
 قیام کیا جاوے اور تمام کتبائیں جو برہمنوں میں ہوں وہ طبع کیا جائیں۔ اس
 اعلیٰ کام کے واسطے چھ لاکھ روپیہ درکار ہے جو بذریعہ سیریا سمیت جمع کیا جائیگا۔
 انڈیائی نیشنل یونیورسٹی میں دس لاکھ روپیہ نوازا گیا ہے۔
 اور وہ مثل مردوں کے تعارف کا کام کر رہے ہیں اب بہت قریب آ رہے ہیں
 چھ برس قبل لکھنؤ میں جاری ہوئی اور قریب تعارف میں اس کام کو سنبھالنے
 ایک دیسی اخبار میں لکھا ہے کہ ہندوؤں اس وقت یہ چاہ رہے
 ہیں کہ عورتیں ایسی عمر کی سوجھو ہوں جو شادی کے قابل ہوں۔ لیکن وہ یہاں
 رسم لکھنا کی وجہ سے شادی کر سکتے ہیں۔

میاں بین احمد وفات پھر ادا ہوا اسکے کوئی عورت
 اور نہ بی بی سوانا میں سے ہے جتنی نہیں ہوئی اسکی وجہ یہ تھی کہ خود ہمارا اور سراج
 نے اپنی وفات کے وقت فرمایا تھا کہ کوئی عورت میری بی بی یا بی بی کے لئے
 بنی ہو اور اس رسم کا اہلکار بن کر رہے۔

مجلس جماعت علماء قراۃ السامی جو سن روزگار منعقد
 فی الحال درخواست چھ رہی ہے۔ ستر میلن ایڈورڈو اسر مجلس کے ممبروں
 میں شیعہ علوم و فنون کے ممبر مجلس ہے۔ اس مجلس میں بہت سے سدا اور گراؤ
 رہا ہے۔ علمائے علم اور اس سے ایک ہوا۔ کار آمد سمجھنا وہ تھا کہ

مجلس قیام کی ہے
 غرض یہ ہے کہ وہاں
 ایک پرنسپل ڈاکٹر
 کتب خانہ قیام کیا
 جاوے اور تمام کتبائیں
 جو برہمنوں میں ہوں
 وہ طبع کیا جائیں۔

اس اعلیٰ کام کے
 واسطے چھ لاکھ
 روپیہ درکار ہے
 جو بذریعہ سیریا
 سمیت جمع کیا
 جائیگا۔

انڈیائی نیشنل
 یونیورسٹی میں
 دس لاکھ روپیہ
 نوازا گیا ہے۔

اور وہ مثل مردوں
 کے تعارف کا کام
 کر رہے ہیں اب
 بہت قریب آ رہے
 ہیں

چھ برس قبل
 لکھنؤ میں جاری
 ہوئی اور قریب
 تعارف میں اس
 کام کو سنبھالنے

ایک دیسی اخبار
 میں لکھا ہے کہ
 ہندوؤں اس وقت
 یہ چاہ رہے ہیں
 کہ عورتیں ایسی
 عمر کی سوجھو
 ہوں جو شادی کے
 قابل ہوں۔

پانی کی بیماریاں

تھوڑے پانی

پانی کی بیماریاں

پانی کی بیماریاں

۵۔ کل پانی اس وقت حال میں ہی ہر ایک کو کسی خاص ہوا کو ہوا
 ساتھ ضرور شامل رکھا جاتا ہے۔ یہ خاص ہوا اکثر کار لوک ایسٹ گیس ہوا کرتی ہے۔
 بہت دیر ہی گیس سے جو سٹا رائٹ یا ایوینٹا۔ ٹیبا ہیں اور دیگر تھوڑے مین اور بال پیدا
 کرتی ہے اور پانی کے ذریعہ مین ایک در آمد تیرسی یا سیرا ہسٹ پیا کرتی ہے۔
 اب وہی دو پانی ہے جو ہمیں ملک کا فی اس کٹر ہے۔
 ۶۔ اس سے پہلے اور وہ اس سے پہلے خاص قسم کے جو سٹے ہیں جن سے وہ پانی
 بالکل استعمال کے قابل ہوتا ہے۔ اس پانی میں اس وجہ سے خاص دوا
 تاثیر میں آجاتی ہے۔ ۱۱۔ بطور اس کے کہ شامل ہوتا ہے۔
 ۷۔ یہ ہوا۔ یہ مصلحت فراموشی اور اوصاف ہوا میں
 ۸۔ ہوا اور اس مصلحت ہوا کے موافق ہوا۔
 ۹۔ ہوا میں حل ہوا۔ اور ان ارضیوں کے گمانی میں ہوا بلکہ ہوا
 جبکہ وہ بہت صاف ہوا۔ ہوا اور ایک قسم کی ہوا جس سے ہوا شامل ہوا
 حل ہوا ہے۔ ان چیزوں میں سے ہوا اور چھان ہوا کے کٹنے سے پانی میں گرتی
 پیدا ہوتی ہے۔ اور اس قسم کے پانی کو ہمیں یہ چیزیں شامل ہوتی ہیں ہوا
 کہتے ہیں۔ ہوا یا پانی سالوں کے ساتھ باسانی نہیں ملتا ہے۔ اور ہوا پانی
 کہنا ناپکاستی کے کام کا ہوا ہے۔
 ۱۰۔ یہ اس کے سس مانی مین وصف مذکور بالا ہوا
 اور اوہیں اجزا اور صحت ہے۔ اکمل ہوا اور ہوا کا پانی کہتے ہیں۔ ہوا
 پانی اور ہوا کا پانی ہوا ہے۔ اگر وہ ہوا یا ہوا اجزا اور صحت ہے بالکل خالی
 نہیں ہوتا ہے۔

کے بغیر بیماری ہے اور ایک سو گیسب اچھے اس گیس کا ۳۴ گرین ہر روز فی ہوا
خواص اس گیس کے یہ ہیں کہ وہ شعلہ پذیر ہوتی ہے یعنی فوراً جلتی ہے اور ہوا
اس کو دم کے وسیلہ سے کہتا ہے۔

۳ بانی تین حالتوں میں پایا جاتا ہے یعنی باریقی یا منجھڑ یا شعلہ
ہوا (بخار) ہوتا ہے۔ کمرہ زمین کی سطح پر یا بی بخاری یا ہوا سی حالت میں بکثرت
پیدا ہوتا ہے۔ لیکن چونکہ بانی بخاری یا ہوا سی حالت میں ابداً اچھی طرح سے
ہنیں ہوتا ہے جس کا وہ دو حالتوں دوسری یعنی پنہاوسی اور رفت کی حالت ہوتا
تجسس ہوتا ہے اس واسطے اس کو سوای اون ارگون کے جو علوم و فنون
واقف ہو سکتے ہیں اور کوئی شخص نہیں معلوم کر سکتا ہے۔

۴ جس بانی بالکل صاف ہوتا ہے اور کوئی چیز فرا بھی اس میں
ہنیں ہوتی ہے نہ وہ سے ذائقہ ہوتا ہے۔ لیکن وہ اپنی طبعی حالت میں
جس طرح سے کہ وہ فزنی طور پر کموں اور چٹون اور دیا دن میں ہوا ہوتا ہے
ہرگز صاف نہیں ہوتا ہے۔ کمرہ دن اور چشمے کہ بانی میں جو زمین کے ہر
آتا ہے وہ نکلن اور فزکی اس میں شامل ہواقی ہیں جو قابل حل ہوتی ہیں۔ کمرہ
اس میں نہیں ہے کہ زمین کے وہ اجزا جو بانی میں شامل ہوتے ہیں کی قابلیت کہیں
صردر اکسین بانی میں کم و بیش مل جائے ہاں اس میں کہ ہتھ من سے آتا ہے
ما او میں ہو کر رہا ہے۔ دیا کے بانی میں ضرور کم و زیادہ وہ اجزا قابل التھ
شریک ہوتا ہے ہاں جو دیا کے سوئے یا کمارہ اور اوسر زمین میں ہوتے
سیرور یا ہوتا ہے۔ علاوہ اس کے کہ بانی میں اون مختلف مرے ہوئے جاتا
اور ہر سے ہوئے ماح کے اجزا سی قابل التحیل ہے یک ہو جاتے ہیں جو ہر شے میں

بانی تین حالت میں
پیدا ہوتا ہے

بانی اسے طبعی حالت میں
پیدا ہوتا ہے

۹ مصلحتی معاشل موسم اور ہوا بن صاف پانی ایک بیرنگ
اور پانی ذائقہ نہیں دیتا ہے جس میں بہت چکناہوت ہے

۱۰ مانی کا وزن اور اسکے جسم کی نسبت سے آسانی یا دشواری
کوئی نہایت ہے۔ یہ دریا صاف ہوا ہے کہ ایک دو کب مانی کا وزن ایک ہزار
اور تین سو سیلیم سے زیادہ ہے اور چھ سو گری ۵۰ درجہ ہوتی ہے۔ اور
اسی درجہ کے صاف پانی کا وزن بحساب آتا۔ رقی کیان ہوتا ہے پس اس کے
کے رقی کیان کیلین کا انہماں ہے صاف پانی کا وزن آدھ بیرونی ہے۔

جاننا چاہیے کہ پانی کے ہر گاہ سے لے کر او۔ کا وزن کرنا
بہت ضرور ہے۔ اگر سبک پانی اکثر ادا مانہ میں افسل ہوتا ہے۔ کہو وزن
پانی کے پھانسا مانہ۔ اس میں اس طرح سے کہ دو کب سے آدھ دو کب سے رقی کیان
وزن مانی کے ہر گاہ سے جائیں اور ہوا۔ دونوں کے وزن کو جاننا
جب کا وزن۔ یا دوسرے کا ہوا وہ پانی انہماں ہے۔

وزن اور سبک ہونا پانی کا بیان دیکھ کر بہت سے بد
دریا صاف وزن مانی کے مکان نہیں ہے۔ من گھڑیا میں ٹھہرے۔ تاہم کہ مانی
رستہ سے دور ہے۔ اور میں جس سے سیف حسن لرو۔ دیوانہ نہیں کہ سونا۔ ناو چکا
اور میں ایک نولہ پانی آسے گا۔ پس اس وزن سے کسی کو مانی میں مقرر کے
ہر پانی کا حال و ریاست ہو سکتا ہے۔

۱۱ ہر حیوان اور ہر مانتہ کے لئے مانی کی بہت ضرورت ہے
بغیر مانی کے ان دونوں میں سے کہ کچھ دوسرے میں نہیں رہ سکتا ہے۔

۱۴۔ آگے بیان کیا کہ سوا یا ندی کے باڑے شریک پیدا ہوتا ہے جس میں سوچنی
مقدار چاندی سے زیادہ توڑی مگر اب بھی اکثر ہوتا ہے کہ ایک معدن میں چاندی سوچنی
ساتھ ہی پیدا ہوتی ہے۔ یہیں چاندی ہینڈ ریان ہوتا ہے۔

۱۵۔ معدنیات چاندی کے بہت سے ہیں مگر اکثر ان میں سے ایسے ہیں جن میں چاندی
گندہ کے ساتھ مرکب ہو اور دوسرے مار بھی کہیں کہیں چاندی کے معدنی ہیں شریک
پائے جاتے ہیں۔ چاندی کلورین اور برومین اور آئوڈین کے ساتھ مرکب پیدا
ہوتی ہے۔ اور شیشے کے معدنی بھی گنتائیں اکثر ترکیب رہتی ہیں اور بہت
کثرت سے شیشے کے ساتھ استخراج کی جاتی ہے۔

۱۶۔ چاندی کے معدنی بہت سے ہیں مگر جو معروف ہیں وہ یہ ہیں جن میں
جس میں (۱۷) چاندی چاندی شگاف ہے اور اسے سفید معدن (۱۸) چاندی چاندی
سہ (۱۹) اور یہ دونوں گلیک اور چاندی کے مرکب ہیں (۲۰) اور سر آکسائیڈ
نیرا باقوی بھی کہتے ہیں (۲۱) چاندی چاندی رہتی ہے۔ اور گلو راما آف سٹو
جس میں (۲۲) چاندی چاندی شگاف ہے۔ یعنی نرہ ہے کہ یہ مقدار چاندی کی جہاں
بیان کی عرصہ قریب اور پاک معدنی ہیں ہوتی ہے اور خواہ اور کم ہاں معدنی
ہو۔ ۲۳۔ ان دونوں میں سے بہت کم چاندی پیدا ہوتی ہے۔

۲۴۔ ملکات گنہ گوارہ ملکات چاندی کے معدن عیسوی سولہویں
صد میں پیدا ہوئی تھی ایک زمانہ دراز سے یہ سیم خور ملکوں میں اول سے ہوئی تھی
مگر شائع میں ہوا اور اس کے گرد و نواح کے اصناف میں معدن چاندی کے
پیدا ہوسے ہیں مگر کیوں کے چاندی کے معاون کے برابر ہی کہتے ہیں۔ اس وہ لو
ملکوں میں چاندی چاندی شگاف ہے تین چاندی (۲۵) تمام عالم کے کئی چاندی کے

انکا اندازہ سبشی ہو سکتا ہے اور ہوا کی حالت پر منحصر ہے۔

اسی طرح صاف پانی کی اکثر لوگ قدر کم جانتے ہیں۔ اس کو کسی ضرر
سفر کرنا ہے اور وہ ہر جگہ کا پانی پینے سے بیمار ہوتا ہے تو وہ اکثر کہتا ہے کہ یہ پانی
پانی کی وجہ سے حارض ہے۔ لیکن آدمی ایسا ہونا پس چوڑے کے پانی خراب ہے
پانی کے اثر سے جا بوجھتے ہیں۔ پانی کی وجہ سے اکثر بیماریاں لاحق ہوتے ہیں
اس واسطے صاف پانی ہی دیکھی ضرورت ہے۔ جیسے کہ صاف ہوا کی ہے۔
صاف پانی اور پانی کے پانی کے پانی کی از حد ہے۔
ہم پانی سے اس سے بدن کو صاف کرتے ہیں۔ مارش سے نباتات کو تراش دیتے ہیں۔
اور وہ دہل بھی جاتے ہیں۔ مارش سے زمین دہل جاتی ہے اور تمام نباتات کی
بہتر جاتی ہے۔ باقی آئندہ۔ راقم محب محسن۔

معدن

چاندی - روپا - نقرہ - نیمہ سیم - قمر

۲۵ چاندی ایک اور لطافت میں سو سے زائد برابر می کرتی ہے اور

رو سے بھی جو قدر و منزلت اس کی ہے وہ کسی اور فلز کا

۲۶ چاندی حالت فلزی میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے اور بعض

تیلز میں اور نہایت فرسودہ شاخوں میں بھی ملتی ہے۔ مگر اگر فلزی حالت میں

چھوٹے ٹکڑوں میں اجبار میں پہلے ہوئے پیدا ہوتی ہے۔ بعض اوقات ایک آدھ

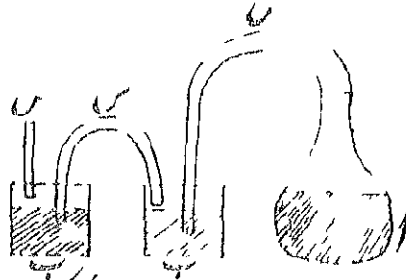
بہت بڑا ٹکڑا ملتا ہے جیسا کہ تانہ سے ملے ملے کے دریاں کا گزر برگ میں (۱) ڈالا

نکلا تھا جو وزن میں (۲۸۰) سیر کا تھا اور ہوا کا ایک پونہ وزن میں (۴)

سیر کا تھا۔ اور ایک ڈالا مگر یکو میں جس کا وزن ایک ہزار پونہ تھا۔

اور دو سرا ارضی مادہ ہے کل دہل جاتا ہے اور یہ روح لہرہ و جسم ہا ہے اما ہے
 شب اس میں مروج کو گار ہے کٹر سے کید دن میں یا تہیلوں میں ڈال کے کھڑے ہیں
 تو جتنا راہ پارہ ہے جس جاتا ہے اور کل چاندی اور کہہ توڑا بارہ ہینے میں ہنات
 ہا امکو ایک لوسہ ہے کے ایتق میں ڈال کے اوس مارہ کو سطح سے سے کہ مرقہ ۱۸
 مین یاں ہوا ہے آج ویسے سے الگ کر لہ پین اسیہ امتق کی کل ذیل میں
 دی گئی ہے جس سے کل جال طاہر ہوا۔

نکل امین



آ ا میں ہے جس میں مروج مارہ اور با مد کا دو ہائی ٹکٹ ہر دیا جاتا ہے اور آج
 و سے مارہ نھا کہ میں مالی سے حورہ ڈال میں جاتا ہے کہ وہ تہائی
 (پ) کے ماسہ ہر اہوا۔ مارہ کہ حالہ بخاری میں ہے اوس رو یا
 گدا سے ای ای لی حالہ آ جاتا ہے اور سایہ کہ چاہیل مقدار مارہ ہوا مرکی
 حالت کار می میں باقی رہا ہے تو دو رسہ مارے میں۔ ہر کو حورہ تانی را با اور
 اور وہاں کا پانی اور کو سر و کر کے اسے حالت رسے آتا ہے۔ و حالہ ہی ہے ان
 آ میں اسجیہ سے اور مردہ کے نکل میں رہا ہے۔ اور بعد نکال لہائی سے اور
 ظافروں میں نکال کے اعدا اسکے اقران یا سلا میں ماسہ ہیں۔

طریقہ کہ درج میں مشغول ہے۔ یہ ہے کہ چکر راہ و مرقہ میں رکھا ہے۔

پیداوار کے ہیں۔ بعد اس کے قدیم معادن پیرو اور بلنویہ کے ہیں۔ پیرو مین
دو ٹرسے سام ہیں ایک کالول مین ہزار دو سو گرس ہے اور عرض ایک سو تین گز
اور دوسرے کالول دو ہزار ایک سو تین گز اور عرض ایک سو تین گز ہے۔
یورپ مین اس مین سے اندلس جانسیکے معدن کے لئے نہایت مشہور ہے۔ بعد اس کے
حکومت آسٹریا اور بوسنیا اور رومانیان مین۔ دوسرے ملکوں مین
بھی جامدی کے مقدار پیدا ہونی ہے مگر اتنی جامدی کہن نہیں نکلتی۔

۳۱ جامدیکے نکالنے اور استخراج کے طریقہ سے وہ ہیں۔ سب سے قدیم طریقہ
وہ ہے جو حکمت مگر کیو میں سو لہو مین جامدی عیسوی مین جاری کہا گیا تھا اور اب تک
بھی وہی طریقہ گز کیو اور جنوبی امریکہ مین مستعمل ہے۔ موافق اس طریقہ کے جامدیکے
معدنی کو بنیس کے نہایت مہین سو فٹ ناسیلتے ہیں اور اس کے ساتھ صراح
کوہ کے متیل خیر کے تیار کر کے کے بعد تھر کے فرش پر او سکی ڈھیر لگاتے ہیں
اور تھوڑا نیک او س کے ساتھ تھر کی اکھٹے ہیں۔ اس کے بعد اس کے ایک مہینہ
کا پریشید (جو تھوڑے اور کوسے اور گدگد کا ایک معدنی مرکب ہے) اور تھر
لگا جاتا ہے جو چھل کیو دی۔ یہ ہیرا کبیس بھی جاتا ہے۔ اس ڈھیر کو کئی گھنٹوں تک
خیر چروٹنے کے لئے ہیں۔ جب یہ عمل کئی گھنٹوں تک جاری رہا تب اس کو ڈھیر
تھوڑا بارہ چھڑک دیا جاتا ہے اور اس کے اوپر حیر و ناس سے اکیرو درمیاں کھد لائی جاتی
تھوڑے سے بارہ اور جامدیکے مزوج اور یک جسم ہو جاتا ہے۔

۳۲ اس عمل مین بعض عمل کیو دی اور سطح کے ہوتے ہیں کہ جامدی الگ ہو جاتی
اور فوراً پارہ او کو جذب کر لیتا ہے۔ تب اس عمل مادہ کو ڈھیر کے بہت۔ یہ پائین
جامدیکے سے بارہ اور جامدیکے مزوج تھوڑے سے بھی (سب نکل کے) اور خداتا سا اور بڑا

خوشترق ہے وہ یہ ہے کہ کورس میں جیسا کہ معدنی اور کایریر میں اور ٹنگہ کو مندرجہ کر کے
ملا دیتے ہیں یا سب سے کہ اس علاج میں کہتے ہیں ہون سیتے ہیں اور بعد ازاں اوس میں بارہ
شریک کر دے ہیں اور ماتی محل کے اصول میں کسی نوع کا فرق نہیں ہے۔

۳۴۵ مادہ کے اخراج کے اور بھی طریقہ ہیں۔ مثلاً حامدیکے معدن کو سب سے کے
ماہ لاپٹے سے اور چامد سکا الٹی جیسے معر وچ سنا تا ہے اور چاندی کو سب سے کے
کے کال ابانی ہے۔ یعنی ہڈی کے راکھ سے ایک ٹرا طرف بناتے ہیں سے
لو اس کے ہیں اور ربب حامدی اور سب سے کو اس بر راکھ کے گرم کر کے ہن یہ ہڈی
کا آگہ آہستہ آہستہ کچھ سے کو حد تک لیتی اور کچھ سے مل کے اور جاتا ہے
اور اس کے طبع پر یاد کیا ایک ٹرا قرض رہتا ہے۔ اس عمل میں گلا ہوا سیسہ اور
فاراس کو ہنل ماسٹر وغیرہ کے اپنے ساتھ ساتھ رکھ کر لیتا ہے اور بعد ہن ہن
یہ طرقات ہی جو رل کر سکتے ہیں بالکل جدا ہو جاتے ہیں اور خالص واکرل
پر رہتا ہے۔

۳۴۶ حامدی اکثر سب سے کے معدنی ہن سب ریک۔ ہن سب اور فی ٹس آہستہ یاد کر کے
سب سے ہی کہانی ۱۴ تولہ یا ۱۶ تولہ حامدی کو اکثر پیدا ہوتی ہے۔ اس سب سے کے
معدنی سب سے ہن کہ او میں فی کہانی ۴ تولہ سے ۵ تولہ چاندی کلچر ہے اور
اس معدنی اس سے ہی ہو۔ نہیں کہ چین فی کہانی ۱۴ تولہ سے ۱۶ تولہ چاندی
موند ہوتی ہے۔

۳۴۷ نیانسن صاحب نے ایک نہایت عمدہ طریقہ اس سے ہن سے ہن سے
ہی کہ ہمدار یا حامدی کی ہو سکا سے کا ایجاد کیا ہے۔ اس طریقہ کا نام او میں کے نام سے
معر وچ ہو گیا ہے۔ اس طریقہ کی بنیاد سمجھا ہے کہ سیسہ جہیں کہ یاد می شریک

یا قوت کے کان کا بیان

ماوت ایک پہرے سنگھاسے معدنی ستہ اور الوان اور اسناف
 ۱۔ کے سرخ رر و کبود و سبز و پستی و سفید بین اور ہر ایک انہیں سے اعلیٰ اور سفید
 ۱۔ لمرنگ ہوتا ہے اور بہترین اور سارخ ترمانی آبدار صلب اور سفاف جہرم اور
 بیداع سے اور جہت قدر اس قسم کا ٹکڑا بڑا اور رنگ ڈھنگ کا اجھا ہو معتبر ہوتا ہے
 اور قیمت اور مکی اصناف سرخ خمری اور ردی اور زارنجی اور زعفرانی اور یونی
 سے زیادہ تر ہے اور اسناف کبود اور احسان گومی اور کلی اور لاجوردی
 اور یونی کیا ہیں اور لعل اقسام سرخ یا قوت سے ہے اور بہترین ہر ایک
 اور ان اقسام مذکورہ کا وہ ہے کہ صلب و صاف و سفاف بکرنگ یعنی اجزا اور
 متساوی ہوں اور وہ ہوا سے الماس کے جیسے اسباب سے سخت ہوتا ہے یا قوت
 کبود یا قوت سرخ سے اور سرخ رر سے سخت ہوتا ہے اور یونی قریب سرخ
 اور سفید سے زیادہ نرم ہوتا ہے کہ نام ہے اور ہر ایک ہر ایک نام سے
 مخصوص ہے سرخ کو یونی، لمرنگ اور رر کو سرفی مین لسرائی اور سفید کو یونی
 کہتے ہیں چند چیں اسکا مدد کر کے ایک ایک قطعہ زمین میں ہے جہاں یہ کان ہوتی
 بسبب حرارت بکرتی سے ہاں کوئی کھدہ اختیار نہیں کرکتا ہی اور خاک اور سکی
 سیاہ اور صلب ہوتی ہے اور بکریت کے الی ہی اور جس مقام سے یہ کان ہوتی ہر
 وہاں باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقہ سے ہوتا ہے اور اسکی زیادہ قوت
 ہوتی ہے اور اس کے شکافوں سے گندک کی بو نہایت تیرا و شدید آتی ہے یہاں تک
 کہ وہاں کھڑی ہوئیے آدمی شافعی ہوتا اور اس موضع کی اطراف میں و نہا می عظیم تپ ہوتی
 اور یہ کال برازیل اور جزیرہ سیلان میں ہی کو نقطہ راقم فرغندہ علی ہے

[illegible]

و ملتی ترجمه نمکند و چگونه باشد که معارف در نزد قومی محرمی شود و باینکه آن معارف بلسا
 آن قوم بوده باشد و معارف دیگر بلسان بیگانه بوده باشند چگونه باید از خواهد شد و چه فخر است
 که اگر هر را که کتاب یا بحث بیگانه در کتابخانه خود داشته باشد باینکه یک کتاب
 تابع هم بلسان و ملتی در آن بوده باشد آیا هیچ مافیل فخر دیگران را فخر خود و ستار و آیا فخر
 حدیث خود و ندی فخر میکند و فخر حدیث خلیس جلیل را هیچ هنرمند بر فخر خود می پسندد
 پس فخر بر حدیث است بشیر و شرافت و سرآفتاب نیست که بعلوم و معارف و مقام و معارف
 و آنوقت موجب شرف حدیث می شود که عمومی بوده باشد و ممکن نیست که علوم و معارف
 عمومی شود مگر در آن هنگامیکه باعث آن حدیث بوده باشد و آیا و انایان هند وستان را
 معلوم نیست که اگر علوم و معارف و لغت و طبعیه بوده باشد غالب معارف بسبب اخبار نامها
 و محبت معاشرت با علماء و دانشمندان عامی شده بصیرت و بینائی همه اهل وطن را
 فراخ اند کرد - و از آنچه گفته شد بحدیثی نمایان و هوید اگر دید که جمیع طبقات هند با را
 چه عامار بوده باشد و چه اشرار و چه ارباب تجارت بوده باشد و چه اصحاب خلافت و ارباب
 جناس که اتفاق بوده تعلیم و تعلم در مجلس کلیه و شر کلیه خود را با ملسان بندی فرار و پسند
 و همه علوم و معارف را گوشه نشین نموده زمان خود را ترجمه و تالیف نماید آنکه حیدر هند و
 اسرار شده بر آن رفایق بدینت نائل گردند و از آن سبب فوائد حدیث و
 استقالات را با آن مردم نماید و تسامد عقل را بحدیث که بواسطه بعضی از مشایخ و بانی
 خود را مانند طالع (مالی بهائی) کرده هر چه از حدیث می رسد را بحدیث که در خیال کرده
 و بواسطه آن از حدیث مستقیم علوم نامه و راه راست معارف مفیده روگردان شدند
 چونکه هر عالم بر همین کار است اگر با ملل شریعت رجوع کند و اید و انست که علوم و معارف
 معاشیه را به وجه مضاعفه و مضاعف با وین حدیث نماند اگر خوب فخر شود و معلوم خواهد شد

و تخاصم ایشان را در اداره و در کد ستی است در این مباحث و تخاصم کردن است و در
روستای یک علم بیگاه (مرد) بوده است و یک است مطلق در واره (استاسول)
دست است و دولت فرستاده اند هم (توسس) هم بر (طرابلس) (مست)
و دخت و دولت مسدول (سلا یک) و (تسلطیه) بسته و دولت ایالات و
(طرابلس) را مانع بود ساخته و دولت حوس گا - همه جزیره (گرتیت) نظارت
و کما به رسد اصل شام ما به تفراتش بوده است و تفراتش از آن ذیل و تمام دولت
عظمه بر رانیا را از رونی حسد دیده است و حشمت علی می تو و معلوم شود و یک
شکله او را بر بهترین اراخی عالم و به اجناس می آدم و کد سفی بر پانوس مدیت
به دستشان ملاحظه می کنند ابتدا انگلیزان را برای سیاست اظهار بهدیه و حرامت
اراضی معلوم و سائلی مایه بسیار نوتی و ما به باید بسیار حکام تا که به تو اسد ما
آمال ارباب منزله را موده اطمان ملک کشته قصب سودا و عایرت به مایه است
ایشان را دوسه یا به شود و آن حلالیت تا نه که دوسه آن می دل است هر اثر ایشان
ما به بخواهسته است حکامات و نازق و ناره ناله و فراس و مات است
و قدر و جزیره مشروطه و کسب و آره جیه و سب می گند و دره بلان و شهر قد دارد
هر قریه و از عوالمی انگلیز اگر عود کنند یقین خواهد داشت که حکام و ناره ناله
و مایه است عظمه (جذبه موجب اطمان خاطر و اراخی دل نخواهد شد - بی حاشی
کامه و مراست تا نه و اطمان خاطر کلی و سکون ملک جیهی در وقتی ایشان دست
به ایدش که اسب حکامت پایدار می ملک نوتی را در مایه بهدیه و ناره ناله
آین مدین گو نومی تو که لغت بهدیه را نیت لغت بهدیه دولت قرار داده در هیچ
جملات متعلقه مایه بهدیه و سب می گند تا که بهدیه را معلوم شود که علامه کلین

سند و بایاس غالبین و فاجحین برآید و لغت، احسنیه را بجا بکشد و لغت، بجا برسد بجا
 اگر کسی غور کند خواهد فهمید که این کتاب کثیره را با اقوام غالبین و فاجحین را فرو برد و جز
 تر با حدیث نمود و بجز اسمی را هم و تالیف از آنها باقی نماند که کراشت خواجه متعلما و دیگران
 را با وصف مالکیت میزدی کردند و لباس خود را در آوردند و جهان گمان نشود
 که معقود ما از آنچه ذکر کردیم تسویق بر ترک تعلیم است انگلیزیه است بلکه چنین باید و است
 که تعلیم لغت انگلیزیه از چندین وجه برهند بان لازمست وجه نخستین آنست که حکومت
 هندوستان حکومت انگلیزیه است و ارتباط در میان رعیت و حاکم و احکام و حقوق
 طریقی در رفع قضاوت و احکامات هرگز حاصل نخواهد شد مگر آنکه رعایا انسان به نام خود
 را را بداند و وجه دومی آنست که اهل هندوستان است اقلیت و اکثریت و اصول
 و معارف و صنایعیکه در زبان انگلیز است این واجب است رعایا که آن زبان را
 بخوانند و اتفاق نموده علوم و فنون را از آن لغت بداند و طبعی ترجمه نماید و ما را
 حقیقتی را که معارف او به باشد در وطن هر چه با او دارد و بیاید و بیاید که
 طریقی معاملات و تهییدست بل تجارت و اطلاع بر احوال و عادات نامم و فهمیدن احوال
 و احکام قائل و دانستن توارش دول و ممالک به معروف لغات آنها معارف
 اینها هستند بان را باید که لغت انگلیزیه را حدود ده سال تجارت را عموما تعلیم نماید
 تا آنکه موافق را به تجارت و معاملات را در هند و ممکن شود این را
 که راجع الی جهانیا این مطلع شده در اصلاح عقول و نفوس خود را بگویند و از روش
 دیگران عیب گرفته خود را با محل عبرت عالمیان نگردانند (چنانچه گردانند) - آنچه
 پیشین ذکر کردم با آنست که بیوی اهل هندوستان بود و آنرا با لیس بیوی انگلیزیه
 که آنست که با بیوی انگلیزیه در وطن خود غریبه از حدیثی ذکر کرده است و

در البطلان و در میان ایشان و انت انت انگلیزیه حاصل شده است و یک نوع حسیتی صورت
و نوع مدرسه است و امتیازات غالبیت را بر دست نه بدیان را در جمیع حقوق حتی در مجلس
(مارمال) ماحود هاشمیک بهازید چونکه امتداد و ثروت اجنبی بودن بقدر امتداد و مال
و صف عالیهست و انت انت انسان دل ماحفی بخوابست و دیگر آنکه احاطت نمائند
هندیای را در ترجمه علوم و فنون از لغت انگلیزیه بزبان هندی و از برای اجرای
اس عمل حقیقی تشکیل مایند و کسول جدید را در مدارس و سکانت بلسان و طبی تعلیم
و از برای منافع و رعایت در حالک هندیه مدارس کلیمه اشاء نمائند و با کمال بهر هندیا
بدان نظر نگاه کنند که سرحد بانگاه میکنند و همه تفا و ثبات و امتیازات را از میان بردارند
حاکم مقامین و عدالت و انسانیست اقتضا میکنند و حاکم مدعیان عدالت از حاکم انگلیز
همین امر را از دایک و مادیات تا ته در میان راهایست آنها نیست خواهش نمائند
و تأریب چون هندیا را از شمار این مساعی مسلمه بهره در شومر تفاوت و مساوات و سفا
و تفاوت و با با با و مساوات و شقا و تفاوت و حاکم انگلیز سر لوط و انت انت انگلیز
در صانع آن حاکم کوستید و درین هنگام هم وجود مائمه را از اکل سر
المستان کلی صایحه ماید و شاید دوست یابد و اگر مدیاں اعتبار این گونه
تفاوت را از انت انگلیزیه بکشد دل تشکی مگوه حاصل می شود و خیر و ای که ام
صورت ای سول خواهد بود زیرا که اگر انسان سر خود را در خیر و مگوس نه مید هرگز از
راسی صیانت هر آن حاکم دشمنی نخواهد کرد و عقل این امر را هرگز نادیده نماند
و من بهرین پیدا کنم که کوه میان انت عاله و معلوم هر دو درین اقوال اخیر و بنظر
تعب خواهد کر لیست و لکن چون زمانه منبرج و تفسیر این اقوال را نماید انت انت اذ کیا
اسیا همگی بر صحت آنها اتفاق خواهد نمود و نیست بجل انچه میجو اتم بیا که در درواجات را با آنها فقط

حریص خاں چکی والا وہ شخص بہاؤ قلیل رقم کو جمع کرنے سے لذت کیا کرتا
 ۱۱۔ رُک کر اسے جمع کر کے کی حراہس میں رہتا تھا۔ میں، صاحبِ مومن کا جس
 کی عدالہ عری محض طور پر بہانہ اس ہمنوں کی تائید کے لئے کیاں کر دے اس سے ہمارے
 ماطریں ہمارے مطلب کو بخوبی سمجھ لیں اور اس شخص کے دافع سے سرت کڑیں۔
 حریص خاں چکی والا مالدار ایک۔ لالچی تھیں تھا۔ اس سے رہا کر
 کوئی مجلس روپیہ سے محنت نہیں کر رہا تھا اور یہ اس سے زیادہ کوئی آدمی اس لوگوں کی
 عرتہ اور خوشامد کر رہا تھا۔ جسے دولت ہوتی ہی حب لوگ کسی محنت یا مصلحت میں کھی
 اس کے اور دولت مسدا آدمی کا ذکر کر کے ہے کہ حریص خاں صاحبِ محدود اور پست ہے
 کہ میں اور کو حب کا نام ہوں اور مجھ سے اس سے بہتر ٹی لافارت ہی بلکہ وہ اور
 دوسرے تھوں اور اس سے واسطہ کاٹی روٹی دیتی دوشی ایک ہے، اس کے دلی ہے۔
 وہ پیدا ہو کر ہے تو اس کی والدین نے اور نکو میر، گروہ میں ڈالا تھا اور وہ
 ستر۔ یہ ہے کہ طور پر ہے۔ اور جب کبھی کسی عرس اور مجلس اسی کا ذکر ہوا اور وہ
 صاحبِ خاموش رہتا ہے اور اگر کوئی یہو عکاس کہہ کہیں انکو ملے، ہر وہاں
 کہ اس کے من ہر شخص سے ملاقات کر رہا ہے نہیں کرنا بلکہ اس سے ملنے اور رہتا ہے۔
 یہ کہنا ہوتا ہے۔

حریص خاں باوجود اس قدر روپیہ کی حراہس اور محنت کے
 ۱۲۔ دائرہ میں تھا اور اس کے لئے کہا۔ یہ ہے کہ اس طرف چکی کی آمدنی ہے۔ یہ جیتی تھی اور
 اس کے لئے جمع رہتا ہے۔ یہ ہے کہ اس میں ایکس اگر یہ ہے، طیل ہی مکر یہی ہی اور
 بہتر اس کی شادی بیاہ ہوتا تو اس کی چوب ہوتا اور آدمی ہی ہوتی۔ اور روٹاں آٹم
 ہے اس کے امید ہوتی۔ اور اس وقت وہ کہا ہے۔ ہمارے کہ ہر روٹے کی یہ ہے۔

پس اسے میرے بھائیوں اگر تم دولت کو اپنا دوست بنانا چاہتے ہو
یا استعارہ کو چھوڑ کر یوں کہا جاوے کہ اگر تم دولت مند اور صاحب مال ہو گے کی خواہش
اے ستمیہ ہو تو تم کو چاہئے کہ روپیہ پیدا کر کے کی خواہش سے زیادہ اس کے جمع کر کے اور
بیچانے کی خواہش کرو۔ اور جب لوگ تم سے یہ کہیں کہ روپیہ وہاں ملتا ہی اور جہاں
ملتا ہے اور روپیہ فلاں کام کرنے سے پیدا ہوتا ہے اور فلاں ہتھ و حرفہ کے ذریعہ سے
پیدا ہوتا ہے تو تم کو چاہئے کہ اس فعلی مالوں کی کچھ پیدا کر کے بلکہ اپنے بیٹے یا کام پر
وہاں لگاؤ اور اس کو دل سے کرو۔ رہو جہاں تم ہو اور کرو جہاں تم کر سکتے ہو۔
حسب تم سمجھو کہ تمہارے کسی ملاقاتی یا دوست نے ایک روپیوں کی پہیلی راہ ماٹ میں
رٹے مائی ہے تو تم لالچ میں آکر اس جگہ نہ دوڑ جاؤ اور رہنوں کے تھیلے یا سنے
سکے۔ لئے اوہرا اوہر متوجش نہ دیکھو۔ یا جب کبھی تمکو یہہ صرے کہ کوئی شخص فلاں میتہ
ماسرہ کی وجہ سے مالدار ہو گیا ہی اور بہت جلد اس کے ذریعہ سے اس کو دولت ہاتھ لگی ہو
تو تم اپنا خاص میتہ یا حرفہ چھوڑ کر اس میتہ کو اعداد نہ کرو اور اس کے رعایت میں مصروف
ہو۔ العرض ایک مرتبہ دولہ کے ہاتھ آئے اور ایک مارگی مالدار ہو چکی ہو اپنی خواہش نہ کر
بلکہ ایک ایک بیابان و استقلال کے ساتھ ایسی آمدنی میں سے سچا۔ بے عاقل اور جمع کر سکتے
ہاں حرف کہتا ہوں کہ شاید تم اس قلیل رقم کے جمع کر کے سے نفرت کر دے گے اور ہر
حیرت ہو گے۔ لیکن ساتھ ہی اس کے یوں یہ بھی کہے دیتا ہوں کہ جو لوگ کوڑی کوڑی کو
محتاج ہیں اور جبکہ کوئی دوست اور آسما نہیں جہاں ان کو قرض دیوے اور ان کے لئے یہ
ایک بیابان سرفیست بڑا ہے۔ حرص جان یوقوف کی دال کو احتیاج سے کہ وقت
معلوم ہوا جبکہ اس کو دو چار میوں کی ضرورت تھی کہ کوئی دوست مصیبت کے وقت
نہیں آتا ہوتا ہی اور ضرورت کے وقت قرض وام نہیں دیتا ہے۔

بھی جمع کر لیتا تھا مگر وہ فرصت کے وقت ٹی ٹی فٹنی کے ماتھے لگتا تھا اور ٹیٹا طیب جان لے
اور سکو حاصل ہوتا تھا۔ مگر موجود اسکے اور اسکے رویہ کو اس سے یوری میں ہولی ہے
اور اسے آئیکو محتاج پاتا تھا اور بہت دولت جمع کر چاہتا تھا۔

ایک روز حسب اتفاق وہ ایسے حراہتوں اور امیدوں پر نیال کے
گہڑے دوڑاتا ہوا کہ اسنے میں کیسے اوسکو خبر دی کہ تھا ہے بروسی کو ایک رول کی
جہی ہوسی کڑائی رہیں میں گڑھی ہوسی ملی ہو۔ اور اس رویوں کی کڑائی کو
تسار دڑ متوار آسکے سے خواب میں دکھاتا تھا۔ یہ خبر اسکے دل کو اکھا جھوٹا کرتے
سنتے ہی حریص جان شتاب ہو کر لولا کہ "افسوس ہم صبح سے شام تک رورحمہت کرتے
اور ماتھے میرے لاکر حد یسون کی مردوری کرتے ہیں اور ایسا بیٹ لے لے ہیں اور ہمارا یہ
خوش نصیب نامی صرف دس ہر رٹین اوڑنا ہے اور رات کو آرام سے شتر سوتا اور
لاکھوں رویوں کو سچ تک خواب میں دیکھتا ہے۔ افسوس صد افسوس کاش میں بھی آدھ
رویوں کو خواب میں دیکھتا اور صبح کو کس عوسی سے ادکوری میں سے کاو در کھاتا
اور کس احتیاط سے اومکو چاکر گہر لچاتا اور ایوں رزاری کرتا کہ میری بی بی کی اس
ہا اس سے واقف ہوتی اور بہ افسوس کس قدر خوشی دیوں میں یکو۔ یہ کہا ہا ہے
سے ہونی اور کہا ہر جنس صحت میں اسے یہ آکھو خیال کرتا؟

ان خیالات کا نتیجہ صرف یہ ہوا کہ حریص جان اسے اپنے
لے بس اور بچہ سمجھنے لگا اور اسے اسے معمولی کام اور محنت کو رک کر دیا اور ستر
وے فائدہ اس سے نفرت کر لے لگا اور اس کے گاہن سے اوسکو چھڑنا شروع
اھر روز وہ اپنی خواہش کو خیال کرنا اور اسے ہم کے خواب دیکھنے کی عرض سے وہ
رہا ہی رہا کہ لیتا اور دولت کا تصور کرتا۔ دولت جو حراہت سے ادب حراہت نہ ہو اب

جیال کر سکتے ہیں۔ وہ فوراً اپنے پیارے غلام حریص خان سے دوڑ کر جیت گئی اور اس کے گلے میں ہاتھ ڈال دی اور اس کو خوشی کے مارے میں سے لگا کر زور سے دمانا۔ لیکن اس میں ان تمام حسیوں کا نقشہ جلد ظہور میں آیا جیسا کہ وہ دلوں خوشی کے مارے بے تاب دہان پر پہنچا اور انہوں نے اس سے مل کر ہٹایا تو کھائی اور اس حرام موہوم کے وسیعے اور ایک لوہے کی کیل اور دو کونکہ ہاتھ لگے اور تمام علی ایک مار گئی گر ٹری۔ اور حرام سے لیسے کی خوشی میں حاکمہ رورائہ آمدنی ہی تھی وہ ہی ہوا باند ہو گئی۔ حرص کا نتیجہ حریص خان کو مل گیا۔ ہم دیکھتے ہیں کہ یہی حال آج کل ہمارے بعض بعض ہم دلوں اور انہوں نے بانیوں کا ہورایہ کہ وہ بھی حرص میں مبتلا ہیں اور داعوں کو فصول حیالات سے بچایا کر سکتے ہیں اور ایک مرتبہ قوم کی درستی حالت اور دولت کے حصول میں مثل حرص حال مذکورہ والا کے خیال کے گہوارے سے دوڑا سکتے ہیں اور کام کے مابین ایک ہیں کر سکتے اور امید اور سناؤں میں ابھی عمر عریہ کو صرف کر سکتے ہیں۔

ہمارے اہل وطن اور اہل قوم اس خیال فاسد میں ٹپس ہوئے معلوم ہوئے ہیں کہ ماریہ کیسی ہمدیب اور دولت اور غلام جو صد ہا برسوں کا نتیجہ ہے ہم بہت جلد حاصل کر لیں اور مل ماریہ چھلاں کے اسکو آس فاس میں جیت لیں۔ ہم دیکھتے ہیں کہ یہم اور انکا خیال دن دن رقی رہی اور رور رور اس کے تاج ہی خیالی ظہور میں آئے حاسے بڑا کام اکثر اوقات اسنے ہم دلوں کی چالس قومی میں حانیہ کا اتفاق ہوتا ہی اور وہاں ہر طرف سے چہ صد ہا ہمارے کان میں آتی ہی کہ مسلمانوں کے سرور کا یہم باجحت ہی اور مسلمانوں کے روال کا چاہت ہے اور اس کے ترقی کے یہم راستے ہیں اور یہم تدبیر ہیں اور کوئی کہتا ہی کہ محاسن کا مصلحتوں قرار پایا ہی اور یہم لوگ اس مصلحت میں اور انہیں سے کوئی جھٹ پٹ اور یہم کہ ایک گنا حدہ کی پیش کرنا ہی اور لوگوں سے دستخط کرنا ہی۔ بس یہ ہم اس سے اہل وطن کی بچا

تھریسٹرا

۲۶۱۵

مکان کے آس پاس کریکامیاں

برتاؤ رکھیں ان میں کبھی کبھی ہمیشہ جوتھ لکھا جاسکتا ہے اور جو کہہ آ رہا ہے کفر ہے اور
کلی درگاہی ان کے پاس رہا ہے کبھی کبھی وہ قیاس ہے اور کامیاب کرنا نہایت مشکل ہے۔
ہمیں نہیں اس سے بھی بڑھ کر یہ ہو سکتا ہے کہ جس قدر ہم سے جوتھ ہو لکھتے ہیں اور جوتھ
کو نکالنا تھا اور جوتھ سے باتیں تاکر لوگوں کی تفریقیں سی نہیں رہا اور یہ قدر زیادہ ہے
اور شدہ ہم سے ملا ہے اور دامت کی نو چار ٹری سے ہے۔ ہمارا جوتھ ایک لکھنا تھا
اور سویت سے کہو ہمارا اعتقاد ہمیں کرتا ہے اور کوئی تھا۔ یہ ساتھ ساتھ لکھیں و سا
ہمیں سنا رہا ہے اور کوئی ہلکا سا ہے۔ ہمارے کار و ادار میں ہوتا ہے کہ کوئی ہم سے
جوتھ لے اومی سے یہ مثل و قس کے اعتقاد کرتا ہے۔ یہاں تک کہ اس کی سے اعتقاد ہی تھا
اور وہ اس سے کہہ سکتے ہیں کہ یہ وقت بہت بڑا ہے۔ یہ کہہ سکتے ہیں کہ اس سے
سے کہ لے پس اور اس کی ماہ کا نہیں ہیں کہ تھریسٹرا

اسو سے پہلے اگر ہم اس کا قیاس کر کے کسی ماہور سے دیکھا تو
اور کوئی نہ کہ ہم سے پہلے وہ اس کا قیاس کر کے دیکھا تو اس کا قیاس کو اس سے پہلے
ہرگز نہ کہہ سکتے ہیں کہ اس کا قیاس کر کے دیکھا تو اس کا قیاس کو اس سے پہلے
وہ دیکھ اور نہ کہ اس کا قیاس کر کے دیکھا تو اس کا قیاس کو اس سے پہلے
اقرار کیا ہے کہ اس کا قیاس کر کے دیکھا تو اس کا قیاس کو اس سے پہلے
یہ وقت سے اقرار ہے کہ اس کا قیاس کر کے دیکھا تو اس کا قیاس کو اس سے پہلے

راقمہ

مکان کے آس پاس کریکامیاں

ایک مکان کے آس پاس کریکامیاں

	زراعت بقیہ مضمون زراعت	
<p>تو وہ زمین نہایت عمدہ ہی اور اگر اوسکی لوہل گئی ہو تو اوس کو کو دیکھنا چاہئے اگر اوس میں ترشی یا کڑواہٹ یا کٹاہ بن ہو تو اسی کے موافق حکم کریں اور اگر زمین کی بوڑن سے پاک ہو تو وہ زمین بہتر ہے لیکن اس مٹی کو نکالنے کے بعد آدھ سے کھینچ چکنا چاہئے اگر اس کا مزہ مثل اس مٹی کے ہو جو گرم اور سرخ ہوئی ہے اور کھوڑن سے ٹھنکی ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے تو وہ مٹی عمدہ ہے اور جو اوس کا اثر کھار یا کڑوا یا کٹاہ ہو تو اوس کے موافق حکم کرنا چاہئے۔</p> <p>ایک اور طریقہ امحاں کا یہ ہے کہ اوس مٹی میں سے ایک مٹی ہر لیکر شیشہ یا مٹی میں ملا دیں اور ایک گھنٹہ رہنے دیں پھر کئی بار اوس کو گولیں پھر چھوڑ دیں پھر ملا دیں پھر چھوڑ دیں اس طرح کئی بار کر کے پھر اوس یا سکو چکیں اگر اوس مٹی کا سراپا اسے حال پر ماتی ہو تو وہ مٹی نہایت عمدہ ہے اور اگر اوس کا مزہ اگلے جاوے تو وہ مٹی سردی ہوگی اور اس سے بہتر طریقہ یہ ہے کہ جب مٹی گرم مانی میں جو شیریں ہو اور مٹی کو گول دیں اور کئی دفعہ اوس کو ملا دیں اور چھوڑ دیں جب مٹی ٹھنڈا ہو جاوے تو اوس کو میکہ لیں جیسا سراپا ہو اوس کے موافق حکم لگادیں ایک اور طریقہ امتحان کا یہ ہے کہ اوس کو کھینچے میں سے اچھی بہت سی مٹی نکالیں اور اوس کو سو گھنٹیں اگر لوہل گئی اور مٹی ناپا ہو جو جگہ کا مزہ ملا ہو اور پاک صاف ہو تو وہ مٹی عمدہ ہے پھر جب سو گھنٹہ لگیں تو اور کھار اوس کو کھیں اس طرح کہ ایک رتن میں اوس کو رکھیں اور اوس پر شیشہ یا مٹی باریں کا ڈالیں اور خوب مٹی کو اوس میں گولیں پھر جب مٹی تیشین ہو جاوے اور صاف تھراؤ مانی اور برہم جاوے تو اوس کو میکہ لیں بعد اوس کے جیسا سراپا ملاوے اوس کے موافق حکم کریں</p>		

آراستگی میں صرف نگر و خواہ تمہارے پاس کم روپیہ ہو مازادہ یہ حال کہ جس کے گڑھا مان سر ہوتا
 جو بدورت ہی اور فلاں چیز بہت ارزان ہو چکے ضرورت چیزوں کو نہ خرید کر و۔ اس بارہ میں ڈاکٹر
 فرسکان صاحب کا اصول بہت خوب تھا۔ اور وہ یہ ہے کہ اگر کوئی شے سستی نہیں چکی ہو
 احتیاج نہیں صرف بالفعل کی ضروری چیزوں کو خرید کر و۔ یہ بات صرف بقرہ سے نم
 کر سکتے ہو کہ تمہارے گھر میں کس چیز کی ضرورت اور احتیاج ہوگی۔ اگر تم اپنا یہ روپیہ
 صرف کر دے گے تو تم کو معلوم ہو گا کہ جسے ادنیٰ چیزوں کو خرید لیا ہے وہ چکی ہو
 تھی اور اب تمہارے پاس ادنیٰ چیزوں کے خریدنے کے لئے روپیہ باقی نہیں رہا چکی ہو
 فی الحقیقت احتیاج نہیں ہے۔ اگر تمہارے پاس اس قدر کافی روپیہ ہو جس سے تم اسے
 کے موافق ہر ضروری چیز خرید کر سکتے ہو تو اس روپیہ کو تم بالکل صرف کر دے کہ ڈاکٹر
 یہ خیال کر کے کہ اتفاقاً وہ تمہارے ہاتھ آگیا ہے۔ ضرورت میں عریض ہو سکتے ہو
 اور چون کہ دولت بڑی جاتی ہے تو اس آرام کے سامان میں ہی رہی آ رہا مان
 ہوا جاتا ہے اور اس کے جمع کرنے میں خوش ہو کر معلوم ہو رہی ہے۔ لکس رہ رہ کر کا پٹنا ہو
 تکلیف اور سچ کی بات ہے۔ آخر کار سوا لگ ہے۔ عادی اور سہل رہا مان وہ ان مان کو
 اعتدال کی نظر سے دیکھتے ہیں۔ ہر وقت گھر کے سدا بہت اور انتظام میں وہ رہے ہیں اور
 قسم کا تکلف اور بدورتی اور راکت ہو گیا، جو یہ کہ بڑی بڑی گھر وں کے بندو بستی سامان میں
 ہوتی ہے یہ جو سٹھ سٹھ صفتیں بہت تعریف اور عزت کے حامل ہیں اور ابر ہمیشہ وہ رکھتا ہوتا ہے
 جو لوگ ایسی آدمی سے زیادہ اس غرض سے سچ رہتے ہیں کہ ان کی عزت ہو یا دوسرے کی آمد
 نہ کر کے اپنا فرض کرتے ہیں وہ بے فائدہ سچ اور دکھ بڑا ہے ہن یہ ظاہری اور چوٹی
 شادمانہ ایک دھوکا ہے اور اس شادمانہ سے نہاد سیکے بہت سے دوسرے ہوتے ہیں اور
 نہاد سکی فرت ٹہری ہے

شور زمین میں عکس نشیں پیدا ہوتا ہے جسکو ٹیل کہتے ہیں اور جو زمین ملائم کم تختی والی ہو اور مین شیج اور قیہوم پیدا ہوتے ہیں۔

یہ شادو سے کہا کہ ٹیلگنی اور سخت ہوس زمین میں کبھی سوکس پیدا اور رگس اور ایک قسم کی بار اوگنی ہے یعنی وہ گھاسنیں جو پہلے زمین میں رگس پہلا لینی ہن ہریتی سکا سنے ہن تو ص یہ گھا اسن سرم اور تر زمین میں اوگس تو معلوم ہوتا ہے کہ وہ زمین اچھی ہے اور یہاں اور اسکی ہترسی کے قریب ہی اور حوزہ میں ہایت سخت ہوا زمین ایک قسم کا کبر پیدا ہوتا ہے چوٹے ٹیٹون کا اور کبھی ٹیٹون کی سیار پیدا ہونی جسکو رومی میں اسکا کہتے ہیں اور وہ جو ہے کی قاتل ہوتی ہے فی العور اور کبھی یہ سیار (کوسس زمین) پیدا ہونی ہے جو بہت بیک دار ہو اور اسکی طاعت لم سے کہ طرف مایل ہوتی ہے اور اسکا مزاج ٹیٹون کے سخت گھاسن سے زیادہ قریب اڑتا ہے اور اسکی زمین اکثر خشک ہواڑوں میں اور ٹیٹون سے بڑھ کر ٹیٹون میں ہوتی ہے اور کائناتوں دار درخت اوگاتی ہواڑوں میں ہوتی ہے ہواڑوں میں ہواڑوں اور ہمدون اور کائناتوں میں اور اکثر اس قسم کے درخت اون مقاموں میں اوستے ہیں جو کبھی اور خشک ہوں اور دور ہوں تری۔ یہ حاصل کلام یہ ہے کہ اکثر گھاسنیں سرگہ زمین خوب پیدا ہونی ہیں اور اچھی طرح پہلتی ہیں اور ہواڑی کہا نہیں خرتک مقاموں میں پیدا ہوتی ہیں جیسے بفضل الفار بیک بیان اور گدرا اس طرح جنگلی گھاسنیں ہواڑ زمین میں پیدا ہوتی ہیں جو سالم ہو جسے اسباب سے مگر متوجہ سے سالم ہواڑوں نہیں کیونکہ شوریت اکثر جنگلون میں ہوتی ہے اور بہت سے گھاسنیں اسی ہیں جبکہ شوریت موافق ہے اور وہ شور زمین میں اوگ آتی ہیں مگر کبھی نائون اور کم رہا ہونی ہیں اور کبھی زمین کے حال پر اسکی پیداوار سے مستعد لای کیا جاتا ہو اسکی

اس لئے کہ مٹی کا نرہ اچھوں طور سے معلوم ہے بعین ہوسکتا جھٹک یا بنی مین ملا کر اوسکو نہ یکببین اور یہہ بھی ضرور ہے کہ بانی صاف اور تمیز مین ہوا سئلے کہ اگر پانی مین کہاؤں یا اور کوئی صفت موجود ہوگی تو معلوم ہوگا کہ یہہ مر اسٹی کا ہے یا اوس صفت کی وجہ سے ہوا بنی مین موجود تھی۔

ایک اور طرح کا امتحان اوس زمین کا جس میں زراعت نہو یوں کر کیا جاسکتے کہ اوس میں کاشت
اور گھاس وغیرہ لگتے ہیں جو روئیدگی اور سکی قوت دار اور بہت اور گنجان بلند ہودہ
زمین بہت اچھی ہی اور جو روئیدگی اور سکی ایسی ہودہ زمین اچھی نہیں ہے۔

قرآن میں لکھا ہے کہ بعض آدمی زمین کا امتحان دیکھنے سے گریسے ہیں اور میں
کی رہنمائی کرتے ہیں اگر جب ایک گھانٹا ہو مانتا ہو اس اور سوچ اور سوچ اور سوچ اور سوچ
اس اور سوچ ایک سوچ کے متی کو لیکر کوئیں اور چکھیں اور اس کے درمیان
اور سوچ کے چکھنے کے سرے سے قیاس کر میں جہاں زمین میں ادا کی ہے اگر اس کا نذر
اس کے موافق ہے تو وہ زمین اچھی ہے اور اگر اس کے خلاف ہو تو وہ زمین اچھی نہیں ہے
علامۃ النبیین میں لکھا ہے کہ امتحان اچھی اور بری زمین کا اس گھانٹے سے کرنا جائز ہے

قوتانی نے کہا کبھی اوس زمین میں حرککاری یا تر یا پانی میں ڈوبی ہوئی بانس یا کھجی بہت کھجی ہوتی ہے یا قابض اور ترشش اور گرم اور بہت غلطی اور بہت سخت اور بہت ترشش میں حودہ بنیں بدترین ایسی حودہ گمانستین ادگنتی ہیں جبکہ لوگ درست زمین کہنے میں نخل حودہ اور انستین اور ردفا اور قیصوم اور بہت بار برمی اور خدبق اسکا زبردن میں سے ایک نہر ہے اور حوج احمد و جوس پس پینہ کہا انستین برمی زمین میں اوگ آتی ہیں لکس جز زمین گرم اور بدود اور ہوا دسین کچھ بنیں ادگنتا اور حرکاری

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تألیف و تصنیف
چاپخانه دولتی

جو کھانسن شور زمیں میں پیدا ہوتی ہیں اگر وہ کسی اور زمین میں پیدا ہوں تو معلوم ہوتا کہ اس زمیں پر شوریت غالب ہے اس طرح باریک کاسٹے جیسے جسکو سنوکل البصر بھی کہتے ہیں جب وہ عمدہ زمیں میں اوگ آوے تو دلیل ہے اس بات کی کہ وہ زمین صعب ہو گئی ہے جو کہ کثرت اور نکرار زراعت کے یا اور کسی وجہ سے۔

زمین کے اقسام میں کاسپان جو علاج اور تدبیر سے درست ہو سکتی ہیں

ان میں سے ایک وہ زمین ہے جو بہت چکنی اور جو حمل ہو جو سرم ہوتی ہے اور آواز تری ہوتی ہے اکثر اس قسم کی زمیں کا رنگ مائل سے سیاہی ہوتا ہے اور کبھی خفگی بھی ہوتی اور اس کے بعض اوصاف اوپر مذکور ہو چکے ہیں اس زمین کی اصلاح اس طرح ہو سکتی ہے کہ جب شدت کی گرمی ہو اور سوخت اور سین ہل جلا دین ہر چہینے میں دو بار تاکہ ہر سہ ماہی میں وہ چہ سات مرتبہ اولٹ پلٹ کی جاوے اور یہ بہتر ہے ایسی زمین کے لئے پہراوسکی مٹی کو ٹی جاوے اور آلات سے جو مٹی کو باریک کر دیتے ہیں اس کو ٹیٹے کے واسطے اس کی مٹی گرم ہو جاوے اور اس کی چکناہٹ اوٹھ آوے گی اور آفتاب کی حرارت بھی اس کی چکناہٹ کو دفع کرے گی تو اس کا جو حمل بنا اور چکناہٹ بن جائے اور چکناہٹ جس جاسے رہے ہے یہ غرض نہیں ہے کہ بالکل اس کی چکناہٹ جاتی رہے بلکہ کہہ چکناہٹ کم ہو جاوے اور سو اس کے ایسی زمین کا کوئی علاج نہیں ہے اس طرح جو زمین رقیق ہو اس کی رقت دور کرنے کے لئے علاج کرنا چاہئے اور بہ قریب قریب ہے چکنی زمیں کے اور متناہ ہے اس کے وہ زمین جو ہمیشہ یسبختی ہو جسکو عرق کہتے ہیں تو یہ فیون قسم کی زمینیں ایک دوسرے کے مشابہ ہیں اور بعض فلاح کے جاسے وہ کہتے ہیں رقیقہ وہ زمین جو چمنٹاک ہو اور بعض عرق کو رقیق کہتے ہیں۔ مٹی آیدہ۔ راقم و حید

به لودی محسبید محمد ابدی اچیم صاحب و اعظم صدر ریسیت سید رسیده اعززه
 سرتز کا سید سید اچیم صاحب مترجم دفتر نظم و نسق سرکار
 منشی محمد فاضل خان صاحب سررشته دار دفتر نانکم لهرات و
 اخته صدر المهادن در قاضی علاقه تعمیرات و حفاظت
 سید غلام امرا اشد شاه صاحب او طر اشد قدر صلح باگر کر نول
 محمد حسین خان صاحب بیاز می هتیم کو تو الی ضلع سوار پور
 حاجت محمد الرحمن صاحب وکیل
 اوجی غلام علی صاحب قرضی دو کار اعلیٰ از اطر اسبلده
 خواجہ غلام علی صاحب تاجر و شاعر

۱۲۱۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۲۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۳۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۴۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۵۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۶۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۷۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۸۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۲۹۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۳۰۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۳۱۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

۱۳۲۔ کہ در ہرین سورہ یون اور زمرہ میں کوہ صیبا کی تمام اور اکثر صاف کراہی اور یہاں آیا ہے۔

خطِ صحت

تفسیر مضمون پانی

۱۔ اہم پانی کو اون جگہوں کے اعتبار سے ملحدہ عالم بیان کرتے ہیں جہاں سے وہ لاسے جاتے ہیں اور ہر ایک مقام کے واسطے خوبیاں اور برائیوں میں ترتیب دے کر بیان کرتے ہیں۔

بارش پانی جیسا کہ سونے کے لئے ایک بہت بڑا اور سیدھا ہے۔ اسے دریا بہن وہ سمندر میں گرتے ہیں اور کچھ کچھ سمندر میں نہایت ہی بڑا جاتا ہے۔ اس کا سبب یہ ہے کہ جہاں سے دریا جاری ہوتے ہیں بہر وہاں اس جگہ نہیں۔

جب آسمان کی شعاعیں پانی پر پڑتی ہیں تو اونکی گرمی سے پانی بھڑک اٹھتا ہے اور بڑھتا ہے اور ہوا کے ساتھ ساتھ اور برف اور اس کی شکل میں اس کی شکل اور زمین پر گرتا ہے۔ جب پانی جگہ بٹا ہوا ہے تو بہت سا دریاؤں اور نالوں اور ندی نالوں میں چلا جاتا ہے اور بہت سا زمین میں جذب ہو جاتا ہے اور زمین کو تر کرتا ہے اور کھدائی اور چٹانوں کو تر کرتی دینا ہے۔ جہاں بہت سردی ہوتی ہے جیسے کہ کوہ ہمالہ کی چوٹی ہے وہاں پانی برف کی شکل میں آسمان سے اُتتا ہے اور گرمیوں کے موسم میں پگھل کر رسات کے دونوں میں ندی نالوں کے چر بہا جاتے ہیں اور اعلیٰ پر ہوتی ہے اور کھدائی اور بہت بڑا ہوتا ہے اور گرمیوں کے موسم میں دریا اور نالے اور چارے پانی بگڑتے ہیں اور بالکل خشک ہو جاتے ہیں۔

پس اس طرح سے پانی چلنے لگتا ہے اور بار بار کرتا ہے یعنی جب پانی بہتا ہے تو وہ بڑھتا ہے اور کھدائی سمندر میں جاتا ہے اور پھر وہاں سے نکل کر پھر چلنے لگتا ہے اور اس طرح زمین پر کرتا ہے اور پھر وہاں سے پھر دریا

گرا اسکے جسم کی بال بگی اور نولون کی رفتی ایسی دہمی اورست ہونی سہتے جیسے خشک اور ویران زمین کے پودہ کی ہوا کرنی ہو جو دوسلے گرمی و سردی سے مرجھا جاتا اور زرد ہو جاتا ہے اور بالکل ن بانی نہ سٹنے کی باعث اسکے پتے جڑھ جاتے ہیں اور سوکے لکڑیوں کے سوا کچھ نظر نہیں آتا۔ یہی حالت لوڑو ہون کے اولاد کی ہوتی ہے اول تو مشایخ کی اولاد سرسید کم ہوتی ہے اور جو پوری بھی (خواہ سر ہوا مادہ) وہ بنم روگی اور بالکل بید دوم لیسے والدین کے سٹھ سٹھ سٹھ سر میں فرق ہو اکثر مرض حادث ہیں ملدثر مبتلا ہو جاتے ہیں اور یہ نقص عمر میں زیادہ فرق ہونیکے سبب پیدا ہوتی ہے خدا ہمارے ہم وطنوں کو دور اندیشی اور سوچ عطا کرے اور ہر ایسا کرے کہ وہ لیسے اسبے رم و رواج کی رک کر نیکی بدل کوشت میں کرین حسین اسکا اور انکی اولاد کا صحیح نقصان نہ ہے اسوقت پر ہم مرد و عورت کی عمر میں تناسب بھی بیان کرنا مناسب ہے سچتے ہیں تاکہ تمام کو پورا پورا فائدہ حاصل ہو۔ اگر یہ نقص عمر کی بارہ میں مکیوں پر زیادہ مہی ہون کی مگر تخرہ اور دگر اس کے لحاظ سے معام ہوتا ہو کہ مرد و عورت کی عمر میں قرب بہتر ہو لکن ایسا قرب جم مساواں کا حکم رکھنا ہوتا ہے۔ یہ ہیں ہم حال عورت کی عمر مرد ۵۰-۶۰ سال کم اور مرد کی عمر عورت کے ساتھ کہ یہ قدر زیادہ ہونی چاہیے مثلاً مرد کی عمر ۶۰ سال کی ہو تو عورت کی عمر ۵۰ سال کی ہونی چاہیے اور جو اس اندازہ سے ایک آدھ مال کی کمی بیشی ہو جائی تو بھی مضائقہ نہیں لکن دو گنا فرق یا اس سے کہ قدر کم کسی صورت میں جائز نہیں۔ اخیر میں ہم مسلمان بہائیوں سے بھی درخواست کر سٹے ہیں کہ وہ اس مفید فائدہ کا پابندی لازمی سمجھیں اور سچے ہمسایوں کی بیرونی جوڑ دین (منقول مسلمانوں میں خصوصاً دو طواہن کی عمر کا لیا نہیں کیا جاتا) ہاں اگر کسی مفید کام میں انکی تقلید کریں مضائقہ نہیں راقم حافظ محمد الدین ایڈیٹنگ پریس راقم حافظ صحت لاہور

۱۔ اوردی کے دس بلے سے سمندر میں جاتا ہے۔

تمام قسم کے پانیوں سے جو اپنی طبعی حالت میں پانی جاسکتے ہیں آب
ہر این نہایت صاف اور پاکیزہ ہوتا ہے۔ لیکن جب وہ پہلے آسمان سے آتا ہے تو نکالو
کی چیتوں اور زمین پر گرتا ہے اور وہاں سے براہ پر نالوں اور مورچوں اور نلکوں کے
نالوں اور دریاؤں میں جاتا ہے اور وہاں جمع ہوتا ہے۔ اس صورت میں اس کا
طبعی غلاطت اور کثافت یا مین مل جاتی ہیں جو اسکے راہ میں واقع ہوتی ہیں۔
اس واسطے بارش کا صاف پانی لینے کے لئے صاف اور پاکیزہ پرنس اکھنڈ اور پانی
سیدھا بہن آسمان سے گرسے اس پر بھی اس پانی میں جو آسمان سے سیدھا صاف
رتنوں میں آتا ہے اور اس میں کوئی غلاطت نہیں ہوتی ہے کاربونک ایسڈ ترکیب
درجہ پانی پرستہ ہے نہ وہ کرہ ہوا میں اس سے کاربونک ایسڈ کو جذب کر لیتا ہے۔
مات کے پانی میں چھوٹے چھوٹے ذرے ٹک کے بھی پانی جاسکتے ہیں جس میں نوسا
شرکیہ ہوتا ہے۔ یہ جو پانی سمندر کے قریب بہتا ہے اور اس میں عام نمک بھی محلول ہوتا ہے
رانی ہادوں کے بہت گرج اور کرک کے ساتھ بہتا ہے اور اس میں سوزہ کا شہر اس
بہت قلیل مقدار میں پاتا جاتا ہے اور غائب ہے۔ کاتیرا ہے کہ اس کے قوت سرفی
اور جہ سے پیدا ہو جاتا ہے۔

مشینج کو علی صینا بھی اس کے کنارے ٹانوں میں بارش کے پانی کو
عام دوسرے قسم کے پانیوں پر ترجیح دیتا ہے اور کہتا ہے کہ یہ پانی کے فتنہ سے
بہتر ہے۔ یہ خصوصاً جو گرمیوں میں بہت گرجے ہوا ہے یا بارش اور جو پانی ایسی
فی سے بہتے ہیں ان سے بہت گرجے ہوا ہے یا بارش اور جو پانی ایسی
اور جو پانی اس سے بہت گرجے ہوا ہے یا بارش اور جو پانی ایسی

سب دفع ہو جاوے۔

دریا کا پانی کپڑے دھوئے اور جانوروں کو ہلکے سے خرا
تا ہے جس جگہ سے پیئے کے واسطے پانی لیا جاوے اور جس جگہ پر کپڑے
اور جانوروں کو ہلانے کی سہولت ملے کرنا چاہیئے۔ بلکہ کپڑے دھوئے
لے لئے ایسی جگہ مقرر کرنا چاہیئے جو بہت دور سے اس طرف کو ہو جو ہر
بہتا سوا سے کہ او کی غلطی اور ہر ہکڑے حادگی اور ہر طرف نہیں آگئی
اکثر لوگ دریا کے کناروں اور ان کے متصل مضافات ہر طرف
اور بارش پانی اس غلطی کو بہا کر دریا میں بہتا ہے۔ مردوں کو دریا میں ڈالنا
اور اکثر اون لوگوں کی لاشیں بھی دریا میں ڈالی جاتی ہیں جو بیمار ہو متعذری نہیں
ہے اور چھک مرے ہیں اور بہت لوگ اپنے مردوں کو جلا کر اونکی راکھ کو دنیا
بہا دیتے ہیں۔ اور اکثر دریاؤں کو لوگ تمام غلطی اور کساد ڈالنے کی جگہ
خواب کرتے ہیں۔ اور علاوہ ان میں شہر کی مورتیاں اور تصاویر خانوں اور چٹو کے
لائون کی کسادیتیں سب دریا میں بہک جاتی ہیں۔

اس طرح سب بڑے بڑے دریا خراب ہو جاتے ہیں اور بہت برا
نفع اس سے ہوتا ہے کہ ایک بہت چھوٹا چشمہ ہو جس کا پانی بہتا نہ ہو اور وہ ان اس قسم کی
غلطی اور کسادیت یا بجائی ہیں۔ بہتا پانی ہو اس کے وسیلے سے آہستہ آہستہ دریا
ملا۔ ہوتا رہتا ہے۔ اس واسطے لازم ہے کہ دریا کے پانی کو صاف رکھنے کے لئے
سیرین یکجا دین اور یہ صدمات امراض پیدا ہو کر اس مقام کے باشندوں کو ہلاک کرے
اس شہر حیدر آباد دکن میں بھی جراثیم خشک ہے ایک چھوٹی
کی جگہ موسیٰ ندی کہتے ہیں جو آج بھی بہتی ہو کر ارد مار دیتے ہیں۔ یہ ندی ہمیشہ

مشہور کر کے یہ یہ چیل کر کے اس خادم قوم نے بھی حد تا حد سے بات چیت کرنے کے جو اس پر معلوم ہو سکے کتابوں سے انتخاب کر کے درج دیں گئے ہیں۔ وہ ہوا۔

بات چیت کرنے کے عمدہ قاعدہ

۱۔ اکثر بات چیت کر دیکھتا رہنا تا راتوں کی چوڑی نہ ہونے تک جن لوگوں سے تم باتیں کر رہے ہو وہ جتنے تھک جائیں۔ کیونکہ بات چیت کم ایسے لوگ ہوتے ہیں جس کی چیز کو ایسی خبری سے بھرا کر دیتے ہیں جس سے سننے والے ایک عرصہ کے بعد محاط رہیں اور اوپر بار نہ کر سکیں۔ جو بات چیت عجز و انکار سے بھری نہ جائے۔ جہاں تک ممکن ہو باتیں باطن اور برہنہ ہوں اور بات اور صحبت کے الفاظ اور فقہ میں آمیزش ہوں۔

۲۔ جلسے اور مجالس میں کہانی یا حکایت بیان کر کے سننے والے کو بہتر طریقہ پر وہ بہت مختصر ہو اور ہمارے یہ طلبہ جانتے ہیں کہ مساجد اور مجالس اور اگرچہ وہ حکایتیں مختصر ہو لیکن اس بات کا حاصل رکھنا چاہیے کہ جہاں تک ہو سکے اور کچھ لفظوں میں بیان کر دیا جائے اس میں دوسری حکایت شروع نہ کر دے اور بات چیت میں پیشتر حکایت شروع کر کے دے کہ تمنا ملے۔ سننے والے کو تا کہ معلوم ہو کہ وہ خود کہانی اور حکایت بیاں کر کے سننے سے نفرت نہ کرے۔ نہ ہو لیکن اس کی احتیاط کی وجہ سے چھوٹی ہو تو چھوٹی اور اگر تھاری حکایت میں کوئی بات چیت کی ہو تو خود اس سے آہستہ آہستہ نہ چھوٹے مار دے اس سے اور حکایت چھوٹا کر چھوٹے لفظوں میں حکایت سننے والے کو کسی شے کا قابل سمجھنا اور انہیں سننے سے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ تمنا ہے کہ وہ اس کی خبری اور انہیں منرا جیسا آدمی ہے اور عذر و فکر کا مادی نہیں سمجھتا اور اس کی خبری بڑا کر کوئی مات لے کر اور قابل تبسم نہیں کہ حکایت بیان کرنا اور خود سننا تاکہ وہ سکوا

اخلاق

قانون سخن

جب ہم مہمانی میں بیٹھ کر کبھی اپنے قوم کے اخلاق اور عادات پر غور کرنے ہیں اور اسکے اخلاق اور برتاؤ کو دوسرے قوموں کے عادات اور ان کے مقابلہ کر کے دیکھتے ہیں تو ہمکو زمین اور آسمان کا فرق معلوم ہوتا ہے اور ایک آہ سرد دل پرورد سے بے ساختہ اٹھتی ہے اور زبان پر یہ بات نکلتی ہے کہ لفظ آتا ہے اور دل میں خیال آتا ہے کہ با تو کسی زمانہ میں ہم تہذیب اخلاق ایک عادات شائستگی میں صریح المتل تھی یا اب ایک پیرا ہے کہ اخلاف درست ہوتا تو کما اخلاق کے معنی تک نہیں سمجھتے اور اچھے عادات نہیں تو کہا از روزمرہ کے برتاؤ میں ہی قصور ہے اور شائستگی تو کیسی سب کی انکسار نہیں جبر اور وحشی افکار شہور ہیں۔

سچ تو یہ ہے کہ ہم نے اخلاق کو درست کرنا اور اچھی عادات کو سیکھنا بالکل ترک کر دیا اور ہکوا ہے بر۔ یہ من مطلق نہیں ہی رہا کرتے اسلئے کہ رہا اور نہ لوگوں سے لاف کاؤ جنگ معلوم رہا۔ رسمی و شادی کہ آواہ ہے گاہ پیر اور پارہ تھوڑے سکھاتے ہر تار اپنا انکسار۔ بات چیت کی زیر مجلسوں اور مجلسوں پر ہر قدر کی آواز بالکل چھوڑ دیا ہے۔

یونکہ اخلاق انسان کے لئے ایک زیور ہے جو بے اختیار اور جبراً ان پر نہیں ہے اور کچھ اخلاقی اور پیریز کی ہے ہر تین کہ بے اختیار اور جبراً اور سرخشاہ ایک یہ فرض ہے کہ وہ عہد اخلاق اور ایمان و نور کا

اور یہ معلوم ہو۔

۳۔ گھر کو باس ایک ماہ تک کو بار بار نہ کہو اور کہی الفاظ کو مثلاً "دیکھنا۔ چہ" اور "وہ کہنی سہت" راو عام را کہ نہ کہو۔ افسوس لو کہ ان الفاظ کو ایسا زیادہ دہرانا کہ مخاطب کا دیا جان اور سات سے باطل ہو جاتا سہت اور اسکی مثال اس سہت سہت کہ ارگن یا جی بیس کو می مور برابر تھا ہو اور وہ اس گیت یا راگ کو مراب کر دے جرا وسین گا جاتا ہو۔

۴۔ حملہ سرحدوں سے کسی ایک ماہ تک نہ نہرو دہرنا تاہن شروع کرے سہت ہو اعتبار کرنا چاہئے جو بان یا نکایت مسلسل بنیاں کر جاتی سہت وہ بہت است۔ ایک ہمیشہ ایسی معلوم ہوتی ہو کہ بیچ بیچ میں سے اصل معنی کو چھوڑ کر دوسرے معنی سے بیان کرنا جاتا مثلاً کتنا برا معلوم ہوتا۔ بہت خوب کو کسی شخص ایک ماہ تک بیان کرے اور دوسرا کسی دوسرے شخص کا ذکر آتا۔ سہت تو وہ یہ کہنے "کہ جس شخص کا ذکر میں آپ سے کرتا ہوں وہ زبرد کے لڑکے ہیں جو محلہ افضل گنج میں رہتے ہیں۔ آپ نہرو اور دیکھنا سہت ہو اور ان کے ہاسی۔ کے پاس ایک گھوڑا تھا جبکہ اوہوں نے بار سال کی گھوڑو ڈر میں جیتا تھا۔ اگر آپ اور دیکھنا سہت تو آپ کہہ بھی ہیں سہت ہیں؟" یا وہ یہ کہنے کہ وہ صاحب طویل قدراست قامت اور بوڑھے ہیں۔ اس کے سر پر۔ لہجہ لہجہ ہیں۔ کہا آپ کو یا نہیں؟ یہ سہت کہے کہ سہت۔ بے فائدہ اور سہت محل اور خلاف شانہ اس طرح اور بھی سہت موقع گفتگو کے ڈھنگ ہیں جو آجکل بکثرت استعمال کئے جاتے ہیں جوڈ نہ بولنے میں اس قدر احتیاط کرتے ہیں کہ وہ حد اعتدال سے گزر جائے ہیں اور جبکہ فائدہ باتیں کر سہت ہیں مثلاً یہ کہنا کتنا فضل سہت کہ ملا مجھ کو یا سہت کہ یہ بات اس وقت ہو چکی جبکہ میں اسیر رہتا رہتا ہی جو کہ میں سہت۔ بہت نہیں سہت

بروحانیت بحیثیت انفعال تنال و انهم احواله و دلت مستل العالم حضارته و تربیت
 و ادست ملت اهلا و انتار معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع و ادعای حرد
 زیرا که انسان و کما به حدیثت خویش میخاست، بزراعت و عرس استیجار و حرا
 اثمار و اتساع حیوانات و صیانت آنها و انباده میاه و حصر آنها و انتار جسد و قتل
 و سرل و ابوریکه شایان و دلیدر لوده باشد و سار عمارات بر نهی که زیست
 انسانی را تاید و حفظ صحت و سستن و دالجه امر ایض طار بر بدن نود و تجمع اینها
 امل نمی شود مگر بقطع و قطع و کسر و کشت و شفته و در رخ و حمل و نقل و تسویه و انهدیل
 و سوارنه و معرفت حصول دارد و حوادث حویه و ستانفتن طایع اراضی و سواص
 اقالیم و انیرا ابویه و دانستن انزهر کماست و عمل و انفعال ببارط و کیفیت تحلیل
 و ترکیب و ادوات آن و چون قیام شخص و احوال و امور و احوال و احوال و احوال
 است و تعاون و تادل و در عمل که آنرا معامله می گویند ناگزیر حوا بود و بر آنما انسانی
 رسالت محتاج شد بخیر نیامد و شایسته که حله و یان ندا و لیدر و اجیب سار الزمان
 به جمع نماید آن جریات را در تحت قواعد کلیه و فزایمی عامه و چون قواعد کلیه
 ریسر و او بسیار شد آنها را بر حسب سائنس و تلامذهم اقرار نموده بناسیس علوم و سوس
 و دن استعمال و رید چون فن فلاحیت و نباتات و علم حیوانات و ریاضه و علم هند
 و شلماست و احادی و علم حساب و جبر و تقاطع و علم طب و جراحه و آشیخ و سید و اجا
 و خواص ادویه و کیفیت ترکیب آنها و علم فلک و جبرایمه و اسطرلاب و قطع سحر و علم
 و طبقات الارض و علم و سار و حواله انقال و احوال میاه و حوادث حویه و علم ایضا که
 ببارتست از علم تحلیل مرکبات و ترکیب بسا و خواص آنها و علم تدبیر منزل و فن و فن
 و غیره و انماست بدیهه و سیاست دولتی و چون مقصود اصلی ازین مئون انبال و

فیثقه حرکت و حوالا، نماید البته در استعاره ایست بدان نسبت اند که خواهد بود
 و در دقیقه که در کات حرکتی که مذکور است، تراعی است و نهایتی که بوده باشد، از او
 کلیه ابتدایه فشرحه او درجه کثرت شود، پسید و هیچ و آن قوم صاحب افکار عالمیه
 نخواهد کرد و بدینکه در کات نیز نزدیک، بدیده حیوانات خواهد بود و هر کس را که
 اندک المایه بعین تأیید بوده باشد خواهد، است که در قرون ماضیه و از زمان بسیار
 هیچ امتی یافتنی شده که بعد از بدست و اعرق در بدایت و امکان در توحش
 بوده باشد از امتی عربیه و لهذا این است و در از زمان غایره بغیر استعاره
 که نامی آنها بر شغل است، است معارف و کسب بود و در حرکات فکریه عالمیه
 و در کات کایه عقاید و فواید حکیه حله، مالمه محروم بود، آن زمانیکه مبداء اول
 و حق مطلق بواسطه کنیده میجو بود کرامی نامی فرستاد دوران کرامی نام
 بعد از قوت نه حد امیت و سبب، طالب اعتراض با بعد از که مایل حکم
 چهل و عبادت رهنی و مستحق و اتیان طعون و او نام و سیر و تقالید را، شود
 چند بنام سیدم و علم و حکمت و حریت و تدبر و تفکر و سیرت را بعد از
 در و این سیمای روح بود و هاست انلاقی، یارایات و سنان و این و
 منافع ملکات افهام را بعد از استغلا اشکال را ماحد و تشریح احوال اهم ساله
 را داده و در تلوی آن جزایه و دینیه و استقامت و اعتدال و سنان و باطل
 اعم جابج و انحراف هر سبکی را از زبان رستاخیزین ذکر و مورد را متاسف
 قوانین کلیه طایفه و سیرایه و دینیه را تا به چه موجب استاد است، حافه کرد و تبیین
 مظهر است علم و بعدی که تجویر توحش و تشریح است، قویج کرد و گفت استاد که
 آنچه در این است از هر یک و توفیق شد پس تشریح کن و از لفظ آن از هر یک

آن محسوس و محسوسات را در پیما می‌آموزد و کسب می‌کند تا فایده آن را بفهمد و تمام
و تامل و استدلال هزار عالم را تحقیق کرد و در کمال و کمال است کشف و کشف
تکون حقایق نیانسان و حیوانات و مقتضی بدل آنها است منظمه و اسکال منظمه و
فایده وجود آنها را آنقدر که حکما می‌سازد می‌آموزد و استنباط می‌کند و افق سعادت و سعادت
افکار و فقه بکار برده سپس از آن ازا را به نفع توایس کلیه و به نفع خیریه به نفع
ایک متعلق بدین امور است فوسله چند وضع نموده است چون قیام فایده عقلیه و فقه
اخلاق و فقه فلسفه تا به نفع و فقه فلسفه شرایع و قوانین و فقه فلسفه ادلی و حکمت علما
و چون فایده حکمت معلوم گردید ظاهر و هویدا شد که به نفع اولی و به نفع شقیق
بیدایش آن در عالم انسانی اولاً حاجت است و در اینها به نفع همیشه انسان است
و معصوب رلیست است چون سایر حیوانات و ثانیاً عقل نهی و خرد و عری است
نیز آنکه قوام و حیات او با دراک حساب و عقل و لذت و مسرت آن و کشف محسوسات
و الاستقن نماید و عالم هستی می‌باشد و اما موجب انشای آن در مسلمانان
سپس باید دانست که افکار و ادراکات که در کمال است و در کمال است و در کمال است
تکلیف و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است
معلومات خنیه با مداره ضروریات معیشت و وضع رزق و در کمال است و در کمال است
این مطلب از مقایسه عقل و مقامی بجای شریک بود و هر چه بود به نفع است
توکل و برداشت و عریق و در نوحش بوده و سعادت و مسرت و محتوم فایده
به نفع و مسکن و به نفع خود کرده باشد لا محاله و از آن به نفع و ضرورت
است و مسلمانان رنده گانی آن در نهایت خلقت و رلیست معیشت آن قوم قریه
پیش و زنده گانی حیوانات خواند بود و چون بر سر رتبه خنیه بوده باشد و درین دگر

معدود و غیره بود و نکس چون آنها اسامی است نه حور و نه ذکر نکردند حکما ...
 اسلام را چنان گمان شد که این فنون را آرام عدم تا سلب به بیالم وجه آورده اند
 و بهرینه شهید و جلوه داده اند و ...
 مسرت و آسکاسته پند از ...
 حکمت و فایده حکمت بر اینها را گفته اند و بهر فایده نام نهاده و در توفیق و ...
 انبیه آن کتب است نه الباء و الباء فایده سیاسی و سببه آن این است که
 اغریقین در دایره صافی الهیه و ...
 شعله و اغریقین است نه الباء و الباء فایده سیاسی و سببه آن این است که
 با قول مرتبه و بیانات مستند و ...
 ادراج فلسفه نمودن و ...
 و در باب اول که عبارت از آیات الهیه و ...
 الهیه نام به افلاک و ...
 آنها و حل مسائل ایکه ...
 همه جمیع آن ...
 و در باب اول که عبارت از آیات الهیه و ...
 بهر اینجه ...
 و آن کتب منبرج است فی حد و ...
 بهرینجه ...
 و آن کتب منبرج است فی حد و ...
 بهرینجه ...

اقوال آنها را ماسه وحی آسمانی قبول نموده تقلید نمودند ایشان را هیچ داد که مناجات
 عوام تقلید بکنند مشیه ایان خود را مدعیان و تقاد صدق حق اس سینا با جلالت و در شرف
 در وقتیکه خواست مخالفت را بدید مرستی بود از سطر و غریقی را در ستم نفوس فکایت
 این امر را بسیار سرگشود و رحمت و بهشت به و غلبه کرد و خوف و خشیت او را
 و اگر وقت و بهجت این اولیا با کل افعال و تاثرات متعارفه خفیه بر آساید و خود کرده
 پس از آن در حاسه دیگر با غایت مجر و اضطراب آن را بیان نمود و ملاصدرا را
 قوت اعتقاد بدان قوم بران داشت که کفر و زندقه و الحاد را در حق آنها محال ستوده
 در صد و هجده امانت از ذممه اطمینان و تالیس و انبیا و قلوس و امثله و غیره برآمد و هر یک
 اراقة ال ایشان را که صریح در انکار صانع بود تاویل نموده اند را می جست از طرف آنها
 آوردن گرفت و مشهاب الدین مقتول دایره قضا را وسعت داده احوال مردم
 این را ماسه تمام بلا بینه حقه و هیچ صدقه پذیرائی نمود و قول بهور و علمت را بهد نقی ناره
 داد و این حسن اعتقاد حکمای مسلمانان را از آن دست داد که گمان کردند آن
 فلاسفه اقدمین هر یک در فلسفه فنون چند سیه را با غایت انقار و نهایت انکسار بود
 مسامحه افکار و گمان اختراع نموده با نمونست مسایل و معصوبت مطالب آنها
 و از این فاضل شدند که علوم فلسفیه چون سائر فنون و صنایع مبتلا از افکار و تالیف
 آراء بران پایه رسیده است و اول بیدایش اسامی جمیع آن فنون بهن و ستان
 بوده و از آنجا به باطل و حلت و از باطل به اعتقاد و از اعتقاد غریق و بهما رفت
 و در هر انتقاسی بهشت جدیدی اکتساب و در هر سطی به این راه استحقاق نموده
 از حاسه بجا و دیگر منتقل گردید چنانچه جراتیم نمائیم حیوانات در حالت نقص کمال
 معمول می شود و غریق و زور را در آن فزون نیز بهجت آراء و احوال

[illegible]

اتمام مسائل پیشین چندین افلاک نواز نهاد، چنانچه خیال خود بجهان مساوات عطا نموده است
 باز در مسئله از جابا احراف بجهت میگردانند و اما مسائل طبیعیات پس باید دانست که
 قاعده می مسئله ترکیب جسم از بیوسه صورت و متعلقات آن موقوف است بر سکه لازم
 جسم بر فرض بساطت اتصال و داعی و لازم مقدار ذرات است بوده باشد مثلاً آنکه لازم
 از دفع انفصال انعدام آن بالمره و وجود و چیز از عدم است و اجتماع اتصال و انفصال
 در شئی واحد و در اینجا مؤلفین بسطت در گذشته اند بلکه در جابا میگویند باین مسئله
 تصریح نموده گفته اند که قابل انفصال بالذات مقدار است فقط پس از آن آگاه شده اند
 حکم نمودن بفرقی میان انفصال تعدی و انفصال انفکاک و سال آنکه ثانی فرج است
 و بیان کردند که واسطه در میان قوه و فعل عینیت و حرکت بعضی القی و خود ندارد بلکه
 موجود و حرکت یعنی التوسط است و آن و فیه بدیهه پس از آن حکم کردند که حرکت
 خروجی است از قوه بجهت فعل تدبیر و این عین نامی کلام است و تصریح نمودند که
 زمان موجود است و آن مقدار حرکت است پس آن تقریر کردند که بفرار آن اعتبار
 چیز دیگر نیست و آن غیر زمان است و میگویند طبیعت مقدار را چه چیز است
 ممتد و مقدار بعد نیست عرضی متصف با مقدار و استکاف و اینها بند از بعد و آنکه
 محذور مشهور در وجود بعد مجرد با دین تغییر در هر یک از صورت جسمیه و در جابا
 میگرد و واجب این است که انکار وجود بعد مجرد را بدینا بدین پس از آن که بدین دفع
 حرکت اینها را بیان میکنند و آب و باد و خاک و آتش را بسیط میخوانند و محذور را
 بر تحلیل آنها دلیل قرار میدهند و انحصار عناصر را تردید ناقصی ذکر میکنند گویا ممکن بود
 که فردید و دیگر سر آن تردید افزوده گفت شود هر یک از آنها با قابل اشتغال است
 بانه و هر یک از آنها با قابل طریق است یا نه و اینها هیچ شک نیست که اگر بنامته



مولوی دینا الہام صاحب

مارے لیے لکھا گیا ہے اور میں نے یہ دیکھ لیا ہے اور یہ بہتر ہے

[illegible][illegible][illegible]

یادداشت عالی اور ایک دم بھی قدس کے ملاحظہ سے صرف زمین و آسمان کا سامنا نہ ہو جائیگا کہ یہی ایک مثال ہند کی ہی اور یہی حالت آج کل کا حال ہے۔ ملک کی ہر جگہ سے ایک جگہ ہمارے ملک میں موجود ہیں لیکن ہم انہیں کہو نہیں دیکھتے۔ اعلیٰ درجہ کی کثافت کے لوگ ہمارے ہی ملک میں سدا بوا کرتے ہیں مگر ہم ان کی لیا دت پر ذرا توجہ نہیں کرتے ہیں۔ مثلاً ٹیٹے کے کام اور سسے کے کام میں اگر ہم ذرا دیکھیں تو کتنا فرق نہیں کرتے۔ صاحبانِ حلی کتابین اور رسالے علمی ہمارے اہل وطن جاری کرتے ہیں مگر ان کی ادنیٰ کو دیکھ کر بھی نہیں دیکھتے کہ انہیں کیا لکھا ہوا ہے۔ ہزاروں مجلسیں منعقد ہوا کرتے اور انہیں کیسے کیسے نوجوان کس کس طرح اسے خوش طبیعت کو ایک زوردار تقریر میں بیان کرتے ہیں مگر ہمارے اہل وطن کبھی نہیں آتے۔ افسوس صد افسوس کہ ان ہم اسے آکھیں نہیں کہہ سکتے اور ان کو گتے ہوئے پودوں کی خوبصورتی کو نہیں دیکھتے اور ہم نہیں جانتے کہ اگر انہیں نوجوانوں کی کتابوں اور رسالوں کی قدر کی جاوے تو ممکن ہے کہ یہی لوگ ہند کے نیوٹن اور گلیلیو اور ملٹن اور شیکسپیر بن جائیں اور کیوں وہ ان ہونہار نوجوانوں کی تقریریں نہیں سنتے اور تقریریں نہیں کرتے کیونکہ امید ہے کہ یہی لوگ ہند کے گلیڈسٹون، ایکنس، میڈ، ہوجائیں پس ہر مصر اور صاحب عقل کا کام ہے کہ وہ پہلے اپنے ملک اور گھر کے صنعتوں اور رہبان کے قدرتی چیر و چار کو دیکھے اور ان کی دردمندی کرے اس واسطے معلوم ہو کہ یہ ضرور ہے کہ وہ اسے ہم وطنوں میں سے حکو لایق اور فایز دیکھے اور بنیں اتار بزرگی پائے اور نہر نظر ڈالے اور ان کی تعریف اور ثنائیں بخل کرے اور جہاں تک ہو سکے ان کے دلوں کو بڑھائے اور بڑے بڑے کاموں کو کرنے کی ترغیب دیو۔

	فہرستہ مصنفین	
نام مصنفین	نام مصنفین نگار اموات	۱۰۰
خط و صحت	بقیہ مصنفین مافیہ	۱۰۰
طبعیات	۱۰۰
اخلاق	۱۰۰
تاریخ	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰
.	۱۰۰

اطلاعات

ہم اہل ہندو متوں کے اہل و کھن کو متروہ و ستہ ہیں کہ ہمارے یہ سچے ہیں
سوانح عمری بنیاد پر لکھا گیا ہے اور اس کا نام خان بہادر سید محمد الہام شہزادہ اسرار کا
دوسرے مجلس جبر خواہ اندیشہ ہونا شروع ہوئی ہے۔ یہ سوانح عمری اداس صاحب کی ہے
جو تمام ہندو کے فوجی کام میں ہیں، لہذا وہ ان کو سب سے پہلے اور اگر چاہیں اور جبر و
کے کاموں میں محنت اور ریسہ سے شریک ہو گئے ہیں۔

علاوہ ان کے ساتھ اور بلند ہمت اور عالی خیالات کے جو ان کی ذات میں
موجود ہیں اور جن کی وجہ سے یہ سچے ہیں کہ ان کی سوانح عمری لکھی جاوے اس کا
نویس کا بجز جو ان کو ولایت کے مہاراجہ اور دیوان رحیم پور سے ملے ہوئے قابل سالار
اور شاہ اہل ہند سے ملے ہوئے اس کے ساتھ ساتھ ان کی سوانح عمری کو جن کی سوانح عمری لکھی جاوے اس کا
اور قومی ہمدردی کے باوجود اور قومی ہمدردی کے باوجود اور قومی ہمدردی کے باوجود اور قومی ہمدردی کے باوجود
کہ ہمارے اہل وطن نظر سے نہ ہوں گے اور ہمارے اہل وطن سے نہ ہوں گے اور ہمارے اہل وطن سے نہ ہوں گے اور ہمارے اہل وطن سے نہ ہوں گے

یہ سوانح عمری ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار
ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار ان کے سر پر کار

ملک بھر میں

جس کو ۱۹۵۱ء میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)

اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)
 اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)

اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)
 اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)

اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)
 اس سال میں ۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔
 (۱۰۰ روپے کی رقم ملے گی۔ یہ رقم سال ۱۹۵۱-۵۲ء میں ملے گی۔)

غصہ اور رنج اور حسد کے مارے کہو، اس میں گر کر انہی جان ویتے ہیں۔ اور ہوا کے
چوڑے کے ہی رحمت اور دیگر نباتات کے۔ تھے اور۔ تھیں اور۔ اور اگر کہو، زمین لاسنے میں
اور لوگ کنوون میں پانی پر سے کے واسطے، میلے اور علیلہ عروبہ پہناتے ہیں
اور اس کے ذریعہ سے پانی بہرتے ہیں۔ ان۔ باتوں سے کہ میں کا پانی حرا
ہوتا ہے۔

اسودا۔ سیٹا کنڈا۔ اس کے پانی کی صفائی اور عذرا کی اسباب
منعصر ہے کہ وہ ایک عمدہ جگہ میں واقع ہو جہاں کوئی غلاظت اور کساد، آس
ہو اور اصلی حفاظت اس درندہ پر، مالا سے کیجا رسے۔ جہاں تک ممکن ہو کہ میں
تمام غلائقوں اور کسادوں سے محفوظ رکھیں اور خصوصاً کنوون کا پانی
اور کھانے میں استعمال کریں اور غلاظت اور ہی اور ہیرے کے علاوہ
اپنی طرح کرنا۔ ان دنوں میں کہ فریب جہاں قبرستان ہو با علیلہ کنوون
یا شے بڑے سویان غلاظت کی سبب ہوں یا ناسے ہوں (جہاں آدمی یا جانور
بہرتے ہوں) یا چرم جاسے ہوں یا میت پڑا یا علیلہ اور کھیت چھوڑے جہاں۔ ٹے کا
ہوں یا تالی تالیاں، ہوں جہاں لوگ نہا سہتے وہوتے ہوں یا کھیت، دن جہاں
کھا دوا لی جاتی ہو کہو میں ہر گر نہیں کہو دانا جاسہتے اور اگر ہوں تو اس سے
کنوون کا پانی ہر گر ہر گر کہا سے نسبتیہ کے کاتم ہون لانا جاسہتے۔

کنوون کے آس پاس کی زمین، بر کسی قسم کی غلاظت حیوانی
اور نباتی نہیں رہتے دینا جاسہتے اور اس کے نہ دیکھ کسی جگہ پانی نہ آکر منع
ہو سہتے یا دسے۔ کنوون کے موہ پر ایک جھوٹی دیوار ڈالو پختہ ایسٹ اور پختہ
تیار کرنا جاسہتے تاکہ کوئی چیز مثل خرابیہ یا فانی وغیرہ کے اوپر نہ ساسے یا دسے

کنوون کے پانی کی صفائی اور آمیزش تین امور پر منحصر ہے۔
 اول اوس زمین پر جس پر گنوا کھودا جاوے۔ دوسرے کنوے کے آس پاس کی
 سطح زمین پر۔ تیسرے اون بند و بستوں میں جو کنوے کے پانی کو خراب ہونے سے
 محفوظ رکھنے کے لئے کیے جائیں۔ جو مارش کا پانی زمین میں جذب ہوتا ہے وہ کنوون
 میں جا کر ہوتا ہے اور اس پانی میں وہ غلطیوں اور کسافتوں حل ہو جاتے ہیں جو
 اوسکو اٹھائے راہ میں ملتے ہیں۔ اگر کنوون کے گرد و نواح میں موریان
 اور بر روہن ہونگے اور اوسکنے۔ دیک غلطیوں اور کسافتوں سے بچے اور
 اپنا سہ ہونگے تو اوسکنے پانی سڑی ہوئی باقی اور چوانی آشیہاں سے خراب
 ہو جائے گا۔ اور اگر کنوون کے آس پاس کوڑا کچرا ڈالا جاوے گا تو وہ زمین
 پان کنوون میں واقع ہیں غلطیوں اور کسافت آشیہاں بناتی اور چوانی سے خراب
 ہو جائے گا اور اوس زمین میں یہ سب چیزیں جذب ہو جائیں گے اور پھر اسی
 سامان بذر و بارش کے پانی سے اوس زمین میں پھیل کر کنوون کے پانی میں
 جاوے گا۔

علاوہ اون غلطیوں کے جو کنوے کے پانی میں بڑھتے
 ہیں کے چکر کرتے ہیں اوس میں اور بہت سے چیزیں اور سب سے بھی گرتے ہیں
 اور پانی کو خراب کر دیتے ہیں۔ جب پانی برستا ہے تو زمین کے سطح کا پانی بہکر
 کنوون میں جا کر گرتا ہے اور بہت سے سڑی ہوئی حوامی اور نباتی چیزیں یہاں
 اون کنوون میں لپکتا ہے۔ کنوون میں جانوروں کے گیسے سب سے بھی پانی
 راب ہو جاتا ہے۔ اکثر اوس جو امراض شدیدہ اور تکلیف دہ میں مبتلا ہوتے ہیں
 میں تکلیف سے نجات پانے کے لئے کنوون میں گر کر مرتا ہے ہیں اور بہت سے لوگ

دیکھتے ہیں معلوم ہوتا ہے کہ ان پر چھوڑ کر ان کے تہذیبی و تمدنی اثرات
 پہلے مانتے ہیں کہ ۱۵۲۹ء میں مدینہ منورہ پر حملہ کر کے وہاں ایک نامور عالم دینی کی ہڈیاں
 منڈا دی گئیں وہی ویسپی آئین کی بنیاد پر ہے۔ "رام سب" اسی تاریخ
 اور ان کے حامی ہیں کہتے ہیں کہ اس طرح کی اور بھی بہت سی مانتے ہیں کہ وہ ان کے دلوں میں
 پائی جا رہی ہیں اور سولوں صدی سے کہ وہاں جو عظیم بین الاقوامی اور ان کے وقت
 کے مشہور اور مشہور ترین اہل ہندوستان اس طرح کے ہیں کہ ان کے دیکھنے والے
 اور ان کے اور ان کے "سیر اسٹیم" کے ساتھ ہیں۔ "رام سب" اسی تاریخ میں
 اور ان کے میں رہا ہے اور یہ کہ اس کے دواغ کے لوگوں کے ساتھ ہیں کہ ایک نام
 تھانگہ عوام الناس میں پڑا تھا اور ان کے ساتھ اس کے ساتھ کہ ان کے ساتھ ہیں
 جبکہ ان کے اول کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ وہ
 اور ان کے ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں
 سولوں صدی میں واقع ہوئی کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں
 درخت کی وجہ سے یہ تہذیب کی بنیاد پر ہے۔ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں
 اور جب یہ دواغ دیکھا گیا ہے کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں
 بہت کم پیدا ہوا ہے۔ اور اکثر یہ کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں
 شجرت کے درخت زیادہ پیدا ہوئے ہیں تو وہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں کہ ان کے ساتھ ہیں

راقم محمد حسین

ہیضہ اور امساک پاران

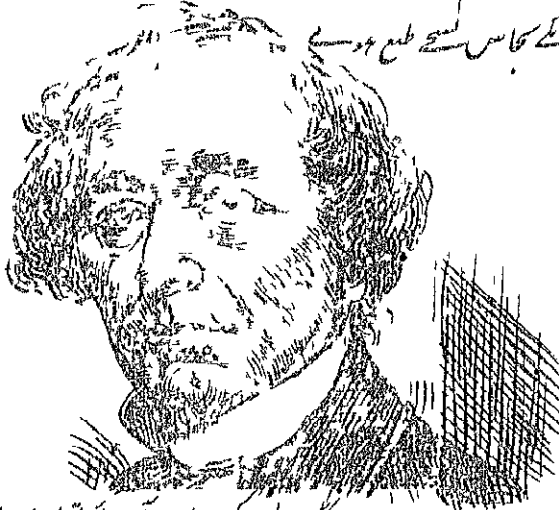
یہ دونوں آئین اکثر ایک دوسرے کے ساتھ ہوتے ہیں۔

٢٤

درد، اگولیا کے ملو، کو رتا، تہ تر تخیل کر لیکھا پسندت اوں شخص کے جو بہب دی علم
اور صاحب انافہ ہونگا اور سکا مزاج ادا نہ ہو۔ اور جب ایسا شخص جسکا اس قسم
مزاج ہوتا ہے یعنی وہ لوگوں کو خوش اور راضی رکھنا چاہے ہو تا ہے تو اوست
اوسکی لوگ رہا وہ عزت اور ابر و کرتے ہیں۔ اسن کچھ تک بہن کہ یا صحبت میں
اسی کی خوشامد کرنا یا سکھائی اور فریب سے کام لینا ایک معبود بات ہی مگر جو بہب
بہت بڑا صاف اور راست گو ہو وہ ہی اس تدبیر سے کہ جو بات اوست کے خلاف
ہو اس میں خاموش رہی اور جنس اتفاق ہو او سکا بخوشی امر کرے لوگو کو
خوش اور راضی رکھ سکتا ہے۔ تمکو کبھی کبھی ایسا شخص بھی ملتا ہے جس میں لوگوں کو
خوش کرنے کی ایسی عمدہ عادت ہوئی ہے کہ جو شخص اوسکی باتیں سننا چاہے یا
اوسکی صحبت میں ایک دفعہ بھی بیٹھ جاتا ہے وہ اوسکا دم بہرنا ہے اور اوسکی
اس برائیاں عادت کا سفر ہونا ہے۔ یہ عادت یا مزاج صرف خدا اوست ہے
یہاں ہو یا سب کے بلکہ دنیا کے خیال و چل اور اوس کے فنیہ و قرار کو دور کرنے سے
بھی حاصل ہوتا ہے۔ فقط

سوانح عمری
ارل ہیکنس فیڈرٹونی سابق وزیر اعظم سلطنت برطانوی
سلطنت برطانیہ میں سب سے اعلیٰ مرتبہ یہ کہ راجا
برطانیہ حاصل کر سکتی ہے چودہ وزارت ہی۔ یہ وہ عزت ہو جو بہت کم اشخاص کی
نست میں روزارل سے بھر رہی ہے اور کٹر کیا۔ پے واقعی کیا فتون
کی وجہ سے دست یاب ہوتی ہے۔ لیکن لارڈ میکس فیڈرٹونی نے بغیر لونڈ
اور بغیر کسی رسدہ داری اور بغیر آمد اکسی دست و آستنا اور بغیر زیادہ مشہور ہو کر کے

بہرے پہلے پہلے ہوا سوٹ اوٹو شال آنا کہ مریم رلو ویکسٹر، ہی ایلا باس
فرنسا کے اویرا بک نظم کتاب لکھنا چاہتے اس کتاب کی اوپر سے تین جلدیں
لکھیں اور ان کے بھائی کے طبع ہوئے۔



جب وہ انگلستان کو واپس آئے تو اوپر رہے۔
روکھا من لکھیں۔ اوہ من سے ایک نام کسٹریٹ منگ اور دوسری
وڈی ولڈس ٹیل آف الوری تھا۔

بڑے ڈرالی نو ای زید کی مہمانی اوکٹا بوسک
ملا لہ من بکری سے سہتہ اور چھوٹے ڈرالی بار لہا میں شریک ہوئے کی جو اس
سکھتے تھے۔ اور انہوں نے اس معاملہ کی اور بخت و مباحثہ کے اکھاڑے میں
اخل ہوئے کی از حد کوشش کی۔

جو نہیں مشر ڈرالی اس نے مشرقی سرستے میں اوپر
ہا ہی دای کوم کے ایکٹر ہوئے کی اسید داری کی۔ لکس وہ کام نہ ہوئے۔
ور پہر انہوں نے دو برس سال در مارین کے ایکٹر ہوئے تھے اس کو سن کی

مباحث پیدا ہوئے۔ اور ایک صاحب نے ان کے مان کو یہ کہتے ہوئے
 سنا ہوا کہ میں ایک روز پرا علم ہوگا " لارڈ سیکس فیلڈ کسی مدرسہ عالیہ میں تحصیل
 علم کے واسطے نہیں گئے۔ اور اپنی ساری زندگی ایک خارجہ التعلیم طالب علم
 ڈاکٹر لوگوں سے درسی کتابیں پڑھیں۔ بعد معمولی تربیت و علم۔ یہ مراغت
 یاسے کے اس (جو انہیں جس نے سفر کیا اور چرمنی۔ کرسنہر شہر وں کو دیکھا۔
 اور جب وہ مشرق پہنچے۔ اور وہ اس سے ملنے لگی مدد ملات اور حالات کے درمیان
 کر کے کی عرض سے کہ وہ فک کے لئے ایک مہینہ کے دفتر میں داخل ہوئی۔
 مشر اسٹن کے مکان پر چلا لارڈ سیکس فیلڈ کے باب کے
 دوست ہے اور ان سے اس زمانہ کے چند مشہور اور کمالیہ روف علماء اور شخصیات
 لاچار مکی۔ اور اس سے اس کا وصلہ بڑھا۔ اور انہوں نے اس سے
 زمانہ نابالغی میں ایک قصہ دنا دہل لکھا جس کا نام "سوسن گرہی" ہوا جسکی عبارت
 اور مصحفون سے کہہ کم شہر سے نہیں ہوتی۔

۱۸۲۷ء میں مشرق میں سفر کر کے آئے اور انہوں نے اپنی کتاب "سوسن گرہی" کے
 مشرب تھے اور انکو بجانب شرق سفر کر کے آئے۔ اور انہوں نے اپنی کتاب "سوسن گرہی" کے
 اٹالیا (روم اعظم) اور برٹان کو دیکھا اور بہر ومان سے لے کر اٹالیا کے
 سلطان سے تمام اور مسلمانوں اور مسکر کے سفر کا نام اور دمان سے دریا
 نیل کے سرچشمہ کے طرف۔ فکر کے ملک کو دیکھا۔ اور بہر ومان سے لے کر اٹالیا کے
 مسافر اسنے کتابیں لکھتے سے غافل رہا۔ اور اسے چینی و سب میں اور ہون ایک
 کتاب "نیک وک" کہتے اور اسکو چھپوایا۔ جب وہ "سوسن گرہی" کے مسلمانوں میں

جب ناکامیابی کا صدمہ کسی کام میں اڑھانا تو اس کا وہم نہ چھوڑ دیا۔ ریلوے اسکا اور ہوا
 ہوا وہی کام کو محنت اور مشقت سے شروع کیا۔ اور اس نے اس سے علیحدہ کر دیا۔
 دریافت کیا۔ اس سے ماموں کی مدد و عون کر لیا۔ اس نے اس کو اس سے توجہ
 تشریف کو اس کے لئے میرا لایا۔ اور اس کے لئے علم پارلیمنٹ وادیت عالی۔
 اور اس نے سرور و سلال کے ساتھ اس کے لئے کامیابی میں کر رہا کی اور وہ کامیابی
 رفتہ رفتہ حاصل ہوئی۔ پہلے ۱۰ سال اس کے لئے کر لو کہ اوپر سے پہلے اور
 وہی اس کے ساتھ چلتے رہے۔ اس کے لئے لاؤ کیس ملے میں وہ تو اس کے لئے کام ہو سکے
 کہ لوگوں کا ہسٹانا اور رولانا اس کے احبار میں ہوا اور لوگوں کے دل پر۔ وہ
 پہلے ناکامیابیوں کی یاد و مسترڈرالی کو ہی تھی اس لئے اور اس کے لئے اس کے
 یہی قبول کیا کہ وہ رانا حال کے مام و مسترڈرالی میں سے جو یا اس کے لئے اس کے
 اعلیٰ درجہ کے مسترڈرالی کو اس کے لئے اس کے لئے۔

۱۳۱ء میں مسترڈرالی نے "مرلیون" کے
 بیوہ سے نکاح کیا۔ یہ صاحب اس کے ساتھ "مڈل اسٹون" کے ساتھ
 اس لیدی یا بی بی کے نامزد اور اس کے ایک ایسے لکھتے ہوئے فنڈ کی کتاب کی
 اور اس میں سندرجہ دیل کے لفظوں میں لکھتے ہیں کہ اس کتاب کو اس وقت
 کے نامزد کرتا ہوں جس کی پاک و سعادت اور یکسیرت اس کو دوسروں کے عم و الم
 شریک ہوئے کی خواہش و لانی ہے۔ اس کی بیماری مٹی اور اس کے لئے والی کو
 بہت مدد تھی۔ اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے
 ہوئی ہے۔ وہ اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے اس کے لئے

نومیت ہوتا ہے کہ وہ ایک عمدہ لائق بی بی ہے۔"

ایک انگلینڈ میں ڈرائی کے لڑکین کی کیفیت خانگی

حسب مبالغہ دلیل تحریر کر رہا ہے۔

اگرچہ عام جلسوں اور چھتوں میں مسٹر ڈرائی کا ڈانٹا ہوا

اور کم تر رہتا ہے مگر وہ لوگوں کی جال و دامن اور باتوں کو ٹرے دہانت سے

مشاہدہ کرتے۔ رہتے تھے اہل کے دلس جوش پیدا کرنے کے لئے اور انکو

اسی طرح تہ۔ اور دلچسپ ماں پر آمادہ کر کے لئے یہ سرور ہوتا تھا کہ کوئی

بات ناز و عام کی سن کر لیا۔ بے اور جب اوکام خوب خوش ہوتا تھا تب ان کی نصیحت

اور قوت بیاں قابل تعجب ہی اور انہیں وہ قوت دیباہ تھی کہ جب چاہیں اعلیٰ عالم

روا دین اور جب چاہیں ہسا دیں۔ جب چاہیں ان کے دلون میں جو ستر

پیدا کر دس اور جب چاہیں اوکو سا لکھ کر دین۔

ابتدا مسٹر ڈرائی معاملات سیاسی میں بطور ایک

سخت ریفر سیریا سلج کے داخل ہوئے۔ لیکن بعد اسکے وہ فرقہ کسر رویتوں

شریک ہوئے جسکے رہنما او سو وقت سر رابرٹ میل تھے۔ حسب سر رابرٹ

اصول "فری ٹریڈ" یا آزاد تجارت کو اختیار کیا تو مسٹر ڈرائی نے اسنے اوکو

چوڑ دیا اور اسکے سخت مخالف ہوئے۔ لارڈ ہارجسٹک کے سرے سر وہ

ماوس آف کامن بین اس میں لفت کے لیڈر یا رہنما ہوئے۔ ۱۸۵۴ء میں

ادبوں سے اپنی عمدہ صفت استقلال کی وجہ سے اس بات کا قابو پا کر اوہوں

ایکے کا سر رویتوں "کیسے بیٹ" لبر واری لارڈ ورنی معقد کیا۔ اور جو چھو لرا

بڑا بہاری اختلاف تھا اور ایک دوسرے کی باتیں آپس میں سمجھنے والے تھیں نہ ہم چاہتے
 اور ان کے اور جو بیون کے بیان کر سکتے تھے، طبیعت ان قلب اور شکین خاطر
 معلوم ہوتا ہے جو چاہتا اور میر سے سامعین دہ نون کو مدعو ہوئے۔ زیر اعظم توحی
 بین بعض ایسے عمدہ اوصاف سپتہ جکے ہاں اسے ان میری راسا حاضر ہوا، جکے
 قوامی عقلیہ ایسے نعت الگ سے پہنچے۔ مگو میں اور دوسرے سے صاحب مکسا ان حاسے ہیں۔
 لیکن علاوہ ان قوامی عقلیہ کے اور قوامی اور جو بیون کے جو کار و مار ملک۔ تہ
 علاقہ رہنے ہیں اور میں جہت سے ایسے عمدہ باتیں ہیں تاکہ میں ان کم سے ہوتا
 ایسے دل پر نقش کا لکھ کر تا اور ان سے آئندہ دائرہ او حاکما اور نگو بین اور ماون
 صاحبون کے لئے میاں کرتا ہوں، ابھی کم سخن ہوا تاکہ وہ ادھر غور کر بین اور اولی
 تقلید کریں۔ یہی نہیں ہاں کہ وہ اوصاف او میں سرور مدعو ہی۔ تہ ملک وہ او میں
 ایک جہت تہ سے محبوب انگرہ رنگ لاسک یا سنہ بار سے پہلے۔

منزل میں اوسے کے مقیم ارادہ اور دعا ایسی کہ اسے جان کر مایوس و اویس نہ ہو۔
 زیادہ بہتر کہ استاد اسے کون سے آخری راہ کا علاج دے گئے۔ اور او کو اویس
 نفس پر اس درجہ غلبہ حاصل نہ ہو جس کا کچھ یاں نہیں ہو سکتا۔ چہ اور اوس پر بہت باطنی
 شے ہی ہوئی تھی کہ پہلے اسی عمر میں ہی مر جائے۔ اور راہوں کو دیکھا مگر اسی میں سبھی
 اس پر دوشور کی نہ پای۔ علاوہ اسکے اور بہت سی دوسری باتیں اوس کے باطن و عین
 میں ایسی تھیں جن کا ہر اہل بیت ذکر کر کے کھستہ میں رہیں نہ سکتا ہوں۔

پن اور ن کے اوس انسانوں پر دھی کی صفہ برہہ ہا کہ ماہوں جو اوس میں
اس قدر رو و شوہر سے تھے کہ جس پرستے وہ ابھی تہرت اور ملا دھی اور دولت اور

سال گذشتہ میں حسب ذیل راسخہ درجہ کے سپہ سالار

” لوگ کہتے ہیں کہ لارڈ بکنس فیلڈ ایک ذہنی موصلا شخص ہے۔
میں جانتا ہوں کہ کوئی جھگڑا اس سے نہیں ہو سکتا۔ وہ جسے کہنے اور سیاسی میں ایسا
بڑا درجہ پایا ہوا اور اس رتبہ تک پہنچا ہوا اور وہ بہت خوش اور خوشامیاش ہے۔
کرمی شخص لارڈ بکنس فیلڈ کو کسی ناقابل اور بیوقوف خیال کا الزام نہیں لگا سکتا۔
ہم ان کے معاملات سیاسی کے رشتوں سے اتفاق نہیں کرتے ہیں لیکن
ہم ضرور اس کے دانت اور لیاقت کی تعریف و ثنا کرتے ہیں جو کہ انہوں نے
اسی طرح مشکل و دشوار کارروائی میں ظاہر کی۔ میں اس بات کا کامل یقین کرتا ہوں
کہ لارڈ بکنس فیلڈ تمام ان باتوں کو پیش نظر رکھتے ہیں جو وہ اپنے وطن
کے حق میں اچھا سمجھتے ہیں اور جبکہ وہ اپنے یاوشاہ کے قوت کے واسطے
اعہد خیال کر رہے ہیں۔“

تہذیب اعرصہ گدرا کہ ستر گلاٹ احمد مٹون و ذرا عظم ہے
لارڈ بکنس فیلڈ کے لئے ایک یادگار تیار ہوئے کی بھرپور اور کہا کہ اس شخص
کی زندگی اور لیاقت ایسی ہی ہے جیسے ہم میں قوم کو اس کے یادگار ضرور بنانا چاہئے
۔۔۔ ستر گلاٹ احمد مٹون کے حوالہ سے یہ بات سن کر سب دلیل کلام لارڈ بکنس
فیلڈ کے لئے تیار ہے۔ وہ ہوندا۔۔۔

” اگر میں لارڈ بکنس فیلڈ کے اوصاف اور ان کی بزرگیان
جو یہ اوصاف اور واضح بیان نکرون اور ان کی ثنا و صفت میں زبان نکھولوں
تو یہ بار بار انصاف سے بعد اور تہدید سے دور ہوگی۔ اگرچہ انہیں اور مجھے

اقتدار کو نشانہ کر کے میں کہہ دوں گے نہیں رہے تھے۔ اور اس طرح سے اونس کے اوس
 ہمدردی پر تھک کر تاجوان جو اراکوں اور ہائیڈروکس اور صاحب علم اور فن کو ساتھ
 تھوڑے روز ہوسے کہ سب نے اکٹھا کرنا یعنی "مذکرہ نامس کویر" میں جو ایک عمدہ معید
 کتاب ہے اس پر اس طرح سے مسلمان اور حوانی جماعت پر مسلط نہیں تھے اور جنگی
 طاعت اور وفات قائم نہیں تھی اوس سے پاس آئے اور کس طرح اونس کی خاطر داری
 اور تعلیم اور تکریم سب کو ذرا الگ سے کی اور کس ہر باغی سے اونس کے ساتھ پیش آئی
 بہ حال اس کے ہمدردی کا اونس لوگوں کے ساتھ تھا جو اہل علم ہوسے تھے اور ایک
 اور اوس میں اعلیٰ درجہ کی تھی جس کا بیان کرنا خلاف تہذیب ہو گا یعنی ایسے بی بی کے
 ساتھ بہت جھگڑا ہوا ہوں اسے باوجود کاروبار کی اور اشغال مختلف کے ترقی دی اور
 ایسے ہم وطنوں کے لئے سال پیدا کیا۔

۱۸۶۸ء مارچ ۱۵ کو "ریس" کی عزت یا ہر تہہ دینے کی تجویز

ہوئی جس سے اونس نے اپنے لئے ایک کتا کو کہہ اس کے ساتھ سے وہاں
 فکام میں سے علیحدہ کر دئے جاسے اور اونس کی حوا کو یہاں ہی رہے تھی۔
 بیکس اونس نے اوس عزت کو ایسے بی بی کے واسطے قبول کیا اور اسے کو بی بی
 و کاویڈس آف بیکس فیلڈ ہوئیں۔ جب وہ صیف ہوئے اور اونس کے
 عوضاً ان کے اور اشغال لائے، اور اونس کے واسطے سے اس عزت
 پر ریس کو قبول کیا اور اونس کے واسطے سے اس کے واسطے ہوا۔

سب اونس کے ۱۹ مارچ کو اس کے انتقال کا واقعہ تھا اور وہ کفین بڑے سے وہ نام
 سے ہی اور اونس کے واسطے سے کی تجویز ہوئی۔ لیکن

ارل امہرٹ

ارل ولیم ہٹ امہرٹ سٹوارٹ من پیدا ہوئے اور سٹوارٹ
میں سفارت چین پر مامور ہوئے چونکہ انہوں نے دربار چین کے قواعد کی پابندی
میں اپنی ذلت خیال کی اور اس کے قبول کرنے سے انکار کیا اس واسطے
سفارت وہاں سے برخاست کر لی گئی لارڈ امہرٹ سٹوارٹ من عہدہ گورنر جنرل
ہند پر مقرر ہوئے اور اسی سال کے اگست مہینہ میں انہوں نے گورنری کا
کام لیا برہا کی لڑا اسی بار کیپور کا فدر ہر پور کی فتح انہیں کے معد میں واقع ہوئی
جس کا ذکر ذیل میں مختصر طور پر کیا گیا ہے۔

برہا کی پہلی لڑائی کے چند سال پیشتر برہا والوں نے
انگریزی سرحد پر صداد اور پیش قدمی شروع کی اور شاہپور پر (جو ایک کم آباد جزیرہ
ضلع جہانگیر کے سرحد پر واقع ہے اور الہیٹ انڈیا کمپنی کی عملداری میں تھا۔)
قبضہ کر لیا اس جزیرہ میں تھوڑی کڑور فوج تھا نہ کے محافظت کے لئے رہ گئی تھی
جنکو برہا والوں نے قتل کر ڈالا اور بھاگ دیا لارڈ امہرٹ نے اس جزیرہ کو پہر
فتح کیا اور برہا کی فوج کو وہاں سے نکال دیا اور بعد اسکے سرکار برہا کو فہائیس
کی کہ اس فتنہ و فساد سے بار رہیں مگر اس نے اس تاکید کو سرکار انگریزی کی
بزدلی اور خوف پر محمول کیا انگریزی فوج کو بگالہ سے نکال دینے کے لئے ایک
شکراراکان کو بھیجا جب لارڈ امہرٹ نے دیکھا کہ امن قائم رکھنے کی کوشش میں
کامیابی نہیں ہوتی تاہم ۲۴ فروری ۱۸۲۲ء کو استہار جنگ دیدیا۔

نے دوسری قوم اور ملت کے کتابوں کو غارت کیا ہے۔ چنانچہ اسات کا ثبوت ہم مد ر
مل کے تاریخی بیانات سے کرتے ہیں جنکو ہمارے ناظرین امید ہے کہ بہت پسند آئے۔
” فی الواقع علم کے حراہوں کو عیا کہ وقت سے مراد کتا ہے
اوسہی طرح انسان سے بھی اوسکو غارت کیا ہے۔ یہ بات سمجھا ہے کہ جب ما
کو صغ ہویا ہے تو اوسوقت اویہوں سے بڑے بڑے شہروں اور شہریوں کو اوناہو
اور اسکے غضب کی آگ انسان ہی کے خون میں نہیں لوجہی بلکہ اوسکے متعلق
تمام معلوم کے مشہد چہروں کو گہیر لیا اور اویہوں سے حالت طلسم اور غضب میں
تمام مشہد عمارت عظیمہ کو کھدوا ڈالا ہے اور بڑے بڑے کتاب خانوں اور کارخانوں
غارت کیا ہی جانچہ اسسوں یا اسرائیلیوں سے سبب مقبول اور مصریوں پر غلبہ کیا تھا
تو اوسوقت وہی غضب سے اویہوں نے ان قوموں کی کتابوں کو غارت کیا تھا
جکی تعداد ” بوسی بس “ بہت زیادہ بتلنا ہے۔ فرقہ ” ہیسو کرمی “ ایک
بہت بڑے کتاب خانہ کو چریو مان میں مقام ” نائڈس “ تھا جلا کر خاک کر دیا
کیونکہ ” نائڈس “ کے مستند سے اس فرقہ کے اصول مذہب کو نہیں مانتر
اسکے روپیوں نے ہود اور نہ مارا اور حکیموں کے کتابوں کو جلا دیا تھا۔ اور ہودیوں نے
مصرانیوں اور مشرکوں کے کتابوں کو غارت کیا تھا اور پھر مصر اسواں سے یہودیوں
اور مشرکوں کے کتابوں کو سرباد کیا تھا مذہبی فرقے ہمدتہ ” اوکین “ اور
بدعتوں کے کتابوں کو متواتر جلا دے رہے ہیں۔ اسکا مدریہ کے کتاب خانہ عظیم کو
میں ٹری بڑی مش قہتی اور نایاب کتابیں تھیں پہلے مصریوں سے غارت کیا
اور بعد ازیں تک اس کتاب خانہ کی خالی الماریوں کو دیکھ کر لوگ دہن جاتے تھے

کو رٹ آف اٹکٹر۔ فی اس لڑائی میں جو شاہ آو اس کے ساتھ واقع ہوئی لاڈا اہر سٹ
کی جالا کی ادویہ، اور فتح نمک مستقل مزاجی کا شکریہ ادا کیا ہے۔ فقط باقی آئینہ۔
راقم اکرام الذبحان موم تعلقات شریع شوریہ اور

کتابوں کی غارت گری

آج کل بعض بعض حضرات کو ہندو بہت بڑی سی انگریزی زبان سیکھ کر طرح
طرح کے دوسروں اور حالات باطل میں مبتلا ہو گئے ہیں اور علوم و فنون کی تحصیل
میں کوشش نہیں کر رہے ہیں اور اپنے خیالات کو اصل نظرت اور اہتمام سمجھتے ہیں کہ
کبھی گنگو میں ایسے مایہ ناز ہونے لگے ہیں جن سے عوام الناس کے دلوں میں
طرح طرح کے دوسرے اور ادب پیدا ہو جاتے ہیں۔ چنانچہ اسکندریہ کے کتاب خانہ
میں کی غارت گری کا ذکر بھی وہ براہ منظر بھی کبھی کرتے ہیں جو حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم کے مولیٰ خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے عہد مبارک میں ہوئی تھی اور انہوں نے
حکم دیا تھا کہ اس کتاب خانہ کی کتابیں حمام والوں کو تقسیم کر دیں جاویں اور وہ اون سے
عام گرم کرین اور انہوں نے فرمایا تھا کہ کافی ہے ہمارا کتاب خانہ۔ چنانچہ ۴۰۰۰ ہزار
بہت کتابیں ملا دی گئیں اور ان سے چھ چھینے تک حمام گرم رہے

ہم ان صاحبوں کے خدمت میں یہ عرض کرتے ہیں کہ اگر یہ فعل
شرع عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا تھا تو کچھ ایسی اور مثالیں تھیں جیسا کہ وہ خیال کرتے ہیں
کہ اس میں فعل کو اکثر سلاطین ماسبق اور مابعد نے یہی کیا ہے اور اکثر سلاطین مذہب و دین
ر کتاب خانہ غارت کرنے میں اور مذہب و دین کو مٹانے کے لیے ہمیشہ ایک قوم یا ملت

۱۱۵
 دو سر سے مکان کو سرحد کے آگے آئے اور دیکھا کہ اس وقت سورج اُڑا
 آسمان کے کون کو سرحد پر گھٹنے پڑے اور ہنوں۔ بے ادنیٰ راوی کہہ رہا۔ اور کوئی
 گاڑ دیا تھا یا ڈنکو دلو اور دس میں جوا دیا تھا اور وہ کہا کہ دکان خاک میں آگیا اور اسے
 اور نا پودہ گھین۔

اب چار سے ملے دس سال کو حال دیا وہ ہر کوئی چاہے
 وہ مان گری ہیں اور چکو اور گئے شہر ہندوستان کا ڈا سال کر سکتے ہیں۔ اسے چھوٹا
 عظیمہ یا گریٹ ریفائرمنس کا زمانہ۔ اس زمانہ میں جیسے ہی مذہب دیا گیا ہے اور
 اور قلمی رسالوں کی غارت گری پر خوب نکلا اور انہوں نے کہہ دیا کہ وہ کونسا اور
 کتابوں کو جگا نام سرچ رہے تھے اس سے لکھا ہوا تھا اور میرے ہاتھ لگا کر سی کا کام ہے
 ہلا کر خاکستر کر دیا۔

حسن کتاب کے نام کو وہ سرچ رہے تھے اس سے لکھا ہوا ہے
 اور اسکی حدود مللا دیکھتے تھے اور اسکو یہ سال کر کے کہ وہ فرقہ یا یا کی کتاب ہو
 اور تعصب مذہبی سے بھاڑا لے رہے تھے۔ ۱۵۹۱ء میں کتاب خانوں اور کتاب خانوں
 کی دوکانوں کی وہ غارت گری ہوئی جیسے کہ ”ڈس لوکسٹ“ کے کتاب خانہ کی ہوئی
 اور ”ورٹن“ نامی ایک شخص اس عہدہ کتاب خانہ کی ایک ہر سٹ لکھتا ہے جو جو جیت کا
 پاور ہاں ”وایت گڈ“ اور ”بین کراٹھ“ اور پچھلے فرقہ کالومینٹک اور
 بیورٹن جلا دی گئے تھیں۔ اس زمانہ میں جہاں کہیں کتاب خانہ فرقہ مخالف کی تھیں
 انکو پوری طوراً جلا دینے کا حکم دیتے تھے اور جیسے چورون اور ہنگون کے وہ کو
 ملک سے دور کرنے کی کوشش کی جاتی تھی اس طرح سے اس زمانہ میں کتاب خانوں کے

15 191

تر: سید علی حسینی بن جوہار گریبان، امون سے

عالمِ عالیہ اور عالمِ ادب سے پرستیدہ کیا ہی اور کہا بدن مر کجہ کا کیمہ کجہ

۱۱۲۱ اکبر علی گڑھ کی ڈاکٹر کلارک صاحبہ سے ملے

[illegible]

اے اے یار! کہ، انہوں نے کیا تھا اور تیر کیونکہ فرمایا: اے اے یار!

۱۱) اگر $\frac{1}{x} = \frac{1}{a} + \frac{1}{b}$ و $\frac{1}{y} = \frac{1}{a} + \frac{1}{c}$ باشد، $\frac{1}{x} + \frac{1}{y}$ را در $\frac{1}{a}$ ضرب و ساده کنید.

۱۰۰۰ روپے، ۱۰۰ روپے، ۱۰ روپے، ۱ روپے اور ۱۰۰۰ روپے

۱۲۷ (۲) ۱۲۸

میں کی کتاب ، نام : ایتھو - اور اس کتاب کے نام پر

۱۲

[illegible]

طیہ کہ جو اولاد

۱۰۰

184

... ..

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

کتابخانه ملی ایران

مردم (مردم) که در دست دارند

الملك الناصر محمد بن قلاوون

اور

شرح حال گہوریاں باشوکت و شان

الحساقۃ أعین النساء الوقاحۃ لا یقنعن علی المدا
النساء لهن سرواں الی المات قدع الا و عاد ولا ترجو لهما

عجیب ترین ہنر امور و عمرت ترنہ حیرت انگیز است کہ سلسلہ
دانا تہار و و کور سے خود را بیا انجا و وفیقہ التقنی جیش را طہر و ہمد
بیدار د۔ این اکہان را اگر گوس سخا بود سے مید کہ لغزت میان و لقصہ
لسان و آتما رات واسم و تقریرات صریحہ و تصویب امتثال و حکایات کہ تہ و ما
و بانواع کنایات و باصناف اشعار حقیقت روکش و مابینت کش ایثار را را
ہما تہد۔ دار مساد و طوت و تہا ہی منت آمان را خردار کرد۔ بکا مہد ایشان را
و است کہ اقرار کنند کہ جمیع حرکات و سکنا ت و تہہ افکار و نبات ایشان ناسودہ
و تہہ افعال و اعمال آماں موجب حجابی و تہا ہست۔ و این کران مادر را و
اگر جہتم بود سے ممکن بود کہ نقاشان بہادر متا مان دانا و بیکر تراشان توانا و تہہ
صناعت و بنیر و بی فطانت قہج سہرت و شہانت سرہرت و رستی خصال و تہہ
خیال و جہالت و ضلالت و حقاقت و دنا ت ایشان را بصور سے مصو ر نمودہ
بہیکل مجسم گردا میدہ برایشان نشان دہند تا آنکہ سر حال و مال خود ہا واقف
گردند۔ ولی بسیار افسوس بسیار افسوس کہ نہ این کران مادر را و اگر گشت
و تہہ این کران مادر زاد را جہتم۔ اگر این کران و این کران را حاسہ گس می ست

وجود سے نفرت تھی،

۱۔ علماء ہون کہ دین شروع اسلام سے (۱) فرقوں کی طرح علمی کتابوں
و کتب خانہ سے تعصب رہتا تھا کہ حدیث کی صحیح صحیح کتابوں میں ثابت ہو کہ حضرت عمر
در اثناء بڑا ہا کر تھے اور ان کو کبھی سمایا کر کے حالانکہ تو راہ ایک مخالف لوگوں کی
تھا مگر ہوں جو مسلمانوں کے ہوا ہے سباحت و قمری سے یہ یوں یوں ہو سکے اور ایک بار
حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے سانسے نوراء شریف لائی گئی تو آپ نے
ال ادب سے اوسکو نکال دیا اور فرمایا آمنت کہ و عن انہ کہ یسعی ابان
یا ہن تجیر اور اوس سیر ہیں۔ یہ تھکوا و تار۔ اس طرح منہور مادہ اور مامور کے
دیگر خانہ مای عاصیہ یہ کہ وقت میں علماء ہون سے جو علمیت اور توقیر علمی کتابوں
معلوم کی کہ ہے وہ اس کا یادگار ہے جس اس سے صاف معلوم ہوا ہے۔ یہ
اہل اسلام ہر شے سے علم دوست اور علوم و فنون کی کتابوں اور کتب خانوں کے
ریس اور قدردان ہیں اور ہر شے سے نئی ہتھکنڈے کے بعض حضرات کا یہ خیال کہ
۱۔ اسلام نے علمی کتابوں کی غارتگری کی محض غلط ہے۔ جو واقعہ اسکندریہ
اور مکی صحت اچھی طرح سے بیان ہوئی اور یہ بات ثابت ہوئی کہ یہ حکم علیہ کا ہوا
اور اس زمانہ کی حالت اس بات کو مقتضی ہے کہ حضرت عمر کو اس واقعہ کی خبر بعد وقوع
ہو گئی اس لئے کہ اسکندریہ دسینے سے ہینوں کی راہ پر واقع ہے اور دسینے تک
یہ خبر ہو چکے گا اور سوقت کوئی ذریعہ ایسا نہ تھا جسے تاریخی یا ریل وغیرہ جس سے
ت ممکن ہوتی کہ یہ واقعہ حضرت عمر کی اطلاع اور ایسا ہے ہوا ہوگا فقط

راقم محب حبیب

اللہ حوادث و آخرت و مصائب و بلیات روزگار و دستوار پیا و کجیہ اس سے
 زمانہ ایشان را رعبا و متا و منہ عقلی و خباثت و منہ ادراکی و شرارت و کج اندیشی
 خود با آگاه میگردد و امید لکن صداسف که این کوران و ابن کوران چون عضو شلول
 قوت لا، سه هم ندارد بجای عجب ایست که با وجود آنکه ایشان بدین عالمند
 هر یک که خود را (سقراط) یونانی و (کنفوسیوس) چینی و (شاپلیون) امریکانی
 و (مربومی) فرسادی و (گاری بالرتی) اطلالیایی بسیار و بلکه ایشان را
 ناقص و خیالاتشان را پست و کار باسان را حقیر و خرده استه خویش را افضل میدانند
 - اظهار تأسف مینماید که قوم او حقیقت و کُنه ماهیت او را نفییده عظیم و توخیر
 لائق بجا نمیدارد - اینست بیماری حاکمیکه جمیع اطببا اردد او است آن عاجز شده اند
 - یارست چه شده است که این اقبالیتهای خود را را (مشرکلس) و (ارستید)
 میدانند - و این رو باه خصلتان خود را را از اپیال افریقی شجاع تر کمان میکند
 - چه روی داده است که این مَنقَه با دعوی آیاسی بنمایند - و ابن گلهای خود را را
 (پیتوس نیس) و (میسرس) میان نگارند - و این مادر را با متعن سحر سحر
 دارند - و این خیانت کاران لعنه بر ستم کل میزنند - و ابن اوجهای خود را را
 از محمد عقل میدانند - و این جنگیر ها نوشیروان را ظالم مینامند - و این
 شکم پرستان حسیس النفس ابویند را شتره میگویند - و این بوزیه با دعوی
 انسانیّت میکنند - ایک کوران دور بین و کوران تیز گوستس و کوران شتابان
 و بیدان خردمند و ضعیف الریان عاقبت اندیش و باطلان علامه قسّی العلان
 اشقیات و فحاشان با امانت مگر اهان راه برد و حسی خصلتان مدینت گستر و مفسدان

[illegible]

هر سخته آيا ار سراسي تعديل انكار و تقويم اخلاص من خواهد بود و يا در براي فساد و تنابهي
 آنها و اگر امعلى بوده باشند آنا تقويم دنگه يم آن خواهد بود و اگر معلم مرا از رومي صدق
 و راستي خيل و توقير نمايد هيمن پيرين دلالت ميكنند كه بايد معلم من در تعليم و تربيت
 طريق خيانت را پيش گرفته باشند مدالستق اين امر واضح آيا از خدا و ستا ميست -
 سبحان الله آيا درد گهاني خواهد كرد - محب اين حد ملاحظت است آيا شيطان
 را هم مي بيكنند - اين بيه طاعت است كه سكه كوري من سبب بهبودي اوست
 آيا - مي خواهد كه در كه از براسي معالجه محتمل من طب سبب حادثي بدست آرد - ايت
 طبع سجا است حياي محال - در دن در پنجا باطل حياي لبا سس حق را بوسه سده
 كشت اخلاص آن را از كماله و اراقده است تا كجا بر آنها اينها مدام اخلاص
 اين دليل را كافي نخواهي نمود و آري همت طرز ديكرد را اين گره ميگويم تربيت
 و تعليم نفس واحد نيست كه - تصور مي شود تحقير آنكه آن شخص را هر رومي است
 و صباي تربيت و تعليم آن را اولاً و بالذات بر صنعت اقوام كه در سطح است كه آن
 و سه حسب ذاب اشخص در درجه نمايد و بالذات ملاحظه كرده و صنعت عموم را در
 موز به صنعت كه منافع امر او مانند جد اول ار آن متفرع مي شود - و او ادب
 تقدير خدا و مان گانند كه هيمنه مجموعه باشد و هيت مجموعه كه اراي قوم بعير و
 صا ارحا فط افراد آدم آنكه بنام تربيت و تعليم آن شخص بر صنعت و ادب او
 سه ملاحظه قوم آن سه سر آنكه در تربيت و تعليم آن اولاً و بالذات صنعت ديگر
 و قانرد بيا نگان محفوظ شود صنعت خود آن شخص ملاحظه باشد - اكنون بدين
 گفت كه اين تربيت ثلث قوم آن را نفع خواهد بخشيد آيا ميوان گمان كرد كه صنعت

اما اگر دلت از نور احاطه حاصل شود حیات الهیه را بدیدار با سعادتمندی
به دست حال این بتاحاصل که در مائتم شده را با اسم مدح و ذکر میکنند - اگر کسی بجوای که شخصی را
به بدترین سبب نفهم نماید ازین سبب جدا گردد اگر کسی که گدازد و در او در صفت تنه
بجمل تنه قتل در هر ساله حتی آن شخص را میبواحتند - و میبواحتند اگر باشد گداز
پرنفوسه و کار فعلی را خراب نمود و ایتقان را از بری ببرد و اما سببی دارد -
اینست جهان نفسانی جانان و ارباب قوم - است ممری و این حقیقتان از برای
یاران - است مدح و تعریف از احرار الزمان - این مدح و این مدح را نظر کن اگر
خواهد کسی را بکمال و ائس بسیارید ما هم العافی نموده و یکدیگر اعانت کرده اند
از فکر طول و عریض میگویند که آن هیچ علم نخواهد داشت و از هیچ خبر ندارد
و هیچیک از مومن را میداند اینک عالم زمان است و اگر خواهد تنه را بکمال
نشد و همدان بگویند که آن جمیع علوم اولین و آخرین را خواهد است و هیچ خبر
بر و یوستیده است - این عجبیه حلیست - ایرامرید و نمست واه واه سعاد
حقیقت بجای حنده است ولی گریه و بگذارد - بلی آن گونه مدح و عین است بار را
این گونه ادعین درست گفتار باید - راست باری ازین چه زیاده خواهد بود که از قول
عشق محمد و محمدیان قورات و انجیل را بجهت تقویت نصرائیت بهر ارکوشش انات
میکند - و از غایت سبی در صیانت دیانت اسلامیة قرآن را انگار مینمایند و از
حرف آنکه مباد اسمیل آمده خانه را خراب کند خود را از بیج و بنس کننده خاکش را
مباد میدهند - از غایت غیر خرابی قوم و از نهایت دین پروری اراده اندازند
که دیانت و تقویت را شهید نمایند و آن برای مدح و بارگاه رفیع سازند و هر ملک آنها

دست راسته بجز بدستری دست راستی و دست چپ دست چپ است - علوم و معارف هرگز دست
 بختی و شهادت هرگز دست چپ را بر دست راست نهاده باشند - بلی اگر اهوری مردی
 گردد بر سر از تقاضا و بیخ کنی قدم جبر و دست - به را امید نباید داشت - فساد کار
 این اهوریان در بجهلی ظاهر شده است - بدن ظاهر شستن شرفی است اندر سکه
 صبر باید - شراب بر هر آلوده اولا تنی منتهی است - آن جگر و زامه پاره میکند
 اهوریان - ایا رو صدیقی نیست و طریقت و دست است - هم ندانند و در میان ایشان
 لغاون و قرار - مدباسه و تغییر ارشکم بر کرده - آرزوی دیگر است و بدل از زمین
 گمان کن که ایشان باطلی را حق انگاشته مان - ثمانا سکند - و چون او را به ما شده - اینده
 خود نمایان و این همه دست افساینها و این همه ساح - راج - راتنیم باطلی چاده - ۵۴ -
 به طلب به ملت قیسی چنان گمان میکنند که این دست - دست و وصل و سر و می - ۵۵ -
 ایشان را دوست داده از جای دیگر است - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ -
 و خط بدی میا - ۶۴ - تنی در یک میده - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ -
 اقتضا به تسلط خود را این امور یک و کرتش شهر - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ -
 و طلب به دست هرگز - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
 مستنایتن میکند - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
 ام برسی یا مدنا دیگر که لغاون میور - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ -
 اهوری غیر شکم خود میبود و بجز - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ -
 اشیاء و اثاث - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
 من سبب منافق نباشد و غرض است - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ -

سراسر یادگار اسم خود را در آن ثبت نماید تا آنکه آسوده گان را حال مسایان و برین کاخ
 موموم گردد - بشارت باد آتسان را که از قوم این خیر خوازان و از اندیشه نو و نرفته یاد
 آن اتوامی را که از دین این دین بروران خوف و هراس داشتند - مومیت کیفیت
 ایست نفسانی که در حال صغر بواسطه تعلیم و تربیت در نفوس حاصل می شود چنان و تعلیم
 کودکان این را طایفه نشود و یا آنکه شد آن مرتبی گردد و تربیت از کجا وجود آید یا تربیت
 و همچنین است حالت دیانت بلکه سایر کیفیات نفسانی - و در ذات کیفیت نفسانی و تربیت
 در نفس از نفس است اینست که معتمد تربیت و تعلیم خود آن نفس را به راه هدایت
 مهار و شرف قوم برین دارد که بذل روح را از برای شرف قوم سهل انگارد و مشرود
 در پیش را فقط در شرف قوم و ملت خود پندارد - شرف قوم عبودیت نیست - عبودیت سبب
 دو انا سعادتمند است - بنده را با وصف بنده گی بیکیس بیکیس بخت نه شرف و نه سعادتمند
 اگر چه عالم و عارف باشد - این خانه را و با سخنی این کلمات را نمی فهمند - در راه و گی
 پرورده شده اند و با آگاهی را برگردانند و در راه و با سخنی - اگر چه در راه و معلوم شود
 بنابر سبیل عبودیت چه تعلیم جدا می شود - خدای تعالی را با شرف چه کاره - الکیه
 (مرد غرض) عالم را فدای غرض و بیهوده می کند - لاجل و لاقوه الا ما فدا این دی
 مرد و این سیریه چگونه موجب منفرد و بیهوده می شود - با علم و عارف و آتین خود را که چه
 حیسان را نه از رتی غم خود تا گردیدند و زستی سیریه این را که با انجیب بند محکم - تیره
 با که نشان را از استحصال اسباب سعادت باز داشت - یک با طلاق و با جان
 که این شده که طرر حدید و تربیت تو باعث پنج کنی قوم و ملت است - ابتدا از وضع حاضر گو
 گو گفتند - و آتین سبب انحطاط و تاخر قوم گردید - نه که اسباب و مصلحت و سعادت

یہ تعجب ہے ہو جاتا ہے۔ کیونکہ اگر چند سے سامان بخاری بہرہ رسانی پہنچ کر اسے سامان عام
 بنو ماس ہے اور یہ ان سے ابران قیمت پر دوسرے ملکوں کو بھاجا سہنا اور بھیر دیا ہوا کر میناں
 خام عمدہ عمدہ کلون اور صنعتوں کے ذریعہ سے حمایت مستحق ہیں۔ اس ساری میں بدل
 ہو جاتا ہے اور یہاں اگر وہی سامان بھیر دئے اور بیکہ لیے۔ مرد سہ ہوا۔ یہ سہ سہ سہ سہ
 چڑا وغیرہ چیزیں بہان سے ازان قیمت پر چند ہر کرد و سہی والا سا کور دانہ ہوئی
 ہیں اور بھیر دیاں جائز ان سے عمدہ عمدہ لکھن کپڑے چار روپیہ گز اور سا۔ و بکر کو سہا
 ہو کر بیان آئی ہیں اور انکو بھیسہ ہیں لوگ خرید کر لے رہے ہیں۔

اگر ہمارے ہی ملک میں فارحائے ہوں اور ہمارے ہی ملک میں طرح طرح کے مسیحین ہوں
 پھر اس قدر روپیہ کا نقصان ہمارا کیوں ہوا اور ہم کیوں ان بدلے مستحق بنے جاویں۔
 مسیحی کشیدہ گوشت نامی ایک انگریزی عورت جو مدراس کے ایک بیٹہ ان کا لڑکا ہیں اس قسم
 دوزی بیٹہ الچی ہو مدراس مندر ہوئی ہیں اس لائق اور تجربہ کا عورت سنے چو مال ماب مددگار
 مستحق قدر مدد کے عمدہ کام بخوبی احکام دیا۔

سرکار ہند سے ایک بہار روپیہ العام مسٹری اور اس صاحبہ کو دیا گیا۔ یہ مال کو آباد کیا۔
 کے صلہ میں وہاں سے جسکا نام منت رال ملتا ہے۔

حاشیہ۔ عورتیں علم و ہر کوئی سکھ کے ہیں اگر ہم ان کو کلمہ پڑھ
 سہ اور خدا کے بیان اس سے انصافی کی پستیں ہوگی مولود اور
 قوی دماغی اور قوی عقلی مثل آدمی۔ کے سبب دعا ہے۔

حاشیہ۔ انگریزی سرکاری قدر دانی علوم و فنون کے مال سے مقابلہ
 باتوں سے پہلے لائق تقلید ہے۔

از حد تنہا وزمیکند۔ آن سنا سیدہ را کہ در یک ساعت اگہور باگہوری و کمر بند۔
 (بنا ترک) و (عزیمت) را در تمام عمر حاصل نشد و است۔ اکر این تعانی نیست بس
 چیست۔ عجب ازین وقت رونی عجب ازین۔ عیائی۔ گماں مکن کہ باید اگہوری
 عرمان و فیرمودہ در کوچہ یا بازار ہا یگر دواہنگ اگہور یا صاحب خدم و حشم۔
 اگہوری بودن بدل است نہ لباس۔ اگہوری شدن کار ہر کس نیست کہ می تواند
 حیار از خود سلب کند مگر آنکہ درین طریقہ را پیکہ شدہ ماتہ دیا آنکہ از سرستہ سبب
 گردیدہ باشد۔ فانت کمتر را ہرگز دیدہ۔ نہ کہ ناہابہ دلی و شخص واسطہ
 جمع شود ایکسا۔ باقی آئینہ۔ راقم جمال الدین جیبی

کرہ زمین کے سطح پر لوگوں کے خیالات

سردارن صاحب کہتے ہیں کہ علم نجوم اور علم کیمیا کے زمانہ کے بہت شیخ
 لوگوں کا یہ خیال تھا کہ کرہ زمین ایک بہت بڑا وسیع میدان ہے اور ساکن ہے اور جگہ
 کائنات کا مرکز ہے اور اجسام فلکی جو کہ سے چمکتے ہوئے نظر آتے ہیں ان کے
 گرد گھومتے ہیں۔ ارسطو جو اس زمانہ میں بہت بڑا حکیم تھا اسے تاگردون کو
 کہا تا تھا کہ "اجسام فلکی گردون میں جڑ سے ہوئے ہیں اور وہ زمین کے اطراف
 دن گردون کے ساتھ دور کھلتے ہیں۔ اجسام فلکی بالذات ساکن ہیں۔
 بلا کر وہ سب جہین ساکن ستارے قائم ہیں اور پھر پانچ سیارے ہیں اور
 خباب ہے اور زمین ہے اور زمین کے بعد ہتاب ہے۔ زمین بالذات
 ساکن ہے اور تمام کائنات کا مرکز ہے۔"

راقم محبتین

کَلِمَةُ الْكَلِمَةِ ذِمَّةُ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ جَدَّ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهَا

سدوا کلمه حق من سقیه و دعوا کلمه باطل من بیہ

شان عروا و نہیچہ شہدہ طالق الترمذیہ ایا ربی اللہ

جلد اول رسالہ سے لطیف کیمیا تا ثیر و ہر

لکھنؤ

مُعَلِّم

سابق

مستقل بر علوم و فنون فنیہ و حدیثہ و فہمی

ریاضیات - طبیعیات - آہیات - سحریات - اخلاق

طب - تاج - جغرافیہ - ادب - کیمیا - سائنس - معادن -

إِنَّ اللَّهَ وَلَكَ لَكَلِمَةً يُصَلُّونَ عَلَى الْمُعَلِّمِ النَّاسِ

اشتراک

اس ماہ سے چالیسہ خیر خواہ سندھ اور حیدر آباد کن کی کارروائی وغیرہ طبع ہوئے اسکے لیے ایک مطبع اندر چھ دو چھائی رزٹنس متعلق ماکہ اگر پری ترب بازار میں قائم ہوا ہے۔ اور اس مطبع میں سورہ خوش خفا کا پڑھنا اور رسالے از ان قلم پر بھی اجرت سے چھپتے ہیں۔ اسوا سے اعزاز فریدارانِ اسلام اور دیگر معززین اور شائقینِ بلکہ کی خدمت میں تمنا ہے کہ براہِ عنایت جو کچھ کام طبع فرمانا چاہیں اس سے اس مطبع کو سرفراز فرمادیں۔ اہتمام اوسکا عمدہ اور درست ہوگا۔ المشرقیہ جہلی میں لکھنؤ طبع اسلام آباد واقع چادر گھاٹ

اشتراک

ہمارے مطبع میں چند نسخے مولوی وحید الزمان صاحب کے لائف کے فروغ کے واسطے موجود ہیں۔ جس صاحبوں کو ضرورت ہو وہ فی نسخہ ایک روپیہ پیشگی روانہ فرما کر زبرد فرمادیں یہ نسخے بہت کم ہیں۔ اور پھر ملنا انکا دشواری ہوگا المشرقیہ جہلی میں مقام ملک

رسمبر اور حضراتِ حیدرارانِ اسلام

میرا شفا نامہ تبصر صاحب کمال دربار اول۔
چوچے پر ششم داس صاحب ہرچم اول دفتر بعد مالگڑا ہی سرکار محکمہ
راہ گرد ہاری پر شفا صاحب سندھ سرکشتہ دار
جسیت، ماقاعدہ سید کارخانہ
میر عبد المجید صاحب مدرسہ اسلامیہ اعزہ

ستہ

لاچر

سید

سید

فہرست مضامین

نام مضمون نگار یا مولف

صفحہ

نام مضمون

پہلیت

ادب - صاحب حسین ۳۴۷

زبان سنسکرت - ایفنا ۳۴۵

بقیہ مقالہ سہرح حال { عالم سب سے نظر فاضل سب سے نیک نیا موزن }
 اگہوریاں ماشوکت انسان { جہاں اللہ ہی مولوی جمال الدین چاہی }
 اخلاق - ۳۵۳

بقیہ تالون سخن - صاحب حسین ۳۴۷

چیزوں کے چوڑے نیکے مختلف کیسے الجہا ۳۵۰

ارات ، وارت ، الاذنامت
 سبلی صاحب کا ودار سنسکرت
 ودار سنسکرت

مقدمہ

یہ رسالہ ہر قسمی چیز کے پہلی مایع طبع ہو کر دیا روک پاس لانا
علوم و فنون قدیمہ اور جدیدہ ایسے ریاستات طبعیات - آ
تجارت - اخلاق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معدن -
وغیرہ سے بحث کی جاتی ہے۔

عدہ عمدہ مفید کتابوں کے ترجمے جکی آجکل ہمارے قوم کو
ضرورت ہے پھر ہر کچھ جاتی ہیں۔

مفید چیزوں کے تیار کرنے کے مجرب نسخے اور ولایتی
کے بنانے کی صحیح ترکیبیں تصدیق کئے جاتے ہیں۔

زراعت اور دیسی پیداوار کی ترقیوں کی تدریس میں مدد
اور زراعت کے تجربے مختلف زبانوں کے رسالوں سے ترجمہ ہو کر تاریخ ہوتی ہیں۔
شرح قیمت بحساب مندرجہ ذیل ہے۔

- | | | |
|-----|---|----|
| (۱) | صاحب بلدہ میں تشریف فرما ہیں اور سے سالانہ پیشگی | ۱۰ |
| (۲) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۳) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۴) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۵) | ادب و صاحب بلدہ میں تشریف فرما نہیں ہیں اور سے سالانہ مجموعہ دل واک پیشگی | ۱۰ |
| (۶) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۷) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۸) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |
| (۹) | " " " " " " " " " " " " | ۱۰ |

واضح ہو کہ حصہ اس پابست میں ہیں اور رقم سکد مالی اور دوسروں سے کہنی لھا دگی۔

علمی خیرین

سنہ ہین کہ اس آنے واسے بڑے دن کو اخبار، گریفک کے
 بائچ لاکھ پچاس ہزار (۵۵,۰۰۰) نسخہ طبع ہو کر خریداروں کو تقسیم ہوئے
 ماشیہ اڈیٹر معلم۔ افسوس صد افسوس ہمارے اہل وطن عیدین کے ہین
 کے رسالوں اور اخباروں کو پڑھتی تک ہی ہین خریداروں کے تعداد کی
 ترقی نوکجا۔

ہندوستان کی صفت اور کارگیری کی جو نمائش گاہ مقام سملہ
 پر ہوئی تھی اوسہین اس سال تقویروں اور دیگر اشیا کے فروخت کرنی
 سے بارہ ہزار روپیہ کی آمدنی ہوئی اس آمدنی میں بہ نسبت سال گذشتہ
 کے آمدنی کے جو پانچ ہزار روپیہ کی کمی سرق ہوئی۔ سب سے زیادہ
 خیرین لاڈو رہیا ہین سے اس نمائش گاہ میں خرید کین۔

مغربی ہمالی کے ایک اخبار سے معلوم ہوا کہ امرنسر میں
 مرتبہ دہائی سوار سے اب تک نو ہزار آدمی مرے ہین۔ یہ تعداد مردوں
 کی جو اس بیماری سے مرے ہین چند سال گذشتہ کی تعداد سے زیادہ
 ہو ڈاکٹرینٹ صاحب مدوگار صدر مہتمم مدفائی (ڈیٹی سٹیٹسٹیکٹر) نے اس
 بیماری سے مرے ہوئے آدمیوں کی بہت سے لاشوں آرچر کر امتحان کیا
 اور انکو کوئی علامت تاسفہ فیورمیںے بجا کی نہ ملین وہی ہین کہ یہ بجا

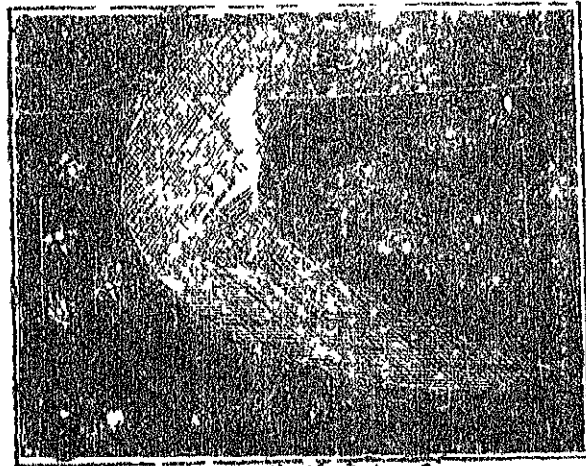
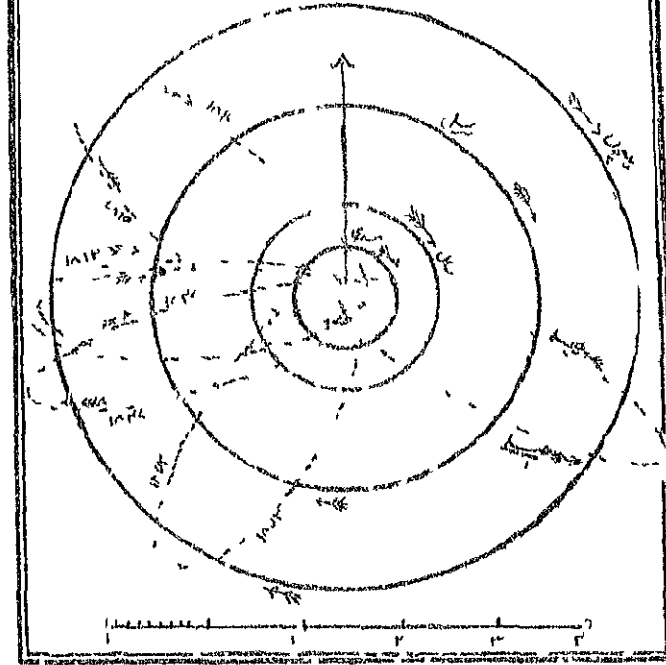
ہفت

دمدارستار

(جسکو عربی میں ذوالذنب اور انگریزی میں کامٹ کہتے ہیں)
 دمدارستار جو ایک خاص قسم کے اجسام فلکی میں جکا علاقہ نظام شمسی
 ہے۔ انگریزی میں دمدارستارہ کو کامٹ کہتے ہیں۔ کامٹ کو اس سے مشتق ہو
 جو لاطینی زبان کا ایک لفظ ہے اور جس کے معنی بال کے ہیں چونکہ دمدارستار میں
 بالوں کی پونچھ سے بہتی ہے۔ لہذا اسکا نام ادھون سے کامٹ رکھا گیا ہے
 اور نام اور خیالات فاسد اس ستارہ کے دیکھائی دینے سے لوگوں میں پیدا
 ہوتے ہیں وہ اور کسی ستارہ کی دور اور رویت سے نہیں ہوتے چپ
 دمدارستارہ نکلتا ہے تو عوام الناس میں اب تک یڑ جاتا ہے اور وہ خیال
 کرتے ہیں کہ یہ علاقہ مناسب بات کی ہے کہ فہر اور غضب حد اور تقاسمے جل زمانہ کا
 نازل ہونے والا ہے اور یہ پچھی گئی لڑا ہے اس امر کی کہ کوئی غلیم سیاسی
 انقلاب دوسرے ہوگا یا کوئی بڑا ہمارا ہی ہے یا نہیں۔ یہاں پر اسے گالیوں کوئی دیا یا
 طوفان غلیم آدیا۔

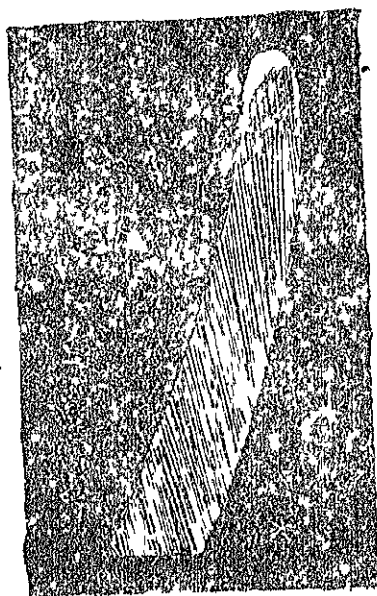
مقامیت دان اس بات پر متفق ہیں کہ ہمارے دمدارستار سے نور اجام
 بین اور ان میں مورکشی جو وہ آفتاب سے آتی ہے اور جن قواعد کے
 ذریعہ سے اور ستارے انتظام پاتے ہیں۔ وہی قواعد ان میں بھی جاری
 ہیں دمدارستاروں میں خصوصیت یہ ہے کہ انکا دور سے قریب ہوتا ہے۔

شکل دوازدهم - دوا - الزراره



شکل سیزدهم - دوا - الزراره

۵۰۰/۱۰۰۰



یعنی وہ رہیں ہوتا اور وہ ہر طرف سے طریق شمسی میں داخل ہوتے ہیں۔

مثل دوسرے سیاروں کے دم دارستارہ کا قریب دیکھا گیا
نہیں دیتا ہے۔ اسکی روشنی زرد سی سیبی یا مثل ہونی ہے اور اسکی ایک
دم اکثر ہوتی ہے یا یوں کہو کہ ایک روشنی کا سلسلہ ہوتا ہے اور یہ دم اس
طرف سے دم دارستارہ کی پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کے روبرو نہین ہوتی
ہی اور اس دم کی جڑ ہمیشہ آفتاب کے مقابل رہتی ہے۔

دم دارستارہ کی تعداد بہت کثیر ہے انہیں سے بہت سے
ہیں جو طریق شمسی کے برابر دورہ کرتے ہیں۔ اور بہت سے ایسے ہیں جو
آفتاب سے نیچے کی طرف چلے جاتے ہیں۔ اکثر ٹرے ٹرے دم دار
ستارے دیکھا ہی دستے ہیں۔

جو دم دارستارہ ^{۱۹} عیسوی میں نکلا تھا وہ تمام پورے بین دیکھا
دیا تھا۔ ۱۲ دسمبر سنہ مذکور کی شام کو یہ ستارہ حسیہ (یعنی وہ نکتہ اوسکے
دور کا جو آفتاب سے نہایت قریب ہے) سے گزرا اور اوسوقت اسکا فاصلہ
آفتاب سے ۱۲۶۰۰۰ میل کا تھا اور آفتاب سے گزرتے سے ۸۴۰۰۰ میل کا تھا
یہ ستارہ بحساب ۱۲۵۰۰۰ میل فی گنٹہ راہ طے کرتا تھا اس کے دم کا طول
۵۰۰۰۰ میل کا تھا۔ اگر اکبریل گاڑی بحساب ۲۰ میل فی گنٹہ جاوے تو
وہ اسقدر فاصلہ کو ۵۰۰ سال میں طے کر لگی اور سکا نکتہ اوج جو آفتاب سے
نہایت بعید ہے ۵۰۰۰۰۰ میل سے فاصلہ پر ہے بہ دم دارستارہ اپنی
گردش کو ۵۰۰۰ سال کے عرصہ میں پورا کرتا ہے اور وہ ^{۱۹۶۲} عیسوی میں

مین نکتہ اوج پر پہونچنے کا اور ۲۵۵۰ عیسوی سے مین بہر خودار ہوگا۔
 ایک مشہور دم دار ستارہ جسکو پہلی صاحب کا نامدار ستارہ کہتے
 ہیں بعد ۶۷ سال کے عرصہ کے بعد ۱۷۵۶ عیسوی سے ۱۷۵۷ عیسوی تک
 ۵۹ سال اور اخیر ۳۵۰ عیسوی میں متواتر نکلا ہے۔ اس ستارہ کو پہلی صاحب کا
 دم دار ستارہ اسوج سے کہتے ہیں کہ انہوں نے پیشی گہنی کی تھی
 کہ یہ ستارہ ۵۹ سال مین نکلا گا۔ یہاں جا رہم سٹیس کا مدار اس
 دم دار ستارہ کے مدار کو برابر درحقون تقسیم کرتا ہے اور اس دم ستارہ
 کا اوج سینے نہایت بعد آفتاب سے ۰۰۰۰۰ ۳۴۲۵ میل کا ہے۔ ۱۶ اکتوبر
 ۱۷۳۵ کو یہ ستارہ انی معام حقیض (نکتہ نہایت قریب آفتاب) سے گزرا تھا
 اور اسد ہی کہیں ستارہ پہر اخیر فروری کو ۱۷۳۹ عیسوی میں نکلا گا۔
 جو دم دار ستارہ ۱۷۳۹ عیسوی میں نکلا تھا اسکا مدار بہت لمبا تھا اور
 ہیئت دائون نے فباس کیا تھا کہ اس کے نکتہ حقیض کو نکتہ اوج کے درمیان
 مین ۰۰۰۰۰۰۰ ۱۴۵۱ کا فاصلہ ہے۔

ایک دم دار ستارہ ۱۷۳۵ عیسوی میں نمودار ہوا تھا جسکو ہیئت
 دائون نے شمار کیا تھا کہ وہ ۱۴۵ سال مین ایک بار ایسا دورا کر و ستار
 کے پورا کر گیا اور دیکھا جی و گیا لیکن ۱۷۳۵ عیسوی سے اب تک کہ ایک سو گیارہ
 سال کا عرصہ ہوئے کو آیا ایک بار بھی وہ دکھا ہی نہیں و با۔ اور نہ ہیئت
 دائون نے اسے حساب کیے و سے اور ۱۴۵ سال مین ایک بار ایسا دار

ایک مرتبہ آفتاب کے گرد پورا کر گیا اس ستارہ کا نکتہ اوج یعنی انتہا
بعد آفتاب سے ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۲۰ میل کا ہے۔

ایک چوتھا دم دار ستارہ جبکہ ایک صاحب کا دم دار ستارہ
کہتے ہیں تمام اور دم دار ستاروں سے اس بات بن ممتاز ہے کہ اس کے
دور کا زمانہ بہت قلیل ہے اور وہ آفتاب کے گرد اپنے گردش کو ۲۰۰ ایوم
میں پورا کرتا ہے۔

پنچواں صاحب کا دم دار ستارہ بھی بہت ہی قلیل عرصہ میں اپنے گردش
کو پورا کرتا ہے اور وہ ۲۴۶۱ ایوم یعنی ۶ سال میں ایک مرتبہ آفتاب
کے گرد اپنا دورہ پورا کرتا ہے۔

۲۵ ستارہ میں چار چوتھے چوتھے مدار ستارے سے نکلے
تھے اور ایسے کو فی سال بنین گزرتی ہیں جس میں ہر ستارے سے نہ نکلیں اگر
وہ زمین سے دکھلائی نہیں۔ بہت سے مدار ستاروں کے وقت
بغیر سکہ دکھلائی دینے کے گزر جائیں اور بہت سے ایسی چوتھے
ہوتے ہیں جنکا دکھائی دنیا مشکل ہے۔

مدار ستارہ میں ایک روشن نکتہ قمریہ مرکز کے ہوتا ہے
جہاں سنی نکلی ہوئی معلوم ہوتی ہے۔ یہ نکتہ اس کے تمام جسم سے گف
ہوتا ہے اور اسکو اصطلاح میں نیوکلیر کیتی بن۔

جب پہلے پہل مدار ستارہ آسمان پر نمودار ہوتا ہے تو اسکی دم

صاف صاف دیکھا جیلہ اڈن پر سہو کر ایک دہر استارہ کی دم گذری تھی اور سہو نے ان ستاروں کو اپنے مادہ سی حبکی دیانیت ... یہ میل کی تھی ڈانک لیا تھا۔

اب ہم مختصر طور پر مشہور حکیموں کے رائیوں کو جو دراستہء

”ٹیکو براگی را سیہ یہ ہے کہ دم مد کو آفتاب کی روشنی دے جو
دور استارہ کے ٹیکو لیرینیں ہیں کہ منعکس ہوتی ہے اور اس کا اعتقاد
یہ ہے کہ یہ ٹیکو لیرین مثل آئینہ سے کہے نفاذ ہے۔“

قبلہ کا خیال ہو کہ اقتدار کی شعا عینِ وداستہ کے گرد ہوا
وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے
اس کا نہ ٹھکانہ ہو کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے
سے وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے کہ وہ بڑھتی رہے

یوں کہ اس حیات کا دامن ہی کہ آہ باب کی شعاعیں دیکر ستار
کے کرہ ہوا کو زور دیکر دکھائی دیتی ہیں اور اس سے یہ دم پیدا ہوتی
ہو اور جو خم اس دم میں ہوتا ہو تو سلی وجہ یہ ہے کہ اوپر سے آفتاب
کی شعاعیں دیکر آہ ستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیتے ہیں اور اگر ہر
کرہ مذکور کے ذریعے اپنی کشش ثقل یا کشش کردہ ماس کے وجہ سے

بہت چوٹی دکھائی دیتی ہے۔ اور چون چون وہ آفتاب کے قریب ہوتا جاتا ہے، تو زن اس کی دم بڑھتی جاتی ہے۔ اور جب وقت وہ نکتہ حقیقت جو آفتاب سے نہایت قریب ہے گزرتا ہے اس وقت اس کی دم بہت روشن اور بہت بڑی معلوم ہوتی ہے جیسے کہ کسی اور وقت جب وہ اس نکتہ کے قریب سے دور ہوتا ہے، مین معلوم ہوتی ہے اور جب وقت وہ نکتہ حقیقت سے گزرتا ہے تو اس وقت اس کی دم اس راہ کی طرف کھینچا جاتا ہے۔ معلوم ہوتی ہے کہ پھر پھر وہ گزر گیا۔ اس وقت اس کی خمیدہ دم مجرب طرف بہ نسبت محو طرف کے زیادہ روکھن ہوتی ہے۔ جب وہ استارہ کی دم اپنی استارہ سے ترقی پر پہنچ جاتی ہے تب اس میں زوال شروع ہوتا ہے اور وہ بہت جلد گھٹنے لگتے ہیں یہاں تک کہ دماستارہ اس کی دم ایک ہی وقت میں اکھون سے غائب ہو جانے لگتا ہے۔

ار ایک معلوم مین ہوا ہے کہ اس کی دم کد مارہ سے بنی ہوئی ہے۔ اور جو فضائے را مین اس کا بیان کی جاتی ہے وہ مختصر اضافی ہیں اور کوئی اور مین سے پایہ ثبوت کو مین پہنچتی ہے اس کی دم خواہ کد مارہ سے کہ مین نہ بنی ہو لیکن یہ بات ظاہر ہے کہ وہ نہایت با ایک اور نہایت شگاف ہوتی ہے یہاں تک کہ چھوٹے چھوٹے ستارے جو اس کے نیچے آجاستے ہیں اور جنکو وہ ٹانگ لیتی ہے صاف نظر آتے ہیں اور اس کے نیچے سے ارنگی روشنی مین کسی قسم کی کمی واقع مین ہوتی ہے۔ مختصر جی نرل صاحب کہتے ہیں کہ مین سے چھوٹے چھوٹے ستارے

اسقدر طول و طویل کیون ہوئے ہیں اور اسقدر دور تک کیون برابر کوکشن
رہتے ہیں کیونکہ اگر وہ بجارات روٹن ہوتے تو دیکھا ہی نہ جیتو۔

اسکے زمانہ کے حکماء و مدارس کو نہایت ناقص خیال کرتے
تھے اور سمجھتے تھے کہ مدار ستارے کرہ زمین میں فاسفرسی بجارات سے
جو قابل اشتعال ہو فی بین پیدا ہوتے ہیں۔ لیکن اب ثابت ہو چکا ہے اور سین
کسی طرح کا شک نہیں ہے کہ مدار ستارے کرہ زمین سے بہت دور لاکھوں
کروروں میل کے فاصلہ تک پہلے جاتے ہیں اور مثل اور سیاروں کے ایسا
دورہ ایک مدت کم و بیش میں کرتے رہتے ہیں اور وہ نظام شمسی میں داخل ہیں
لیکن وہ دوسرے سیاروں سے بہت باتون میں مختلف ہیں۔ اہل تو عام سیار
کا مدار قریب قریب کرومی شکل کا ہوتا ہے اور وہ آسمان میں ایک مقام محدود کے
اندر گردش کرتے ہیں اور انکا مدار طرقتہ الشمس کے اوپر اور ہر آٹھ درجہ کے
باہر ہوتا ہے۔ لیکن مدار ستاروں کی مدار طرقتہ الشمس کو ہر طرف سے
قطع کرتے ہیں اور بعض صورتوں میں اوپر خط مستقیم کے طور پر ہوتے ہیں فقط

راشمی عجیب سین

اور

زمانہ سنسکرت

لفظ سنسکرت سے کیا افہمی معنی ملائم گفتگو سے کہ ہیں۔ اور اس میں لفظ کو
شفا مکتبہ اور سنسکرت دونوں طرح پر لکھتے ہیں۔ سنسکرت زبان اب بڑی کم

اپنے مرکز ثقل کو لے کر کی طرف آئل ہوتے ہیں اور دونوں مخالف کششوں سے نہ بچ سکتے ہیں۔

سیران کا خیال ہے کہ و مدار ستارہ کی دم آفتاب کے کمرہ ہوا کا ایک جز ہے۔

ایک فرانسیسی حکیم ہائٹ نامی کے رائے ہے کہ دم مذکور وہ بخار ہیں جو طرازت آفتاب کی وجہ سے پیدا ہوتے ہیں اور یہ کہ و مدار ستارہ نکتہ حقیقت پر پہنچنے کے قبل احجام محکم ہوتے ہیں اور جب وہ اس نکتہ سے گزر سکتے ہیں تب جزا یا گلا آفتاب کی سخت حرارت کی وجہ سے بخار آئین تبدیل ہو جاتے ہیں۔

اگر جب یہ رائے بڑے بڑے حکیموں کی و مدار ستارہ کی نسبت ہیں لیکن ہم انہیں سے کسی کے ساتھ اتفاق نہیں کرتے ہیں اور ہم اس بات کو تسلیم کرتے ہیں کہ اب تک و مدار ستارہ کی دم کے اسباب صحیح اور اسکی پوری حقیقت معلوم نہیں ہوئی ہے۔ کیونکہ جب ہم و مدار ستارہ کی دم کی لہری پر غور کرتے ہیں جو کچھ ابھی دیکھا گیا ہے اس سے یہی شمار ہوئی ہے تو ہلکے معلوم ہوتا ہے کہ جو مختلف رائے ہیں مذکورہ بالا نے ظاہر کی ہیں انہیں سے ایک بھی قابل اطمینان نہیں ہے اگر ہم سیران کے نیوٹن کے قول کو مانیں تو تعجب ہوتا ہے کہ وہ بخارات جو و مدار ستارہ میں سے لہری حرارت آفتاب سے پیدا ہو جاتے ہیں۔

کا تحصیل کرنا اونکو آسان ہو جائیگا۔ علاوہ برین اسبچہ زبان اردو جو تقریباً تمام ہندو
میں مروج ہے اپنی تخیل پر بہت بھروسہ ہے۔ اور اس میں اللہ تعالیٰ اور صنعتی بہت
کم ہیں۔ اس دندار میں کو وہی لوگ اچھی طرح سے جانتے ہیں۔ ہنگو اردو زبان
میں ترجمہ کرنے کی ضرورت ہوتی ہے۔ پس زبان ہر شکرت کو تحصیل کرنا۔ اور اس
سے علمی الفاظ زبان اردو میں لانا ایک مقدم کام ہے۔ جبکہ اگرنا ہر ایک غیر
ملک پر لازماً ہے۔
را تم نب حن۔

اخلاق

بقیہ قانون سخن

(یعنی بات چیت کرنے کے قاعدے۔)

4 جلسہ اور مجلس میں بقیہ حاضرین ہوں۔ میں اون سب کو بات
و چیت کرنے اور اپنی رائے سے ظاہر کرنے کا برابر ہونا ہے۔ پس اگر
اس حق سے محروم رکھنا اور خود لگاتار باتوں کی چہرے باندھنا ایک نہایت
سجھاڑنا ہے۔ اس سے صرف ادنیٰ حق تلفی ہی نہیں ہے بلکہ اس سے
ظاہر ہوتا ہے کہ حاضرین جلسہ میں کسی کو گھٹا کرنے کی لیاقت نہیں اور اس
سے تنہا اس نے آپ کو لائق اور مقرر خیال کر کے ماتن انا سندھ و ع کی میں
پس اس سے زیادہ اور کیا بد تمیز ہے ایک شخص کا ہندو جماعتی لینے
میں بند کر دینا قابل معافی کی ہے مگر کسی کی بات کو کاٹنا اور اس کے زبان
کو بات کہنے سے روکنا ہرگز قابل معافی نہیں ہے۔ یہ بد تمیز ہی تمام

ہو یعنی ہند کے لوگ اسکو تحریر اور تقریر میں بہت ہی کم استعمال میں لاتی
ہیں۔ لیکن سہولیم جون صاحب نے اس زبان کی نسبت کہا ہے کہ یہ زبان
یونانی زبان سے زیادہ تہلیم ہے یعنی بہ نسبت یونانی زبان کے اس میں الفاظ
ثقیل بہت ہی کم ہیں اور لاطینی زبان سے زیادہ تر الفاظ میں مالا مال ہے
یعنی بہ نسبت زبان لاطینی کے اس زبان میں الفاظ ہر شے کے واسطے
کثرت سے ملتے ہیں۔ اور علاوہ ازیں سنسکرت ان دونوں زبانوں میں لاطینی اور
یونانی کے بہت زیادہ شیریں اور نصیح ہے۔ ہند کے تمام مروج زبانیں جو
نے الحال بولی جاتی ہیں سب کی سب ٹوڑی اور بہت زبان سنسکرت سے ماخوذ
ہیں۔ اور اگرچہ زبان سنسکرت کی تفصیل بہ نسبت زبان یونانی کے زیادہ مشکل ہے
لیکن بوجہ اس کے کہ اسکی طرز اور اس کے اصول اس ہی طرح پر ہیں جیسے
کہ ایک درسی زبان کے ہوتے ہیں۔ اس واسطے کہ لوگ زبان یونانی یا لاطینی جانے
ہیں۔ انکو سنسکرت آسانی سے آتی ہے۔ اس واسطے کہ آجکل اکثر یورپ کے
لوگ اور حصہ صدا انگلستان کے طالب علم جو نمبر ملک اور اجنبی ہوں اس کے آدمی
ہیں اس زبان کی فصاحت اور بلاغت دیکھ کر اسکو دل و جان سے حاصل کر رہے
اور اسکی تفصیل ہی طرح طرح کے علمی فائدے سے اوٹھاتے ہیں۔ اور ہم لوگ جو ہند
ملک کے قدیم باشندے ہیں اور جسکے نزدیک اس زبان کی اصل ہی بہت ہی رہ اپنی
جہالت سے اسکو ترک کر دین۔ اور اپنی گہر کی دولت سے کوئی ناکارہ نہ اٹھائیں
ہمارے نزدیک زبان سنسکرت کا ہندیوں کا تفصیل کرنا بھی ضرور
ہے کیونکہ اول تو اسکی زبان اس سے نکلی ہے۔ اور دوسرے تمام زبانوں

وہ اسی سے کلمات سے پرہیز کریں جیسے کہ یہ ہیں "صاحب یہ بات درست نہیں ہے" "یہ بات سچ نہیں ہو سکتی" "یہ بات یوں ہے جسے کہ میں کہتا ہوں" "یہ ضرور جھوٹا ہے" "اسی طرح سے اور بھی بہت سے کلمات بد تہذیب ہیں جو آجکل ہمارے قوم میں بہت رائج ہو رہے ہیں اور خصوصاً بعض بعض نوجوان ہمارے ملک کے ان بد بینوں کو زیادہ ملزم ہیں۔ ان کلمات کو زبان پر لانے سے بہتر یہ ہے کہ تم ایک صاف صاف اور نکو چہرہ لانا اور لگو کہ وہ کھانا اور اشارہ کرے کیونکہ چہرہ اور کاذب اس کے منہ پر کہنا صاف کہنے سے بڑا ہی بہتر ہے۔ یہ چہرہ ٹی بات کی تکذیب کرنا آدمیت سے خارج ہے پس تم کو چاہیے کہ تم بہت سے کو بطور قاعدہ کے خیال رکھو کہ چہرہ ٹی چہرہ ٹی بے فائدہ باتوں میں بغیر کسی ریاض ضرورت اور خوف نقصان کے لوگوں کی مخالفت اور تکذیب نہیں کرنا چاہیے کیونکہ اس سے بچا جاتا ہے اور تکذیب سے تمہارے دوست ہاتھ سے جانی جھگڑے اور کبھی شمش اور دشمن بھی اسکا نتیجہ ہو گا۔

۱۳ خود بخود بے خبر رہنے کیونکہ نصیحت کرنا بھی خلاف تہذیب ہی اس سے معلوم ہوتا ہے کہ نصیحت کرنے والا شخص اپنے آپ کو بہ نسبت دوسرے لوگوں کے زیادہ عقلمند اور ذہنی متعور خیال کرتا ہے۔ اور لوگوں کو اس علم اور واقعیت سے نا آشنا ہے اور اس کے نا تجربہ کاری اور جہالت کو بتلاتا ہے اس قسم کی بے تکلفی کسی عام دوست اور ملاقاتی اور حارہ پہچان والے سے ہرگز نہیں کرنا چاہیے بعض وقت ایسی سببے و قیود سے بھی یا لاپرواہی کہ وہ خود بلا یہ سببے تلاش نصیحت کر فرماتے ہیں اور اگر ان کی نصیحت کو

بے تہذیبوں پر فائز ہے۔

۱۰۔ برقعہ نفس تم سے ہٹیر ہٹیر کے بات چیت کر عینے کلام میں جلدی مکر سے اسکو دودیا یا الفاظ میں پیشیں دینی کرنا نہیں چاہیے۔ اور ادھر وہ ایک لفظ یا ر کہ زبان سے نکالا جا رہا ہے کہ اودھر فوراً تم بول نہ اڑو بلکہ صبر کرو۔ اور اسکو بات سیکھنے دو۔ یہ حرکت بد تہیزی کی ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ تم بہت بڑی زبان دان اپنے آپ کو سمجھتے ہو۔ اور حکم کو حقیر جانتے ہو یہ مسلم ہو کہ ہر شخص اپنے آپ کو بفرار اور عمدہ گفتگو کرنے والا دوسرے جانتا ہے گو وہ کیسا ہی اپنے آپ کو از رر سے عجیب و امکنار پیچیدان ظاہر کرے۔ پس جب تم بات و چیت میں اسکو الفاظ تازہ گے اور کلام میں سبقت کر دے گے تو ظاہر ہو گا کہ وہ کم استعداد آدمی ہے اور تم اسکی اصلاح کرتے ہو۔ اس واسطے یہ عادت نہایت بد نما اور لغو ہے اور اس سے سامع کی شغوفی اور بد تہذیبی ظاہر ہوتی ہے۔

۱۱۔ جو لڑک دوسروں کی بانوں کو خواہ مخواہ بے موقع اور بوجہ چہوٹلاتے ہوں، اور ہر ایک بات میں مخالفت اور جھپٹ کرنے لگتے ہوں تو فی الحقیقت بڑے بد تہذیب ہوتے ہیں۔ اور انکی اس حرکت سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے عمدہ تربیت اور تعلیم نہیں پائی۔ اور غرور انکی صحبت میں بن رہے ہیں۔ جن لوگوں کو منظور ہو کہ ہر جلسہ اور ہر صحبت میں تمام لوگ اودن سے خوش اور راضی رہیں تو انکو چاہیے کہ

اس واسطے کہ جو چاہیے کہ تم اس نواب عادت سے پرہیز کرو اگرچہ یہ بات آجکل کے بعض مہذبوں میں سنہجہ دیکھو اور اپنے منکلم کے کلام کو دیاں لگا کر سنو۔
(۱۴) اس سے بڑھ کر کوئی بات نادانی کی نہیں ہے کہ لوگوں سے بی فائدہ اپنا حال بیان کر کے لگنا اس قسم کا آدمی صرف ایک دوا و برکی خوشی کے خاطر جو اسکو ایسے فضول گفتگو سے حاصل ہوتی ہے بہت بے موقع باتیں کہہ گدرتا ہے اور ان باتوں سے اپنی دوستوں کی دوستی سے ناتہ دہرتا ہے اور ایک قسم کا نقصان اڑھاتا ہے جو کہ ایسی فضول گفتگو سے ضرور سیکورنج پہونچتا ہے اسلئے ہر حرکت ہر گہر نہیں کرنا چاہیے۔

(۱۵) ترش روئی اور سخت گوئی ایک بہت بڑی بات ملامت اخلاق ہے مثلاً اگر کوئی شخص تم سے کہے کہ "غلان صاحب نہ آجکو بہت بہت سلام کیا ہے" تو اسکی جواب میں کہنا کہ ہم اونکو نہیں جانتے ہم سے سلام علیک سے کیا عرصہ، ایک بڑی کج خلقی کی بات ہے یا یہ کہ اگر کوئی تم سے کہے کہ "غلان صاحب نے آجکو چہا ہے" تو اسکے جواب میں یہ کہہ دینا کہ اگر ایسی ہی اونکو مزاج پر سہی مطلوب تھے تو خود آکر نہیں دیکھہ جاتے "اسکے بد تمیزی کی بات ہے اس قسم کے کلام فی الواقع دل کو رنج پہونچا دیتے ہیں۔ اسے شخص پر لوگ مستحق اور اسکو عجب مزاج کا آدمی مہلاستے ہیں لیکر آخر الامر اس قسم کے

نہ مانو تو خطا ہو جائے تبین اور کہنے لگتے ہیں کہ یہ شخص بڑا مغرور ہے کسی نصیحت
 نہیں مانتا ہے اور مہربانی نصیحت کو دل سے سے اور اس پر عمل کرنے کو حقیقہ جانتا ہے
 اس کو اسی سے احمقوں سے یہ یونچو کہ اول تو آپ خود بخود بلا ہست تفسار نصیحت کرتے
 ہیں پھر اس طرح یہ کہ اپنی رائے کو اس قدر عمدہ اور درست سمجھتے ہیں کہ جکا قبول کرنا
 ہر شخص کو ضرور ہے۔

۱۴۲ کو می مات اس سے بڑے بڑے بدترین می کی نہیں سمجھتے کہ ایک شخص تم سے باتیں
 کر رہی اور تم انکو رمان سے نہ سناؤ اور اچھی طرح سے اس کی طرف ملاحظہ نہ ہو۔
 اگر جب یہ بات تم لوگوں میں اکثر پڑے گئے مگر شکوہ اس خلاف تھا۔ بہ حرکت سے
 اجتناب کرنا چاہیے۔ بعض نا ترعت یا فتنہ لوگوں میں یہ عادت ہوتی ہے کہ جب
 کوئی ان سے باتیں کرتا ہے تو اس کے طرف ملاحظہ ہونی کی اور اس کے باتیں
 رمان سے سننے کی جو ص میں وہ کہیں دکان کو پاس کو دیکھیں لگتے ہیں اور
 کہیں کر سے ہیں جو تھوڑی سی لگی ہوتی ہیں اور نہ لگا۔ اتنی باتیں اور کہیں کہیں کیوں سے
 بہا سکتے ہیں اور کہیں اپنی سکتے اور بلی سے کہیں لگتے ہیں اور یا اپنی کپڑی کی بخیر
 سے مشغول کر دیتی ہیں اور اپنی بید یا چٹائی کو حرکت دینی لگتے ہیں اور یا ناخوش
 کو تراشنے لگتے ہیں اس حرکت سے زیادہ اور کسی بات تو چھوڑ دینا اور تلوں
 طبع ظاہر نہیں ہوتا ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ منکلم کی باتوں کو تم سمجھنا نہیں
 چاہتی اور اس حرکت سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے کہ تم منکلم کے کلام کو اس لالین نہیں سمجھتی
 کہ اس کے سننے میں دمان لگاؤ۔ اب نہ اپنی ولین تم غور کرو اور انصاف سے
 کہو کہ اگر کوئی شخص تمہاری ساتھ یہی ہوتا تو تم کو ناگوار ہو گا یا نہیں۔

بقیه مقاله

شرح حال اکبریان باشوکت و شان

فانت تکهتر را هرگز دیده‌ای که با نهایت ذل و تحقیر واحدی هیچ‌یک از آنکس نظر کن
در سطره گان متعالی و فی النفسان متفلسف و اکبریان متفلسف تا آنکه بر تو شکست گرد
که این هم ممکن بوده است و می‌شود که اخلاق متضاده و اوصاف متضاده و الراجح لغوی
مستحق شود یعنی در لغوی اذنی و اختیاری اگر درین امر غور کنی حراهی است که مطرقت
و طینت و نبت و اورست را هرگز مکن نسبت که تربیت و تادیب با لاج آورد و سبحان الله
آیا اخلاق طبیعی تغییر می‌یابد - چگونه می‌شود که جایای متواتر و پیوسته می‌شود با یکدیگر -
(رئیسین) حاصل شده باشد با تدریجی و کوشش و حکم و سرافراز گرد - مدارس و کلاس
حقول نیلیمه رکیه را در پیش می‌آورد و نفوس تربیه فکله را با مادیات جسمیه و اخلاقی
فاصله مزین می‌سازد و آثار کاکت را از عقول حقیقه و دانات را از نفوس خبیثه برتر
نمی‌تواند - لوزینه از تربیت انسان می‌شود - محال است - اگر تغییر صورت بتدبیر
می‌شود البته تبدیل سیرت اندال و لیتهای جایز بر دوسه - علم تربیت عقول و نفوس
را مانند خداست - خدا چگونه صبح المراح با بخت توانائی و قوتش با همان غذا موجب
از دیاه ارض بیا را است - فی النفس بحیف العقل چون بر در - در آید و پاور
دائرة تعلیم و تعلم نهی که آید - هر نیست که مندرجات علوم را بر دین قاصد و نبت
خود نماید و خیالات متعجبه خویش را در لباس مطالب علمی به علم جموده و پر و شنب و

آدمی سے سب نفرت کرنے لگتے ہیں۔

(۱۶) جس صحبت اور جلسہ میں تم ہو اسکے موافق اور جب موقع بات چیت کرنا چاہیے بزرگ اور خورد اور حکیم و مولوی اور حاکم و محکوم کے ساتھ ایک ہی طریق سے گفتگو کرنا چاہیے تمکو تجربہ اور تیز کی قوت سے خود معلوم ہو جائیگا کہ کس طرح بڑوں کے ساتھ ادب سے اور چھوٹوں کے ساتھ خوش مزاجی سے باتیں کرتے ہیں۔

(۱۷) عورتوں کے ساتھ باتیں کرنے میں اس بات کا لحاظ ضرور ہے کہ جہان تک ممکن ہے باتیں نرم اور پسندیدہ ہوں۔ اصطلاحات منطقی کے نام سے عورتیں گہرا رتے ہیں ایسے الفاظ مثل دلائل اور برہانہیں اور ہیعدلا اور صورت کے سننے سے دُرجہ میں عورتوں کو بخوبی صاف اور سیدھی تقریر میں ایک بات سمجھا سکتے ہیں اور اسکا ثبوت انکے دل پر ایک عام اور سلیس کلمہ سے زیادہ تہہ ہوتا ہے بہ نسبت اسکے کہ قواعد منطق کا استہمال کیا جائے۔

(۱۸) گفتگو میں اس بات کا زیادہ خیال ہے کہ کوئی ایسی بات نہ کہ نہ کیجائے یا ایسا کلمہ زبان پر نہ آیا جائے جس سے کسی سے ہٹا کر جو اسوقت موجود ہوں کسی طرح کا رنج پہونچے یا اونکو کسی مانع اور حادثہ کی یاد اسے جو اُن پر گندہ راہ ہو۔ باقی ۲۷

راقم محب حسین

درین اندیشه خواهد بود که فزون کتب را پس آن آلت استخصال شهرات خستیه و وسیله
 اکساب اغراض رنیه باز د - اسباب و آلات و وسائل چه علم بوده باشد و چه غیر
 همه از برای استخصال خدایهشهاست و چون طبیعت سر با تدبیر از شرحیه خواست
 خواهد نمود - صفت علمند و دیگر چگونه خواهد شد - فاقه می پس آن می شود
 - پس اگر طبیعت سر باشد و خدایهش متروک - اسباب مساوی از جهت از حد
 آن طبیعت سر - و ستریکه از بن گونه شش مرز در برابر ما که مثل شتر شتر العیس
 نادانی باشد که هیچگونه وسیله از برای اجراء مقاومت به نود و نه ارد - الله
 اثر علت قویه حیا را مساوی اثر علت ضعیفه می شود - تنگی و اثره نباشد عوام
 کج ارایش و صین تبال صلاک آن نیست مگر از عدم و سائل - نقد ان آلات -
 حائیکه قوانین و قواعد اعم و مثل را نداند و سبیل انکسها و زیر بار استقامت و
 بطریق جعل و احترام و تبدل و تحریف و حذف و اضافه و جمع و یج پی نبوده باشد
 آن چه خواهد بود - گمراهیکه اگر در طریقه آن ندانم و حربه به خود عاقره نماید
 افکار دیگران را چنان خواهد نمود - و بالجمله الی می به طبع - و به طبع
 و خیف العقل به طبیعت انطیم و تربیت شوند بلکه باعث از واد شراست و مساوان خواهد شد -
 - می دانم که هم در ثبوت مقدمه اولی شک داری و هم در تحقیق مقدمه ثانیه
 بهد اهر و را بجبار است واضح بیان میکنم و بر این تعلیم و طبیعت اقامه مینمایم
 کوشش داشته باش و بخوبی تأمل نما که مطلب بسیار دقیق است - اگر قوه
 و یا امتی دیده شود که در تحت اداره واحد می باشد و جمیع طبقات آن چون

بقیه مقاله شرح حال الگوریان ماشوکشت

رسته ندیری دستانه د فانی د ماطله و خلف و عده و کسالت و گران جانی و دودن بهی و متلق
و تبصص کلبی و اعواء و اتصال و اغراء فاش گرد و بلاشک قعاصد مفقود و روح الحیات و قوه
محرکه و وحدانیه معدوم و جهت حرکت هر دوسه از افراد انقوم مخالف جهت حرکت دیگری
خواهد شد چو که زوال علت لامحاله مستلزم زوال معلول است - و بسبب نماندن اراده
و تلافی بجای آتفا یا هودیة نفس و تبا عرطایع و تضارب آراء و مدارف افکار
و تضاد سعادت و تباعد قلوب و تناسل احلاف و کجایات و اتحاد آن مردم را در آن
هنگام حاصل نشود و اجتماع و اتصال همکه توأم روح تسرومایه است و موجب بقا و است
از برای ایشان متعین خواهد بود مگر بسبب قاصر غرضی و قاصر جنبشی و حیات و بود آن
لم حروان فای الامکان و تباد کاران و دشمن جان خود را ممکن نباشد مگر و رتخت ادا و
و گریه - ایست که بتدل ادرات در عالم وجود - این چنین است و صیقل گیرنده
بوده پس حال آنها بانفوس و عتوایه گایان سیرن حال دبا و طاعون و عدم و دیگر
امراض ساری است با ابدال پیش اگر ملکیتی و مد که منزل نفوس و عقول آن
مستند بوده باشد هزار اجزایست مانند صنادیدی شده در زمان قلبی بدالملکت
آن کسی که با خود با کرده بود و مخصوصا اگر در مرکز که محل اجتماع خلق است جاگیر خفا
شان امراض ساریه است و اگر نفوس و عقول را استند اوسمی نباشد لامحاله تنخم
فساد را کاسته موجب سوء اداره و وهن در اعمال خواهند شد و این همو مقاله
بالمقوله سنه اثر نخواهد بود پس هر کس را واجب است که باین گره - سر آن معانی

لایقہ مقالہ منہج حال الگہم ریا مکتوب و شفا

ادب

از یک صنف لوده باشد و یا از دو صنف و بہت توجہ ہر یکے مخالف بہت دیگریت مثل متدبرین
ایکہ سر روی خط مستقیم بل مشرقاً و دیگرے مغرباً حرکت کند ازینست کہ ہر گز توافق نہ افت
در میانہ اجماع و حسود با و بخیلہا و طاعنہا و متکبر با و خائہا و افغانی شود بسبب افکار متعادلہ
و صفات متعقبتہ ہمان افکار و ہمان صفات است کہ باعث توافق و تلائم باشد و بہت
توجہ آنہا نقطہ سعادت ہمہ بودہ باشد۔ و این گونہ صفات را انسانہا اخلاق چاہلہ
نامیدہ اند و این چہین افکار را افکار عالیہ۔ بنا برین ہر وقیکہ و تلائم افکار و توافقی
صداقتہ آلتوم و ہمی حاصل شود اللہ در وحدت ادارہ و تضاد طبقات و روح البیاض
اینان مثل لظہر خواہد رسید و بہات یکات افراد و خواہد شد و در میانہ آمد
و آمد و آمد و تخلی و واضح و رافع تنافر روی خواہد داد۔ و چون تدبیر بجا و رفتہ رفتہ
تلائم افکار ہمہ تبارن بدل شود و توافق صفات بتضاد متحول گردیست صفات ذمیہ و احاطہ
بد و اہکار و باطنیالات باطل غلبہ نماید و اخلاق فاسدہ و افکار سنیہ زائل شود
و اندیشی و خیالات معوجہ و حسد و کحل و قبض و حبشہ و مباحثی و ریا و دروغ گوئی
و شہت برستی و خود ستائی و تکبر بجا و عجب سے و کاپی و رشوت جوئی و خباثت
سکاری و تدلیس و تر ویر و حماقت و بلاوت و بلاہت و حوس و قبح و مستہزہ
و سفلیگی و ذالکت و لغو و بیخیرتی و قلت نامکس و خود سرخی و مقامی و
غنائی و بہتان زنی و اقتراء و غیبیت و ذنابی و تقدسی و ظلم و جور و جہنم ناساسی
و امانت و تقوی و خلعت و خباثت و ذالکت نفس و طیش و حاجت و عبادت

بقیه مفاد شرح حال الیوریان و نوکشتگان

شعبه چون طعامی را قبول نکند علم بسفقت مانع از قوی می شود. اگر اخلاق بعلم نیکو می شود
می بایست که یک الیوری هم در عالم انسان بشود. و بالجملة هر کس از خواندن کتب
سیاست و معاشرت سیاستین و عقلاء (سمازک) نمی شود. چنانچه شود بهر است
وضع رمان بنویسد. دیگر است. تغییر وضع و احوال قرون متعدد می خواهد با تسلیم
و تربیت مستقر. شجاع از شنیدن قصص جنابار بجهنم میگرد و بلکه ثبات و اطمینان
افزون می شود. خائن اگر استماع فضائل امانت امین نخواهد شد. و زود
شعاع سرفتن را نمیدانند و خیانت کاران ذاتم اختلاس و تنویر و رشوه
را شنیده اند. میدانند و شنیده اند و لکن آن افعال نفسیه که از ملاحظه این امور
ارباب نفوس مطهره را حاصل می شود ایشان را حاصل نمی شود چونکه بودن نفس
مدین کیفیت که از ملاحظه امثال این امور متفعل شود و سخن از تواریش هیچ دیگر صورت بدید
— و قبح را هرگز افعال نفسیه عبارت از حیا است و راز نگاہ امور شنبه در نیست
اگرچه کتابها در فضائل صفت حیا خوانده باشد. این مطلب بسیار دقیق است
و تو بسیار عی لهذا ثانیاً بیان میکنم شاید نفهمی. افکار مستقیمه و اخلاق معتدله آثار قوی است
جسمانی که مانند قوای بدرهها و قوهها در کمون محال معینه و مواضع مخصوصه کالبد آنها
نهاد شده است و آن قوای جسمانی و محال آنها اندک اندک بسبب تعلیم و تربیت سر
بار دیا و افزونی میهند و متوینا پیشانچه بدرهها و قوای آنها بسبب زراعت و رعایت قاصد
فلاحیت با موافقت هوا و زمین کم کم افزونی می پذیرد. و حکمت است که آن قوای محال آنها

که با مجذومین میکند. خطاب بقل است اشتباه کن. این مقدمه فلسفیه فراموش نشود
تا آنکه مقدمه دیگر را بیان کنم پس از آن استنتاج نتیجه بیایم. استقامت افکار اعم
و اعتدال اخلاق ایشان نه از جمله اموریست که در مایهها و مالهها حاصل شود بلکه اگر چندین
قرن تعلیم و تربیت در آستانه مستتر بماند و لطفاً بعد بطن در تقویم افکار و تعدیل اخلاق
سعی کوشش شود البته ممکن است که در آن هنگام استقامت در آن اتمت یافت شوند
که با استقامت و اعتدال موصوف گردند. افکار مستقیمه و خیالات عالیه دیگران را
یا گرفتن شخصی موجب آن نمی شود که خود او صاحب افکار عالیه شود بلکه اگر کسی خود
صاحب افکار عالیه بوده باشد کعبه افکار دیگران را نخواهد فهمید و هموار و مستلقات
آنها پس نخواهد بود و در آبط و مناسبات آن افکار بر و بوشیده خواهد ماند و بر استقامت
لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قاصر نخواهد شد. کور مادر زاد
از شنیدن کیفیات الوان نهاییات آنها را خواهد فهمید و نه بر لوازم و خواص آنها
حکم تواند کرد و با استقامت اخلاق فاصله آنها حسمه آنها و اخلاق رفیله و مضار آنها کسی ظاهر نفس
و هتدب الاخلاق نمی شود. محض شناختن مرض و دانستن دوا را آن موجب برع مرض و
حصول صحت نخواهد شد. دانستن مضار و خواص منافع حکایات باعث نفرت صفا و میسر
از آن و رغبت بدین نمیتواند شد. اگر علم سبب تخیر میول و حاجات نفسانی می شود و یا آنکه
فاحیه و نتایج ظاهر آنها را منع میکرد و بیاید کسی بر موت عزیزان محزون نشود و اگر محزون شود
آه و راری ننماید چون کسی معلومست که فوت شد و بیگردد و حرف آه و زاری نگیرد و نگویند و بیفانده

بقیه مقاله شرح حال اکووریا با شوکت و...

جماعت پدیده اغبیا و اشتر جنس فرانس توانند رسید چگونگی میسرند با نقص واصل
سرشت کور را و بدین چه فائده میدید پس حیوان گوشت خوار از گوشت چگونه صبر کند
بلکه باید دانست که اخفا و مقذوفان انسانیت و اولاد و همشیان چون تعلیم یا بند و شوش
متر و فساد خود را را تغییر داده دایره آن را وسیع خواهند نمود و آن ترکی که بواسطه تعلیم
و تربیت در اصل قوامی ایشان حاصل می شود در کون مانده و نسل آنها بطاعت و بندگی
اگر سلسله تربیت و تعلیم منقطع نگردد ظاهر خواهد گردید مثل آنکه بعضی از هیأت و احکام
و شایات و امراض اجداد در اخفا و ظهور و بروز نموده در اولاد که آنکه ایصال و مجرب
در کون میماند - شرف و فدا و بک بر تربیت و تعلیم آنها مترتب می شود با آن اثر خیر
آنها نیست که زرعی آتش گرفته بسوزد و زمین را بجهت زراعت آینده قوی
حاصل شود - چون کیفیت مذکور را دانسته باید مدافعی که انحطاط آنها بفرساید
مدریج است - دلیل همان دلیل است و مثال همان مثال - این مقصد را ابراهیم
چون مقدمه اولی و خطا و دسته باشد و در هر دو مثال نما و نور که تا آنکه قادر گردد
بطبق کلیه - بر جزئیات و توانا شود بر اصلاح شایخ - الله بعد از این بر این
فلسفه و اداسه طبیعی بجهت میبوی که در روی زمین قومی یا صفت می شود که در کتب
و خدا و اخلاق بیایه اگر در بان رسیده باشد چیزی که این که به سبب تساهی سجا یا و
سجاعت عقل و دولت و انتر انچنان سلسله انتظام و رسته بهیئت اجتناب و یکسختی
که خود با بقا سر نیاز بردند و در پرتی قاهر سر نیاز بر زمین هماده استمانده و دیگر که
از سر تکیه یا محض فایده جاسی بسلاست برده آینه خود را را با منار و معراج و جبر و...

بقیه مقاله شرح حال اکویریان با سکوٹ و شین

و را اولاد دشین و احفاد آنها نیکه پس از مدیت بنهائیت فساد رسیده باشند در یک طبقه
بسیب حسن تعلیم و تربیت بحال متور رسیده مصدر افکار عالیه مستقیمه و انوار اخلاص
فاضله گردند زیرا که متور قوامی جسمانییه مطلقاً تدیجست خصوصاً این گونه قوسه
و ظفر و در هر حال و متمتع است - تنجیکه از اقلیمی با قلم دیگر نقل می شود از برای حرکت
قوة آن بسوسه کمال و یا بسوسه نقص مدتها میاید اگر چه بدین بار تبدیل صورت نکند
و از اجمال تفصیل و از کمون بسوز فتنه بدو هر که نه ناپس کمال و انانیت نقص
خواهد رسید باز و آنکه را و بین را تا به نسبت به یار قوی و حرکت از نباتات
سرعت و حرکت قوه در سرعت و لطافت عمل است - و درین سلی نیست که حرکت
متور انسان بطریقه مستقیم و تا به تعلیم و تربیت تا به نسبت روحانی و تا شیر و حافی به نسبت
از تا تیز بانی پس معلوم شد که استمرار تعلیم و تربیت در دو سلسله بطریقه سلسله کافی
از برای کمالی متور قوامی است به محو اید بود اگر به تعلیم از نسل و حست بیان ما را اولاد
مقدمه و فان مدتها و انسانیت بوده باشد - بنی اگر تعلیم و تربیت در دو سلسله
سلسله مستقیم باشد البته بعد از آنکه تیر است بر آن قوامی کمال و تا قریه تا النعمه
آنها و حلقهات آن سلسله تا به خواهند یافت شد که قوامی ایشان شریک و آباد
بحال متور رسیده فشار همه کمالات و فضائل خواهد شد و با حلقه تغیر و تنوع و ملع
و متحول صور مواضع قوامی فعاله و منفعله و تبدیل خون شمس و در قرون و در اتم
متور صورت نه بندد - اگر یک مله برون از اولاد نیکها و احفاد مقدمه و فان انسانیت
و مدیت در بار پس بتعلم علوم و آداب مشغول شوند هرگز قبول نکند که از کیا و احیاء

نهیة مقاله تیج حال اکهوریان باشوکت و سنا

چهر خاطر بیگانگان بجه دعوت خواهد کرد - نظر کن بر افعال و اعمال و سرکات و کمالات ایشان
تا آنکه همین امور را بچشم مشاهده کنی - لیکن را شنیده بودی و لکن ندیده بودی - چشم را
مار کن و با اکهوریان بنگر تا آنکه لیکن خالص بیخ شوب را به بینی - اکهوریان ابدار و تعلیم
و تعلم اگر کسی را اهل ملت خود را به منیند فی الحال ما و در لنگ که با ایشان را بجهان بگرد
که جمیع اعضاء و جوارح حتی جنون هم از حرکت باز میایستد بقی گاه گاه به سبب تسبیح که لازم
قریج است و دستها را حرکت چه در سبزه و تها مسر میزند - گویا که همد را فتح کرده اند -
و اگر یکدیگر بیگانگان را بگرد فوراً ایشان را بیا می رود - ذل حاصل می شود و هر یک
از اعضاء و جوارح آنها در تسابق عرض عبودیت کجاست آمده عجیب حرکات متکلفه و منزه به
اختلافات متفرقه از آنها ظهور می رسد - اگر اس لوسم - این حیثیت - تو امتش را بگو
لوم اکهوریان را بجهان رسانیده است که باز به تا کنیز او و ایشان سبب نهایت
ذل در پیش او و بیگانگان کما من استی لوم به رنج و اند - با وجود این اخلاق
رزیه در این اوصاف فهمیده جان گفت ایست که گاد گاد به معال و در میان فصائل
سپای پستی پدید و مسامحه می دهانش نامشود و ذمائم که در عجب و دریا کار می نکند
ظاهر از دیگران و زودیه مشهور می سازند - اگر بر عاقل که تلج الوجه که به الصوق
را بهتر است که آینه در خانه نشاند - مشه و الحاحه - در روی را میسر به که فکر
خود را بگیرد - شخص به سیرت اگر همه از اخلاق حاصله بگوید گویا مردم را به تیج سیرت
خود آگاه میگرداند و زبانه بزم خویش گویا می کنند - اینها عاقلی منده است و هر چند
منده - سبحان الله سبحان الله عاقل اکهوری با به همین طرز باشد - اخلاق و رزیه

بقیه مقاله شرح حال اهوریا با شوکت

ادب

برگیریم و گذشته بهتری و سانس و کناسی راضی شدیم - و ایشان را اینقدر هم
عقل نشد که از براسم استخصال این رتب سربیه معاهده نامه بگیرند پس از تسلیم
و قبول داد و گرفتارین مراتب سینه هم محروم شدند و حق این بود که محروم شوند
چونکه ایشان را این قدر هم قابلیت نیست - اکنون تو خود اندازه کن که از چند قرن
چرا تیم قوامی عقلیه و نفسیه ایشان لغایت سرعت روی با خطاط نهاده است -
و میزان حرکت جسمی اسفل با فراموشی کن - قاعده کلیه عطالت (ساکن متحرک
منی شود و متحرک ساکن منی شود مگر جسمی) را از دست بده - کمان کن که نهایی
حرکت اهوریا نقطه توحش و ترس خواهد بود و پس از رسیدن بدان نقطه
ساز جگلیان نخواهند شد - آب را که هر قدر تشنگان و گرسنه شود بهایه آب
جاری که بر قاذورات و جیفه ها و زبالا میگذرد و اهر رسید - آیا بتلی بخداست
و آتشک اولاد کشش چون اولاد سالم المراج است - آیا زبها یکلب ب سوز
تصرفه شوره زار شده است و در صلاحیت زراعت مانند اراضی صالحه حره است -
سعه دانه صاد و شرارت و خبالت جنگلمان به قدر خواهد بود - جنگلی مکر و بل قریه
و تدلیس دریا کاری و منافعی از کجا میداند - عقل و شتی اگر چه پست است - لکن از مرتبه
بهرل بسیط بیرون نرفته است - حمل مرکب را که با جهل بسیط برابر دانسته - پس اگر
اگوریا نبرد رسم روند با این طینت و جبلت و با این عقل داد اک غیر از طریق
جمع رذائل و قبح فضائل و تفریق کلمه اتمت و کسر ناموس السانیت جدا خواهند آمد
و فطرت لیمه و خیسره ایشان را بجز از سبیل برانداختن و با خیال نمودن خدیشان چیست

عجیب آن آواز بی‌هنگام و گویا رسیده و چون نشنیدی - بشرف نفس و عجز بهست استلانتا
 سابق سوگند است که اگر درین آواز غور کنی و در مقصد صاحب آواز تأمل ننمایی اسم
 تو را هم مانند سادومی بچه در دفتر اگوریان خواهیم نوشت - جهت حرکت اگوریان
 و مقصد ایشان از اول معلوم بود ولی بزبان همیاء و رند بلکه بجهت اغراض ساده لوحان
 و اغوامی احقان مکس مقصود را همیشه ذکر میکردند و از براسه اشتباه کار سه
 و پرده پوشی و رنجها و مصلها مقاله با الفا میکردند تا آنکه درین روزها (ناستوده)
 (مرکب خان) صبر نموده غیر خواهی را تفسیر کرد و مقصد حقیقی هم قطار ان خود تفسیر نمود
 و پرده از روی کار برداشت و محل معنی نمود - حقیقه حقیقه همان یادگار سه که یونانیان
 از برای (دیو جانسن) ساخته بودند باید از برای همین چیز خواهر ساخته شود - یعنی
 دارد سنگ از برای استحصال استخوانه ملق میکند و دمی حرکت میدهد و سر بر پای
 معطی نهاده چه خود می باشد چه بگانه بجهت اظهار خلوص نسبت آواز را در مبداء - انسان
 از سبک هم کمتر است لاجل و لا - انسان را حنان و ریه که در ملق و خضوع بنظر
 مرحله بر سنگها پیشی گیرد و اگر دم ندارد در پیش هم کم آران نیست (ناستوده مرگشت)
 همین نکته را فمیده از آن بود که آواز بر آورد و در پیش حرکت داد و ناها می خورده
 را حلال کرد - خدا کند که این نمک سبب مزید نعمت گردد و چه تعجب کنم چه تعجب کنم
 - تعجب عبارت است از کیفیتی که در حالت ادراک امور غریبه انسان را حاصل میشود -
 و چون اگوریان از برای شکم پیسنی بدین راه قدم زده اند و میزنند و خواهند زد
 دیگر چه غرابت و چه تعجب - بلی آنچه جای تعجب است نیست که دیگران افعال اگوریان

نهی مقاله شرح حال اگوریان باشوکت و...

این اگوریان را چون کسی نظر کند ابتدا چنان گمان میکند که اینها مانند اخلاق رزویه
دیگران ملکاتیت سیطه وکی چون تجلیل کیمیا و سی اخلاقی میگردمی بیند که هر یک از خلق فیم
ایستادن را که بسیط خیال میکرد مرکب است از اخلاقی و میباید چند مثلاً خلق تکبر ایشان که
بحسب ظاهر بسیط نظر میآید چون تجلیل شد و ظاهر می شود که مؤلف میباشند از اصل خلق
تکبر و خود پسندی و خود نمائی و تقلید بیگانگان و سد ابواب مسامحی جمیل و گمان جهانست و
و اظهار خلاصه واقع (یعنی افکار بسیار عالی و در پیش دارند) و از باب مسامحین و آسود
چونکه بدین سیرای جلوه میکنند مگر با صفا و مستحضره کی بهجت آنکه طبیعت منفله را با این صفت
علامت نیست و تفکف بسیار زیرا آنکه او با تنال را چنانچه باید از لوازم تکبر اظهار
و حرکات طبیعتی مستحضره غیر منظمه چونکه لومستکران بخوبی ارکان این سفست را میداند
و آواز نیکه و سخن گفتن بیجا و جواب ندادن در محل و کلمات مبله با آه و تاسف
و روی گردانیدن از استماع در وقت مقاله و مواجب و نیست کردن و در هنگام مکالمه
با هزار اس و تعویض با بعضی شتم و تهممت و تهممت و تهممت و تهممت و تهممت و تهممت و تهممت
انصاف باید داد و همچنین است حال سایر اخلاق اگوریان اگر تجلیل کرده شود -
بسیار تعجب است از آنکه باز میگوئی اگوری اگوری - و در اگور را میبینی -
تو را عادت چیست که چشم خود را تکیه میبندی و عقل و هوش و حشیش را یک طرفه با داده بگذر
خود را میآوردی - یا عدال و حرکات این گروه را ملاحظه نمیکنی و میگوئی که ای ما اینگونه
که ما روح در محال بعد ما میدیم و مرد و ما را زنده میکنیم - بسیار خوب گیرم که شما بشمارا گوش
بچیز دیگر ایمان نیاورید آیا آن آواز نیکه از (لنا است که) برخاست بگوشت و نرسید -

طلب نمایند و البته اگر زنده با هیئت مجموعه ایشان را به مینند ایشان را مالزه محروم نمودند
 - اهوریا نه تنها قطع رجا و لوث و تشویر مردها را نموده اقامه برهان بر استقامت آنها
 آن مینایند بلکه جمیع بیماریاں و ضعیف الجثه ها و ناتوانان را دعوت مرگ میکند و بر استخوان
 موت و لیلها می طغی میاورد و چنان بیان میکند که راه سجات این گونه مردم بغیر از مرگ
 نیست و تدابیر کردن راسنه فائز میشوند - با وجود این جر خوارند خیر خواهد -
 راست باید گفت این یکی را خوب همیده اند زنده گی سمار و در سر دارد - رده گی
 را همی باید بسبب مالی و عقلی باید بسیار بزرگ و تجلیدی فوی الغایه و دلی چون سنگ خارا
 و قوت املی بسیار محکم و عزیزی در نهایت ثبات - محدث سیف العقل را این گونه صفات
 چگونه حاصل می شود - اسل طبیعت آن مواد ابرو است - اسی صعیف جسمان و
 نحیفان و اسی بیماریاں همگی بزرگ تر درو همید - سرمان (ناستوده که مرگ خاں)
 بسیار قویست من هم قبولی مودوم - اگر بر با ایا ایشان باطل بهم باشد باز همگی لباس
 حیات را از خود با دور کند - محض از رای خاطر (ناستوده که مرگ خاں) دیاران
 ایشان ازین رنده گی در گذرید - چون اگر ما این کار را نکنید ایشان را ضرر و زیان
 بسیار خواهد شد و اثر مزه و احرا این جان و مانا مودوم - اگر شما را تنگی صبر
 و وضع بود و باش آنجا از مرگ منع میکند (ناستوده که مرگ خاں) از بر سر شما
 راه بسیار خوبی نشان میدهد و پنج روش و کشتن امدات ما یقین چون اهل قدیم
 فلسطین و باستانه گان پارینه اسطر را بطریق واضح بیان میکند تا آنکه دستور العملی

نفسیده توجیه و تأویل ینانید با وجود آنکه مقاصد و نیت ایشان از سخافت و رکاکت آرا
شان آنکارتر است - جمیع مردمها هزار ساله و دویست هزار ساله و همه استخوانهای
بوسیده قرون خالیه درین روزها سر از قبرها و دهنها برآورده با آواز باسیناز
ندای الحیات الحیات البعث البعث النشور النشور مینهند آنگاه اهوریا را خیرخواه
بقوت تمام الموت الموت الهلاک الهلاک الفنی الفنی آواز مینابند - بر حال قومی
که خیرخواه آن آگوست باید گریست - بیچاره مردمها نیکه در طغیان قیور و تنگنای
گورها پیرهن و عریان و گرسنه و عطشان از نروا گزیده اند و هر ساعته از دیدن
صویرها کینه کیرا و مشکرا لرزان و تر مانند و آرزو ساز و سامانی نالان و گریانند
و تنه کارند از زنده کافی ایشان را بر آتش حسرت نشانداده است و زندهها حقوق
آنها را بتمامها غصب نموده البتة این را بهر تر و خورسته و قبیح ترین وجهی از بساط
رنده کافی رانده است و تغییر از خاکیکه آهیم با شکر شور مزه آسمت سده چیر و گبری
از براسه خورون آنها نمانده است گاه گاه بهی با مبد رجبت و بر جابر جشت و لهامی
خود را را شکی پدید میدهند و شعلها این غذاها می آیم را بتذکار حسرت و تشرف و می نشاند
- و ممکن است که این آمال اجساد ایشان را حفظ و از تلاشی و تفرق باز دارد
و می شود که این آرزوها این بیچاره مرده گان را بریس دارد که خیالات خود را
حرکت داده و در صد و استحقاق اسباب نجات برآیند و جایز است چون این
خواهستهها در ایشان قوت بگیرد با یکدیگر مخابرت نموده و مشورت کرده بهیست مجبور
اگر چه در نهایت ضعف و ناتوانی بوده باشند بعضی از حقوق خود را از زندهها

تنبیه مقاله سرچ مال اگہو یا با شوکت

خاک پر چشم ہر کہے سرم است۔ اعلیٰ اسطر و ملطین بستند درین رمان گزشتہ از مشق
استخوان بوسیدہ کہ ہر روز از آران شلاقی و متناثر میگردد۔ رما سے خواہ کریمتہ کہ اکہم
آہا ہم محو ہوا شد۔ تمدن برینی و عربیہ بتولینی۔ تنقید راست گہدہ ہو۔ اگر کارہ لوہا ہمیشہ
برعکس دواتر گونہ است۔ آیا راست نکلم کہ نشاید اگہو ریرا در حایم و حافل راہ داد۔
ایشان با این فساد افغان و تباہی افکار و ہر امر کہ در آیند و در ہر جمہب وادارہ ہست کہ
تہیکہ ہستند۔ لامحالہ موجب فساد و زیان و ہر مادی خواهند شد۔ اگر اہل ہر مملکت وادارہ
طبیعتہ گدستہ را اوراک نیکی اندکے صرکن تا آگہ پتہ نیتیں مسادہ نمائی۔ و علی اقل حال
ازیں اگہوری مندک شد کہ یایان کار را نشان داد۔ بعد از قول این اگہوری و گویچکس عدری تا
کہ لکویہ قصد را نیدانستم و عانت را مہمیدم۔ چہ قدر اصرار نیکی و چہ قدر داری سخن را دوست میدار
۔ این تیغ را حاصل بر تضرر کن۔ بر مادیان تضرر نمودن ارنا دانیست۔ جہیل الوجہ را
چہ حق است کہ بر کور مار کند۔ تا بر خوب صورت سر مہا است۔ چہ کجاست۔ پس را میداند
و مہر یا سہ آن را ادراک میکنند۔ ولی کلام را سودے نیست۔ چہ اگہویم و سہا کہ
لوسم چہ فائدہ دارد و مہر آن چہ خواہد بود۔ کسکہ فرق در میانہ آسمان و اہر لقیانکہ
تہیکہ را از قبلی نشناسد تا مار را از فارسیں مدام و کچہر و خرومند را مہر اسما
مادیان سیکے داند و تہائن مترادفات حکم نماید و متانہات را مترادف افکار و وضع
مر و مہر و رازیان بیدار دما آن سخن گفتن چہ فائدہ خواہد بخشید۔ در نزد کوہر
یہ ریاست۔ در پستی نادان چہ مغالطہ چہ بریان۔ در نزد احسم چہ تیک چہ شک
۔ در پستی دیوان چہ مجبوں چہ فسرانہ۔ در نزد احمق چہ دوست چہ دشمن۔

بوده باشد از براسه شاد و مقابله دیگر سمت تاخیر حلیت - اینک (بوم شوم)
 بر دیوار (لثامت کده) شده هر وقت هر وقت بخرامی و تباهی و ویرانی و هلاک
 و اضحال و فنی و موت مد اور میدهد - نه بیهیائی این گروه را حد است و نه بیعتی و
 شے اورا کی این جماعت را اندازه است - این روش اهل فلسطین و این کشتن
 اسطخریان که می بینی بقایای حیات قدیم و آثار زنده گانی ویرانه است نه آنکه سپس
 مردن این مسلک را آغاز نموده - (دهشتر) و (ماگ) و (پا) مانند ایشان نمی شوند -
 البته نمیشوند چون هیچ وقت زنده نه بوده اند - زنده گشت که هم اقوم را بسوی کالآت
 به مبارکیزاند - زنده گشت که مردم را بر تعلیم علوم و صنایع و تجارت و دعوت مسکند -
 اگر فومی مرده را رد می و کشته و انشی و بیستی ازین تن نه بوده باشد ممکن نیست که بغیر نفخ
 روح الهیاته ارا سسکاری و اموار حاصل شود - چونکه دشواری استخوانی سبک استکارا
 چون دشواری استخوانی ابر بچایات است اگر آتچان سس و استه با سه چار زنده نشود
 (تجیح بلا مرجع در هر حال است) بلی اگر بیس از مردن است بجا رسه تباری اورا
 بوده باشد می شود که راههای دراز پس از موت باقی ماند - باصل کلام سرگردیم این
 و بیج اهوری بجهت اکتساب غایات خود که شکم پر کردن باشد عجیبه مغالطه با این و غیره
 مثلاً ببارد - اگر کسی لاجرم کند که اهل اسطخر و فلسطین در زمان همت خود با چه
 بودند آیا می تواند که اکنون اسم آنها را در میان ائم ذکر کند و گوید که الان اسطخریان
 خمید و اهل فلسطین چنانند - ما را رأی این و قبح البته اکنون دارای بزرگ
 بجهت می جی باقی والا و اولاد آن مینارود و سلیمان بر و نش و سلاله او فخر میکنند -

بقیہ مقالہ سرج حال الہیہ دنیا کا شوکت و شہ

لگ چون دیوانہ شود یہ صاحب آن جہ بیگار۔ پس اگر معدوم داری متنی بروہم
ہنارہ فی۔ سبحان اللہ اصرار ہوا ز حد تجاوز کر دے۔ جان میں سرج حال الہیہ ریاض
باشوکت و شان را کتا ہا باید این چند ورق۔ باقی آئندہ۔ راقم حال الدین جینی

مکمل

نشستہ کے شکستہ برتنوں کو جوڑ نیکی ترکیب

آئی سن گلاس اسپرٹ و اتین میٹا یا سے ان تینوں جنوں کو جب
ضرورت لیکر برتن بن ڈاکٹر بھی کے موافق یکا دین حب یہ سب اجرا الکاب
جگر ہو ماوین تب شکستہ نشستہ کے ٹکڑوں پر لگا کر ہم ملاوس
چینی کے شکستہ برتنوں کے جوڑ نیکی ترکیب

آہک آرمنا رسدہ کو سرسہ کے موافق پیسکرید مرغ کی سبھی
من ملاویں اور ٹوٹے ہوئے ٹکڑوں پر لگا کر باہر دم ملا کر دھوپ میں رکھ دے
اس ترکیب سے جوڑ مسودہ ہو جائیگا۔

ماہتی و انت کے رنگینے کی ترکیب

جس رنگ کا رنگا مسودہ ہو اسی رنگ کی مامات کی دھیان اور ایک ٹکڑا لکڑی
لیکر آدہ سیر یا فی من جویش دین حب رنگ نکل آئے تب مامات کے ٹکڑے میٹا لکڑی ہنی دے
کاٹھڑا یا کہلونا سین ڈالین تھوڑی دیر میں جو رنگ بانات کا ہو گا وہ اسپرٹ آجیگا۔

راقم محب حسین